



دانشگاه تهران
دانشکده ادبیات و علوم انسانی

نروش های ایرانی‌شناسی

علمی

ناشر
دانشگاه تهران

شماره استاندارد بین المللی ۰۶۴۳-۲۲۵۲
سال ۱۰، شماره ۲، پاییز و زمستان ۱۳۹۹

- ۱ مطالعات شرق‌شناسی و مستشرقین از دیدگاه کسروی
مهدی اسدی، پرویز حسین‌طلایی و علی‌اکبر مسگر
- ۲۱ بررسی گونه‌های گردشگری مؤثر بر بازآفرینی بافت‌های تاریخی (مطالعه موردی شهر تبریز)
احمد پوراحمد، رحمت‌اله فرهودی، سعید زنگنه شهرکی و طهورا شفاعت‌قراملکی
- ۴۵ جستاری در تاریخ زرتشتیان با استناد به اسناد یافت شده در مجموعه پولادی (دوره قاجار و پهلوی اول)
مهربان پولادی و محسن ابوالقاسمی
- ۶۷ کبوترخانه‌های ایران و ترکیه: نگرشی تطبیقی بر نحوه کارکرد و جایگاه آنها در فرهنگ بومی منطقه
یداله حیدری‌باباکمال
- ۹۱ عوامل مؤثر، روند و پیامدهای انتخابات مجلس چهاردهم شورای ملی در کرمانشاه
ابتهاج سلیمی، حسن زندیه، منوچهر صمدی‌وند و معصومه قره‌داغی
- ۱۱۵ فیلولوژی و سنت فیلولوژیک در شرق‌شناسی آلمانی‌زبان (دوره اسلامی)
آزاده شریفی و علیرضا حاجیان‌نژاد
- ۱۳۹ البارجین و الخرداذی دو وام‌واژه فارسی در زبان عربی
سمیه السادات طباطبایی و علیرضا حسینی
- ۱۵۹ حیات سیاسی اجتماعی شیعیان افغانستان در عصر سدوزایی‌ها (۱۱۶۰-۱۲۳۳ق/۱۷۴۷-۱۸۱۸م)
حسین عبدلی و مهدی گلجان
- ۱۸۱ بازنمایی مفهوم ایران در عصر ایلخانی (بر اساس منظومه‌های تاریخی)
مهشید گوهری‌کاخکی و محمدجعفر یاحقی
- ۲۰۵ نقد و تفسیرهای «عرفان‌گرایانه» از موسیقی ایرانی و برخی از جنبه‌های بستر فرهنگی - اجتماعی موسیقی
در دهه‌های سی و چهل شمسی / پویا نکویی و رضا پرویززاده

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



پژوهش‌های ایران‌شناسی

علمی

شماره استاندارد بین‌المللی

۲۲۵۲-۰۶۴۳&۲۶۷۶-۴۶۰۱

سال ۱۰، شماره ۲، پاییز و زمستان ۱۳۹۹

صاحب امتیاز: دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران

مدیر مسئول: غلامحسین کریمی‌دوستان (استاد دانشگاه تهران)

سر دبیر: ژاله آموزگار (استاد دانشگاه تهران)

ناشر: انتشارات دانشگاه تهران

هیأت تحریریه

جلال‌الدین رفیع‌فر (استاد دانشگاه تهران) منصور صفت‌گل (استاد دانشگاه تهران) محمود جعفری دهقی (استاد دانشگاه تهران) میرجلال‌الدین کزازی (استاد دانشگاه علامه طباطبائی) کمال‌الدین نیکنامی (استاد دانشگاه تهران) مهشید میر فخرایی (استاد پژوهشگاه علوم انسانی) محمدجعفر یاحقی (استاد دانشگاه فردوسی مشهد) زهره زرشناس (استاد پژوهشگاه علوم انسانی) احمد صالحی کاخکی (دانشیار دانشگاه هنر اصفهان) حسن حضرتی (دانشیار دانشگاه تهران) سید حسین نصر (استاد دانشگاه جورج واشنگتن) کارلو جوانی چرتی (استاد دانشگاه ساینز) نیکلاس سیمز ویلیامز (استاد مدرسه مطالعات شرقی و افریقایی) آنا کراسنولسکا (استاد مطالعات ایرانی دانشگاه کراکوف لهستان) فیلیپ کرین بروک (استاد دانشگاه گوتینگن، آلمان).

مدیر داخلی: محرم باستانی

نشانی نشریه: تهران، خیابان انقلاب اسلامی، خیابان قدس، کوچه آذین، ساختمان شماره دو دانشکده ادبیات و

علوم انسانی دانشگاه تهران، پلاک ۱۰

تلفن و نمابر: ۰۲۱-۶۶۹۷۸۸۸۵

پست الکترونیکی: jiranica@ut.ac.ir

قیمت: ۱۰۰/۰۰۰ ریال

نشریه پژوهش‌های ایران‌شناسی بر اساس نامه شماره ۱۰۰۱۵۹ مورخ ۹۰/۶/۱۵ کمیسیون محترم نشریات علمی کشور، وزارت علوم، تحقیقات و فناوری موفق به کسب درجه علمی- پژوهشی شده است.

حقوق کلبه مقالات برای دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران محفوظ است. این نشریه در

پایگاه‌های اطلاعاتی زیر نمایه می‌شود.

▪ پایگاه اطلاعاتی علمی جهاد دانشگاهی (SID) به نشانی اینترنتی: www.sid.ir

▪ پایگاه استنادی علوم جهان اسلام (ISC) به نشانی اینترنتی: www.isc.gov.ir

▪ پایگاه استنادی الریخ (Ulrich) به نشانی اینترنتی:

www.Ulrich's International periodicals directory (Journal, magazine)

شرایط پذیرش مقاله (راهنمای نویسندگان)

دوفصلنامه پژوهش‌های ایران‌شناسی دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران نشریه‌ای علمی-پژوهشی در زمینه تاریخ، فرهنگ، زبان و ادبیات ایران است که حداکثر در دو شماره در سال منتشر می‌شود.

ویژگی‌های کلی مقاله‌های مورد پذیرش

- مقاله باید حاصل تحقیقات نویسنده (یا نویسندگان) باشد، در نشریه دیگری منتشر نشده باشد و مادامی که داوری آن در این مجله به پایان نرسیده، به مجله دیگری ارسال نشود.

- مقاله باید به ترتیب شامل عنوان، چکیده، واژه‌های کلیدی (۵ تا ۷ واژه)، مقدمه، پیکره اصلی مقاله، بحث و نتیجه‌گیری و فهرست منابع باشد و بر روی کاغذی به ابعاد ۳۰×۲۱ با قلم B Nazanin به اندازه ۱۳ و ۲۴ سطر در صفحه، در فرمت word و از بالا و پایین ۵ و از راست و چپ ۴/۵ تنظیم شده باشد و به همراه یک فایل (2007) word و یک نسخه فایل PDF به نشانی پست الکترونیکی jiranica@ut.ac.ir ارسال شود. اندازه قلم چکیده و واژه‌های کلیدی باید ۱۱ باشد. به علاوه، هر مقاله باید دارای یک چکیده فارسی و انگلیسی با قلم Times News Roman به اندازه ۱۱ باشد. چکیده فارسی حداکثر ۳۰۰ کلمه و چکیده انگلیسی مفصل‌تر و بین ۹۰۰ تا ۱۰۰۰ کلمه باشد. نام نویسنده، مرتبه علمی، دانشگاه محل تدریس یا تحصیل نویسنده یا نویسندگان و نشانی پست الکترونیکی و شماره تلفن آنها در صفحه و پوشه‌ای جداگانه باشد.

- حجم مقاله با احتساب تمام اجزای آن نباید بیشتر از ۲۴ صفحه (۹۰۰۰ کلمه) باشد.

- چکیده مقاله باید تصویری کلی از مقاله را در ۳۰۰ واژه و یا بیشتر در اختیار خواننده قرار دهد.

- مقدمه مقاله ترجیحاً باید شامل موضوع مقاله، پیشینه تحقیق، مبانی نظری باشد.

- بخش‌های مختلف مقاله باید دارای شماره مجزا باشد (مقدمه به شماره مجزا نیاز ندارد). عنوان هر بخش اصلی و بخش‌های فرعی باید با یک سطر سفید از یکدیگر، جدا و سیاه (بولد) نوشته شود. سطر اول ذیل هر بخش فرعی، بر خلاف سطر نخست بندها (پاراگراف‌ها)ی دیگر، نباید با تورفتگی آغاز شود.

- بخش‌های فرعی هر مقاله نباید از سه لایه، فرضاً به صورت ۳-۱-۴، که بیانگر بخشی فرعی از بخش سوم مقاله است، تجاوز کند.

- معادل لاتین واژه‌های تخصصی مهم و نام افراد کمتر شناخته‌شده با قلم Times New Roman در اندازه ۱۰ به صورت پانوشست درج شود.

- یادداشت‌ها به صورت پی‌نوشت تنظیم شود.

- در صورت استفاده از اختصارات ناآشنا، فهرست آنها ذکر شود.
 - اگر نویسنده یا نویسندگان در تهیه مقاله از منابع مالی سازمان یا نهادهای خاصی استفاده کرده‌اند یا قصد تشکر و قدردانی از کسانی را دارند که در نگارش مقاله از آنان یاری گرفته‌اند، باید در اولین پی‌نوشت بدون شماره به این مطلب اشاره نمایند.
 - در تهیه نمودارهای درختی و امثال آن از ابزارهای Draw، Table و Equation در محیط Word استفاده شود تا تنظیم آنها در نسخه نهایی مشکلی را به وجود نیاورد. کلیه مثال‌ها، نمودارها و تصاویر باید دارای شماره پیاپی باشد.
 - در واج‌نویسی داده‌های مربوط به زبان یا گویشی ناآشنا از قلم نسخه Doulus Sil IPA استفاده شود.
 - در ارجاعات، اگر چنانچه به نام مؤلفی در داخل متن مقاله اشاره شده است، سال انتشار اثر در داخل پرانتز و در صورتی که مقصود نویسنده ارجاع به صفحه خاصی از اثر مورد اشاره است، صفحه مورد نظر پس از علامت دو نقطه (:) در درون آن قرار داده شود. اگر به نام مؤلف در متن تصریح نشده باشد، نام مؤلف مورد ارجاع را نیز باید در داخل پرانتز ذکر شود. اگر اثری بیش از یک جلد داشته باشد، بعد از نام مؤلف شماره جلد اثر ذکر شود و علامت دو نقطه (:) بعد از آن بیاید. همچنین ارجاعات داخل متنی فارسی و انگلیسی باید با فونت ۱۰ تنظیم شود.
- مثال:
- زرین کوب (۱۳۵۸)
 - زرین کوب (۱۳۵۸: ۲۵)
 - (زرین کوب، ۱۳۷۵/۲: ۵۸۴)
- همین شیوه درباره منابع غربی نیز صادق است.
- نقل قول‌های مستقیم بیش از سه سطر باید به صورت جدا از متن اصلی و با یک سانتی‌متر تورفتگی از طرف راست و با همان قلم متن، ولی به اندازه ۱۰، نگاشته شود.
 - منابع فارسی و لاتین در دو بخش مجزا در پایان مقاله با ترتیب الفبایی مانند نمونه‌های ذیل آورده شود. نام کتاب‌ها و مجلات با حروف مایل مشخص شود.

کتاب

- الیاده، میرچا، ۱۳۸۹، رساله در تاریخ ادیان، ترجمه جلال ستاری، تهران، سروش.
- Black, J., and A. Green, 2004, *Gods, Demons and Symbols of Ancient Mesopotamia*, The British Museum Press.

مقاله

حق پرست، لیلا و محمد جعفر یاحقی، ۱۳۹۵، «الگوی زندگی جهان پهلوان»، *فصلنامه فرهنگ و ادب عامه*، س ۴، ش ۱۰، صص ۱-۳۲.

Say, I. And C. Pollard, 1991, "An Integrated Theory of Complement Control," *Language*, 67, 63-113.

فصلی از یک کتاب یا مقاله‌ای از مجموعه مقالات همایش‌ها

Keenan, E., 1988, "On semantics and binding theory," in J. Hawkins (ed.), *Explaining Language Universals* (99, 104-55), Oxford, Blackwell.

رساله

Tomilka, S., 1996, Focusing Effects in VP Ellipsis and Interpretation, Doctoral Dissertation, University of Massachusetts, Amherst.

بزرگ و کوچک نوشتن حروف اول کلمات در ارجاعات در زبان‌های آلمانی و فرانسوی و جز آنها تابع قواعد همان زبان‌هاست.

وبگاه‌های اینترنتی: نام خانوادگی، نام کامل نویسنده، عنوان مقاله یا اثر مورد استفاده به صورت کج‌نویسی، نشانی وبگاه اینترنتی.

<http://www.biainili-urartu.de/Iran/Urmia-2004/22.jpg>

- از شماره‌گذاری یا قرار دادن خط تیره در آغاز مدخل‌های فهرست منابع اجتناب شود.
- اگر اثری در فهرست منابع بیش از یک سطر را به خود اختصاص دهد، سطر دوم به بعد با استفاده از کلید Tab با یک سانتیمتر فاصله بیشتر از متن ادامه یابد.
- ویراستار مجله در ویرایش مقاله آزاد است.
- چاپ مقاله منوط به تأیید داوران و هیئت تحریریه مجله است.

علائم اختصاری:

ق.م: قبل از میلاد	س: سال
م: میلادی	ت: تولد
ه.ش: هجری شمسی	م: متوفی
ه.ق: هجری قمری	ش: شماره
حک: حکومت	

فهرست مطالب

صفحه	عنوان
۱	مطالعات شرق‌شناسی و مستشرقین از دیدگاه کسروی مهدی اسدی، پرویز حسین طلائی و علی‌اکبر مسگر
۲۱	بررسی گونه‌های گردشگری مؤثر بر بازآفرینی بافت‌های تاریخی (مطالعه موردی شهر تبریز) / احمد پوراحمد، رحمت‌اله فرهودی، سعید زنگنه شهرکی و طه‌ورا شفاعت‌قراملکی
۴۵	جستاری در تاریخ زرتشتیان با استناد به اسناد یافت شده در مجموعه پولادی (دوره قاجار و پهلوی اول) / مهربان پولادی و محسن ابوالقاسمی
۶۷	کبوترخانه‌های ایران و ترکیه: نگرشی تطبیقی بر نحوه کارکرد و جایگاه آنها در فرهنگ بومی منطقه / یداله حیدری‌باباکمال
۹۱	عوامل مؤثر، روند و پیامدهای انتخابات مجلس چهاردهم شورای ملی در کرمانشاه / ابتهاج سلیمی، حسن زندیه، منوچهر صمدی‌وند و معصومه قره‌داغی
۱۱۵	فیلولوژی و سنت فیلولوژیک در شرق‌شناسی آلمانی‌زبان (دوره اسلامی) آزاده شریفی و علیرضا حاجیان‌نژاد
۱۳۹	البارجین و الخرداذی دو وام‌واژه فارسی در زبان عربی سمیه السادات طباطبایی و علیرضا حسینی
۱۵۹	حیات سیاسی اجتماعی شیعیان افغانستان در عصر سدوزایی‌ها (۱۱۶۰- ۱۲۳۳ق/۱۷۴۷-۱۸۱۸م) / حسین عبدلی و مهدی گلجان
۱۸۱	بازنمایی مفهوم ایران در عصر ایلخانی (بر اساس منظومه‌های تاریخی) مهشید گوهری‌کاخکی و محمدجعفر یاحقی
۲۰۵	نقد و تفسیرهای «عرفان‌گرایانه» از موسیقی ایرانی و برخی از جنبه‌های بستر فرهنگی - اجتماعی موسیقی در دهه‌های سی و چهل شمسی پویا نکویی و رضا پرویززاده



Oriental Studies and Orientalists from Kasravi's Point of View

Mahdi Asadi¹ & Parviz Hussein Talae² & Ali Akbar Mesgar³
(1-20)

From the early modern period and with the beginning of the political domination of the West in different parts of the world, including the East, the traditional interactions of East and West turned to new issues, and the need to know about new places was considered by Europeans for various reasons. From the seventeenth century onwards, there has been a close connection between Orientalism, as a profession and occupation, and the expansion of European trade, and eventually between imperialism and colonialism. With this approach, their view of other civilizations, especially the Orientals, changed with a sense of superiority and the need to dominate them. Eastern thinkers came up with different ways of dealing with the West. Although the critique of Orientalism began methodically after World War II, the grounds for this critique date back to before World War I and the emergence of national movements in the East. The purpose of these movements was to challenge the political and cultural hegemony of the West. Kasravi's thoughts were formed at such a time; he was the first researcher in Iran and the East to deal with the issue of Orientalism, although not in a methodical and coherent way. Kasravi's method of struggle in both areas was somewhat different from the others. It was during this literary struggle that he realized the nature of the research of some Orientalists on the issue of colonialism. The present study seeks to determine what approach Kasravi took in relation to Orientalist studies. The findings of the research show that Kasravi criticized Oriental studies and Orientalists in two respects. First, pointed out the fundamental flaws in the achievements of the West in order to free Iranians of the feeling of shame. Second, he expounded on the relation between Orientalism and colonialism, claiming these scholars to be keeping the Iranians in the past to preserve the domination of the colonial governments.

Keywords: Kasravi, Oriental Studies, Orientalism, Orientalists, Colonialism.

doi
10.22059/jis.2021.306391.885
Print ISSN: 2252-0643-Online ISSN: 2676-4601
<https://jis.ut.ac.ir>

Received: July, 16, 2020; Accepted: December, 19, 2020

1. Assistant Professor of History, Shahid Bahonar University of Kerman, Kerman, Iran.
2. Email of the corresponding author: parviztalae@uk.ac.ir. Assistant Professor of History, Shahid Bahonar University of Kerman, Kerman, Iran.
3. Ph.D. Graduated of History, University of Tehran, Tehran, Iran.

مطالعات شرق شناسی و مستشرقین از دیدگاه کسروی

مهدی اسدی

استادیار تاریخ دانشگاه شهید باهنر کرمان، کرمان، ایران.

پرویز حسین طلائی^۱

استادیار تاریخ دانشگاه شهید باهنر کرمان، کرمان، ایران.

علی اکبر مسگر

دانش آموخته دکتری تاریخ ایران باستان دانشگاه تهران، تهران، ایران.

تاریخ دریافت مقاله: ۹۹/۴/۲۶؛ تاریخ پذیرش مقاله: ۹۹/۹/۲۹

علمی - پژوهشی

چکیده

از ابتدای دوران قرون جدید و با آغاز سلطه سیاسی غرب بر نقاط مختلف جهان از جمله شرق، تعاملات سنتی شرق و غرب معطوف به مسائل جدیدی گردید و لزوم شناخت نقاط جدید به دلایل بسیار مورد توجه اروپاییان قرار گرفت. از سده‌های هفدهم به بعد ارتباط تنگاتنگی میان شرق شناسی به مثابه حرفه و شغل و گسترش تجارت اروپایی و در نهایت میان امپریالیسم و استعمارگری وجود داشته است. با همین رویکرد، نوع نگاه آنان به سایر تمدن‌ها بخصوص شرقیان اغلب با احساس برتری و لزوم سلطه بر آنان، تغییر یافت. متفکران شرقی به گونه‌های متفاوت چاره‌اندیشی‌هایی در مواجهه با غرب ارائه نمودند. هرچند انتقاد به شرق شناسی به صورت روشمند پس از جنگ جهانی دوم آغاز گردید، اما زمینه‌های این انتقاد به پیش از جنگ اول جهانی و به ظهور جنبش‌های ملی در شرق بازمی‌گردد. ماهیت این جنبش‌ها نیز به چالش کشیدن هژمونی سیاسی و فرهنگی غرب بود. تفکرات کسروی در چنین زمانی شکل گرفت؛ وی نخستین پژوهشگری در ایران یا شرق است که به مسئله شرق شناسی هرچند نه به صورت روشمند و منسجم پرداخت. شیوه مبارزه کسروی در هر دو عرصه (هژمونی سیاسی و فرهنگی غرب) تا حدودی متفاوت از سایرین بود. در خلال همین مبارزات قلمی بود که او به ماهیت پژوهش‌های برخی شرق شناسان در رابطه با مسئله استعمار برای تداوم سلطه بر ملل شرق پی برد. پژوهش حاضر درصدد پاسخ‌گویی به این پرسش اصلی است: کسروی در رابطه با مطالعات شرق شناسی و مستشرقین چه رویکردی را دنبال می‌کرد؟ یافته‌های پژوهش که با تکیه بر منابع دست‌اول و بر اساس روش‌های تاریخی و بر مبنای توصیف و تحلیل صورت گرفته، نشان می‌دهد کسروی در دو عرصه به انتقاد از مطالعات شرق شناسی و مستشرقین پرداخت. نخست برای از میان بردن احساس سرافکنندگی ایرانیان در برابر دستاوردهای علمی غرب و شیفتگی پژوهشگران ایرانی به آثار آن‌ها به مبارزه علمی با آنان پرداخت و ضعف‌های اساسی آنان را متذکر گردید. دوم به شرح ارتباط شرق شناسان با مسئله استعمار پرداخت و هدف پژوهش‌های شرق شناسان را نگاه داشتن ایرانیان در بدآموزی‌های گذشته خود برای تداوم سلطه دولت‌های استعماری دانست.

واژه‌های کلیدی: کسروی، شرق شناسی، مطالعات شرق شناسی، مستشرقین، استعمار.

۱. مقدمه

اصطلاح شرق شناسی^۲ از ابتدای مطرح شدن به صورت یک واژه علمی معانی متفاوتی داشت. در سال ۱۸۳۸ میلادی یک واژه‌نامه فرانسوی، شرق شناسی را به دانش زبان‌ها، تاریخ و تمدن‌های مشرق زمین و هر چیز مربوط به شرق معنی نمود (مک فی، ۱۳۹۸:

parviztalaee@uk.ac.ir

۱. رایانامه نویسنده مسئول:

2. Orientalism

۳۸). به گفته ادوارد سعید شرق‌شناسی «یک شیوه غربی برای سلطه بر مشرق زمین و تغییر ساختار و اعمال قدرت بر آن است» (سعید، ۱۳۹۸: ۲-۲۰). از زمان جنگ جهانی دوم به بعد شرق‌شناسی معناهای ضمنی بسیاری به خود گرفت: نگاه جانب‌دارانه به اسلام، ابزاری در دست امپریالیسم غربی، سبکی از اندیشه مبتنی بر تفاوت هستی‌شناختی و معرفت‌شناختی غرب و شرق و حتی نوعی ایدئولوژی که سلطه بر سیاهان و گروه‌های بسیاری از انسان‌های محروم را توجیه می‌کرد.

پیش از آنکه مفهوم شرق‌شناسی به یک معضل در پژوهش‌ها مبدل گردد، دو واژه شرق و غرب در دوران باستان در دو حوزه مدنیت و فرهنگ بشری (نه تقابل و ضدیت) به کار می‌رفت. در دوران جنگ‌های صلیبی نیز این دو مفهوم در حالت تفاوت و ضدیت که عمده‌تاً حاصل رقابت میان دو دین اسلام و مسیحیت بود، تداوم یافت. از ابتدای قرون جدید، با رشد علمی غرب در زمینه‌های مختلف و ظهور نظریات جدید راه‌های جدیدی برای سلطه تمدن مغرب زمین بر سرزمین‌های شرقی ایجاد گردید. بر این اساس برخلاف دوران قبل برتری علمی غرب بر تمدن شرق تثبیت یافت.

با همین رویکرد، نوع نگاه آنان به سایر تمدن‌ها بخصوص شرقیان اغلب با احساس برتری و لزوم سلطه بر آنان، تغییر یافت. این نگاه بخصوص از قرن ۱۹ میلادی به بعد شدت یافت و زمینه سلطه همه‌جانبه را سبب گردید. توجه به فرهنگ بومی با رشد احساسات ناسیونالیسم در میان کشورهای تحت سلطه ارتباط مستقیمی داشت. متفکران این جوامع به گونه‌های متفاوت چاره‌اندیشی‌هایی در مواجهه با غرب ارائه نمودند. از نظر مک فی که تلاش منصفانه‌ای در نقد و بررسی آثار منتقدان شرق‌شناسی نموده است، این حقیقت وجود دارد که شرق‌شناسی به‌شدت دچار غرض‌ورزی بوده و استادان دانشگاه، بازرگانان، کارگزاران استعمار، مبلغان مذهبی، روزنامه‌نگاران و حتی سیاحان را مبتلا کرده و هدف مهم همگی جمع‌آوری اطلاعات منطقه‌ای خاص برای مستعمره کردن آنجا و نیز نفوذ در آگاهی مردم آنجا به‌منظور فراهم کردن زمینه‌های استعمار است (نک: مک فی، ۱۳۹۸: ۱۰-۲۳).

حال با توجه به این توضیحات بایستی گفت که کسروی نخستین پژوهشگری در ایران یا شرق است که به مسئله شرق‌شناسی هرچند نه به‌صورت روشمند و منسجم پرداخت. خاستگاه فکری او در این زمینه مبتنی بر واقعیت‌های موجود و عینی در شرق و ایران بود. در حقیقت او بر اساس نتایج خاص خود در ذکر علل شکست مشروطیت و

علل عقب‌ماندگی ایرانیان به ماهیت پژوهش‌های شرق شناسان با مسئله استعمار پی‌برد. هرچند کار کسروی در برابر کار شرق شناسان نام‌برده در مراحل نخستین خود قرار داشت ولی از جهت پیوند ارتباط شرق شناسان با مسئله استعمار یکی بود. علاوه بر آن، می‌توان مدعی بود کسروی نه تنها از پیشگامان نقد محتوایی پژوهش‌های شرق شناسان بود؛ بلکه از ابعاد دیگر، تلاش او بر پژوهش‌های منتقدین شرق شناسی همچون الطیب‌اوی و سایرین، از برخی جهات برتری داشت. در حقیقت کسروی هم با بنیان‌های سلطه سیاسی و فرهنگی غرب به مبارزه برخاست و رواج فرهنگ غربی یا به تعبیر خود اروپایی‌گری را یکی از ابزارهای سلطه سیاسی آنان می‌دانست و هم معتقد بود هدف شرق شناسان نه ترویج فرهنگ غربی بلکه شناخت دقیق آلودگی‌های تاریخی شرقیان و سپس نگه‌داشتن آنان در همان رویه‌های نادرست برای تداوم سلطه سیاسی بود. هرچند که تاکنون در زمینه آرا و اندیشه‌های کسروی سخن بسیار گفته شده است، اما به موضوع و مسئله مورد بحث این پژوهش توجه نشده است؛ بنابراین پژوهش حاضر درصدد پاسخ دادن به این پرسش‌ها است. نقد علمی کسروی به آثار شرق شناسان به چه دلایلی صورت گرفت؟ نقاط ضعف علمی شرق شناسان یا به تعبیری ایران شناسان در چه مسائلی بود؟ کسروی چگونه به رابطه شرق شناسان و دول استعمارگر پی‌برد؟ و پژوهش‌های شرق شناسان در این راستا را چگونه ارزیابی نموده است؟

۲. نقد علمی شرق شناسان

یکی از پیامدهای سلطه دولت‌های استعماری در میان ملل شرق از جمله ایران، رواج تفکر برتری علمی ملل غرب و همین امر بهانه سلطه آنان بر ملل دیگر بود. شیوع چنین تفکری در میان ایرانیان یکی از عوامل مهم توسعه نفوذ استعمارگران در ایران دوران قاجار بود. کسروی وجود چنین پدیده‌ای را بخصوص با رواج تفکر اروپایی‌گری از عوامل مهم ضعف و پراکندگی فکری ایرانیان می‌دانست و بر این اساس به مقابله و مبارزه با چنین نگرشی برخاست. وی برای به چالش کشاندن و از میان بردن تفکری که همه یافته‌های علمی غرب در علوم انسانی را حقیقت محض می‌دانست، به مبارزه برخاست (پیمان، سال ۶، شماره ۱: ۵۴). به نظر کسروی این اقدام می‌توانست از سویی به تقویت روحیه خودباوری ایرانیان و از میان بردن تفکر سلطه علمی اروپاییان و حس برتری آنان در مقابل شرقیان منتهی گردد و از دیگر سو با نشان دادن ضعف علمی شرق شناسان، ملل شرق و بخصوص ایرانیان را از دنباله‌روی تفکر آنان بر حذر دارد. سعید نفیسی

می‌نویسد تا پیش از اقدام کسروی، کسی جرئت خرده گرفتن بر خاورشناسان را نداشت (نفیسی، ۱۳۳۴: ۱۲).

کسروی برای اعاده غرور برتری علمی ایرانیان، آنان را در فهم و اندیشه برتر از سایرین دانسته به شرط آن‌که خود را از دیدگاه‌های حقارت آمیز رها و به خودباوری برسند (پیمان، سال ۶، شماره ۳: ۱۵۱). چنان‌که در این زمینه برای بازگرداندن غرور شرقیان در زمینه علم و دانش به پیشینه تاریخی آنان اشاره می‌کند (پیمان، سال یکم، شماره ۱: ۲۹؛ پیمان، سال یکم، شماره ۲: ۳). کسروی در این راستا از کسانی که به ترویج علوم شرقی می‌پرداختند و اهمیتی به دانش‌های علوم انسانی غرب نمی‌دهند، تمجید می‌نماید (پیمان، سال یکم، شماره ۵: ۳۰؛ نک: پیمان، سال یکم شماره ۱۴: ۶۰).

زمانی که کسروی نگارش مقالات انتقادی خود علیه گفتمان حاکم بر زندگی اجتماعی اروپاییان را در روزنامه شفق سرخ آغاز نمود، علی دشتی در مقاله‌ای اندیشه‌های کسروی را برگرفته از مارکس دانست. کسروی بعدها مدعای دشتی را به جهت پستی و ضعف فکری حاکم بر اندیشه‌های شرقیان دانست که نمی‌توانستند بپذیرند شرقیان نیز توان تولید گفتمان آیین زندگانی رادارند (روزنامه پرچم، سال یکم، شماره ۶۴: ۱). البته رویکرد کسروی به معنای نادیده گرفتن تلاش‌های علمی غرب نبود؛ چراکه در زمینه بهره‌گیری از علوم غربی معتقد بود باید نخست آنچه را که در کتاب‌های دانشمندان اروپایی است نیک فراگرفت، ولی در این اندازه نایستاده، خود نیز به کوشش‌هایی برخیزند (پیمان، سال ۶، ش ۱: ۶۶). می‌بایست به این نکته توجه نمود که کسروی در این مبارزه علمی، هیچ‌گونه مدارج دانشگاهی نداشت و با توجه به اینکه فنون تاریخ‌نویسی غربی در ایران تازه رواج یافته بود او باهوش ذاتی خود و از طریق مطالعات شخصی به این مرحله رسید (یزدانی، ۱۳۸۳: ۳۶). به‌طوری‌که در مدت زمانی کوتاه توانست مبارزه علمی و انتقادی خود را با شرق شناسان آغاز نماید.

نخستین تلاش کسروی در زمینه نشان دادن ضعف علمی شرق شناسان، زمانی بود که او در مازندران، چند منبع اصلی را در زمینه تاریخ آنجا از جمله ترجمه تاریخ طبرستان تألیف ابن اسفندیار را که توسط براون به چاپ رسیده بود، مطالعه نمود (روزنامه نوبهار، سال ۱۳، شماره ۱۲: ۱۸۸). وی در چند مقاله که در روزنامه نوبهار به چاپ رساند، به شرق‌شناسان انگلیسی مانند براون (Browne) و ریو (Rieu) مؤلف نسخه‌های خطی در موزه بریتانیا ایرادهایی وارد نمود. کسروی در یکی از مقالات خود اشاره کرده که

آنان با اندکی دقت می‌توانستند پی به ایرادهای موجود در نسخ خطی (تاریخ طبرستان) ببرند (همان، شماره ۱۳: ۲۰۲). همین‌طور می‌نویسد که شرق‌شناسانی همچون دارن، ریو و براون که از این کتاب استفاده نموده‌اند به این موضوع توجه نکرده که نویسنده اضافات کتاب ابن اسفندیار چه کسی بوده است. سپس کسروی ادامه می‌دهد که ما با دلایل قطعی و تطبیق هردو کتاب می‌گوییم که آن نویسنده مولانا اولیاءالله آملی است (همان، شماره ۱۴: ۲۰-۲۱۹). یکی از پژوهشگران به اشتباه مدعی است این تلاش نخستین کسروی در نقد شرق شناسان برای مقابله با شیفتگی بسیاری از دانشوران ایرانی به آنان بود (جزایری، ۱۹۹۰: ۳۹۴)، این در حالی است که کسروی این موضوع را به‌صورت اتفاقی دانسته و بدون تردید تلاش‌های بعدی او برای مقابله با احساس حقارت پژوهشگران ایرانی در برابر همتایان غربی خود بوده است.

پس‌ازآنکه کسروی مقالاتی در این زمینه منتشر و ایرادهایی به براون و سایر شرق شناسان مطرح نمود، موردانتقاد بسیاری از محققین ایرانی قرار گرفت. وی در این زمینه به‌صورت کنایه یادآور می‌شود که او نیز همانند بسیاری از پژوهشگران ایرانی در ابتدا به تلاش‌های علمی براون اعتماد داشته و هرگز باور نمی‌کرده با توجه به دسترسی او به نسخ خطی مختلف در اروپا، اشتباه‌های بسیاری در تصحیح و حتی ترجمه کتاب مرتکب شده باشد (نوبهار، سال ۱۳، شماره ۱۶: ۲۴۹-۲۵۳).

کسروی از علامه قزوینی می‌خواهد ایرادهای وی را به براون منتقل نماید، ولی از آنجایی‌که علامه قزوینی احترام بسیاری به شخصیت علمی براون قائل بود، از این کار امتناع می‌نماید (کسروی، ۱۳۲۳ الف: ۸-۹؛ Ridgeon, 2006: 122). براون سه سال بعد فوت می‌نماید و علامه قزوینی در چند مقاله به بیان خدمات او به ایران می‌پردازد؛ در یکی از این مقالات به‌صورت غیرمستقیم به قسمتی از ایرادهای کسروی پاسخی جانب‌دارانه می‌دهد. به نظر ایشان مزیت مهم شرق شناسان از جمله براون به جهت دانستن چندین زبان شرقی و شناخت ریشه‌ها و اشتقاق لغات است که شرقیان به گرد آن‌ها نمی‌رسند (مجله ایران‌شهر، سال چهارم، شماره ۳: ۱۵۱-۱۴۹). نوشته‌های کسروی در این زمان علیه براون می‌رساند او در این زمان به بحث مسئله شرق شناسان و رابطه آن‌ها با استعمارگران پی نبرده و تنها برای نشان دادن توان علمی شرقیان و از میان بردن این تصور که پژوهش‌های شرق‌شناسان برخلاف تصور عموم، بدون ایراد نیست، صورت گرفته است.

دومین تلاش کسروی در این زمینه یافتن ایرادهایی به تألیف کتاب سرزمین‌های خلافت شرقی اثر لسترنج (Le Strange) بود. وی ۲۲ ایراد اساسی از این کتاب را با روش علمی شرح می‌دهد؛ چنان‌که آورده است: «این انتقاد و خرده‌گیری ما پرفسور دانشمند انگلیسی را آوازه نکاسته و پایه دانش وی پستی نخواهد گرفت. ما در یک‌فصل از کتاب او که ۱۶ صفحه بیش نیست ۲۲ فقره سهو و لغزش پیدا کردیم. گذشته از آنکه گفتیم برخی دیگر از مطالب هم درخور شک و گفتگوست» (مجله آینده، سال یکم، شماره ۱۲: ۷۴۸). کسروی در آن زمان متوقع بود که از سوی پژوهشگران ایرانی مورد ارج قرار گرفته و تصور بی‌نقص بودن پژوهش‌های علمی شرق شناسان از سوی ایرانیان فروبریزد ولی زمانی که با واکنش عکسی از سوی ایرانیان مواجه گشت، متوجه گردید فضایی ایرانی نیز در سنجش توان علمی غربیان همانند توده مردم فکر می‌نمایند. او در این زمینه سال‌ها بعد نوشت «هنگامی که در جستجوهای تاریخی به لغزش‌های شرق شناسان پی برده کسانی آن را گناهی بزرگ از من دانسته اقداماتی علیه من نمودند. در نگارش لغزش‌های لسترنج در روزنامه آینده کسانی ناخرسندی نموده به افشار گفتند معقول نیست یک ایرانی به یک اروپایی ایراد پیدا کند. حتماً نویسنده مقاله خوب انگلیسی نمی‌فهمد و اشتباه از اوست. به‌ناچار جمله‌های انگلیسی را در پای سطر نوشتم» (کسروی، ۱۳۲۳ الف: ۹-۸).

به نظر می‌رسد به علت همین انتقادات بود که کسروی مدتی از این قضیه دلسرد گردید، به‌طوری‌که در زمان نگارش کتاب شهریاران گمنام در مقدمه آن می‌نویسد: «در بخش‌های مختلف کتاب به اشتباهات شرق شناسان اشاره نمی‌نمایم، چه این تعرض را فایده نبود» (کسروی، ۱۳۰۹: ی). ولی کسروی علیرغم دلسردی، باز از رسالت خود مبنی بر بیان ضعف کارهای شرق شناسان و از میان بردن سلطه علمی آنان بر تفکر ایرانیان غافل نمی‌ماند (همان: ط).

یکی از مهم‌ترین تلاش‌های کسروی در زمینه بیان ضعف علمی شرق شناسان استفاده از فن زبان‌شناسی بود که مبدع آن خود اروپاییان بودند. کسروی معتقد بود که روش زبان‌شناسی آنان برای یافتن ریشه‌های لغات ایرانی بسیار نارسا است (نک: پیمان، سال سوم، شماره ۱۰: ۶-۶۲۵؛ پیمان، سال یکم، شماره ۲: ۲۹). او تلاش خود در این زمینه را با شناسایی ریشه نام‌های شهرها و دیه‌های ایران با نوشتن مقاله «نام‌های شهرهای ایران» در مجله آینده، آغاز نمود (مجله آینده، سال یکم، شماره ۶: ۳۵۵) و بعدها آن را

به صورت کتاب به چاپ رساند. کسروی در دیباچه‌ای که در سال ۱۳۲۳ ه.ش در تجدید چاپ این کتاب نوشت به رویه علمی بسیاری از شرق شناسان حمله نمود و ایرادهایی به هرتسفلد (Herzfeld) معلم زبان پهلوی خود وارد نمود که مطالب بسیاری بدون دلیل ارائه کرده است (کسروی، ۱۳۵۶: ۱- ۲۷۰).

از دیگر تلاش‌های کسروی در نقد علمی به یافته‌های شرق شناسان، اشاره به عدم شناخت زبان آذری از سوی آنان است. او معتقد است با تحقیق‌های او برای نخستین بار شرق شناسان متوجه این امر شدند (پیمان، سال یکم، شماره ۱۰: ۱۹ - ۲۰).

از جمله راه‌های دیگری که کسروی برای نقد علمی آثار شرق شناسان مطرح نمود، عدم آشنایی دقیق و بی‌واسطه آنان با شرق و بی‌توجهی آنان به نقد منابع مورد استفاده خود بود. به اعتقاد کسروی استفاده شرق شناسان از برخی داده‌های سفرنامه نویسان بیگانه که با زبان‌های محلی آشنایی نداشتند، اسباب ضعف نوشته‌های آن‌ها بخصوص در ارائه آمارهای کلی گردیده است (پیمان، سال یکم، شماره ۲: ۱۷؛ سال سوم، شماره ۱۰: ۶۲۱؛ پیمان، سال سوم، شماره ۹: ۵۶۵).

بر این اساس کسروی در نخستین چالش خود با شرق شناسان تلاش نمود با از خودباختگی و احساس حقارت شرق در برابر دستاوردهای علمی غرب از طریق نشان دادن ضعف‌های علمی آنان مبارزه نماید و نشان دهد شرقیان می‌توانند از طریق تلاش و کوشش و به‌کارگیری روش‌های علمی تحقیق، از آنان بهتر عمل نمایند.

۳. شرق شناسان و استعمار

کلیه منتقدین شرق‌شناسی معتقد هستند گفتمان شرق‌شناسی در پی ساختن مسائلی است که آگاهانه یا ناآگاهانه در جهت منافع قدرت‌های استعماری طراحی شده و به برساختن انگاره‌های منفی از شرق کمک کرده است. کسروی از نخستین متفکرانی بود که در ایران و شاید در شرق به مسئله سلطه غرب و طرح مبانی غرب در برابر شرق هرچند گذرا اشاره نمود. وی می‌نویسد تقسیم‌بندی شرق و غرب به دیده برتری غرب در برابر شرق و تأکید بر ضعف ساختاری شرق و استفاده از این بهانه برای چپاول شرق، توسط غربیان صورت گرفته است؛ چنان‌که آورده است: «این کار خود اروپاییان است که جهان را دو بخش کرده شرق را از غرب جدا گرفته‌اند و غربیان را برتری داده ک به شرقیان با دیده خواری نگریسته‌اند. از روزی که اروپاییان نیرو گرفتند به کندن ریشه شرق کوشیده‌اند و به دعوی تمدن دست‌اندازی به هر سرزمینی کرده‌اند. به هرکجا که رسیده‌اند، مردمی را کنار گزارده دستور ننگین ماکیاولی را پیش گرفته‌اند. با چپاول و

تاراج و نیرنگ و فتنه‌انگیزی و کشتار و آتش، بر بومیان چیره شده به مکیدن خون آنان پرداخته‌اند» (کسروی، ۱۳۱۱: ۸۴). کسروی هرچند معتقد بود هدفش سربلندی تمام مردم جهان است ولی از آنجایی معتقد بود شرقیان از قرون جدید مقهور سلطه غرب شدند به این جهت به شرق و اتحاد آنان نگاه ویژه‌ای داشت.

چنانچه بیان گردید کسروی از ابتدای فعالیت‌های علمی خود به مبارزه علمی با شرق شناسان پرداخت، اما در ادامه با انتشار ماهنامه پیمان در سال ۱۳۱۲ ه. ش برای نخستین بار به بیان دیدگاه خود در همراهی و تعامل شرق شناسان با پدیده استعمار پرداخت و آنان را عامل سیاسی دولت‌های استعمارگر معرفی نمود. در اینجا این پرسش مطرح می‌شود، چرا کسروی به مدت یازده سال که مشغول نقد علمی شرق شناسان بود به این مسئله (ارتباط شرق شناسان و استعمار) توجهی از خود نشان نداد؟ به نظر می‌رسد پس از آنکه کسروی در سال ۱۳۱۲ ه. ش به جمع‌بندی نتایج پژوهش‌های خود در زمینه علل عقب‌ماندگی ایرانیان پرداخت، مسئله استعمار و تعامل آنان با شرق شناسان نیز به مباحث او به‌عنوان یکی از این عوامل راه یافتند. تا پیش از این، کسروی هیچ‌گاه از ارتباط شرق‌شناسان با استعمارگران مطلبی ننوشته بود، این در حالی است که نویسندگانی مانند محمدخان قزوینی در مقاله‌ای در مجله ایران‌شهر به رویه نادرست شرق شناسان بخصوص ارتباط آنان با دنیای سیاست اشاره کرده بود (ایران‌شهر، سال چهارم، شماره ۲: ۷-۷۶). علاوه بر آن، نویسنده‌ای دیگر در سال ۱۳۰۴ ه. ش در مقاله‌ای در مجله آینده به قسمتهایی از کتاب «یک سال در میان ایرانیان» اشاره و به‌صورت غیرمستقیم مؤلف کتاب (براون)، عامل سیاست انگلستان معرفی شده بود (آینده، سال یکم، شماره ۴: ۲۸۳). چنانچه می‌دانیم کسروی از خوانندگان این مجله بود و در همین شماره نیز مقاله‌ای به چاپ رساند. همین‌طور وی کتاب مذکور براون را نیز خوانده بود. کتابی که به تعبیر یکی از پژوهشگران بهتر می‌بود عنوان یک سال در میان اقلیت‌های دینی نام‌گذاری می‌گردید (نصر، ۱۳۹۱: ۷۸ و ۸۶). با این حال کسروی تیزبین هیچ‌گاه به ارتباط شرق شناسان و دول استعماری پیش از این پی نبرده و حتی مدعی گردید از خواندن تحقیق‌های براون در مورد بابیان و بهاییان لذت برده است (کسروی، ۱۳۲۳: پ: ۸۱). به نظر می‌رسد آغاز انتشار پیمان و تکمیل شدن اطلاعات کسروی در مورد علل ضعف و عقب‌ماندگی ایرانیان و پیوند برقرار نمودن این عوامل با یکدیگر به‌خصوص اقدام

دولت‌های استعماری در تداوم سلطه بر ایران، سبب گردید پای شرق شناسان نیز به میان آید.

در حقیقت کسروی به شرق‌شناسانی حمله نموده که پژوهش‌های آنان در رابطه با موضوع‌هایی بود که کسروی آن‌ها را عوامل اصلی عقب‌ماندگی و ضعف ایرانیان دانسته و درصدد مبارزه با آن‌ها بود. از آنجایی که کسروی تأکید بسیاری بر گسترش تفکر مبارزه و مقاومت و میهن‌پرستی و به تعبیر خود گردن‌فرازی در میان ایرانیان بخصوص در میان جوانان داشت (کسروی، ۱۳۲۳ ب: ۲۸)؛ فروکش نمودن این روحیه را در نتیجه تداوم همان روحیات قدیم ایرانیان و مداخلات کشورهای استعماری می‌دانست. از نگاه او شرق‌شناسانی که به ترویج کتب اهل تصوف و بخصوص شاعرانی که به مسائل جبرگیری، خراباتی‌گری و غیره می‌پرداختند همگی در راستای سیاست‌های استعماری حرکت می‌کردند که هدف آنان ترویج دوباره و استمرار روحیه چاپلوسی، بی‌اخلاقی، تنبلی و بی‌توجهی به دنیا و دامن زدن به فرقه‌گرایی برای اختلاف‌افکنی میان ایرانیان بود. به تعبیر یکی از پژوهشگران، کسروی ضمن توجه به این خطرات در پی داخلی سازی گفتمان شرق شناسانه بود (Ridgeon, 2006: 122). بیشترین حملات کسروی در این زمینه به صورت مستقیم و غیرمستقیم به ادوارد براون معطوف گردید و از همان زمان تا به امروز مخالفان بسیاری وجود داشتند که تلاش نمودند کسروی را متهم به تئوری توطئه در مورد شرق شناسان و بخصوص براون نمایند.^۱

بر این اساس از نظر کسروی کلیه شرق‌شناسانی که در حیطه مسائلی که او آن‌ها را عامل عقب‌ماندگی ایرانیان می‌دانست، پژوهش می‌کردند، عامل استعمار شناخته شده و بالعکس شرق‌شناسانی که بر این موارد توجه نداشتند به کار آنان ارج گذاشته یا تنها به بیان انتقاد علمی آن‌ها اکتفا می‌کرد. بدون تردید این نوع نگاه کسروی نقاط ضعف بسیاری داشت زیرا شرق‌شناسانی بودند که در این زمینه‌ها پژوهش نکرده ولی ارتباط مستقیمی با استعمار داشتند. کسروی چنین نگاهی به مالکوم (Malcolm) از بنیان‌گذاران سلطه استعمار انگلیس در ایران و رابینو (Rabino) کنسول انگلیس در گیلان داشت. هرچند داهیانه می‌نویسد از فعالیت‌های سیاسی آنان آگاهی ندارد (کسروی، ۱۳۲۳ پ: ۸۰). این جمله از پژوهشگر ژرف‌اندیشی هم چون او بعید است و تنها برای همان منظوری بود که بیان گردید.

این نوع رویکرد کسروی به شرق شناسان با مخالفت گسترده روشنفکران وقت ایرانی مواجه گردید. یک دسته از مخالفان از شرق شناسان تمام‌قد حمایت می‌نمودند، دسته دیگر اعتقاد داشتند ایرانیان باید به ادبیات، هنر و معنویت گذشته خود بازگردند. به عبارتی برخی از روشنفکران برای رهایی از تصور عقب‌ماندگی و به‌نوعی بومی‌گرایی به شکوه ایران دوران باستان پناه بردند (بروجردی، ۱۳۹۲: ۲۶۷). بر این اساس نگرش کسروی نسبت به مسائلی چون باستان‌گرایی و توجه به دین زردشت، شعر و شاعری، عرفان و نحله‌های مذهبی که در ترویج آن‌ها پای شرق شناسان و استعمار را در میان می‌دید، به‌شدت مورد مخالفت منتقدانش قرار گرفت و آن‌ها فعالیت شرق شناسان را در راستای شناساندن فرهنگ و تمدن ایران به جهانیان می‌دانستند. این مخالفت سبب شد تا کسروی نیز منتقدان خود را از حامیان شرق شناسان و دولت‌های استعماری برای نگه‌داشتن ایرانیان در عقب‌ماندگی برای تداوم چپاول و سلطه بر ایرانیان معرفی نماید (کسروی، ۱۳۲۳ الف: ۳۱).

۴. شرق شناسان و اقلیت‌های دینی

ارائه چهره‌ای منفی از مسلمانان برای مشروعیت دادن به جنگ و تداوم سلطه بر شرق، همیشه موردتوجه دول استعماری قرار داشت، چنین امری با پژوهش‌های شرق شناسان تسهیل می‌گشت (مک فی، ۱۳۹۸: ۹-۵۸). کسروی به‌درستی پیش از شرق شناسان معروفی چون ادوارد سعید و الطیب‌اوی، مدعی گردید که از زمان جنگ‌های صلیبی پژوهش‌های شرق شناسان همیشه با دروغ‌هایی درباره اسلام و پیامبر (ص) و قرآن همراه بوده است (پیمان، سال یکم، شماره ۴: ۲۸).

ازجمله مسائل موردتوجه شرق شناسان که در راستای نیات استعمارگران قرار می‌گرفت توجه به اقلیت‌های دینی و نحله‌های مذهبی در شرق به‌ویژه ایران بود. با شناخت دقیق این گروه‌ها توسط شرق شناسان، دولت‌های استعماری از آن‌ها در راستای مقاصد خاص سیاسی خود جهت تضعیف انسجام ملی استفاده می‌نمودند. در حقیقت یکی از مسائلی که کسروی در پژوهش‌های خود آن را از علل ضعف، عقب‌ماندگی و پراکندگی ایرانیان می‌دانست، پراکندگی دینی در میان ایرانیان بود که انسجام ملی را به خطر می‌انداخت. وی می‌نویسد هرچند دول استعمارگر در شکل‌گیری نحله‌های مذهبی نقشی نداشتند ولی در راستای منافع خود به حمایت از آن‌ها برمی‌خاستند و میان گروه اقلیت و اکثریت تفرقه‌افکنی می‌نمودند (نک: پیمان، سال پنجم، شماره ۶: ۲۵۱). به این جهت

شرق شناسان بیشترین تلاش را در شناختن اهل تصوف و عرفان و زردشت و باطنیان و بهاییان دارند و این پژوهش‌ها تنها در راستای بدخواهی شرقیان صورت می‌گرفت (پیمان، سال یکم، شماره ۱۶: ۴-۴۱؛ نک: پیمان، سال دوم، شماره ۶: ۳۴۹).

کسروی به درستی معتقد بود استعمارگران برای تداوم سلطه خود به تشدید اختلاف میان اقوام و ملل شرق و بخصوص در میان مسلمانان از طریق دامن زدن به مسائل دینی روی می‌آوردند و در این میان مسائل قومیتی و نژادی را نیز به مسائل مذهبی می‌آمیختند. او تلاش‌ها و ستایش‌های گوستاو لوبون^۱ فرانسوی و ستایش‌های او از اعراب را به جهت فریب و سرگرم نمودن شرقیان و ایجاد حس کینه در میان مسلمانان و پدید آوردن دشمنی میان اعراب و ترک‌ها می‌دانست و معتقد بود نکوهش‌های او از ترکان به‌عمد صورت می‌گرفت. به تعبیر کسروی این رویه استعمار و شرق شناسان منافی را در پی داشت که صرف پول‌های گزاف نمی‌توانست چنان نتایجی به همراه داشته باشد. او می‌نویسد توجه و تمجید لوبون از خاک و مردم سوریه و لزوم یک حکومت دادگر به‌جز عثمانی‌ها در آنجا، نشان می‌داد استعمار فرانسه از یک‌صد سال پیش از قرارداد سایکس پیکو^۲ به این منطقه توجه داشتند و درنهایت به آرزوی خود رسیدند (کسروی، ۱۳۲۳ پ: ۸۰).

کسروی همین‌طور بر این باور بود که شرق شناسان جهت تداوم یافتن و استوار نمودن پایه‌های فرق مذهبی، برای آن‌ها فلسفه سازی نیز می‌نمایند؛ درحالی‌که خواستشان بیرون نیامدن شرقیان از پستی و گرفتاری است (پیمان، سال هفتم، شماره ۹: ۵۵۲). او برای مبارزه با چنین جریانی علاوه بر روشنگری اذهان عمومی، با تصحیح و چاپ این‌گونه کتاب‌ها نیز به شدت مخالفت می‌کرد و در این میان مخالفت خود را در نقد علمی کتاب و نشان دادن ضعف‌های مصحح مطرح می‌نمود تا به‌نوعی ارزش کار آن‌ها را زیر سؤال ببرد (نک: پیمان، سال دوم، شماره ۳: ۲۰۳ و ۲۰۸؛ همان، شماره ۲: ۱۳۷). کسروی معتقد بود شرق شناسان با ترویج این‌گونه کتب میان مسلمانان بخصوص ایرانیان و جهان عرب درصدد شدت بخشیدن به اختلاف‌های موجود هستند. همچنین وی اقدامات شرق شناسان درباره دین سازی ایرانیان در قرون مختلف اسلامی را متأثر از همین جریان دانسته و به شدت به آن حمله می‌کند (پیمان، سال یکم، شماره ششم: ۵ - ۲۴؛ کسروی، ۱۳۲۲ الف: ۷).

1. Gustave Le Bon
2. Sykes-Picot Agreement

کسروی تلاش براون در توجه به تاریخ بابیان و فرق آن را در جهت همراهی این شرق‌شناس با کشور استعمارگر خود می‌داند و انگیزه نهایی او را حمایت از ازلیان و بابیان دانسته است. او معتقد است از ابتدای تشکیل و انشعاب فرقه باب، روس و انگلیس در راستای منافع خود به حمایت از آن‌ها برخاستند و در پایان جنگ جهانی اول نیز انگلستان آشکارا به حمایت از بهاییان پرداخت (همان: ۷۱).

کسروی ترویج تفکر صوفیگری را که نحله‌های مختلفی در ایران داشت نیز از نکات موردتوجه شرق‌شناسان در تداوم استعمار می‌دانست. وی معتقد بود ترویج تفکرات مربوط به صوفیان که از سوی شرق‌شناسان و عوامل ایرانی آن‌ها در وزارت فرهنگ ایران صورت می‌گرفت، سبب ترویج روحیه سستی و تنبلی و بی‌توجهی به امور دنیا می‌گشت. کسروی معتقد بود استعمار و شرق‌شناسان در ترویج صوفیگری در ایران از مدت‌ها قبل فعالیت می‌نمایند تا با ترویج این رویه سلطه سیاسی خود را تداوم داده و بابیان ارزش‌های صوفیان در اروپا، نشان دهند شرقیان شایسته آزادی نیستند و به این طریق به سلطه استعماری خود مشروعیت بخشند (کسروی، ۱۳۲۲ ب: ۸-۹). او معتقد بود با توجه به فضای اروپایی‌گری و تقلید از اقدامات آن‌ها در ایران، مطرح نمودن این جریان از سوی شرق‌شناسان به سرعت می‌توانست در ایران موردتوجه قرار گرفته و پیامد آن بی‌توجهی و رویگردانی مردم از زندگانی این جهان و توجه به بست‌نشینی در خانقاه‌ها گردد و این همان چیزی بود که استعمار می‌خواست (پیمان، سال چهارم، شماره ۳: ۱۷۰). کسروی تلاش‌های شرق‌شناسانی از جمله آربری^۱ و دکتر اسمیت^۲ و سایرین برای عامه‌پسند کردن اندیشه صوفی‌گری را در همین راستا قلمداد می‌کند (کسروی، ۱۳۲۳ پ: ۸۱؛ کسروی، ۱۳۲۲ ب: ۱۵).

۵. شرق‌شناسان، اشعار ایرانی و تصحیح کتب قدیمی

چنانچه بدان اشاره گردید کسروی مضامین اشعار گذشته را اغلب آلوده و از مهم‌ترین دلایل ترویج رویه‌های نادرست اخلاقی می‌دانست و معتقد بود در طول تاریخ ایران شعر و شاعری از رسالت اصلی خود به عنوان ترویج اصول اخلاقی برای توده مردم در تمامی زمینه‌ها بازمانده و در خدمت صوفیان و خراباتیان و چاپلوسان درباری و سایر گروه ناپاکان برای ترویج عقاید پست آنان قرار گرفته است. او معتقد بود جوانان امروز

1. Arberry

2. Smith

می‌بایست درس وطن‌پرستی و تلاش و آزادی‌خواهی فراگیرند، یعنی همان اصولی که از نظر کسروی سبب پیروزی نخستین مشروطه خواهان گردید و تضعیف آن به دست عوامل داخلی و خارجی سبب به تحلیل رفتن مشروطیت گردید. کسروی آغاز توجه بسیار به ادبیات را از سال ۱۲۹۰ ه.ش می‌داند. از نظر او در ترویج شعر و شاعری بانام ادبیات میان روزنامه‌ها و جوانان، شرق شناسان و بخصوص براون نقش مؤثری را ایفا نمودند. این اقدام شرق شناسان، علاقه به شعر و شاعری را در ایران به حد دیوانگی رساند (روزنامه پرچم، سال یکم، شماره ۷۳: ۱؛ نک: کسروی، ۱۳۷۸: ۳۶). علاوه بر آن کسروی معتقد بود ترویج اشعار گذشته در اروپا سبب می‌گردد اروپاییان معتقد به انحطاط اخلاقی ایرانیان گردیده و دولت‌های آنان نیز برای تداوم سلطه خود بر ایران، بهانه لازم را به دست آورند. از آنجایی که او معتقد بود اغلب مضامین فکری عقب‌ماندگی ایرانیان در اشعار شاعران نمود بسیاری یافته است؛ بر این اساس بیشترین حملات خود را در از میان بردن شعر و هر آن چیزی که به آن مربوط می‌گردید نمود.

کسروی توجه شرق شناسان به جریان شعر و شاعری را ریشه‌یابی و آن را از زمان مشروطیت دانسته تا شرق شناسان از طریق آن روحیه میهن‌پرستی ایرانیان را سرکوب نموده و اصول اخلاقی دنیازدگی را تبلیغ نمایند (پیمان، سال ۶، شماره ۵: ۲۷۰). وی در مورد تعمدی بودن رویه شرق شناسان در معرفی آثار شاعرانی که ترویج اباحه‌گری می‌نمودند، می‌نویسد چرا آنان در مورد بزرگان معاصر ایران که مورد فراموشی قرار گرفته‌اند پژوهش نمی‌کنند (پیمان، سال دوم، شماره ۴: ۸-۲۴۷). او معتقد بود مغولان نیز برای تداوم سلطه خود همین سیاست را به کار بردند و استعمار کنونی به دست شرق شناسان همین سیاست را دنبال می‌نماید (کسروی، ۱۳۲۴، ۳۰-۲۹؛ پیمان، سال ۵، شماره ۶: ۲۵۳-۲۵۴).

وی در این رابطه ادامه می‌دهد پرداختن شرق شناسان به رویه اخلاقی نادرست ما پیامدهای سوئی در پی خواهد داشت، به این صورت که اگر ایرانیان از روی اشعار گذشته قضاوت شوند، آنان دارای صفات چالپوسی، ستم‌کشی، یاوه‌گویی، دشنام‌گو، نمک‌ناشناس، هم‌جنس‌باز و مردمی که از هر کس که بیشتر ستم ببینند بیشتر ستایش او می‌کنند، هستند (پیمان، سال دوم، شماره ۱: ۷۱).

از نظر کسروی پژوهش‌های شرق شناسان در زمینه تصحیح و چاپ کتبی که او مضامین آن را عامل عقب‌ماندگی ایرانیان می‌دانست، سبب گردید مقلدین ایرانی نیز به دلیل سلطه تفکر اروپایی‌گری، بدون هیچ دلیل و تنها به تبعیت از اقدام شرق شناسان

اروپایی به تصحیح و رواج این کتب روی‌آوردند درحالی‌که از سود و زیان این کتب مطلع نیستند که سراسر بدآموزی است (پیمان، سال ۵، شماره ۱۰: ۴۵۲-۴۵۳؛ پیمان، سال ۶، شماره ۳: ۱۴۹). او حتی تلاش‌های اوقاف گیب^۱ را نیز در راستای پیوند استعمار و شرق‌شناسان می‌داندست و معتقد بود چرا یک فرد بیشتر دارایی خود را صرف تصحیح متون قدیمی کشور دیگری می‌نماید (پیمان، سال ۶، شماره ۳: ۱۵۰؛ Ridgeon, 2006: 123).

۶. کسروی و مستشرقین شوروی و آلمان

باروی کار آمدن دولت شوروی و شعار آن‌ها در مورد مبارزه با نظام استعماری و حمایت از کشورهای مستعمره و تحت سلطه نظام سرمایه‌داری و حمایت از مبارزات آن‌ها در راه آزادی اجتماعی و ملی، رویکرد شرق‌شناسان آنان نیز بر این اساس قرار گرفت (مک‌فی، ۱۳۹۸: ۹۴). در دوره پهلوی اول تا زمان اوایل پهلوی دوم که سیاست‌های شوروی بر استعمار آشکار قرار نداشت و از سوی دیگر پژوهش‌های مستشرقین آن کشور بر مسائل موردنظر کسروی متمرکز نشده بود، به همین جهت موردانتقاد کسروی قرار نگرفته و حتی مراوداتی با آنان نیز برقرار کرده بود (نک: نفیسی، ۱۳۹۴: ۷۶۷/۳).^۳ به همین جهت در زمان برگزاری هزاره فردوسی، کسروی از ایران‌شناسان شوروی تمجید می‌نماید که از دیگر شرق‌شناسان اروپا و آمریکا پیش افتاده‌اند و ترجمه‌هایی از شاهنامه به زبان روسی و گرجی و غیره. نموده‌اند (پیمان، سال دوم، شماره ۱: ۷۳). توجه کسروی به پژوهش‌های شرق‌شناسان شوروی به‌قدری بود که در معرفی کتاب جغرافیای تاریخی ایران اثر بارتولد^۲، او را یکی از دانشمندترین ایران‌شناسان، نامیده است (پیمان، سال یکم، شماره ۱۳: ۶۷).

این رویه کسروی (عدم انتقاد از شرق‌شناسان شوروی) با آغاز جنگ جهانی دوم و آشکار شدن رویه استعماری دولت شوروی تغییر کرد. برای نخستین بار در این زمان کسروی نه‌تنها به ارتباط شرق‌شناسان شوروی با استعمار اشاره می‌نماید بلکه به شرق‌شناسان دوران تزاری نیز برای نخستین بار انتقاد می‌نماید و سیاست استعماری روسیه را پست‌ترین سیاست‌ها دانسته و شرق‌شناسان را همراه آنان معرفی می‌نماید. او علت توجه شرق‌شناسان شوروی به اشعار نظامی و خاقانی وبی توجهی آنان به تولستوی

1. Gibb

2. Bartold

با آن‌همه اعتبار جهانی‌اش را در راستای رابطه شرق‌شناسان شوروی با مسئله استعمارگری این کشور ارزیابی می‌نماید (کسروی، ۱۳۲۳ پ: ۸۳).

در همین زمان کسروی برای نخستین بار به شرق‌شناسان آلمان و ارتباط آنان با نیت استعماری نیز اشاره می‌نماید. دلیل به توجهی او به این مسئله همانند شرق‌شناسان شوروی به ماهیت دولت آنان در دوره پهلوی اول باز می‌گردد که به دلایلی تا زمان جنگ دوم جهانی آشکار نبود. کسروی در شرح رابطه شرق‌شناسان آلمانی با مسئله استعمار در ابتدا به سیاست کهن کشورهای استعمارگر در نگه‌داشتن شرقیان به آلودگی فکری اشاره می‌نماید و معتقد است که آلمان‌ها به پیروی از کشورهای قدیمی استعمارگر این سیاست را هرچند دیرتر، ولی در پیش گرفتند به امید آنکه در آینده نفوذ خود را تثبیت نمایند. او در این ارتباط باز به الگوی خود و توجه شرق‌شناسان آلمان به شعر و شاعری اشاره می‌نماید. به این صورت که در جشن هزاره فردوسی یکی از شرق‌شناسان آلمان به نام فریتز ولف^۱ که بیست‌وپنج سال زمان صرف تهیه یک فهرست اعلام از شاهنامه نمود و آن را دولت آلمان به همتای ایرانی خود تقدیم نمود؛ از نظر کسروی این اقدام، ارتباط شرق‌شناسان آلمانی با مسئله استعمار را آشکار ساخت (همان: ۳-۸۲؛ نک: Ridgeon, 2006: 126-127). علاوه بر آن کسروی به مسئله برتری نژادی آریایی‌ها و شکل‌گیری گفتمان نژادگرا توجه و تأکید هیتلر بر این موضوع را اقدامی استعماری با کمک شرق‌شناسان آلمانی می‌دانست.

۷. نتیجه

توجه کسروی به شرق‌شناسان و پژوهش‌های آنان با نخستین پژوهش‌های علمی او آغاز گردید. هرچند نظام فکری او در حمله به شرق‌شناسی همانند دوره پس از جنگ دوم جهانی تئوریک نبود، اما در این زمینه جزء نخستین تلاش‌ها محسوب می‌گردد. با این حال برخلاف آثار منتقدین معروف شرق‌شناسی، متأثر از اصول خود و مطابق با یافته‌هایی سازمان‌دهی گردید که او آن‌ها را از علل عقب‌ماندگی، ضعف و پراکندگی ایرانیان می‌دانست و معتقد بود این عوامل نه در حوزه نظری بلکه در عمل سبب ضعف ایرانیان بوده و می‌بایست از میان بروند. او در ابتدا و به صورت اتفاقی متوجه ایرادهای بسیار ادوارد براون شرق‌شناس معروف انگلیسی در ترجمه و تصحیح کتاب تاریخ طبرستان اثر ابن اسفندیار گردید و از آنجایی که روش‌شناسی تحقیق‌های تاریخی

1. Fritz Wolff

به‌تازگی در ایران متداول شده و کسروی بدون آموزگار و از طریق مطالعه به آن دست‌یافته بود؛ در چندین مقاله در روزنامه نوبهار به‌نقد علمی کار براون پرداخت. از آنجایی‌که او با انتقاد بسیاری از سوی پژوهشگران ایرانی مواجه گردید، در علت‌یابی این موضوع، آن را بی‌دلیل بااحساس حقارت و ضعف ایرانیان در برابر غربیان و دستاوردهای آنان ندانست. موضوعی که به اعتقاد کسروی از دوران قاجار به بعد در اذهان همه ایرانیان نهادینه‌شده بود.

کسروی برای شکستن این دیدگاه و از میان بردن این توهّم و سرافکندگی و اعاده غرور ملی ایرانیان، در پژوهش‌های دیگر خود نیز به ضعف‌های علمی شرق شناسان ازجمله در فهم و ترجمه متون کهن، عدم دقت در مقابله نسخ خطی با یکدیگر، ناتوانی آنان در فن زبان‌شناسی لغات فارسی، عدم شناخت زبان آذری و بی‌توجهی آنان به‌نقد و بررسی منابع و داده‌های تاریخی اشاره نمود. کسروی با نشر ماهنامه پیمان در سال ۱۳۱۲ ش از زوایای دیگری به پژوهش‌های شرق شناسان توجه نمود و آن ارتباط این پژوهش‌ها با مسئله استعمار بود. این‌که چرا کسروی تا پیش‌ازاین تاریخ به این موضوع توجه ننموده بود، به جمع‌بندی اطلاعات کسروی در مورد چرایی شکست مشروطیت و یافتن علل عقب‌ماندگی ایرانیان در این سال مربوط می‌گردد. از آنجایی‌که کسروی در علت‌یابی عقب‌ماندگی ایرانیان توجه بسیاری به عوامل پراکندگی ایرانیان ازجمله وجود تعدد ادیان و نحله‌های مذهبی، دیرپایی برخی اصول اخلاقی نادرست منعکس‌شده در اشعار شعرای قدیم و جریان‌های صوفیان و جبرگیری داشت؛ معتقد گردید پژوهش‌های شرق شناسان در ارتباط با دول استعمارگر قرار دارد. کسروی بر این باور بود که دولت‌های استعماری از هر ابزاری برای عدم بیداری و تداوم سلطه خود بر ملل شرق و بخصوص ایرانیان استفاده می‌نمایند؛ بنابراین در همین راستا شرق شناسان با حمایت آنان به پژوهش‌هایی می‌پردازند تا ملل تحت سلطه همچنان به اختلاف‌های مذهبی و بی‌توجهی به مسائل این جهان ترغیب گردند. کسروی همچنین همانند دیدگاه سایر منتقدان شرق‌شناسی ازجمله ادوارد سعید و الطیب‌اوی که سال‌ها بعد از جنگ دوم جهانی به‌نقد پژوهش‌های شرق شناسان پرداختند؛ معتقد بود دول استعمارگر برای مشروعیت دادن به سلطه خود بر ملل شرق، سعی می‌نمایند که آنان را با خصوصیات اخلاقی منحط ازجمله شهوتران، دروغ‌گو، دغل‌باز و غیره. معرفی نماید. کسروی بازتاب این تفکرات اخلاقی نادرست را در اشعار بیشتر شعرا و فرق و نحله‌های مختلف مذهبی

می‌دانست و به همین جهت با ترویج آن‌ها در میان ایرانیان بخصوص نسل جوان به مبارزه برخاست. مقاومت در برابر استعمار و غرب‌گرایی پس از مرگ کسروی توسط اشخاصی مانند جلال آل‌احمد و علی شریعتی دنبال شد. با این حال، در نوشتارهایی که در رابطه با شرق‌شناسی توسط آل‌احمد و شریعتی انتشار می‌یافت، وسواسی در رابطه با تخریب تصوف و ادبیات فارسی دیده نمی‌شود.

پی‌نوشت‌ها:

۱. نک: جوادی، حسن (۱۳۹۶)، ادوارد براون و ایران، تهران: نشر نو.
۲. برای نمونه حمله سختی به ایرادهای فاحش شفر مصحح کتاب بیان الادیان اثر ابومعالی محمد بن عبیدالله و همین‌طور به عباس اقبال که به‌نوعی به تکمیل تصحیح کتاب پرداخته بود، نمود (پیمان، سال دوم، شماره ۳: ۲۰۳ و ۲۰۸؛ همان، شماره ۲: ۱۳۷).
۳. کتاب آذری یا زبان باستان آذربایجان در چاپخانه شوری منتشر گردید و مسیو چایگین شرق‌شناس روسی خواستار دیدن کسروی گردید (کسروی، ۱۳۵۵: ۲۴۵).

منابع

- بروجردی، مهرزاد، ۱۳۹۳، *روشنفکران ایرانی و غرب*، ترجمه جمشید شیرازی، چاپ ششم، تهران، نشر فرزانه روز.
- جوادی، حسن، ۱۳۹۶، *ادوارد براون و ایران*، چاپ اول، تهران، نشر نو.
- سعید، ادوارد، ۱۳۹۸، *شرق‌شناسی*، ترجمه لطفعلی خنجی، چاپ پنجم، تهران، امیرکبیر.
- کسروی، احمد، ۱۳۲۳ الف، *بهمن‌ماه*، تهران، دفتر پرچم.
- _____، ۱۳۲۳ ب، *دنگاه*، تهران، چاپخانه پیمان.
- _____، ۱۳۲۳ پ، *در پیرامون ادبیات*، تهران، دفتر پرچم.
- _____، ۱۳۵۶، *کاروند کسروی*، به کوشش یحیی ذکاء، تهران، شرکت سهامی کتاب‌های جیبی.
- _____، ۱۳۵۵، *زندگانی من*، تهران، جار.
- _____، ۱۳۰۹، *شهریاران گمنام*، تهران، چاپخانه مدرن.
- _____، ۱۳۲۲ الف، *بهایگیری*، تهران، چاپخانه پیمان.
- _____، ۱۳۲۲ ب، *صوفیگری*، تهران، چاپخانه پیمان.
- _____، ۱۳۱۱، *آیین*، تهران، بی‌جا.
- _____، ۱۳۷۸، *در پیرامون خرد*، به کوشش عزیز الله علیزاده، تهران، فردوس.
- _____، ۱۳۲۴، *حافظ چه می‌گوید*، تهران، بی‌جا.
- مک فی، الکساندر، ۱۳۹۸، *شرق‌شناسی*، ترجمه مسعود فرهمند فر، تهران، مروارید.
- نفیسی، سعید، ۱۳۹۴، *مقالات سعید نفیسی*، به کوشش مسعود عرفانیان، ج ۳، تهران، بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار.
- یزدانی، سهراب، ۱۳۸۳، *مشروطه کسروی*، تهران، انتشارات نی.
- روزنامه:

روزنامه پرچم، سال یکم، شماره ۶۴، ۱۳۲۱/۱/۲۱.

روزنامه پرچم، سال یکم، شماره ۷۳، یک‌شنبه، ۱۳۲۱/۱/۳۰.

پرچم، شماره ویژه، سال یکم، شماره دوم، نیمه دوم فروردین ۱۳۲۲.

روزنامه نوبهار، سال سیزدهم، دوره پنجم، شماره ۱۲، ۲۰ قوس ۱۳۰۱.

_____، شماره ۱۳، ۲۷ قوس ۱۳۰۱.

_____، شماره ۱۴، ۵، ۶ جدی ۱۳۰۱.

_____، شماره ۱۶، ۱۸ جدی ۱۳۰۱.

مجلات:

افشار، محمود، ۱۳۰۴، «پرفسور ادوارد براون ۲»، مجله آینده، سال یکم، شماره ۴.
جزایری، محمدعلی، ۱۹۹۰، «کسروی و برخورد فرهنگی شرق با غرب»، *ایران نامه*، سال هشتم، شماره ۳؛ صص ۳۹۱-۴۱۰.

قزوینی، محمدخان، ۱۳۰۵، «شرق شناسان فرنگ، وفات استاد براون انگلیسی»، *مجله ایران‌شناسی*، سال چهارم، شماره ۲.

_____، ۱۳۰۵، «شرق شناسان فرنگ، وفات استاد براون انگلیسی»، *مجله ایران‌شناسی*، سال چهارم، شماره ۳.

کسروی، احمد، ۱۳۰۴، «نام‌های شهرهای ایران»، *مجله آینده*، سال یکم، شماره ۶.
_____، ۱۳۰۵، «کردها و لرها از یک تبارند»، *مجله آینده*، سال یکم، شماره ۱۲.
_____، ۱۳۱۲، «کتاب‌ها»، *پیمان*، سال یکم، شماره ۱، صص ۲۸-۳۱.
_____، ۱۳۱۲، «محمد نادرشاه افغان»، *پیمان*، سال یکم، شماره ۲، صص ۱-۴.
_____، ۱۳۱۲، «گزاره بافی یا دروغ‌گویی»، *پیمان*، سال یکم، شماره ۲، صص ۱۷-۲۴.
_____، ۱۳۱۲، «شمال جنوب شرق مغرب»، *پیمان*، سال یکم، شماره ۲، صص ۲۴-۳۰.
_____، ۱۳۱۲، «کتاب‌ها»، *پیمان*، سال یکم، شماره ۴، صص ۲۸-۳۱.
_____، ۱۳۱۲، «مجله گرامی فکرت»، *پیمان*، سال یکم، شماره ۵، صص ۳-۳۱.
_____، ۱۳۱۲، «انتقاد کتاب خاندان نوبختی (مطالب مقدمه)»، *پیمان*، سال یکم، شماره ۶، صص ۲۴-۳۲.

_____، ۱۳۱۳، «گزاره بافی و دروغ‌گویی»، *پیمان*، سال یکم، شماره ۱۰، صص ۱۶-۲۱.
_____، ۱۳۱۳، «کتاب‌های سودمند علمی»، *پیمان*، سال یکم، شماره ۱۳، صص ۶۷-۶۸.
_____، ۱۳۱۳، «تیشه‌های سیاست»، *پیمان*، سال یکم، شماره ۱۶، صص ۴۱-۴۷.
_____، ۱۳۱۳، «در پیرامون تهران و شمیران»، *پیمان*، سال یکم، شماره ۱۴، صص ۵۹-۶۴.
_____، ۱۳۱۳، «در پیرامون شمیران»، *پیمان*، سال یکم، شماره ۱۷، صص ۴۹-۵۱.
_____، ۱۳۱۳، «پیام»، *پیمان*، سال دوم، شماره ۱، صص ۶۸-۷۳.
_____، ۱۳۱۳، «گزارش شرق و غرب»، *پیمان*، سال دوم، شماره ۱، صص ۷۳-۷۸.
_____، ۱۳۱۳، «خرده‌گیری»، *پیمان*، سال دوم، شماره ۲، صص ۱۳۷-۱۴۲.

- _____، ۱۳۱۳، «پرسش و پاسخ»، پیمان، سال دوم، شماره ۳، صص ۲۰۱-۲۰۳.
- _____، ۱۳۱۳، «در پیرامون شعر و صوفیگری»، پیمان، سال دوم، شماره ۴، صص ۲۳۹-۲۴۹.
- _____، ۱۳۱۴، «یک درفش یک دین»، پیمان، سال دوم، شماره ۶، صص ۳۴۷-۳۶۱.
- _____، ۱۳۱۵، «خرده‌گیری و پاسخ آن (مطالب پیمان)»، پیمان، سال سوم، شماره ۸، صص ۴۷۶-۴۸۷.
- _____، (۱۳۱۵)، «درباره سفرنامه برادران شرلی (مطالب مقدمه)»، پیمان، سال سوم، شماره ۹، صص ۵۶۵-۵۶۹.
- _____، ۱۳۱۵، «در پیرامون سفرنامه شرلی (مطالب مقدمه)»، پیمان، سال سوم، شماره ۱۰، صص ۶۱۶-۶۲۲.
- _____، ۱۳۱۵، «باکو»، پیمان، سال سوم، شماره ۱۰، صص ۶۲۵-۶۳۴.
- _____، ۱۳۱۶، «در پیرامون صوفیگری»، پیمان، سال چهارم، شماره ۳، صص ۱۶۱-۱۷۱.
- _____، ۱۳۱۸، «خرده‌گیری‌های حقیقت‌گو و پاسخ‌های آن»، پیمان، سال پنجم، شماره ۶، صص ۲۴۱-۲۶۴.
- _____، ۱۳۱۸، «خرده‌گیری‌های حقیقت‌گو و پاسخ آن»، پیمان، سال پنجم، شماره ۱۰، صص ۴۳۳-۴۵۶.
- _____، ۱۳۱۸، «خرده‌گیری‌های حقیقت‌گو و پاسخ آن»، پیمان، سال پنجم، شماره ۱۱-۱۲، صص ۴۹۷-۵۶۰.
- _____، ۱۳۱۹، «گوهر پیمان»، پیمان، سال ششم، شماره ۱، صص ۵۱-۵۷.
- _____، ۱۳۱۹، «شناختن جانوران»، پیمان، سال ششم، شماره ۱، صص ۶۵-۷۲.
- _____، ۱۳۱۹، «نیک و بد»، پیمان، سال ششم، شماره ۳، صص ۱۳۰-۱۵۲.
- _____، ۱۳۱۹، «ماچه می‌خواهیم»، پیمان، سال ششم، شماره ۴، صص ۱۹۴-۲۲۷.
- _____، ۱۳۱۹، «ماچه می‌خواهیم»، پیمان، سال ششم، شماره ۵، صص ۲۵۰-۲۷۶.
- _____، ۱۳۲۱، «فهرستی از گمراهی‌ها»، پیمان، سال هفتم، شماره ۹، صص ۵۴۶-۵۶۱.
- نفیسی، سعید، ۱۳۳۴، «خیمه‌شب‌بازی»، مجله سپید و سیاه، سال سوم، شماره ۲۸.
- نصر، عباس، ۱۳۹۱، «هدف ادوارد براون از سفر به ایران»، فصلنامه مطالعات تاریخی، سال نهم، شماره ۳۶، ۹۹-۷۲.
- Lloyd, R., 2006, "Opposition to the orientalist: Kasravi's criticisms of E.G. Browne", in: *Sufi castigator: Ahmad Kasravi and the Iranian mystical tradition*, London: Routledge. pp. 121-135.



An Examination of Tourism Types Affecting the Regeneration of Historical Textures (Case Study: Tabriz City)

Ahmad Pourahmad¹ & Rahmatollah Farhudi² & Zangane Shahraki³ Tahoura
Shafaat Gharamaleki⁴
(21-43)

A historical texture, or a historic district, is a collection of works by past civilizations that show the value and culture of a city. It presents a diverse set of desirable qualities for the benefit of communities. Urban regeneration seeks to solve problems arising from different dimensions of life. Sustainable tourism works in harmony with the environment, community and local cultures and can be a good approach to regeneration. The aim of this research is to find out which types of tourism affect the regeneration of historical textures. To answer this question, the dimensions of urban regeneration and different tourism types are examined. The statistical population of the present study consists of tourism and urban planning experts (university professors) who have the necessary knowledge and expertise in relation to both the theories and the subject of the case study of the research. Since the article does not have a fixed and clear theoretical framework—which is due to the nature and purpose of the research—and because we do not have sufficient knowledge of the number of the members of the statistical population, a combination of non-probabilistic sampling methods such as purposive or judgmental methods (criterion-based), chain (the snowball) and quota and voluntary (available members) is used. The maximum number of people to reach a consensus is set at 30. The results are analyzed by SPSS software using fuzzy Delphi test. Then the relationship of each tourism type with the goals of regeneration of the historical texture is determined. Finally, strategies and policies for the development of tourism types that are more related to the regeneration of historical textures are presented. The results suggest that regeneration of historical textures should prioritize historical (0.072), cultural (0.070), artistic (0.061), creative (0.058), social (0.055), recreational (0.053), and food tourism (0.052) respectively.

Keywords: Tourism typologies, Tourism development, Urban regeneration, Historical texture, Tabriz.

doi
10.22059/jis.2020.299352.817
Print ISSN: 2252-0643-Online ISSN: 2676-4601
<https://jis.ut.ac.ir>

Received: March 22, 2020 ; Accepted: October 23, 2020

1. Email of the corresponding author: apoura@ut.ac.ir.

Professor, Geography and Urban Planning, University of Tehran, Tehran, Iran.

2. Assistant Professor Geography and Urban Planning, University of Tehran, Tehran, Iran

3. Assistant Professor Geography and Urban Planning, University of Tehran, Tehran, Iran.

4. Ph.D candidate in Geography and Urban Planning, Kish International Campus, University of Tehran, Tehran, Iran.

بررسی گونه‌های گردشگری مؤثر بر بازآفرینی بافت‌های تاریخی

(مطالعه موردی شهر تبریز)

احمد پوراحمد^۱

استاد جغرافیا و برنامه ریزی شهری، دانشگاه تهران، تهران، ایران

رحمت‌اله فرهودی

استادیار جغرافیا و برنامه ریزی شهری، دانشگاه تهران، تهران، ایران.

سعید زنگنه شهرکی

استادیار جغرافیا و برنامه ریزی شهری، دانشگاه تهران، تهران، ایران

طهورا شفاعت قراملکی

دانشجوی دکتری جغرافیا و برنامه ریزی شهری، پردیس بین‌المللی کیش، دانشگاه تهران، تهران، ایران.

تاریخ دریافت مقاله: ۹۹/۱/۳؛ تاریخ پذیرش مقاله: ۹۹/۸/۲

علمی - پژوهشی

چکیده

بافت تاریخی مجموعه‌ای از آثار تمدن گذشتگان می‌باشد که ارزش و فرهنگ یک شهر را نشان می‌دهد. این بافت مجموعه‌ای از کیفیت‌های مطلوب در جهت بهره‌مندی جوامع برشمرده می‌شود. بازآفرینی شهری به دنبال حل مشکلات ناشی از ابعاد گوناگون زندگی می‌باشد. گردشگری پایدار در هماهنگی با محیط، جامعه و فرهنگ‌های محلی عمل می‌کند و می‌تواند به عنوان رویکرد مناسب برای بازآفرینی باشد. هدف از پژوهش اولویت‌بندی گونه‌های گردشگری به منظور بازآفرینی بافت تاریخی می‌باشد که به این منظور در پی پاسخگویی به این سؤال می‌باشیم که کدام یک از گونه‌های گردشگری برای بازآفرینی بافت‌های تاریخی بخصوص بافت تاریخی تبریز مناسب می‌باشد؟ برای پاسخ به این سؤال ابتدا ابعاد بازآفرینی شهری و گونه‌های مختلف گردشگری مورد بررسی قرار گرفتند. جامعه‌ی آماری تحقیق حاضر را خبرگان گردشگری و شهرسازی (اساتید دانشگاه) تشکیل می‌دهند که در ارتباط با موضوع پژوهش هم از نظر نظری و هم از نظر مصداقی در ارتباط با نمونه‌ی موردی (شهر تبریز) دانش و تخصص لازم را دارا بوده‌اند. با توجه به نبود چارچوب نظری و عدم شناخت کافی از تعداد جامعه‌ی آماری و همچنین با توجه به ماهیت و هدف تحقیق، با استفاده از ترکیبی از روش‌های نمونه‌گیری غیراحتمالی از قبیل روش‌های هدفمند یا قضاوتی (معیار-محور)، زنجیره‌ای (گلوله برفی) و سهمیه‌ای و داوطلبانه (اعضای در دسترس) به انتخاب تعداد اعضای مورد نیاز پنل خبرگان از میان افراد واجد شرایط اقدام شد؛ حداکثر تعداد افراد برای رسیدن به اجماع در نظرات ۳۰ نفر تعیین گردید. نتایج از طریق نرم‌افزار SPSS و با کاربرد آزمون دلفی فازی مورد تحلیل قرار گرفت. سپس ارتباط هر یک از گونه‌های گردشگری با اهداف بازآفرینی بافت تاریخی مشخص گردید. در انتها راهبردها و سیاست‌هایی در جهت توسعه‌ی گونه‌های گردشگری که ارتباط بیشتری با بازآفرینی بافت‌های تاریخی دارند ارائه گردید. نتایج حاکی از آن است که بازآفرینی بافت تاریخی با رویکرد گردشگری باید با الویت‌دهی به گردشگری تاریخی (۰,۰۷۲)، فرهنگی (۰,۰۷۰)، هنری (۰,۰۶۱)، خلاق (۰,۰۵۸)، اجتماعی (۰,۰۵۵)، تفریحی (۰,۰۵۳)، غذا (۰,۰۵۲) صورت پذیرد.

واژه‌های کلیدی: گونه‌های گردشگری؛ توسعه‌ی گردشگری؛ بازآفرینی شهری؛ بافت تاریخی؛ تبریز.

مقدمه

شهر، عنصر پویایی است که همواره در حال تغییر می‌باشد. اگر تغییر متناسب با زمان نباشد شهر دچار آشفتگی می‌گردد به گونه‌ای که دیگر نمی‌تواند به حیات عادی خود ادامه دهد. آشفتگی گاهی عملکردی است و گاه بصری و در اغلب مواقع هر دو مورد را شامل می‌شود. شهری که دچار آشفتگی است نه جوابگوی نیازهای ساکنان است و نه برای گردشگران جذاب می‌باشد. بافت تاریخی شهرها نمود تاریخ یک شهر است و توجه به آن در واقع توجه به تاریخ و فرهنگ شهر است. مراکز تاریخی شهرها دارای اهمیت استراتژیک هستند چرا که به علت تنوع گسترده‌ی فعالیت‌های شهری در یک مکان، یک بخش تعیین کننده، قطب، قلب و موتور محرکه هر شهری محسوب می‌شوند. مراکز تاریخی شهر با آن که در گذشته دور به عنوان یک سیستم قوی و در عین حال منسجم عمل می‌نمود امروزه با تضعیف فرم و عملکرد روبروست. بازآفرینی شهری نگرشی میان رشته‌ای و اقداماتی جامع و یکپارچه برای ایجاد پیشرفت و بهبود پایداری اقتصادی، کالبدی، اجتماعی و محیطی در شرایط ساکنان می‌باشد و واجد اهداف بلندمدت و راهبردی به منظور خلق مجدد شهر است. رویکردهای متفاوتی برای ایجاد بازآفرینی پایدار در شهرها وجود دارد. رویکردی می‌تواند برای شهر پایداری ایجاد نماید که بتواند نوسازی را نه تنها در ابعاد کالبدی جلو ببرد بلکه به عملکرد پایدار اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی - هویتی بافت منجر شود. بازآفرینی با رویکرد توسعه‌ی گردشگری می‌تواند پایداری بافت را موجب گردد. در گردشگری گونه‌های مختلفی با توجه به هدف گردشگر وجود دارد که هدف هر یک از این گونه‌ها می‌تواند با هدف بازآفرینی شهری منطبق گردد. هدف در این پژوهش «اولویت‌بندی گونه‌های گردشگری به منظور بازآفرینی بافت تاریخی می‌باشد.» برای رسیدن به این هدف در پی پاسخگویی به سؤال زیر می‌باشیم: «کدام یک از گونه‌های گردشگری برای بازآفرینی بافت‌های تاریخی مناسب می‌باشد؟» یکی از بخش‌های مهم تحقیق، بخش مربوط به پیشینه و ادبیات تحقیق است؛ یعنی یکی از کارهای ضروری در هر پژوهشی، مطالعه منابع مربوط به موضوع تحقیق است؛ زیرا سرچشمه‌ی علوم را می‌توان در پیشینه‌ی آنها کاوش کرد (دمی‌یر، ۲۰۰۷: ۱). از اواخر دهه‌ی ۱۹۷۰ و ۸۰ میلادی، «بازآفرینی شهری» به عنوان یکی از سیاست‌های اصلی دولت‌های اروپای غربی و آمریکای شمالی در مواجهه با مسایل و مشکلات مناطق شهری مورد توجه قرار گرفته است (سجادزاده و زلفی‌گل، ۱۳۹۴: ۱۴۹).

در دهه‌ی ۱۹۸۰ در پژوهش‌هایی به معرفی نقش گردشگری در بازآفرینی بافت‌های قدیمی شهری به ویژه اروپا و آمریکا پرداخته شده است. در این پژوهش‌ها مشخص شده که گردشگری شهری دربردارنده‌ی پیامدهای اقتصادی و اجتماعی گوناگونی برای احیای بافت‌های قدیمی بویژه رونق صنایع قدیمی و محلی است (Law, 1992). به نقل از شمعی و همکاران، (۱۳۹۸: ۶۲). در حوزه‌ی بازآفرینی با رویکرد گردشگری پژوهش‌های گوناگونی صورت گرفته است که در جدول ۱ و ۲ به برخی از آن‌ها اشاره شده است:

جدول ۱: برخی مطالعات فارسی در زمینه بازآفرینی بافت تاریخی و گردشگری

سال	نویسنده (ها)	مطالب مهم ذکر شده	نتیجه گیری	ارتباط با پژوهش
۹۳	تیموری و همکاران	بازار عنصر اصلی در شهرهای ایرانی که علاوه بر امکان ایجاد گردشگری تجاری به علت وجود بناهای با ارزش تاریخی گردشگری فرهنگی- تاریخی را نیز به همراه دارد.	بررسی‌ها بیانگر وضعیت متوسط بازار تاریخی تبریز به لحاظ گردشگری است؛ به طوری که با مرتفع کردن ضعف‌ها و از بین بردن تهدیدهای موجود می‌توان کارکرد گردشگری بازار تبریز را به سطح عالی ارتقا داد	آشنایی با عوامل مؤثر بر گردشگری تاریخی
۹۴	عباس‌زاده و همکاران	جمع‌بندی ارزش‌های استحصالی از میراث معماری و شهری برای توسعه‌ی گردشگری فرهنگی میراثی و روش‌های مختلف ارزیابی ارزش‌های میراث معماری و شهرسازی	سه عنصر اصلی از ساختار شهری ارومیه، شامل مسجد جامع، بازار تاریخی و میدان ایالت به ترتیب دارای اولویت ارزشی شامل احساسی، فرهنگی- تاریخی، علمی و کاربردی نسبت به سایر عناصر بوده و تعریف کننده‌ی محدوده و محور گردشگری فرهنگی می‌باشد	چگونگی استفاده از میراث معماری و شهری در غالب گردشگری فرهنگی در جهت بازآفرینی شهری
۹۵	پوراحمد و حسینی	ارائه‌ی راهبردهای مؤثر در جهت بهبود آینده‌ی بازآفرینی در بافت‌های تاریخی جهت توسعه‌ی گردشگری	با حفظ ویژگی‌های کالبدی اصیل، سنتی و سبک معماری و شهرسازی حاکم در آن، کاربری‌هایی همچون موزه یا مراکز هنری، فرهنگی و دانشگاهی در راستای سیاست‌های جاذب گردشگری شهری برای آن‌ها در نظر گرفته شود.	شناسایی چگونگی استفاده از گردشگری فرهنگی در جهت بازآفرینی شهری
۹۶	پژوهان و پورمقدم	استخراج مؤلفه‌های مورد نیاز برای توسعه‌ی گردشگری فرهنگی ارائه‌ی راهبردها، سیاست‌ها و اقدامات لازم جهت بازآفرینی فرهنگ‌مبنای بافت تاریخی شهر رشت	بافت قدیم شهر رشت با وجود دارا بودن منابع فرهنگی درون خود، به دلیل ضعف زیرساخت‌های گردشگری فرهنگی و عدم خلاقیت در کاربست فرهنگ و هنر در فرایند بازآفرینی فرهنگ‌مبنا نتوانسته از این منابع محلی بهره جوید	شناخت گردشگری فرهنگی و ارتباط آن با بازآفرینی بافت‌های تاریخی
۹۷	کریم‌زاده و همکاران	عنوان نمودن ابعاد و معیارهای بازآفرینی شهری گردشگر محور در چهار بعد اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و کالبدی	اولویت‌بندی ابعاد تأثیرگذار بر بازآفرینی شهری گردشگری محور به ترتیب بر ابعاد اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی و کالبدی	شناسایی ارتباط گردشگری با بازآفرینی بافت‌های تاریخی
۹۷	زال و همکاران	تقسیم‌بندی متغیرهای سهمیم در رشد و توسعه‌ی گردشگری خلاق در پنج بعد سرمایه‌ی اجتماعی، کیفیت زندگی، تجربه‌ی خلاق، استعداد خلاق و زیرساخت فیزیکی	همه‌ی شاخص‌های مؤثر ارتباطی مثبت و مستقیم با رشد و توسعه‌ی این گردشگری در کلان شهر تبریز دارند. بیشترین اثرگذاری سرمایه‌ی اجتماعی و استعداد خلاق	شناسایی شاخص‌های گردشگری خلاق در جهت ارائه‌ی راهبرد و سیاست
۹۸	شهماری اردجانی و کاموسی علمداری	شناسایی گونه‌های گردشگری مناسب با منطقه و موضوع برای توسعه‌ی گردشگری در مرحله‌ی نخست باعث جلوگیری از اتلاف انرژی و هزینه می‌گردد.	گونه‌های گردشگری تاریخی، طبیعت، تجاری و شهری به ترتیب بیشترین تأثیر را در توسعه‌ی گردشگری منطقه‌ی آزاد ارس دارند.	شناسایی گونه‌های گردشگری و بررسی ارتباط آن‌ها با موضوع

جدول ۲: برخی مطالعات انگلیسی در زمینه بازآفرینی بافت تاریخی و گردشگری

سال	نویسنده (ها)	عنوان پژوهش	مطالب مهم ذکر شده	نتیجه گیری	ارتباط با پژوهش
۲۰۰۷	گالدینی روسانا ^۱	گردشگری و شهر: فرصتی برای بازآفرینی	با بررسی رابطه فرهنگ، به عنوان منبع هویت و فرهنگ به عنوان یک منبع اقتصادی، رویکردی انتقادی در مورد چگونگی تبدیل مکان های با اهمیت فرهنگی به مکان های مصرفی ارائه می دهد.	هدف اصلی شهرهایی که درگیر روند احیای مجدد هستند این نیست که فقط فرصت های بیشتری را برای هتل و صنعت میهمان نوازی ایجاد کنید. در عوض، شناخت جهانگردی به عنوان یک نیروی اصلی در توسعه جامعه است، نیرویی که باید با در نظر گرفتن اصل پایداری، با دقت برنامه ریزی و مدیریت شود.	استفاده از گردشگری به عنوان عاملی برای بازآفرینی
۲۰۱۰	فرهان گزیچی ^۲ ، ابرو کریم اوغلو ^۳	فرهنگ، گردشگری و فرایند بازآفرینی در استانبول	تغییر در ساختار شهرها توجه به گردشگری فرهنگی را برای افزایش میراث فرهنگی و نیز برای توسعه فعالیت های جدید و زمینه هایی برای جذب بازدیدکننده افزایش داده است. این امر باعث ایجاد شهرها با ایجاد نقاط دیدنی در شهر و اهمیت دادن به صنایع خلاق و فرهنگی به عنوان فعالیت های اقتصادی جدید و جاذبه هایی می شود که مکمل مکان های تاریخی هستند.	پروژه های بازآفرینی در استانبول نشان می دهد که فرهنگ و گردشگری به عنوان عمده فعالیت ها در نظر گرفته شده است. با این وجود، تمرکز و تسلط آنها تغییر می کند، زیرا فرهنگ و گردشگری به مؤلفه های مهم برای افزایش کیفیت زندگی در شهر و جذب بازدیدکنندگان بیشتر تبدیل می شوند. به جز اماکن میراث، بیشتر پروژه ها براساس رویکرد مصرفی و با هدف توسعه اقتصادی و توسعه دارایی در حال توسعه هستند.	ارتباط گردشگری و فرهنگی بازآفرینی شهری
۲۰۱۵	گلنارا اسماعیلو ^۴ ، لنار سفیولین ^۵ ؛ ایلشاد گفوروف ^۶	استفاده از میراث تاریخی به عنوان عاملی در توسعه گردشگری	اهداف میراث فرهنگی: باستان شناسی، بناهای تاریخی؛ اقامتگاه های روستایی؛ زیرساخت های فرهنگی اجتماعی؛ معماری بومی و متمدن؛ شهرهای تاریخی بزرگ و کوچک؛ معماری بافت های تاریخی؛ موزه ها، تئاترها و سالن های نمایش؛ ساختارها و مجموعه های فنی؛ اشیاء نگاری، صنایع دستی ملی و صنایع دستی، مراکز کاربردی هنر	گردشگری فرهنگی تأثیر فراوانی در جامعه میزبان دارد. رونق اقتصادی، حل مشکلات اجتماعی را در پی دارد. مشکلات گردشگری تاریخی: کمبود سرمایه گذاری، کمبود زیرساخت های توریستی، اختلاف زیاد با استانداردهای بین المللی در مورد هتل ها و سطح خدمات آن ها.	شناسایی تأثیر میراث تاریخی رونق گردشگری

مطالعات انجام شده نشان دهنده آن است که نظریه ی غالب برای مداخله با مشکلات بافت های تاریخی و بافت های فرسوده، بازآفرینی شهری می باشد. از طرفی گردشگری و بازآفرینی در ارتباط با هم بوده و توسعه ی گردشگری، بازآفرینی بافت تاریخی را موجب می گردد. با توجه به اینکه گردشگری مجموعه ای از گونه های مختلف می باشد، شناخت گونه ی گردشگری که ارتباط بیشتری با بازآفرینی بافت تاریخی دارد برای ارائه ی راهبردها و سیاست های توسعه ی گردشگری در جهت بازآفرینی بافت تاریخی امری ضروری می باشد. با توجه به اینکه هیچ پژوهشی در مورد ارتباط گونه های گردشگری با بازآفرینی بافت تاریخی صورت نپذیرفته است؛ این پژوهش در پی آن است که گونه های گردشگری را که ارتباط بیشتری با بازآفرینی بافت تاریخی دارند، شناسایی نماید. شورای بین المللی ابنیه و محوطه ها (ICOMOS) بافت تاریخی شهر را به عنوان محتوای مشخصات تاریخی شهرها که در مجموعه ی عناصر فیزیکی و معنایی تشکیل

دهنده‌ی شکل و الگوی شهری تجلی می‌یابد معرفی می‌کند، که از شبکه‌ی خیابانی و منطقه‌بندی و روابط مرتبط تشکیل شده است (Abou El-Haggag, 2019:2). مراد از بافت‌های تاریخی، آن‌هایی است که به رغم فرسودگی، در گستره‌شان، بناها، مجموعه‌ها، تأسیسات و تجهیزات شهری باارزش و یا ترکیبی از آن‌ها وجود دارد (Sharan, 2005: 1-3 به نقل از دانشپور و شیری، ۱۳۹۴: ۱۸).

فضاهای شهری تاریخی نمایانگر پیشینه‌ی شهر و نتیجه‌ی نهایی توسعه‌ی آن است. (Llopis et al, 2015). بافت تاریخی با ارزش کالبدی و فرهنگی نهفته در خود بهترین نشانه‌ی هویت شهری است. بنابراین، در هویت دادن به شهر، بافت تاریخی نقش مؤثر و بارزی ایفا می‌کند و در عین حال حیات و رشد این بافت مانع از بی‌هویتی و فرسودگی شهر از درون شده و توسعه‌ی بی‌رویه‌ی آن را محدود می‌کند (شماعی و پوراحمد، ۱۳۸۴: ۲۵). جاذبه‌های تاریخی یک منبع نمادین است که نه تنها با مسئله‌ی خاطره و هویت ارتباط تنگاتنگی دارد، بلکه یک منبع اقتصادی به ویژه از نظر گردشگری می‌باشد (AbdelKader, 2011).

"بازآفرینی شهری" فرایندی است که شامل بهبود ساختارهای موجود، توسعه‌ی مجدد ساختمان‌ها و مناطق یا استفاده مجدد از اراضی شهری است (D. Ince, 2019: 1). لیچفلد^۱ (۱۹۹۵) در تعریف بازآفرینی شهری این‌گونه بیان می‌دارد که: «بازآفرینی شهری دیدگاه و عمل جامع و یکپارچه می‌باشد که در صدد برطرف کردن مشکلات شهری و دستیابی به پیشرفت پایدار در بعد اقتصادی، کالبدی، وضعیت اجتماعی و محیطی - منطقه‌ای که در معرض تغییر بوده است و یا فرصت‌هایی برای بهبود فراهم می‌کند» (Korkmaz & Balaban, 2020:2). هدف اصلی بازآفرینی شهری از قرن نوزدهم به بعد، فعال‌سازی مجدد مناطق و ساختارهای شهری متلاشی شده بود. بازآفرینی معاصر شهری، به عنوان یک فرآیند جامع که به دنبال راه‌حل‌های بلند مدت برای مناطق شهری است، با طرح‌های پایداری با هدف برآوردن مطالبات اقتصادی، زیست‌محیطی و اجتماعی یک شهر ارتباط نزدیکی دارد (Martinović & Ifko, 2017:1). بازآفرینی شهری به عنوان یک اقدام فراگیر و ساختاری منتهی به آن تعریف شده است تبدیل مثبت اماکن مسکونی، تجاری یا فضای باز با ارزش‌های اجتماعی یا فرهنگی که وضعیت اقتصادی، کالبدی و محیطی منطقه بازآفرینی شده را بهبود می‌بخشد

¹ Lichfield

(Pourzakarya et al, 2019:88). گالدینی ۱ (۲۰۰۵) اهداف اصلی بازآفرینی شهری در ابعاد اقتصادی، اجتماعی، محیط‌زیست و فرهنگی را به شرح زیر عنوان نموده است:

الف) اقتصادی: جذب سرمایه‌گذاران، ایجاد اشتغال، تجدید اقتصاد شهری.

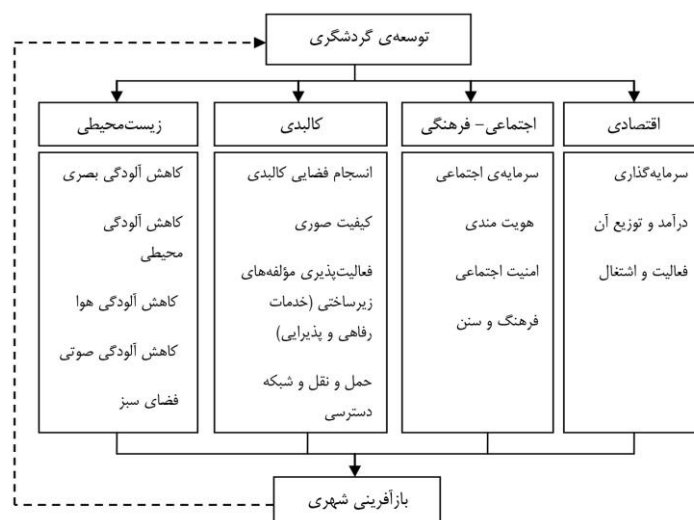
ب) اجتماعی: افزایش عرضه‌ی مسکن شهری و توسعه‌ی زیرساخت‌های محلی.

ج) محیط زیست: بهبود شرایط زندگی، مبارزه با آلودگی ضمن در نظر گرفتن ارزش‌ها و ترجیحات جامعه و هر گروه اجتماعی.

د) فرهنگی: تقویت میراث معماری (هسته تاریخی) و گردشگری شهری یا جذب موسسات تحقیقاتی و دانشگاهی (Galdini, 2005).

گردشگری از دیرباز به دلیل داشتن پتانسیل ایجاد شغل، ایجاد درآمد مالیاتی، تحریک فعالیت کارآفرینی، بهبود زیرساخت‌ها و فرصت‌های تفریحی، توانمندسازی ساکنان و بهبود کیفیت زندگی مقصد در کل به عنوان ابزاری برای توسعه در سراسر جهان مورد استفاده قرار گرفته است (Kim, Uysal, & Sirgy, 2013; Wall & Mathieson, 2006). گردشگری در اکثر شهرها به عنوان یک فعالیت اقتصادی بزرگ و منبع درآمد و اشتغال ایجاد می‌شود (Barrera-Fernandez et al, 2016). گردشگری تاریخی یکی از گسترده‌ترین انواع گردشگری است و قادر به تقویت جاذبه‌های فرهنگی، محافظت از میراث منطقه، تجدید محلات شهری قدیمی‌تر، القای احساس غرور و همبستگی جامعه و تحریک توسعه‌ی اقتصادی به روش‌های بیشتری نسبت به سایر اشکال گردشگری است (Lak et al, 2019; Chen & Chen, 2010; Timothy, 2011). بیشتر شهرها گردشگری مبتنی بر میراث شهری را وسیله‌ای برای متنوع سازی اقتصاد خود، افزایش درآمد، بهبود سطح زندگی ساکنان و تجدید فضاهای شهری می‌دانند. شورای بین‌المللی ابنیه و محوطه‌ها (ICOMOS) بیان می‌دارد که گردشگری می‌تواند به حمایت از میراث فرهنگی، تحریک فعالیت‌های تجاری و ارتقای خدمات شهری کمک کند (Barrera-Fernandez et al, 2014). در موارد بسیاری، گردشگری تاریخی به دلیل وجود فضاها و فرصت‌هایی برای عرضه‌ی منابع جدید گردشگری شهری نظیر جاذبه‌ها و مناطق میراث فرهنگی، به عنوان پتانسیلی برای بازآفرینی این گونه نواحی دیده شده است. در نتیجه در بسیاری از مراکز شهری، عرضه‌ی جاذبه‌ها و تسهیلات گردشگری

برای کمک به فرآیند بازآفرینی شهری توسعه یافته و از گردشگری به عنوان یک ابزار بازآفرینی کننده استفاده شده است. گردشگری غالباً برای تشویق بازآفرینی اقتصادی در شهرها مورد استفاده قرار گرفته است زیرا به عنوان یک صنعت رو به رشد شناخته شده و در نتیجه، می‌تواند اشتغال فراوانی را به همراه خود به ارمغان آورد (Shaw&Williams, 1994:257). از طرفی تنوع ایجاد شده توسط گردشگری به جوامعی که فقط به یک صنعت وابسته هستند کمک می‌کند. با رشد گردشگری، فرصت‌های اضافی برای سرمایه‌گذاری، توسعه و هزینه‌های زیرساختی ایجاد می‌شود (Rossana, 2007). گردشگری برای احیا، نوسازی و تجدید حیات بناها در نواحی شهری قابل ارزش بوده زیرا بناهای تاریخی و با ارزش میراث فرهنگی، عموماً برای اهداف پذیرایی اقامتی، تجاری، خرده فروشی، سرگرمی و فرهنگی می‌توانند مورد توان بخشی قرار گیرند. در واقع در بخش مرکزی شهر، بناهای تاریخی، سهم قابل توجهی را به نمایش می‌گذارند که به عنوان فضایی مناسب برای استفاده‌ی جدید بکار گرفته می‌شوند؛ بنابراین گردشگری می‌تواند برای یافتن عملکردهای جدید در بناهای متروکه بکار رفته و محیط شهر را بهبود بخشد. علاوه بر این، جهت احیای بناهای قدیمی می‌تواند تغییرات قابل توجهی را به وجود آورده و زیرساخت‌ها و تسهیلات حمل و نقلی را نیز در بخش مرکزی بهبود بخشد (Fagence, 1995).



نمودار ۱: مدل مفهومی ارتباط توسعه‌ی گردشگری و بازآفرینی شهری (ماخذ: نگارندگان)

گردشگری با توجه به اهدافی که صورت می‌پذیرد دارای گونه‌های مختلفی می‌باشد که این گونه‌ها و تعاریف آن‌ها در جدول ۳ ارائه شده‌اند.

جدول ۲: گونه‌های گردشگری با توجه به هدف

گونه‌ها	تعریف
گردشگری تفریحی	شامل افراد یا گروه‌هایی است که جهت استفاده از تعطیلات، تفریح، استراحت، استفاده از آب و هوای گرم‌تر و خنک‌تر از محل اقامت خود به مسافرت می‌روند (فرجی راد و آقاجانی، ۸۸: ۷۰).
گردشگری درمانی	گردشگری درمانی به عنوان "عمل مسافرت به خارج از کشور برای به دست آوردن مراقبت‌های پزشکی" تعریف شده است (Keckley, 2008: 4).
گردشگری ورزشی	گردشگری ورزشی به عنوان حرکت موقتی از اقامتگاه فرد برای گذراندن وقت آزاد خود در بازی و تماشای بازی‌ها و موارد دیگر تعریف می‌شود (Preuss et al 2007).
گردشگری سیاسی	مسافرت به منظور شرکت در اجلاس و مجامع بین‌المللی، کنگره‌ها و سمینارهای سیاسی، جشن‌های ملی و مذهبی، مراسم ویژه سیاسی مانند: تدفین رهبران و شخصیت‌های سیاسی، پیروزی رهبران احزاب و به حکومت رسیدن آنها گردشگری سیاسی خوانده می‌شود (رضوانی، ۸۲: ۱۸-۲۰). به نقل از فرجی‌راد و آقاجانی، ۸۸: ۷۱.
گردشگری تاریخی	گردشگری تاریخی را می‌توان به عنوان یک بازار محلی برای صنعت گردشگری تعریف کرد که در بیشتر قسمت‌ها از منابع میراث محلی، از جمله اماکن باستان‌شناسی، نقاط دیدنی، گالری‌ها، مناطق مذهبی، اقامتگاه‌های سلطنتی و نقاط مرتبط با آن استفاده می‌شود. (Asmelash & Kumar, 2019:2)
گردشگری مذهبی	گردشگرانی که برای زیارت اماکن، آثار، یادمان‌های مذهبی، انجام اعمال مذهبی و دینی، ترویج و آموزش و گذران اوقات فراغت در مکان‌ها و مراکز مذهبی جهان سفر می‌کنند (رحیم‌پور و سیدحسینی، ۱۳۷۹: ۱۴).
گردشگری اجتماعی	گردشگری با ارزش اخلاقی افزوده، که هدف اولیه آن است که میزان یا بازدیدکننده از بورس گردشگری بهره‌مند شود (Morgan et al., 2015:4).
گردشگری بازرگانی و تجاری	گردشگری تجاری شامل مسافرت‌های گسترده بشر برای اهداف مرتبط با کار آنها، به طور خاص سفرهای تجاری و تجاری یا نوع دیگری از سفرها، شرکت در رویدادهایی است که توسط شرکت‌های مختلف اقتصادی یا نهادهای اداری برای نمایندگانشان سازماندهی شده است (Minciu, 2003).
گردشگری فرهنگی	رفتن افراد به جاذبه‌های فرهنگی به دور از محل اقامت عادی خودشان با قصد جمع‌آوری اطلاعات جدید و تجربیات به منظور برآوردن نیازهای فرهنگی (Richards, 1996).
گردشگری آموزشی	برنامه‌ای که در آن شرکت‌کنندگان به عنوان گروهی با هدف اصلی شرکت در یک تجربه یادگیری که مستقیماً با آن مکان ارتباط دارد، به یک مکان سفر می‌کنند. (Rodger, 1998:28)
گردشگری قومی	گردشگری با انگیزه جستجوی یک گردشگر برای تجربه‌های عجیب و غریب فرهنگی، از جمله بازدید از روستاهای قومی، خانه‌های اقلیت‌ها و پارک‌های موضوعی، درگیر شدن در رویدادها و جشنواره‌های قومی، تماشای رقص‌ها یا مراسم‌های سنتی و یا صرفاً خرید صنایع دستی بومی و سوغاتی اشاره دارد. (Yang, Wall, & Smith, 2008). به نقل از Yang, 2011:562.
گردشگری هنری	هر فعالیتی که شامل بازدید از هنر باشد و افرادی را شامل می‌شود که برای دیدن هنر در جاهای دیگر به طور خاص سفر می‌کنند و همچنین افرادی که غالباً یا گاه به گاه بازدیدهایی را برای دیدن هنر در کنار دیگر فعالیت‌ها در طول تورها، تعطیلات یا سفرهای دور از خانه انجام می‌دهند. (Franklin, 2018:400)
گردشگری خلاق	سفر به سمت یک تجربه درگیر و معتبر، با یادگیری مشارکتی در هنر، میراث فرهنگی یا شخصیت خاص یک مکان تعریف می‌شود و این امر ارتباطی را برای ساکنان و فرهنگ آنها ایجاد می‌کند. (Stipanovic & Rudan, 2014:508). به نقل از UNESCO, 2006)
گردشگری غذا ^۱	گردشگری غذایی را می‌توان سفری به مقصد برای مقاصد فرهنگی با تجربه غذاهای منحصر به فرد و عاطفی در مقصد دانست (Lan at al, 2012:609).
گردشگری سلامت	به عنوان یک نوع گردشگری که هدف اصلی آن بهبود یا حفظ سلامتی است. (Boruszczak, 2010). به نقل از Szymanska, 2015)
اکوتوریسم	انجمن بین‌المللی اکوتوریسم (IIES, 2006) در تعریف اکوتوریسم می‌گوید: «بوم گردشگری سفری مسئولانه به مناطق طبیعی است که در آن محیط زیست حفظ و بر رفاه مردم محلی تأکید شود.»
ژئوتوریسم	گردشگری پایدار با تمرکز اصلی در تجربه ویژگی‌های زمین‌شناختی زمین به گونه‌ای است که موجب درک، قدردانی و حفاظت از محیط زیست و فرهنگ می‌شود و از نظر محلی نیز سودمند است (Dowling, 2013:60).
گردشگری ماجراجویانه	تورهای تجاری و برنامه‌ریزی شده‌ای که جذابیت آن به خاطر فعالیت‌های بیرونی و ریسک‌پذیر است. معمولاً تجهیزات تخصصی نیاز دارد و برای مشتریان تور بسیار مهیج است. (Buckley, 2007, 1428). به نقل از قدیری معصوم و وثوقی، ۱۳۸۴: ۴۴.
گردشگری مجازی	گردشگری مجازی، حضور در سرزمین دیجیتال وب و مشاهده داده‌های صوتی متنی و تصویری از دنیای فیزیکی است که امکان سفرهای مجازی و غیر واقعی و بهره‌گیری از جاذبه‌های طبیعی مناطق هدف گردشگری، برای برخی کاربران که قصد مراجعه به این اماکن گردشگری هدف را دارند و یا برای کسانی که از این امکان محروم می‌مانند، فراهم می‌کند (بماتیان و همکاران، ۸۸: ۷۲).

بالتیمور و بوستون دو نمونه اصلی بازآفرینی شهری هستند که گردشگری در آن نقش عمده‌ای داشته است. در بالتیمور، یک برنامه‌ی بازآفرینی منطقه پایین شهر با

نوسازی بندر اینن به اوج رسید. این منطقه به جاذبه‌ی مهم گردشگری و منطقه‌ی تفریحی تبدیل شده است (del Rio, 2018). در بوستون نیز اجزای توریستی بازآفرینی شهری یک مجموعه‌ی جذاب را تشکیل می‌دهند که به ساکنان محلی و کارگران و همچنین بازدیدکنندگان حس خوبی منتقل می‌کنند. در شهر بوستون به منظور نوآوری در ارائه‌ی جاذبه‌های تاریخی با معرفی متداول تاریخ شهر، نمایش صوتی و تصویری و رویکردهای مدرن دیگر برای شرح، تلاش‌های فراوانی صورت گرفته است (Martin & Mason, 1988). در برخی از شهرهای انگلیس پروژه‌های بزرگی در سال‌های اخیر برای جذب گردشگر به منطقه طراحی شده است. منطقه‌ی توریستی در پلیموث، باربیکان و هو را با نمای ساحلی خود و منطقه اطراف گیلدهال پوشش می‌دهد. مرکز شهر، رویال ویلیام یارد و میلیبای مناطقی هستند که فعالیت گردشگری به لطف پروژه‌های بازآفرینی و بازاریابی در حال رشد هستند. دامنه‌ی تسهیلاتی که فراهم شده است بسیار گسترده است و این نشان دهنده‌ی تنوع زیاد در نوع و ماهیت گردشگری و همچنین تفاوت در مناطق خاص است. منطقه‌ی توریستی در مالاگا اسپانیا، بناهای اصلی، موزه‌ها، مناطق خرید، اماکن عمومی و ایستگاه‌ها را شامل می‌شود: آلكازبا، قلعه جبرالارو، تئاتر رومی، کلیسای جامع، زادگاه پیکاسو، موزه پیکاسو، موزه کارمن تیزن، مرکز هنرهای معاصر، خیابان لاریوس، چینیتاس پاساژ، خیابان گرانادا، میدان لا مرکد و بندر. یک نمونه‌ی گردشگری موفق می‌باشد که توسعه‌ی گردشگری در این منطقه، بازآفرینی آن را موجب گردیده است (Barrera Fernández & Hernández Escampa, 2017).

تجزیه و تحلیل سیستم توریستی به کار رفته در پلیموث و مالاگا برای شناسایی مناطق توریستی در مناطق تاریخی و محلات اطراف آن که می‌تواند بهتر تبلیغ شود، مفید است. بسیاری از این مناطق به ویژه به دلیل ارزش‌های میراثی و پیوندهای بدنی با خدمات توریستی از پتانسیل‌های بالایی برخوردار هستند. این روش می‌تواند برای سایر شهرهایی که مراکز تاریخی خود را با فعالیت‌ها و خدمات مرتبط با گردشگران تطبیق داده اند، کاربرد داشته باشد.

تسهیلات خرید و پذیرایی در اکثر تحولات جدید گردشگری در این شهرها یک مؤلفه‌ی مهم را تشکیل می‌دهد. همچنین بسیاری از امکانات جدید توریستی در مناطق تاریخی درون شهر مستقر شده و شامل نوسازی و تبدیل ساختمان‌های قدیمی می‌باشد. همه‌ی نمونه‌ها شاهد مزایای کالبدی و اقتصادی هستند که توسعه‌ی گردشگری

می‌تواند برای مناطق شهری به همراه آورد و بازآفرینی شهر را موجب گردد. ایجاد امکانات جدید گردشگری و معرفی جاذبه‌های گردشگری به صورت مدرن و بازاریابی عناصر موفقیت در طرح‌ها می‌باشند.

۱. محدوددهی مورد مطالعه

بافت تاریخی شهر تبریز با مساحت ۴۲۱ هکتار، از شمال به خیابان شمس تبریزی، از سمت شرق به خیابان حافظ، از شمال‌شرقی به ششگلان و ثقه‌الاسلام، از جنوب به خیابان ۱۷ شهریور جدید، از جنوب غربی به شریعتی و از جانب غرب به خیابان فلسطین محدود می‌شود. جاذبه‌های گردشگری بافت تاریخی تبریز عبارتند از: مسجد جامع، مسجد کبود، مدرسه‌ی رشديه، بازار تبریز، حمام نوبر، پارک خاقانی، ارگ علیشاه، کاخ موزه‌ی شهرداری، خانه‌ی حیدرزاده، خانه‌ی قدکی، خانه‌ی حریری، خانه‌ی گنجه‌ای‌زاده، خانه‌ی بهنام، خانه‌ی لاله‌ای، خانه‌ی اردوبادی، موزه‌ی آذربایجان، موزه‌ی عصرآهن، موزه‌ی سنجش و موزه‌ی قاجار.

۲. روش پژوهش

روش پژوهش توصیفی-تحلیلی و از نوع کاربردی می‌باشد که برای جمع‌آوری اطلاعات از روش اسنادی-میدانی (پیمایشی) استفاده شده است. جامعه‌ی آماری تحقیق حاضر را خبرگان گردشگری و شهرسازی (اساتید دانشگاه) تشکیل می‌دهند که در ارتباط با موضوع پژوهش هم از نظر نظری و هم از نظر مصداقی در ارتباط با نمونه‌ی موردی (شهر تبریز) دانش و تخصص لازم را دارا بوده‌اند. با توجه به نبود چارچوب نظری و عدم شناخت کافی از تعداد جامعه‌ی آماری و همچنین با توجه به ماهیت و هدف تحقیق، با استفاده از ترکیبی از روش‌های نمونه‌گیری غیراحتمالی از قبیل روش‌های هدفمند یا قضاوتی (معیار-محور)، زنجیره‌ای (گلوله برفی) و سهمیه‌ای و داوطلبانه (اعضای در دسترس) به انتخاب تعداد اعضای مورد نیاز پنل خبرگان از میان افراد واجد شرایط اقدام شد؛ حداکثر تعداد افراد برای رسیدن به اجماع در نظرات ۳۰ نفر تعیین گردید. در این تحقیق، ابتدا گونه‌های گردشگری مورد مطالعه قرار گرفته و سپس با نظر متخصصان شهرسازی و گردشگری تدوین گردید و گونه‌هایی که می‌توانست با اهداف بازآفرینی بافت تاریخی در ارتباط باشد به فهرست اضافه گردید. ابزار گردآوری داده‌ها، پرسشنامه با طیف ۷تایی می‌باشد که در پاسخ‌دهندگان قرار گرفت. در تحقیق حاضر روایی پرسشنامه توسط اساتید مرتبط با موضوع مورد تأیید می‌باشد و پایایی آن نیز

توسط آزمون آلفای کرونباخ مورد بررسی قرار گرفته است. نتایج از طریق نرم‌افزار SPSS و Excel با کاربرد آزمون دلفی فازی مورد تجزیه و تحلیل قرار گرفت که با توجه به نتایج تحلیل‌ها و رتبه‌بندی گونه‌ها، اهداف، راهبردها و سیاست‌های هر یک از گونه‌ها که در ارتباط نزدیک با بازآفرینی بافت تاریخی بودند مورد بررسی قرار گرفت. در این پژوهش از مدل تحلیل سلسله مراتبی دلفی فازی استفاده شده است. در این مدل از گونه‌های مختلفی از اعداد فازی (اعداد فازی مثلثی و ذوزنقه‌ای) استفاده می‌شود. اعداد فازی مثلثی به علت کاربرد زیاد و سهولت در محاسبات و تجزیه و تحلیل داده‌ها در این پژوهش استفاده شده است (ملکی و علیزاده، ۱۳۹۴: ۴۶).

گام‌های روش دلفی فازی

۱) شناسایی شاخص‌های پژوهش با استفاده از مرور جامع مبانی نظری پژوهش
 ۲) جمع‌آوری نظرهای متخصصان تصمیم‌گیرنده: در این گام بعد از شناسایی معیارهای زنجیره‌ای تامین، گروه تصمیم‌گیری متشکل از خبرگان مرتبط با موضوع پژوهش تشکیل شده و پرسشنامه‌ها به منظور تعیین مرتبط بودن شاخص‌های شناسایی شده با موضوع اصلی پژوهش و غربالگری برای آن‌ها ارسال می‌شود که در آن متغیرهای زبانی جدول ۳، برای بیان اهمیت هر شاخص به کار می‌روند.

جدول ۳: متغیرهای زبانی برای ارزیابی اهمیت شاخص‌ها

اهمیت شاخص‌ها	عدد فازی
بسیار کم اهمیت	(۰، ۰، ۱)
کم اهمیت	(۰، ۱، ۳)
تا حدودی کم اهمیت	(۰، ۱، ۳، ۵)
بی تفاوت	(۰، ۳، ۵، ۷)
تا حدودی با اهمیت	(۰، ۵، ۷، ۹)
با اهمیت	(۰، ۷، ۹، ۱)
بسیار با اهمیت	(۰، ۹، ۱، ۱)

(عطایی، ۱۳۸۹: ۵۴)

۳) تایید و غربالگری شاخص‌ها: این کار از طریق مقایسه‌ی مقدار ارزش اکتسابی هر شاخص با مقدار آستانه صورت می‌پذیرد.

۴) مرحله اجماع و اتمام دلفی فازی: منظور از اجماع به این معنا است که پاسخ‌دهندگان به یک تصمیم‌گیری کلی در مورد عوامل رسیده باشند و مرحله‌ای که دیگر بعد از آن اتفاق خاصی در معیارها رخ ندهد (جعفرنژاد چقوشی، ۱۳۹۵: ۱۶۹).

۳. بحث و یافته‌ها

بررسی پایایی در پرسشنامه مهمترین موضوع قبل از تحلیل پرسشنامه می‌باشد. ضریب آلفای کرونباخ برای بررسی پایایی پرسشنامه‌ها محاسبه گردید. (جدول ۴)

جدول ۴ مقادیر آلفای کرونباخ

آلفای کارونباخ

گونه‌های گردشگری در ارتباط با بازآفرینی بافت‌های تاریخی	۰/۸۶۱
گونه‌های گردشگری در ارتباط با بازآفرینی بافت تاریخی تبریز	۰/۸۶۵

منبع: محاسبات تحقیق حاضر

همان‌طور که از داده‌های جدول مشخص است میزان ضریب آلفای کرونباخ محاسبه شده بزرگتر از ۰/۷ است که از اعتبار بالای پرسشنامه حکایت دارد. از بین ۳۰ نفر متخصص مورد بررسی، ۵ نفر (۱۶،۷٪) زن و ۲۵ نفر (۸۳،۳٪) مرد بوده‌اند. بر اساس فراوانی افراد مورد مطالعه، ۱۱ نفر (۳۶،۷٪) بین ۳۰ تا ۴۰ سال، ۱۳ نفر (۴۳،۳٪) بین ۴۰ تا ۵۰ سال، ۶ نفر (۲۰٪) بالای ۵۰ سال است. براساس داده‌ها، رشته‌ی تحصیلی ۱۱ نفر (۳۶،۷٪) شهرسازی، ۶ نفر (۲۰٪) گردشگری، ۱۳ نفر (۴۳،۳٪) جغرافیا و برنامه‌ریزی شهری است و سابقه‌ی کاری ۱ نفر (۳،۳٪)، کمتر از ۵ سال، ۶ نفر (۲۰٪) بین ۵ تا ۱۰ سال، ۸ نفر (۲۶،۷٪) بین ۱۰ تا ۱۵ سال، ۵ نفر (۱۶،۷٪) بین ۱۵ تا ۲۰ سال، ۵ نفر (۱۶،۷٪) بین ۲۰ تا ۲۵ سال و ۵ نفر (۱۶،۷٪) بیشتر از ۲۵ سال می‌باشد. کارشناسان گونه‌ها را در قالب طیف ۷ لیکرتی که جزئیات آن در جدول شماره‌ی نشان داده شده است برای کل بافت‌ها و برای بافت تاریخی تبریز وزن‌گذاری نمودند. سپس تحلیل‌ها برای کل بافت‌های تاریخی و بافت تاریخی تبریز انجام گردید. حد آستانه‌ی دی‌فازی شده برای تایید یا عدم تایید بوده و نشان دهنده‌ی این موضوع می‌باشد که مقدار وزن دی‌فازی شده بالای حد آستانه نشان دهنده‌ی ارتباط گونه‌ها با بازآفرینی شهری و مقدار وزن دی‌فازی شده کمتر از حد آستانه نشان دهنده‌ی عدم ارتباط گونه‌ها با بازآفرینی شهری در بافت‌های تاریخی می‌باشد. (جدول ۵)

جدول ۵: مقدار دی‌فازی شده‌ی حد آستانه

بافت‌های تاریخی	بافت تاریخی تبریز	کلی	
0.57	0.57	0.56	مقدار دی‌فازی شده‌ی حد آستانه

منبع: محاسبات تحقیق حاضر

جدول ۶ رتبه‌بندی گونه‌های گردشگری براساس روش دلفی فازی

گونه‌ها	بافت‌های تاریخی					بافت تاریخی تبریز					کلی				
	مقدار دلفی فازی	وضعیت گونه	درصد اجتماع	مقدار وزن	رتبه	مقدار دلفی فازی	وضعیت گونه	درصد اجتماع	مقدار وزن	رتبه	مقدار دلفی فازی	وضعیت گونه	درصد اجتماع	مقدار وزن	رتبه
تفریحی	۰.۵۹	تایید شده	30	0.055	6	۰.۵۶	عدم تایید	40	0.051	12	۰.۵۷	تایید شده	35	0.053	6
مذهبی	۰.۵۰	عدم تایید	30	0.046	14	۰.۵۸	تایید شده	33.33	0.053	6	۰.۵۴	عدم تایید	25	0.050	11
تاریخی	۰.۷۷	تایید شده	63.33	0.072	1	۰.۸۳	تایید شده	73.33	0.077	1	۰.۷۸	تایید شده	68.33	0.072	1
فرهنگی	۰.۷۵	تایید شده	53.33	0.070	2	۰.۷۶	تایید شده	63.33	0.070	2	۰.۷۶	تایید شده	58.33	0.070	2
قومی	۰.۵۱	عدم تایید	30	0.047	13	۰.۵۷	تایید شده	33.33	0.053	7	۰.۵۴	عدم تایید	25	0.050	10
هنری	۰.۶۵	تایید شده	40	0.061	3	۰.۶۶	تایید شده	36.66	0.061	3	۰.۶۶	تایید شده	33.33	0.061	3
خلاق	۰.۶۱	تایید شده	33.33	0.057	5	۰.۶۳	تایید شده	36.66	0.058	4	۰.۶۲	تایید شده	30	0.058	4
اجتماعی	۰.۶۲	تایید شده	36.66	0.058	4	۰.۵۸	تایید شده	43.33	0.054	5	۰.۵۹	تایید شده	40	0.055	5
آموزشی	۰.۵۳	عدم تایید	26.66	0.049	12	۰.۵۰	عدم تایید	33.33	0.046	13	۰.۵۱	عدم تایید	30	0.048	14
ورزشی	۰.۴۷	عدم تایید	20	0.044	18	۰.۴۴	عدم تایید	23.33	0.040	19	۰.۴۵	عدم تایید	20	0.042	19
تجاری	۰.۴۹	عدم تایید	16.66	0.045	16	۰.۵۶	عدم تایید	26.66	0.051	11	۰.۵۲	عدم تایید	21.66	0.048	12
غذا	۰.۵۶	عدم تایید	23.33	0.052	7	۰.۵۷	تایید شده	26.66	0.052	8	۰.۵۶	تایید شده	25	0.052	7
سلامت	۰.۴۹	عدم تایید	40	0.046	15	۰.۴۹	عدم تایید	23.33	0.045	15	۰.۴۹	عدم تایید	28.33	0.046	16
درمانی	۰.۴۸	عدم تایید	23.33	0.045	17	۰.۴۷	عدم تایید	20	0.044	17	۰.۴۸	عدم تایید	21.66	0.044	17
سیاسی	۰.۴۶	عدم تایید	26.66	0.043	19	۰.۴۹	عدم تایید	26.66	0.045	14	۰.۴۷	عدم تایید	26.66	0.044	18
آکوتوریسم	۰.۵۵	عدم تایید	26.66	0.051	8	۰.۵۶	عدم تایید	26.66	0.052	9	۰.۵۶	عدم تایید	21.66	0.052	8
ژئوتوریسم	۰.۵۴	عدم تایید	23.33	0.050	10	۰.۵۶	عدم تایید	26.66	0.051	10	۰.۵۵	عدم تایید	20	0.051	9
ماجراجویانه	۰.۵۵	عدم تایید	30	0.051	9	۰.۴۸	عدم تایید	23.33	0.045	16	۰.۵۱	عدم تایید	26.66	0.048	13
مجازی	۰.۵۳	عدم تایید	20	0.049	11	۰.۴۷	عدم تایید	23.33	0.043	18	۰.۵۰	عدم تایید	20	0.046	15

منبع: محاسبات تحقیق حاضر

بر اساس تحلیل‌های صورت گرفته با توجه به نظر متخصصان گونه‌هایی که در ارتباط با بازآفرینی بافت‌های تاریخی می‌باشند در سه حالت اولویت‌بندی شده‌اند: (جدول ۶)

الف) اولویت‌بندی گونه‌های گردشگری براساس میزان ارتباط با بازآفرینی بافت‌های تاریخی: ۱. گردشگری تاریخی (۰,۰۷۲) ۲. گردشگری فرهنگی (۰,۰۷۰) ۳. گردشگری هنری (۰,۰۶۱) ۴. گردشگری اجتماعی (۰,۰۵۸) ۵. گردشگری خلاق (۰,۰۵۷) ۶. گردشگری تفریحی (۰,۰۵۵)

ب) اولویت‌بندی گونه‌های گردشگری براساس میزان ارتباط با بازآفرینی بافت تاریخی تبریز:

۱. گردشگری تاریخی (۰,۰۷۷) ۲. گردشگری فرهنگی (۰,۰۷۰) ۳. گردشگری هنری (۰,۰۶۱) ۴. گردشگری خلاق (۰,۰۵۸) ۵. گردشگری اجتماعی (۰,۰۵۴) ۶. گردشگری مذهبی (۰,۰۵۳) ۷. گردشگری قومی (۰,۰۵۳) ۸. گردشگری غذا (۰,۰۵۲)

ج) جمع‌بندی اولویت‌بندی گونه‌های گردشگری براساس میزان ارتباط با بافت‌های تاریخی و بافت تاریخی تبریز:

۱. گردشگری تاریخی (۰,۰۷۲) ۲. گردشگری فرهنگی (۰,۰۷۰) ۳. گردشگری هنری (۰,۰۶۱) ۴. گردشگری خلاق (۰,۰۵۸) ۵. گردشگری اجتماعی (۰,۰۵۵) ۶. گردشگری تفریحی (۰,۰۵۳) ۷. گردشگری غذا (۰,۰۵۲)

گونه‌های گردشگری که در ارتباط نزدیک با بازآفرینی بافت تاریخی می‌باشند هر کدام دارای اهداف مشخص می‌باشند که باید با استفاده از این اهداف، راهبردها و سیاست‌هایی در جهت بازآفرینی بافت‌های تاریخی ارائه نمود تا بتوان با کاربست این گونه‌ها و جذب گردشگران بیشتر در جهت بازآفرینی بافت‌های تاریخی برآمد. از همین رو با توجه به ارتباط گونه‌های گردشگری با بازآفرینی در بافت‌های تاریخی و بافت تاریخی تبریز، اهداف و راهبردها و سیاست‌های گونه‌ها در قالب جدول ۷ ارائه می‌گردند.

جدول ۷: راهبردها و سیاست‌های گونه‌های گردشگری در ارتباط با بازآفرینی بافت تاریخی

گزینه‌ها	رتبه			هدف اصلی	راهبردها	سیاست‌ها
	(ب)	(ج)	(د)			
تاریخی	۱	۱	۱	بازدید از بناهای تاریخی و موزه‌ها	شناسایی، حفظ، تقویت و بهره‌گیری از ظرفیت‌ها و قابلیت‌های اماکن و محدوده‌های تاریخی شهرها در زمینه جذب گردشگر	برنامه‌ریزی جهت حفظ و نگهداری بناهای تاریخی افزایش نفوذپذیری بناهای تاریخی ایجاد پیوستگی در میان بناهای تاریخی آموزش ساکنین بافت تاریخی در مورد آشنایی با بناهای تاریخی تزریق فعالیت‌های جذاب جمعیت در بناهای تاریخی شناساندن بناها و جاذبه‌های تاریخی در شهرها و کشورهای دیگر
Asmelash & Kumar, 2019; Santaa&Tiatco,2019;						
فرهنگی	۲	۲	۲	آشنایی با فرهنگ و آداب و رسوم منطقه	فراهم نمودن فرصت تبادل فرهنگی و توجه به ارزش‌های اصیل فرهنگی	پیش‌بینی مکان‌هایی برای برگزاری رویدادهای فرهنگی مثل تئاترها و نگارخانه‌های عمومی، گالری‌ها، سالن‌های کنسرت، کتابخانه‌ها و نمایشگاه‌های موقت برنامه‌ریزی در جهت افزایش تنوع برنامه‌های فرهنگی، هنری و جشنواره‌های محلی ایجاد کاربری‌های فرهنگی افزایش نفوذپذیری کاربری‌های فرهنگی
نجمی و همکاران، ۹۶؛ پژواح و پورقدم، ۹۶؛ اردجانی و علمداری، ۹۸.						
هنری	۳	۳	۳	بازدید از هنرهای دیداری و نمایشی، جشنواره‌ها و رویدادهای هنری	افزایش فرصت برای هنرآفرینی و ارائه‌ی آن	برنامه‌ریزی در جهت افزایش تنوع برنامه‌های هنری برنامه‌ریزی جهت برگزاری رقص‌ها و موسیقی محلی احیای هنرهای در حال منسوخ شدن حمایت از نوآوری اجرای فستیوال‌های هنری برگزاری نمایشگاه‌ها، تئاترها، کنسرت‌های خیابانی تولید صنایع دستی نمایشگاه‌های عکاسی موضوعی
Franklin,2018 ؛Buczowska1 and Banaszkievicz,2016						
اجتماعی	۴	۵	۵	فراهم نمودن امکان گردشگری برای طیف وسیعی از افراد	توجه به تمامی افراد جامعه حمایت از گردشگران سالمند و ناتوان	مناسب‌سازی فضاها و اماکن برای معلولین و سالمندان تجهیز مراکز گردشگری (تفریحی، اقامتی و ...) جهت قابل استفاده بودن برای معلولان و افراد کم‌توان مانند سالمندان توسعه و بهسازی شبکه راه‌های ارتباطی و وسایل حمل و نقل به منظور تسهیل در استفاده از آن‌ها برای افراد کم‌توان ارائه‌ی وام‌های کم‌بهره برای ارائه‌دهندگان خدمات گردشگری برای افراد کم‌بضاعت ایجاد اقامتگاه‌های با قیمت مناسب برای افراد سرمایه‌گذاری در جهت ایجاد زیرساخت‌های لازم برای تسهیل مسافرت‌ها
Hew et al,2017 ؛Pyke et al,2019 ؛ Morgan et al., 2015						

۵	۴	۴	مشارکت در دوره‌ها و آموختن تجاری که مختص جامعه‌ی هدف می‌باشد.	افزایش خلاقیت در جامعه و افراد آن افزایش امکان مشارکت گردشگران در جامعه‌ی مقصد افزایش ارتباط بین ساکنان و گردشگران	ایجاد سازمان یا بخشی تحت عنوان گردشگری مبتکرانه ایده‌پردازی در جهت افزایش زمان اقامت توسعه‌ی بازارهای جدید گردشگری اعطای کمک‌های مالی به ایده‌های خلاق در بعد گردشگری افزایش خلاقیت ساکنین و تبدیل آن‌ها به شرکت کنندگان فعال آموزش خلاقیت در مدارس و دانشگاه‌ها افزایش سرمایه‌ی اجتماعی افراد ایجاد اقامتگاه‌های بوم‌گردی ایجاد کارگاه‌های آموزشی صنایع‌دستی ایجاد کارگاه‌های آشپزی و شیرینی‌پزی ایجاد فضاهایی برای ارتباط گردشگران و ساکنین
Al-Ababneh,2017; Carvalho et al, 2016; Rudan, 2014,508, & Stipanovic					
۶	-	۶	استراحت و تفریح	ایجاد فضاهای تفریحی و ایجاد زمینه‌های لازم برای انجام تفریحات سالم	شناسایی تفریحات مناسب فضاهای شهری افزایش کاربری‌های تفریحی تعریف محورهای پیاده‌روی و دوچرخه‌سواری
Csirmaz&Peto,2015; Madndic et al,2018; Gjorgievski et al,2013					
-	۶	-	عبادت و زیارت شرکت در کنفرانس‌ها و مراسمات مذهبی بازدید از آثار تاریخی و معماری اماکن مذهبی	توجه به بناهای تاریخی مذهبی و اماکن مقدس توجه به رویدادهای مذهبی	مرمت و حفظ و احیا بناهای تاریخی مذهبی ایجاد امکان حضور افراد در اماکن مذهبی مانند کلیساها برای بازدید برگزاری رویدادها و مراسمات مذهبی ایجاد مسیرهای مخصوص گردشگری مذهبی برگزاری نمایشگاه‌های مذهبی آگاهی دادن به ساکنین در مورد مزایای گردشگری مذهبی بررسی آداب و سنن مذهبی جامعه‌ی میزبان به منظور معرفی آن به گردشگران و جذب گردشگران بیشتر
Cristea et al,2015; Terzidou et al,2018; Huang& Pearce,2019					
-	۷	-	شناخت اقوام مختلف و شرکت در تجربه‌های آنها	توجه به آداب و رسوم منطقه، لهجه و گویش، لباس‌های محلی و صنایع دستی بومی توسعه‌ی بوم‌گردی	برگزاری جشنواره‌های محلی آشنایی مردم محل با مزایای گردشگری قومی و حفظ و نگهداری از هنر، صنایع‌دستی، رقص‌ها و آداب و سنن مردم، ترمیم و احیای آثار فرهنگی ارتقای موزه‌های مردم‌شناسی و نمایش قومیت‌های مختلف در آن‌ها ایجاد امکان ارتباط نزدیک گردشگران با افراد محل ایجاد اقامتگاه‌ها و رستوران‌های بومی
Yang & Wall,2010; HOŞGECİN&EGRESİ,2014; Li,2000;Yang,2011					
-	۸	۷	تجربه غذاهای جدید و آشنایی با طرز پخت آن‌ها	توجه به غذاهای محلی و ارائه‌ی آنها	برگزاری جشنواره‌های غذایی و برپایی تورهای غذا برای آموزش پخت غذاهای محلی و افزایش گردشگرانی که به دنبال تنوع غذایی در محیط‌های سنتی هستند برپایی نمایشگاه‌های صنایع غذایی و تبلیغات به روز و به موقع اضافه نمودن غذاهای محلی در منوهای رستوران‌ها ایجاد امکان شناخت در مورد غذاهای محلی و طرز پخت آنها در رستوران‌ها و اقامتگاه‌ها فراهم نمودن زمینه‌ی مشارکت مردم با اختصاص تسهیلات و آموزش‌های لازم، سازماندهی و برگزاری رویدادهای با موضوع غذا و معرفی فعالان برتر این بخش به عموم بررسی ساز و کارها و ابزارهای مناسب برای برندسازی محصولات تولیدی غذایی و معرفی الگوهای برتر در این زمینه
Lan et al,2012; Kim et al, 2019; Lang & Varley, 2017					

۴. نتیجه

بافت تاریخی تبریز یکی از گنجینه‌های شهری است که به علت برخی مشکلات اقتصادی، اجتماعی- فرهنگی، کالبدی و زیست‌محیطی در معرض فرسودگی و زوال قرار دارد. بازآفرینی در بافت‌های تاریخی به منظور ساماندهی و احیای این بافت‌ها که در گذر زمان دچار مشکلات فراوان گردیده‌اند، امری ضروری است که می‌توان با توسعه‌ی گردشگری در این بافت‌ها به این اهداف ناائل آمد. بنابه مطالعات انجام شده توسعه‌ی گردشگری باعث اشتغال‌زایی، افزایش درآمد، افزایش سرمایه‌گذاری در بافت شده، رشد اقتصادی بافت را در پی دارد که این رشد موجب حل مشکلات اجتماعی حاصل از زوال اقتصادی درونی در جامعه می‌شود. از طرفی یکی از جذابیت‌های استفاده از گردشگری به عنوان یک عنصر در بازآفرینی شهری در توجیه اقتصادی است که می‌تواند برای بهسازی و تجدید فیزیکی مرکز پوسیده‌ی شهری تامین کند. ارتقای زیست محیطی در بافت تاریخی باعث ایجاد احساسات مثبت می‌شود که منجر به رضایت بازدیدکنندگان و وفاداری می‌شود و این به نوبه خود، حمایت جدی از جریان و توسعه‌ی بیشتر گردشگری را به دنبال دارد. همه‌ی این مطالعات نشان دهنده‌ی ارتباط توسعه‌ی گردشگری با بازآفرینی شهری در بافت تاریخی می‌باشد. گردشگری شهری گونه‌های مختلفی را شامل می‌شود که هر یک از این گونه‌ها اهدافی را دنبال می‌کنند. گونه‌هایی از گردشگری می‌توانند بازآفرینی بافت تاریخی را موجب شوند که اهدافی همسو با بازآفرینی بافت تاریخی داشته باشند. شناسایی گونه‌های گردشگری که ارتباط بیشتری با بازآفرینی بافت تاریخی دارد موجب می‌شود تا سیاست‌ها و راهبردهایی برای توسعه‌ی گردشگری در بافت تاریخی اتخاذ گردد که بازآفرینی بافت را موجب شود و از هدر رفت سرمایه‌ی جلوگیری شود. نتایج حاصل از پژوهش حاکی از آن است که گونه‌ای از گردشگری که با هدف بازآفرینی بافت‌های تاریخی ارتباط بیشتری دارد، گردشگری تاریخی با مقدار وزن ۰,۰۷۲ می‌باشد. بعد از این گونه، گردشگری فرهنگی، هنری، خلاق، اجتماعی، تفریحی و غذا به ترتیب با مقدار وزن ۰,۰۷۰، ۰,۰۶۱، ۰,۰۵۸، ۰,۰۵۵، ۰,۰۵۳ و ۰,۰۵۲ بیشترین ارتباط را با بازآفرینی بافت تاریخی دارند. بقیه‌ی گونه‌های مورد مطالعه به دلیل آنکه وزن دی‌فازی شده‌ی آن‌ها کمتر از مقدار دی‌فازی شده‌ی حد‌آستانه می‌باشند، ارتباط ضعیفی با بازآفرینی بافت تاریخی دارند. هدف از گردشگری تاریخی که در اولویت اول در ارتباط با بازآفرینی بافت تاریخی قرار دارد، بازدید از بناهای تاریخی و موزها می‌باشد که شناسایی، حفظ، تقویت و بهره‌گیری از ظرفیت‌ها و قابلیت‌های اماکن و محدوده‌های تاریخی شهرها در زمینه‌ی جذب گردشگر

می‌تواند بیشترین تاثیر را در ارتقای این نوع گردشگری داشته باشد. برنامه‌ریزی جهت حفظ و نگهداری بناهای تاریخی، افزایش نفوذپذیری بناهای تاریخی، ایجاد پیوستگی در میان بناهای تاریخی، آموزش ساکنین بافت تاریخی در مورد آشنایی با بناهای تاریخی، تزریق فعالیت‌های جاذب جمعیت در بناهای تاریخی و شناساندن بناها و جاذبه‌های تاریخی در شهرها و کشورهای دیگر به منظور گسترش گردشگری تاریخی جهت بازآفرینی در بافت تاریخی امری ضروری می‌باشد. توجه به اهداف گونه‌های گردشگری مرتبط با بازآفرینی بافت تاریخی و گنجاندن راهبردها و سیاست‌های توسعه‌ی گونه‌ها به ترتیب اولویت در طرح‌ها و اقدامات مرتبط با بافت تاریخی می‌تواند در بازآفرینی بافت تاریخی کمک شایانی نماید.

منابع

- آقاجانی، معصومه و فراهانی فرد، سعید، ۱۳۹۴، «گردشگری مذهبی و عوامل مؤثر بر آن (مطالعه موردی: ایران)»، فصلنامه‌ی سیاست‌های راهبردی و کلان، بهار ۱۳۹۴، س ۳، ش ۹، صص ۴۳-۶۶.
- بمانیان، محمد رضا، پور جعفر، محمد رضا، محمودی نژاد، هادی، ۱۳۸۸، «ارائه مدل پیشنهادی جهت پیاده سازی گردشگری الکترونیک در طرح های توسعه گردشگری روستایی»، فصلنامه علمی-پژوهشی مدیریت شهری، ش ۲۳، صص ۷۱-۸۸.
- پژوهان، موسی و پورمقدم، زهرا، ۱۳۹۶، «برنامه‌ریزی راهبردی گردشگری شهری با رویکرد بازآفرینی فرهنگ‌مبنا در بافت‌های تاریخی (مطالعه موردی: بافت قدیم شهر رشت)»، فصلنامه‌ی مطالعات شهری، ش ۲۷، صص ۵۳-۶۶.
- پوراحمد، احمد و حسینی، علی، ۱۳۹۵، «بازآفرینی بافت‌های تاریخی شهری جهت توسعه‌ی گردشگری فرهنگی (نمونه‌ی موردی: هسته‌ی مرکزی شهر تهران)»، همایش ملی بافت‌های فرسوده و تاریخی شهری، وزارت علوم، تحقیقات و فناوری، دانشگاه کاشان.
- تیموری، راضیه؛ کرمی، فریبا؛ تیموری، زینب؛ صفدری، امین، ۱۳۹۳، «عوامل مؤثر بر گردشگری مکان های تاریخی شهری (نمونه موردی: بازار تاریخی کلانشهر تبریز)»، گردشگری شهری، دوره ۱، ش ۱، صص ۶۳-۷۸.
- جعفرنژاد چقوشی، احمد؛ کاظمی، عالیه؛ عرب، علیرضا، ۱۳۹۵، «شناسایی و اولویت‌بندی شاخص‌های ارزیابی تاب‌آوری تأمین کنندگان بر پایه روش بهترین بدترین»، چشم انداز مدیریت صنعتی، ش ۲۳، صص ۱۵۹-۱۸۶.
- سجادزاده، حسن و زلفی گل، سجاد (۱۳۹۴)، «طراحی شهری در بازآفرینی محلات سنتی با رویکرد محرک توسعه (نمونه‌ی موردی: محله‌ی کلیا همدان)»، فصل‌نامه‌ی آمایش محیط، دوره‌ی ۸، ش ۳۱، صص ۱۴۷-۱۷۱.
- شماعی، علی؛ موحدی، علی؛ رضاپور میرصالح، حسن، ۱۳۹۷، «تحلیل نقش بازآفرینی بافت قدیم شهر اردکان در توسعه‌ی گردشگری شهری»، فصلنامه مطالعات شهر ایرانی اسلامی، س ۹، ش ۳۴، صص ۷۲-۵۹.

- قدیری معصوم، مجتبی و وثوقی، لیلا، ۱۳۸۴، «گردشگری ماجراجویانه»، فصلنامه‌ی مطالعات جهانگردی، دوره‌ی ۳، ش ۸، صص ۴۱-۵۸.
- دانشپور، عبدالهادی و شیرینی، الهام، ۱۳۹۴، «عناصر کالبدی. کارکردی شکل‌دهنده به هویت بافت‌های تاریخی شهر ایرانی اسلامی»، فصلنامه‌ی نقش جهان، ش ۵-۱، صص ۲۵-۱۷.
- دمپی، یر، ۲۰۰۷، تاریخ علم، ترجمه: عبدالحسین آذرنگ، تهران: انتشارات سمت.
- رحیم‌پور، علی و سیدحسینی، سیدداود، ۱۳۷۹، سیمای جهانگردی/اسلامی، محیا، تهران، چاپ اول.
- زال، محمدحسن؛ دوستی، فرشته؛ رمضان‌زاده لسبونی، مهدی، ۱۳۹۷، «گردشگری خلاق، ابزاری برای توسعه‌ی شهری (مطالعه‌ی موردی: کلان‌شهر تبریز)»، پژوهش‌های جغرافیای برنامه‌ریزی شهری، دوره‌ی ۶، ش ۴، صص ۷۵۳-۷۶۸.
- شه‌ماری اردجانی، رفعت و کاموسی علمداری، جواد، ۱۳۹۸، «بررسی گونه‌های گردشگری مؤثر بر توسعه‌ی گردشگری منطقه‌ی آزاد ارس»، فصلنامه‌ی گردشگری شهری، دوره‌ی ۶، ش ۱، صص ۳۳-۴۶.
- عطایی، محمد، ۱۳۸۹، تصمیم‌گیری چند معیاره، چاپ اول، انتشارات دانشگاه صنعتی شاهرود، شاهرود.
- فرجی‌راد، عبدالرضا و آقاجانی، سمیه، ۱۳۸۸، «تحلیلی نو پیرامون گردشگری شهری»، فصلنامه‌ی جغرافیایی سرزمین، دوره‌ی ۶، ش (پیاپی ۲۳)، صص ۶۱-۷۲.
- کریم‌زاده، علی؛ شهریاری، سیدکمال‌الدین، اردشیری، مهیار، ۱۳۹۷، «تحلیلی بر گردشگری شهری در بازآفرینی بافت‌های تاریخی از دیدگاه ساکنین محلی با بهره‌گیری از روش تحلیل عاملی (نمونه‌ی موردی: شهر شیراز)»، فصلنامه‌ی برنامه‌ریزی منطقه‌ای، س ۸، ش ۳۲، صص ۱۲۷-۱۴۰.
- گنجه‌ای، امین، ۱۳۹۴، «ارزیابی توسعه‌ی گردشگری در منطقه‌ی آزاد ارس با تأکید بر گونه‌شناسی گردشگری»، پایان‌نامه‌ی کارشناسی ارشد جغرافیا و برنامه‌ریزی شهری، به راهنمایی آقای دکتر رحیم حیدری‌چیان، پردیس بین‌المللی ارس، دانشگاه تبریز.
- ملکی، سعید، علیزاده، هادی، ۱۳۹۴، «تحلیل و پیش‌بینی شاخص‌های پایداری در صنعت گردشگری ایران» فصلنامه‌ی فضای جغرافیایی، دوره‌ی ۱۵، ش ۵۰، صص ۳۹-۵۸.
- نجمی، شمس‌الدین، شرفی، حجت‌الله، صاحب‌گراغانی، ۱۳۹۶، «تحلیل یادمان‌های تاریخی گردشگری شهری با استفاده از تکنیک سوات (مطالعه‌ی موردی: شهر کرمان)»، مجله‌ی مطالعات ایرانی، دانشگاه شهید باهنر کرمان، پاییز و زمستان ۱۳۹۶، س ۱۶، ش ۳۲، صص ۱۸۱-۱۹۹.
- AbdelKader, B., 2011, "Heritage rehabilitation in sustainable development policy for a better environment quality in small historical coastal cities: the case of Cherchell in Algeria," 2011 International Conference on Green Buildings and Sustainable Cities, Procedia Engineering 21 (2011) 753 – 759 pages.
- Abou El-Haggag Mehanna, Wa. and Abou El-Haggag Mehanna, We, 2019, "Urban renewal for traditional commercial streets at the historical centers of cities," Alexandria Engineering Journal
- Al-Ababneh, M.M., 2017, "Creative Tourism," Journal of Tourism & Hospitality, Volume 6 , Issue 2 .
- Alberti, F.G., and Giusti, J.D., 2012, "Cultural heritage, tourism and regional competitiveness: The Motor Valley cluster, City," Culture and Society, number 3, 261–273 pages.

- Asmelash, A.G., and Kumar, S., 2019, "The structural relationship between tourist satisfaction and sustainable heritage tourism development in Tigray," Ethiopia, Heliyon 5 , e01335.
- Barrera-Fernandez, D., Hernandez-Escampa ,M., Balbuena ,A. ,2016, "Tourism Management in The Historic City. The Impact of Urban Planning Policies," International Journal of Scientific Management and Tourism, Vol.2, 1, Pages 379-391.
- Barrera Fernández, D., and Hernández Escampa, M. 2017, "Spatial analysis of tourist activities and services in the historic city: The cases of Malaga and Plymouth," European Journal of Geography, 7(5), 139–160.
- Barrera-Fernandez, D., Arista Castillo, L. & Azevedo Salomao, E.M., 2014, "Tourist use of historic cities," Review of international agreements and literature. International Humanities Studies, 1, 1-11pages.
- Bodger, D., 1998, "Leisure, learning, and travel," Journal of Physical Education. Recreation & Dance, 69(4),28-31,Daily Times, September 9, 1999
- Buczowska1, K. and Banaszkiwicz, M., 2016, "Art, tourism,"
- Carvalho, R. ,Ferreira, A.M. , Figueira, L.M., 2016, "Cultural and Creative tourism in Portugal," Pasos. Revista de Turismoy Patrimonio Cultural, Vol. 14 N.o 5. P.gs. 1075-1082 pages.
- Chen, C. F., and Chen, P. C., 2010, "Resident attitudes toward heritage tourism development," Tourism Geographies, 12(4), 525–545.
- Cristea, A.A., Apostol, M.S. , Dosescu, T., 2015, "Heritage as an Alternative Driver for Sustainable Development and Economic Recovery in South East Europe," The Role of media in Promoting Religious Tourism in Romania, Procedia - Social and Behavioral Sciences, number 188, 302 – 306 pages.
- Csirmaz, E., and Peto,K., 2015, "Emerging Markets Queries in Finance and BusinessInternational trends in recreational and wellness tourism," Procedia Economics and Finance number 32, 755 – 762 pages.
- D.Ince, C & Aslan, B., 2019, "Monitoring the effects of land sizes on private property transformation in an urban regeneration project by regression analysis: Erenler credit case study, Kocaeli," Sustainable Cities and Society, number 50, 101632.
- Del Rio, V.(2018), From Downtown to the Inner Harbor - Part II The Inner Harbor Plan (1967 to 2005), Focus , Vol. 14, Iss. 1 (2018)
- Dowling, R. K., 2013, "Global Geotourism – An Emerging Form of Sustainable Tourism," Czech Journal of Tourism, 2(2), 59-79.
- Franklin, A., 2018, "Art tourism: A new field for tourist studies," Tourist Studies, Vol. 18(4) , 399–416 pages.
- Galdini, R. 2005 , 45th Congress of the European Regional Science Association "Land Use and Water Management in a Sustainable Network Society" Vrije Universiteit Amsterdam, August 2005, 23-27 pages.
- Gezici,F & Kerimoglu, E, 2010, "Culture, tourism and regeneration process in Istanbul," International Journal of Culture Tourism and Hospitality Research , August 2010, VOL. 4 NO. 3 2010, 252-265 pages.

- Gjorgievski, M., Kozuharov, S., Nakovski, D., 2013, "Typology Of Recreational-Tourism Resources As An Important Element Of The Tourist Offer, Special issue," UTMS Journal of Economics 4 (1): 53–60 pages.
- Hew, J., Tan, G.W., Lin, B. , Ooi, K., 2017, "Generating travel-related contents through mobile social tourism: Does privacy paradox persist? ," Telematics and Informatics.
- Huang, K., and Pearce, Ph., 2019, Visitors' perceptions of religious tourism destinations," Journal of Destination Marketing & Management, number14 , 100371.
- Ismagilova,G; Safiullin. L; Gafurov, I; 2015,, "Heritage as an alternative driver for sustainable development and economic recovery in South East Europe", Using historical heritage as a factor in tourism development, Procedia - Social and Behavioral Sciences, number 188 ,157 – 162 pages.
- Jong, A., and Varley, P., 2017, "Food tourism policy: Deconstructing boundaries of taste and class," Tourism Management, number 60, 212-222 pages.Keckley, P. H. (2008). Medical tourism: Consumers in search of value. Washington, DC: Deloitte Center for Health Solutions.
- Kim, S. , Park, E., Lamb, D., 2019, "Extraordinary or ordinary? Food tourism motivations of Japanese domestic noodle tourists,"
- Korkmaz,C., and Balaban, O., 2020, Sustainability of urban regeneration in Turkey: Assessing the performance of the North Ankara Urban Regeneration Project, Habitat International 95, 102081
- Lan, L., Wu, W., Lee, Y., 2012, "Promoting Food Tourism with Kansei Cuisine Design,
- Lak, A.; Gheitasi, M., and Timothy, Dallen J. (2019): Urban regeneration through heritage tourism: cultural policies and strategic management, Journal of Tourism and Cultural Change, DOI: 10.1080/14766825.2019.1668002
- Llopis, J., Torres, A., Serra, J., García, Á., 2015, The preservation of the chromatic image of historical cities as acultural value. The old city of Valencia (Spain), Journal of Cultural Heritage,
- Mandić, A. , Mrnjavac, Ž. ,Kordić, L., 2018, "Tourism Infrastructure Recreational Facilities And Tourism Development," Tourism and Hospitality Management
- Martin, B. & Mason, S. 1988, The role of tourism in urban regeneration, Leisure Studies, 7:1, 75-80.
- Martinovic, A.& Ifko, S., 2017, "Industrial heritage as a catalyst for urban regeneration in post- conflict cities, case study: Mostar, Bosnia and Herzegovina, Cities.
- Minciu, R., 2003, "Tourism economy, Ed. Uranus, Bucharest,"
- Morgan, N., Pritchard, A., Sedgley, D., 2015. Social tourism and well-being in later life. Ann. Tour. Res. 52, 1–15.
- Porahmad, A., and Hoseyni, A. 2016, Recreating urban historical contexts for the development of cultural tourism, a case study of the central core of Tehran, National Conference on Dilapidated and Historic Urban Textures, Ministry of Science, Research and Technology, Kashan University.

- Pourzakarya, M., and Fadeei Nezhad Bahramyerdi, S., 2019, "Towards developing a cultural and creative quarter," Culture-led regeneration of the historical district of Rasht Great Bazaar Iran, Land Use Policy, number 89, 104218.
- Preuss, H., 2007, "The Conceptualisation and Measurement of Mega SportEvent Legacies," Journal of Sport & Tourism Vol. 12, Nos. 3-4, August-November 2007, pp. 207-227.
- Pyke, J. , Pykeb, S., Watuwac, R., 2019, "Social tourism and well-being in a first nation community," Annals of Tourism Research, number 77, 38-48.
- Richards,G, 1996, "Production And Consumption Of European Cultural Tourism," Annals of Tourism Research, Vol. 23, No. 2, 261-283.
- Rossana, G. (2007) Tourism And The City: Opportunity For Regeneration, tourismos: an international multidisciplinary journal of tourism, Volume 2, Number 2, Autumn 2007, pp. 95-111.
- Shaw, G. & Williams, A., 1994, "Critical issues in tourism," A geographical perspective. Oxford: Blackwell.
- Santa, E.D., and Tiatco, S.A., 2019, "Tourism, heritage and cultural performance: Developing a modality of heritage tourism," Tourism Management Perspectives, number 31, 301-309 pages.
- Stipanovic, S., and Rudan, R., 2014, "Development Concept And Strategy For Creative Tourism Of The Kvarner Destination, Congress proceedings," Trends in Tourism and Hospitality Industry, 507-517 pages
- Szymanska, E., 2015, "Construction of the Model of Health Tourism Innovativeness," 20th International Scientific Conference Economics and Management – 2015, Procedia - Social and Behavioral Sciences 213 (2015) 1008 – 1014
- Terzidou, M., Scarles, C., Saunders, M.N.K, 2018, "The complexities of religious tourism motivations: Sacred places, vows and visions," Annals of Tourism Research , number 70 , 54-65.
- The International Ecotourism Society (TIES), 2006, Fact Sheet: Global Ecotourism. Available at: <http://www.box.net/shared/static/eaukonjc0a.pdf> [accessed: 13 August 2008].
- Timothy, D. J., 2011, "Cultural heritage and tourism: An introduction. Bristol: Channel View Publications,"
- Yang, L., and Wall, G., 2010, "Ethnic tourism: A framework and an application," Tourism Management, number 30, 559-570.
- Yang, L., 2011, "Ethnic Tourism and Cultural Representation," Annals of Tourism Research, Vol. 38, Nr. 2, pp. 561-585
- Wall, G., and Mathieson, A., 2006, "Tourism: Change, impacts, and opportunities. London: Pearson,"



The Study of the Zoroastrian History Based on the Documents Found in the Pooladi's Collection (Qajar and Pahlavi Dynasties)

Mehraban Pooladi¹ & Mohsen Abolghasemi²
(45-65)

In the present study, after introducing the Zoroastrian neighborhood as the most important cultural center of the Zoroastrians in Iran, some of the documents kept in the Yazd Museum of Documents and Manuscripts (Pooladi's Collection) are examined. The Zoroastrian neighborhood is one of the most important historical neighborhoods in Yazd. It is considered as the most important archive of the Zoroastrian manuscripts and documents in Iran. During the recent years, many documents and Avestan manuscripts were discovered in the neighborhood. One of such discoveries is the discovery of Poolad's Collection in 2016 in the house of Arbab Mehraban Poolad. This collection contains a number of Avestan manuscripts as well as thousands of commercial, religious and personal letters, and documents and contracts from 1832-1936. The date of some of these documents goes back to the time of Poolad Tirandaz, Mehraban's father. These documents were all kept in the basement of Mehraban's house away from the sight of the inhabitants and were discovered accidentally by Mehraban's grandson who is named after him. The importance and value of these documents were determined after a careful and scientific investigation done by some university professors, and efforts were made to exhibit these documents in the Museum of Documents and Manuscripts. This collection includes some Avestan manuscripts. The oldest dated Avestan manuscript in this collection is from 1645 AD. This collection also includes thousands of letters and documents most of which are legal contracts, business letters, settlements of disputes, family letters, and the letters related to the social issues. The content of these documents can clearly show the important and positive role of the Zoroastrians in the commercial, political, and economic affairs of Qajar and Pahlavi dynasties. Arbab Mehraban Poolad is one of such influential people in the Zoroastrian community who, in addition to his vast commercial activities in different cities such as Yazd, Shiraz, Ahwaz and Borujerd, and other countries like India, England and Iraq, had an influential role in the Zoroastrian community such as the membership of Naseri Council, and the foundation of Zoroastrian Waqfi Garden in Shiraz.

Keywords: Yazd Zoroastrian neighborhood, Pooladi's collection, Arbab Mehraban Pouladi, Documents, Manuscripts, Qajar dynasty, Pahlavi dynasty.

1. Ph. D, Candidate Ancient Culture and Languages, Tehran Islamic Azad University, Research Sciences Branch Iran.

2. Email of the corresponding author: m-abolghasemi@srbiau.ac.ir

Professor of Ancient Culture and Languages, Tehran Islamic Azad University, Research Sciences Branch Iran.

جستاری در تاریخ زرتشتیان با استناد به اسناد یافت شده در مجموعه پولادی (دوره قاجار و پهلوی اول)

مهربان پولادی

دانشجوی دکتری فرهنگ و زبان‌های باستانی دانشگاه آزاد اسلامی - واحد علوم و تحقیقات تهران، ایران.

محسن ابوالقاسمی^۱

استاد فرهنگ و زبان‌های باستانی دانشگاه آزاد اسلامی - واحد علوم و تحقیقات، تهران، ایران.

علمی - پژوهشی

تاریخ دریافت مقاله: ۹۸/۱۲/۲۷؛ تاریخ پذیرش مقاله: ۹۹/۶/۲۳

چکیده

در این پژوهش ضمن معرفی محله زرتشتیان یزد به عنوان مهم‌ترین پایگاه فرهنگی زرتشتیان ایران، به بررسی برخی از اسناد به دست آمده در این محله پرداخته می‌شود که در موزه اسناد و نسخ یزد (اسناد و نسخ مجموعه پولادی) نگهداری می‌شود. محله زرتشتیان یزد یکی از مهم‌ترین مراکز تاریخی و سنتی شهر یزد است و می‌توان آن را بزرگ‌ترین آرشو اسناد و نسخ زرتشتیان در ایران نامید. در طول سالیان گذشته، اسناد فراوان و نسخه‌های دست‌نویس اوستا از این محله به دست آمده است. از مهم‌ترین این یافته‌ها می‌توان به مجموعه پولادی اشاره کرد که در سال ۱۳۹۴ خورشیدی در منزل ارباب مهربان پولاد کشف شد و شامل تعدادی نسخه اوستا و همچنین هزاران نامه تجاری، مذهبی، شخصی و اسناد و قرارداد مربوط به سال‌های ۱۲۱۰ تا ۱۳۱۴ خورشیدی است. قدمت برخی از این اسناد به زمان پولاد تیرانداز، پدر مهربان پولاد برمی‌گردد. این اسناد و نسخ که سال‌های طولانی در زیرزمین منزل ارباب مهربان پولادی، به دور از چشم ساکنان خانه در زیر خروارها خاک محبوس بوده است؛ به صورت کاملاً اتفاقی توسط نوه وی که همانام اوست، یافت شده و پس از بررسی‌های کارشناسی و دقیق توسط اساتید دانشگاه، اهمیت و ارزش این آثار مشخص شده و اقدامات لازم برای به نمایش گذاشتن آنها در قالب موزه اسناد و نسخ صورت گرفته است. این مجموعه شامل چندین نسخه خطی اوستا است که قدیمی‌ترین آنها مربوط به سال ۱۰۲۳ خورشیدی (۱۶۴۵ م) است. این مجموعه همچنین شامل هزاران نامه و سند است که بیشتر این اسناد مربوط به قراردادها، نامه‌های تجاری، صلح‌نامه‌ها، نامه‌های خانوادگی و مسائل اجتماعی است. درون‌مایه آن نامه‌ها و اسناد به خوبی نشان‌دهنده نقش مهم و مثبت زرتشتیان در مسائل تجاری، سیاسی و اقتصادی عصر قاجار و پهلوی است. ارباب مهربان پولاد علاوه بر فعالیت‌های گسترده تجاری در شهرهای یزد، شیراز، اهواز و بروجرد و نیز کشورهایی چون هند و انگلیس و عراق، در فعالیت‌های اجتماعی جامعه زرتشتیان از جمله عضویت در انجمن ناصری و نیز تأسیس باغ وقفی شیراز نقش اساسی داشته است.

واژه‌های کلیدی: محله زرتشتیان یزد، مجموعه پولادی، ارباب مهربان پولادی، اسناد و نسخ، دوره قاجاریه و پهلوی.

مقدمه

پس از ورود اسلام به ایران، شهر یزد همواره به عنوان مهم‌ترین پایگاه سکونت زرتشتیان شناخته شده است. دور بودن مناطق مرکزی ایران از جمله یزد و کرمان از تنش‌ها و بحران‌های حاد و دمدام سیاسی کشور، بستر مناسبی را فراهم آورد تا پیروان این آیین به سمت یزد سرازیر شوند (تشکری، ۱۳۸۴: ۱). هرچند که زندگی در یزد نیز، به سبب بعد مسافت از مراکز قدرت و نیز تعصبی دینی عمیق اهالی آن، فرصتی مناسب را برای حاکمان یزد فراهم آورد تا ستم‌هایی را بر این اقلیت دینی وارد کند (اشیدری، ۱۳۵۵: ۲۶۶). به طوری که عده‌ای از آنها که بعدها به نام پارسیان شناخته شدند؛ رهسپار هندوستان شده و از جمله تاجران برجسته به‌ویژه در شهر بمبئی شده‌اند (ایرج افشار، ۱۳۷۱: ۴۳۰).

پژوهش حاضر به دنبال بررسی گوشه‌ای از تاریخ زرتشتیان در دوران قاجار و پهلوی اول، با استفاده از اسناد به دست آمده از موزه اسناد و نسخ یزد (مجموعه پولادی) در محله زرتشتیان یزد است. این اسناد به خوبی نشان‌دهنده اهمیت محله زرتشتیان یزد در بررسی تاریخ و فرهنگ معاصر زرتشتیان یزد است.

منظور از محله زرتشتیان، محدوده‌ای از تقسیم‌بندی شهرداری یزد است که در میان خیابان آیت‌الله کاشانی، خیابان سلمان، خیابان چمران و بلوار بسیج قرار دارد. اگرچه در حال حاضر، زرتشتیان در محلات مختلف یزد ساکن هستند که قدمت هر کدام از این محله‌ها به سال‌های دور برمی‌گردد، اما مهم‌ترین مرکز تجمع و سکونت آنها محله زرتشتیان بوده است. از جمله دیگر محله‌هایی که زرتشتیان در آن سکونت داشته‌اند، می‌توان به محله‌های خرمشاه و کسنویه و مریم‌آباد اشاره کرد (آیتی، ۱۳۱۷: ۳۰). محله زرتشتیان از دیرباز محل سکونت زرتشتیان ساکن یزد بوده و در طول سال‌های به شمار حیات خود، مهم‌ترین پایگاه و نبض دینی و تجاری جامعه زرتشتیان بوده است و وجود اماکن و عناصر منحصر به فرد از جمله آتشکده وهرام، گهنبارخانه و پیر مستر به آن شهرت و اهمیت خاصی داده است.

با وجود ساخت و سازهای فراوان و تغییرات گوناگون، این محله همچنان پابرجاست و هر از گاهی آثاری بسیار با اهمیت از آنجا کشف می‌شود. شاید به جرأت بتوان ادعا کرد که محله دستوران یزد مهم‌ترین مرکز اسناد و اطلاعات در زمینه تاریخ، فرهنگ و

آیین‌های دینی زرتشتیان است که متأسفانه تا به امروز مورد بررسی و کنکاش عمیق پژوهشگران قرار نگرفته است.

در سال‌های اخیر دست‌نوشته خطی اوستایی زیادی و همچنین کتب دینی زرتشتیان و هزاران سند تاریخی در این محله کشف شده است. این نسخ دستنویس، سبب تغییرات بنیادین در تحقیقات گذشته و دستاوردهای پژوهشگران پیشین اوستا مانند گلدنر و هومباخ شده‌اند. این دست‌نوشته‌های نویافته که متعلق به خاندان موبدان محله دستوران بوده‌اند، نکات مبهم بسیار زیادی را در زمینه تاریخ خاندان موبدان و کاتبان نسخه‌های اوستا روشن می‌سازد. سال‌مرگ و انجامه این دست‌نوشته‌ها، حاوی اطلاعات بسیار ارزشمندی در زمینه تاریخ و فرهنگ جامعه زرتشتیان ایران هستند (مزدآپور، ۱۳۸۷؛ غلامی، ۲۰۱۸).

علاوه بر نسخ یافت شده، اسناد بسیار با اهمیت دیگری نیز از خانه‌های این محله به دست آمده‌اند که این اسناد تا به حال هیچ جا ارائه و منتشر نشده‌اند. در این پژوهش تلاش شده است تا به بررسی پاره‌ای از اسناد و نامه‌های یافت شده در خانه‌ی یکی از موبدان ساکن در این محله پرداخته شود. شایان ذکر است که اطلاعات به دست آمده از این اسناد ما را در بازسازی تاریخ جامعه زرتشتیان ایران و به ویژه بهدینان شهر یزد یاری می‌کند.

به طور کلی می‌توان ادعا کرد که مشکل اساسی در مورد بررسی تاریخ زرتشتیان این است که عمده پژوهش‌ها بر پایه منابع تکراری و اسناد موجود و شناخته شده بر همگان صورت گرفته است. یکی از منابعی که همواره به آن ارجاع داده می‌شود و نقش مهمی در بیشتر آثار منتشرشده در زمینه تاریخ جامعه زرتشتیان ایفا می‌کند کتاب «تاریخ زرتشتیان / ایران پس از ساسانیان» نوشته شادروان رشید شهمردان است. یکی از ویژگی‌های مثبت این کتاب، استفاده از منابع دست اول در زمان نگارش کتاب است. مشکل آثار بعدی، استناد کامل به همین منبع بدون در نظر گرفتن کاستی‌های موجود در آن بود، به طوری که حتی ایرادهای چاپی و ارجاعی نیز به همان صورت و بدون اصلاح در آثار بعدی منعکس شده است. مشکل بعدی این است که تا به امروز، محله دستوران به عنوان یک مرکز تاریخی و جایگاه مهم‌ترین سازمان‌های مذهبی زرتشتی در ایران و نیز مرکز مهم‌ترین اسناد تاریخی، اجتماعی و مذهبی، در نظر گرفته نشده است. به این دلیل، پژوهش حاضر برای نخستین بار با تمرکز میان‌رشته‌ای بر محله دستوران، سعی در بررسی اهمیت پیشینه تاریخی، جغرافیایی و بافت اجتماعی و فرهنگی محله دستوران با استفاده از شواهد مکتوب و غیر مکتوب به دست آمده از این محله دارد.

متأسفانه بافت سنتی این محله به دلیل مرگ‌ومیر و نیز مهاجرت و خالی از سکنه بودن خانه‌ها، دستخوش دگرگونی‌هایی شده است و میراث تاریخی و ارزشمند مکتوب آن در معرض شرایط محیطی نامناسب نگهداری و سرقت بوده است.

نخست اینکه این میراث ارزشمند به دلیل کهنگی و قرار گرفتن در شرایط نامساعد، به شدت در معرض آسیب و از بین رفتن بوده؛ به طوری که شرایط محیطی نامناسب مانند خشکی شدید هوا و موریانه، آنها را بسیار آسیب‌پذیر کرده است. دومین خطری که به شدت این اسناد را تهدید می‌کند، خطر دستبرد و سرقت اسناد توسط سارقین و سوداگران عتیقه است. از آنجایی که شمار زیادی از خانه‌های محله خالی از سکنه بوده و بخشی از خانه‌ها در اجاره اتباع خارجی است و نظام‌های نظارتی و امنیتی مناسبی برای محله تعبیه نشده است، این خانه‌ها شدیداً در معرض دستبرد قرار دارند. همین موضوع سبب شده است که سارقین که بیشتر به دنبال اموال و اشیا با ارزش هستند، آنها را به سرقت برده و در بازار سیاه به فروش برسانند و یا از کشور خارج کنند. این کار باعث شده که این اسناد، بجای اینکه در اختیار کارشناسان و پژوهشگران قرار گیرند و شرایط مناسب برای نگهداری از آنها فراهم آید، به دست سوداگران سودجو قرار گرفته و از دسترس پژوهش و مطالعه خارج می‌شوند.

از کشفیات بسیار مهم در مورد اسناد و نسخ خطی می‌توان به کشف مجموعه پولادی اشاره کرد. در بهمن ماه ۱۳۹۴ مجموعه منحصر به فردی شامل هزاران سند تاریخی، دهها نسخه خطی اوستا و صدها اشیای مذهبی و آیینی در منزل ارباب مهربان پولاد در محله دستوران یزد کشف شد. اسناد تاریخی به دست آمده بیش از همه شامل شمار زیادی مکاتبات در شکل نامه است. ارباب مهربان پولاد اسناد فراوانی را از زمان پدر خود نگهداری کرده و به همین دلیل تاریخ بعضی نامه‌ها به پیش از تولد او بازمی‌گردد. قدیمی‌ترین نامه‌های یافت شده در این مجموعه مربوط به دوره ناصرالدین‌شاه (۱۲۱۰-۱۲۷۵) است. این نامه‌ها، به همراه اسناد دیگر در صندوق‌ها و چمدان‌های کهنه و فرسوده سال‌های سال زیر خروارها خاک در زیرزمین و بالاخانه منزل وی پنهان بوده‌اند (غلامی، پولادی: ۲۰۱۹).

۱. محله دستوران یزد

برای پرداختن به درون‌مایه اسناد به دست آمده از خانه ارباب مهربان پولاد، در ابتدا لازم است تا اندکی به ویژگی‌های محل سکونت پیروان آیین بهی پرداخته شود. در حال حاضر، شهر یزد به عنوان مهم‌ترین پایگاه زرتشتیان ایران شناخته می‌شود و هر ساله

شمار زیادی از گردشگران ایرانی و برون مرزی برای آشنایی با فرهنگ و آداب و رسوم اصیل‌ترین مردمان ایران زمین از این شهر دیدن می‌کنند. وجود آتشکده زرتشتیان و زیارتگاه‌های مقدس چون چک چک^۱ و برگزاری جشن‌ها و مراسم مذهبی از جمله جشن سده، تیرگان، پنجه و نیز آشنایی با باورهای دینی و آداب اجتماعی پیروان آیین بهدینی همواره مورد توجه افراد بوده و بسیاری در پی یافتن پاسخ برای پرسش‌های گوناگون خود در این زمینه به این شهر آمد و شد دارند.

محله زرتشتیان یکی از مهم‌ترین مراکز تاریخی و سنتی شهر یزد است. دقیقاً مشخص نیست که چه زمانی زرتشتیان به این محل آمده‌اند. در نامه‌نگاری‌هایی که بین دستوران ایرانی و هندی انجام می‌گرفت، اطلاعات تاریخی مهمی درباره وجود زرتشتیان در این شهر برمی‌خوریم. به طور مثال در روایت نریم هوشنگ، بر اساس نامه‌ای به تاریخ ۸۸۰ یزدگردی (حدود ۱۵۱۱ میلادی)، شمار زرتشتیان شهر یزد ۵۰۰ نفر ذکر شده است. وست معتقد است که به احتمال زیاد، این عدد به سرپرست هر خانوار و نه تعداد کلی جمعیت اشاره دارد (وست، ۱۹۱۴: ۴۴۵). در نامه‌ای دیگر به تاریخ ۹۰۴ یزدگردی (۱۵۳۵ میلادی)، بار دیگر نام دستوران شهر یزد به چشم می‌خورد که جدا از نام روستاهای شریف‌آباد و ترک آباد ذکر شده است (دابار، ۱۹۳۲: ۶۲۹). داستان دیگری در تأیید وجود مستقل زرتشتیان در شهر یزد وجود دارد و آن داستان شکایت ناروا و دروغین از زرتشتیان یزد است که به دستور نوشیروان مرزبان در سال ۹۶۵ یزدگردی گفته شده است و در نامه‌ای در سال ۹۹۱ یزدگردی تأیید شده است (دابار، ۱۹۳۲: ۵۷۹). این شواهد، وجود زرتشتیان را در آغاز دوره صفوی در داخل شهر یزد به اثبات می‌رساند.

محله دستوران یزد پشت محله خلف خانعلی، یکی از محلات قدیمی شهر یزد است و نامش در کتاب جامع مفیدی آمده است. ساختمان‌ها، خانه‌ها و آتشکده دستوران در این محله قرار دارد و این محله در تاریخ ۱۶ اسفند ۱۳۸۴ با شماره ثبت ۱۵۰۰۰ به عنوان یکی از آثار ملی ایران به ثبت رسیده است و بافت سنتی دست‌نخورده‌اش در تیرماه سال ۱۳۹۶ در فهرست میراث جهانی یونسکو به ثبت رسید. در کتاب تاریخ یزد چنین آمده است:

1. Chak Chak

«ذکرآبشاهی و نعیم‌آباد و محلات آن به خارج یزد و باغستان نعیم‌آباد و کشخوان و مصنعه آن فایض می‌شود و محلات آن و باغ لایستان و خلف باغ عزآباد و محله مجوسان و پشت خان عمری از این آب پر می‌شود و به منفعت مسلمانان می‌رسد.» (جعفری، ۱۳۹۰: ۱۵۰)

ایجاد ساخت و سازهای عمرانی مانند احداث بلوار بسیج در قلب محله دستوران، سبب ویرانی بخشی از خانه‌های قدیمی زرتشتیان شده است. هدف از احداث این بلوار در سال ۱۳۷۲، اتصال دو خیابان کاشانی و سلمان فارسی بود. بر پایه برخی از اسناد تاریخی، بخشی از این محله درون باروی دوره قاجار قرار داشته و بخش عمده آن نیز خارج از باروی شهر بوده است. روانشاد ارباب جمشید امانت (ناظر و سرپرست ساختمان‌های این مکان) در خاطرات خود می‌نویسد:

«قطعه زمین آتشکده که در آن زمان در سمت شرقی و خارج از حصار محله دستوران واقع بود و به صورت زمین لم‌یزرع و تپه‌ای از ریگ که بلندی بعضی از این تپه‌ها به ۹ متر می‌رسید، با تلاش انسان و به کمک حیوان ریگ‌ها به جای دورتر انتقال یافت و کارهای ساختمانی آتشکده آغاز شد» (رمضانخانی، دهنوی، ۱۳۸۷: ۳۴۵).

از آنجا که این برزن یکی از محلات معروف زرتشتی نشین یزد بوده و انجمن مرکزی زرتشتیان یزد هم در آن مکان قرار دارد، بسیاری از بناهای مهم زرتشتیان در این محله واقع شده‌اند که همچنان از دیدگاه میراثی (معماری و فعالیتی) واجد ارزش می‌باشند و از جمله مهم‌ترین کانون‌های آمد و شد جامعه زرتشتیان استان به شمار می‌آید (مسرت، ۱۳۷۶: ۱۰۴۹).

مهم‌ترین بنای این محله، آتشکده معروف آن است که آتش وره‌رام در آن نگهداری می‌شود. ساختمان اصلی آتشکده بر بلندای حدود دو متر از سطح زمین و در وسط حیاط بزرگی که درختان همیشه سبز مانند سرو و کاج آن را احاطه کرده‌اند، قرار دارد. در بنای اولیه، حوض مدور و بزرگی در محور ورودی بنا در ضلع جنوبی، احداث شده بود که انعکاس نقوش نگاره فروهر و سرستون‌های سنگی عمارت زیبایی خاصی به آن می‌بخشید؛ که متأسفانه بعداً به علت کمبود آب و مشکلات نظافت این حوض بزرگ را پرکرده، حوض کوچک جدیدی بر روی آن ساخته شد. آتش، در آتشکده در سطحی بلندتر از زمین، دور از تابش خورشید قرار گرفته است (رمضانخانی، دهنوی، ۱۳۸۷: ۳۴۵).

در روزگار کنونی این محله دچار تغییرات بنیادی شده است. علت این امر نیز مهاجرت ساکنان آن به تهران و دیگر محله‌های نوساز شهر یزد بوده که همین امر سبب

متروکه شدن محله شده است. علاوه بر این، به دلیل قدیمی بودن خانه‌ها و دشواری شرایط زندگی، برخی از خانه‌ها به صورت اجاره‌ای در اختیار مهاجران افغان و دیگر شهرها قرار گرفته و همین امر سبب دگرگونی سیمای محله شده است.

بر اساس پژوهش‌های میدانی و بنا به گفته ساکنان محلی، زندگی در این محله با دشواری‌ها و مشکلات خاصی همراه است که به نوبه خود بر روی زندگی در محله، مهاجرت و متروکه شدن محله اثرگذار بوده است. از جمله مشکلات گریبان‌گیر ساکنان محله، می‌توان به مواردی چون مشکلات بهداشتی و مشکل فاضلاب اشاره نمود. در کنار این مسائل، قوانین نامناسب میراثی نیز باعث ایجاد مشکلاتی برای ساکنین شده است. این مشکلات باعث شده‌اند که بافت جمعیتی محله کم‌کم دستخوش دگرگونی شده و منجر به مشکلات گوناگونی چون خلوت بودن بیش از اندازه، ناامنی، دزدی و نیز حضور اتباع افغان شده است.

این موارد، شرایط زندگی را برای ساکنان بومی محله سخت کرده و سبب می‌شود که افراد برای داشتن زندگی راحت‌تر، محله را ترک کرده و به مناطقی با شرایط زندگی بهتر و مشکلات کمتر تغییر مکان دهند. دلیل متروک ماندن بسیاری از خانه‌های محله دستوران مهاجرت است و هنگامی که این خانه‌ها رها می‌شوند، بخش بزرگی از میراث خانواده‌ها نیز در آنها باقی می‌ماند که به دلیل عدم آگاهی از وجود آنها و اهمیت آنها به ویژه در زیرزمین‌ها یا بالاخانه‌های متروک به‌سوی نابودی پیش می‌روند (غلامی، پولادی، ۲۰۱۹).

۲. کشف مجموعه پولادی

مجموعه پولادی که مشتمل بر ده‌ها هزار نامه از جمله نامه‌های تجاری، سیاسی، دینی، خانوادگی، قضایی، اسناد وقف نامه و صورت‌جلسه و نیز دهها نسخه نفیس اوستا متعلق به ارباب مهربان پولادی است، در سال ۱۳۹۴ به طور کاملاً تصادفی در خانه شخصی وی در محله دستوران یزد کشف شد. این مجموعه به همت نوه وی و به یاری جمعی از اساتید دانشگاهی کشف، شناسایی و بررسی شده و در قالب اولین نمایشگاه اسناد و نسخ خطی یزد در محله دستوران یزد نگهداری می‌شود.

دستور مهربان پولاد تیرانداز معروف به ارباب مهربان در فروردین ماه سال ۱۲۶۲ خورشیدی در محله دستوران یزد از مادری به نام پریزاد و پدری بنام پولاد چشم به دنیای گیتی گشود. پدر وی، پولاد تیرانداز، از جمله فعالان جامعه زرتشتی در زمان خود (زمان ناصرالدین‌شاه) در زمینه‌های دینی، تجاری و اجتماعی بوده است. ارباب مهربان

پولاد نیز در طول زندگانی خود به منظور انجام فعالیت‌های دینی و تجاری، سفرهای بی‌شماری به کشور هندوستان و انگلستان و کشورهای حوزه خلیج فارس داشته است. از مهم‌ترین فعالیت‌های ایشان در ایران می‌توان به ایجاد تجارتخانه برادران پارسی در بروجرد، راه اندازی شرکت مزدیسنان و چند بنگاه و نهاد تجاری دیگر و نیز عضویت در انجمن ناصری یزد و برنامه‌ریزی برای مراسم‌های دینی و نقش‌آفرینی در مسائل حقوقی (وزارت عدلیه) اشاره کرد.

اطلاعاتی که از زندگی او تا قبل از کشف مجموعه پولادی در دسترس بوده است، محدود به نقل قول‌های شفاهی اعضای خانواده‌اش می‌شد. اسناد به دست آمده از این مجموعه به ویژه نامه‌ها، اطلاعات با ارزش زیادی درباره زندگی شخصی و فعالیت‌های تجاری و دینی وی در اختیار ما قرار داده است، علاوه بر این، اسناد به دست آمده اطلاعات جامعی درباره بسیاری از وجوه اجتماعی، تاریخی و فرهنگی زمان قاجار و پهلوی اول به دست می‌دهد. به طور کلی اشیاء به دست آمده از خانه ارباب مهربان پولاد را می‌توان به نسخه‌های اوستا، نامه‌ها و نیز اشیاء مربوط به انجام مراسم‌های دینی گوناگون از جمله گهنبارخوانی تقسیم نمود.

مقاله‌ای به عنوان «انجامه‌ها و سال‌مرگ‌های نسخه‌های اوستا مجموعه پولادی در یزد»، به معرفی و بررسی نسخه‌های اوستای به دست آمده در مجموعه پولادی می‌پردازد (غلامی، پولادی: ۲۰۱۹). بر اساس این بررسی، برخی از نسخه‌های به دست آمده در این مجموعه مطالعات نسخه‌شناسی اوستاهای موجود در ایران را دچار دگرگونی نموده است. برای نمونه، از میان نسخه‌های این مجموعه که پس از شناسایی به ثبت آرشیو دیجیتال اوستا رسیده‌اند (ADA)، نسخه وندیداد شماره ۴ (۴۱۶۲) به نظر مارتینز پورو، قدیمی‌ترین نسخه وندیداد یافت شده در ایران است. به نظر او، با توجه به ویژگی‌های خطی و نگارشی و ویژگی‌های متنی و مقایسه آن با نسخه‌های اوستای کشف شده موجود، این نسخه ارتباط نزدیکی با نسخه‌های مشهوری مانند ۴۰۲۰، ۴۰۷۰ و ۴۱۶۱ (وندیداد جهانبخشی) دارد. پورو همچنین معتقد است که این نسخه قدیمی‌ترین نسخه وندیداد آیینی است و یک کپی توسط رستم گشتاسپ یا شخصی بسیار نزدیک به او است (مارتینز پورو، ۲۰۱۷).

در کنار این نسخه‌های باارزش کتاب‌های دینی، مجموعه پولادی دربردارنده هزاران نامه بوده که نشان‌دهنده ارتباطات قوی تجارتخانه‌های وی با دیگر تجارتخانه‌های داخلی

و حتی مراکز مهم تجاری دیگر کشورها است. در کنار فعالیتهای تجاری فراوان که بخش عمده فعالیتهای او را شامل می‌شد، مهربان پولاد نقش مهمی در فعالیتهای و تصمیم‌گیری‌های دینی، اجتماعی و فرهنگی ایفا می‌کرد. از این موارد می‌توان به ایفای نقش کلیدی وی در حل مشکلات جامعه زرتشتیان از طریق ارتباط با عالی‌ترین مقامات کشوری و حکومتی آن دوران و یا از طریق اهدای کمک‌های مالی مستقیم به جامعه و به ویژه نهادهای مذهبی و مردمی، اشاره کرد. یکی از مهم‌ترین تصمیم‌گیری‌های که ایشان در آن مشارکت داشته و به بهبود وضعیت شمار زیادی از زرتشتیان ایران منجر شده است، اقدام برای مهاجرت داخلی زرتشتیان از یزد به اهواز و استقرار زرتشتیان در حاشیه رود کارون است. از فعالیتهای دینی دیگر ارباب مهربان پولاد می‌توان به عضویت در انجمن ناصری یزد و مدیریت دینی در امور مربوط به آتشکده‌ها و مرام‌نامه زرتشتیان اشاره کرد.

نکته با اهمیت این است که اگرچه بخش زیادی از این نامه‌ها در طی سالیان مورد سرقت قرار گرفته است (نامه‌های مربوط به سال‌های ۱۳۰۰ تا ۱۳۰۶)، اما بازهم با در کنار هم قرار دادن نامه‌های موجود می‌توان تصویر روشنی از فعالیتهای وی در سال‌های فعالیت خود به دست داد که در ادامه به آنها پرداخته می‌شود.

۳. موزه اسناد و نسخ یزد (مجموعه پولادی)

مجوز آغاز به کار این موزه در سال ۱۳۹۵ از سوی سازمان میراث فرهنگی صادر شده است و این موزه به عنوان اولین موزه اسناد و نسخ استان یزد در محله زرتشتیان آغاز به کار کرده است. به همت یکی از نوادگان مهربان پولاد و با هزینه‌های شخصی وی، در کوچه بامسی که از شاهراه‌های اصلی محله زرتشتیان (حدفاصل آتشکده ورهرام و آب‌انبار رستم گیو) این موزه بازگشایی شده است.

در این موزه نسخه‌های بسیار قدیمی و دست‌نویس اوستا و ده‌ها نامه با موضوعات مختلف تجاری، سیاسی، دینی و ... موجود است. در کنار این اسناد و نسخ با ارزش، عکس‌هایی قدیمی از برخی اماکن مهم زرتشتیان از جمله مدارس و نیز برخی از بزرگان جامعه زرتشتی به نمایش گذاشته شده است. همچنین تلاش شده است تا با نشان دادن پاره‌ای از آداب و رسوم زرتشتیان از جمله شیوه برگزاری جشن‌ها و مراسم‌های آیینی و خوان‌های مربوط به جشن‌های ماهیانه، بازدیدکنندگان با فرهنگ پیروان آیین بهدینی آشنا شوند.

قدمت ساختمان موزه به زمان صفویه برمی‌گردد که پس از انجام تعمیرات و بازسازی برای احداث موزه آماده شده است. ساختمان این موزه دارای ویژگی‌های ساختمان‌سازی شهر یزد با مرکزیت حیاط و اتاق‌هایی در چهار طرف آن بوده و در بردارنده اتاق‌های سه دری و پنج دری است. همچنین، این ساختمان دارای عناصر منحصر به فرد خانه‌سازی زرتشتیان است که ریشه در باورها و اعتقادات دینی و مذهبی آنها دارد. به طوری که می‌توان ادعا نمود به مانند هر ساختمان دیگر، تجلی فرهنگ در ساخت این خانه، به مانند سایر خانه‌های زرتشتیان بیشتر از اینکه تابع شرایط اقلیمی و اقتصادی باشد، متأثر از عناصر دینی و فرهنگی است (راپاپورت: ۱۳۶۶:۴۶).

یکی از ویژگی‌های اصلی این ساختمان به مانند تمامی خانه‌های زرتشتیان، وجود چهار صفه (پسکم)^۱ در بخش خصوصی ساختمان است که نماد چهار عنصر طبیعی است. این پسکم‌ها به گونه‌ای طراحی شده‌اند که هیچ‌گاه پشت به خورشید نباشند. در این بین، پسکم مس (بزرگ) که از دیگر پسکم‌ها بزرگ‌تر است، فضایی رو به نور داشته و مخصوص عبادت و مراسم گهنبار است. این فضا به دلیل اهمیت آن دارای ارتفاع و تزئین‌های بیشتر در مقایسه با سایر صفه‌ها است. در تزئینات این خانه از نمادها و سمبل‌های ویژه خانه‌سازی زرتشتیان استفاده شده است که از این میان می‌توان به عناصری چون سرو و نیز گردونه مهر (چلیپا) که نشان از عناصر چهارگانه طبیعت است و نیز نماد انتزاعی فروهر و چرخه خورشید اشاره نمود. در باغچه این موزه، در اطراف حوض مرکزی، درختان مورد، سرو و نارنج کاشته شده است (بلوکی، اخوت، ۱۳۹۵). از اهداف راه اندازی این موزه می‌توان به معرفی و شناخت مهربان پولاد تیرانداز به عنوان شخصیتی اثرگذار در عهد قاجار و پهلوی در بین جامعه زرتشتی، حفظ و نگهداری نسخ خطی و تاریخی و پیشگیری از نابودی آنها، نمایش برخی از قدیمی‌ترین نسخه اوستا دست‌نویس موجود در ایران، ایجاد مکانی فرهنگی برای گردهمایی کارشناسان و متخصصان، برگزاری نشست‌ها و کارگروه‌های نسخه‌شناسی و همچنین فراهم آمدن آرشیو اسناد و نسخ برای پژوهشگران و اساتید و دانشجویان، اشاره نمود.

از بخش‌های گوناگون این موزه می‌توان به گالری عکس، گالری نسخ اوستا، گالری نامه‌های آیینی، گالری اسناد تاریخی و تجاری، گالری نامه‌های شخصی و خانوادگی،

بانک اسناد و نسخ، پژوهشکده و کتابخانه دیجیتال، سالن اجلاس و نمایش فیلم، مطبخ و چرخ چاه و سوروک پزون (نان مخصوص که در مراسم‌ها پخت می‌شود) و شربت‌خانه اشاره نمود.

۴. بررسی برخی از اسناد این مجموعه

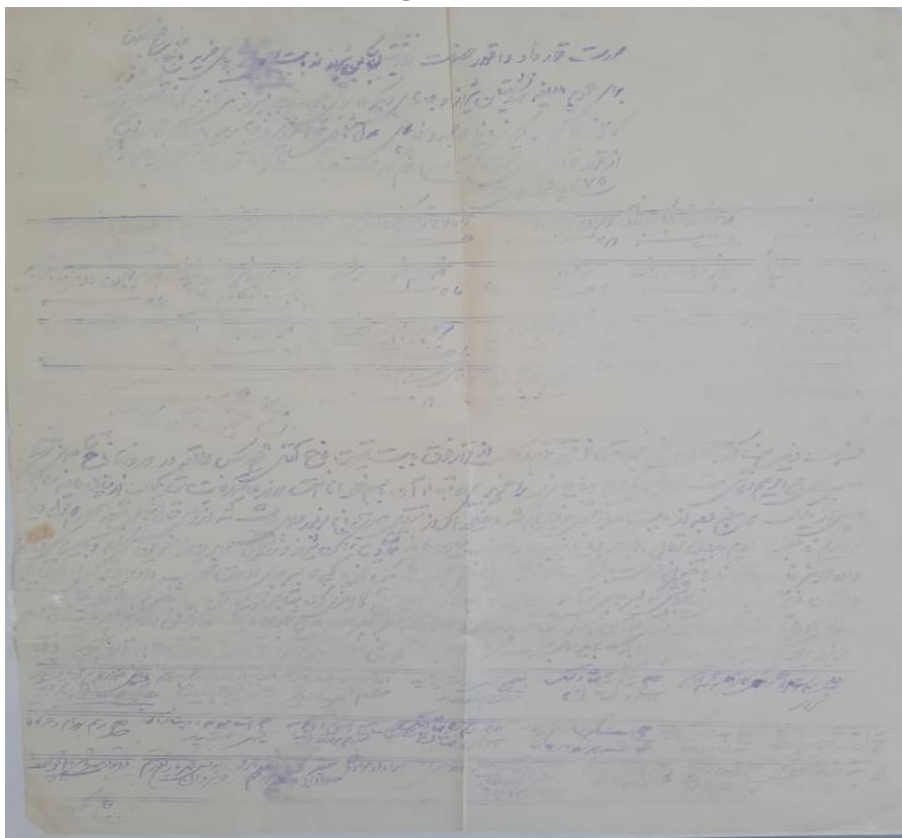
همان‌طور که پیشتر ذکر شد، ارباب مهربان پولاد از جمله شخصیت‌های بانفوذ و اثرگذار جامعه زرتشتیان در زمان خویش بوده که فعالیت‌های گوناگونی در زمینه‌های دینی، اجتماعی و تجاری انجام داده است که به طور مستقیم و غیرمستقیم بر وضعیت جامعه زرتشتیان در آن زمان اثرگذار بوده است. در این بخش به بررسی برخی از این فعالیت با استفاده از نامه‌ها و اسناد به دست آمده به ترتیب زمانی فعالیت‌ها پرداخته می‌شود. به طور کلی می‌توان سال‌های فعالیت مهربان پولاد را به چند بخش اصلی تقسیم کرد که عبارت‌اند از سال‌های ۱۲۷۶ تا ۱۲۹۹ که وی در شهر شیراز ساکن و به تجارت مشغول بوده است. در سال ۱۲۷۶، مهربان پولاد پس از درگذشت پدر خود و با وجود سن کم راهی شیراز شده و با سرپرستی شریک پدر خود بنام کیخسرو بهرام، فعالیت‌های تجاری خود را در سرای مشیر از سر می‌گیرد. در سال ۱۲۹۸ وی با دختری بنام شیرین شاه بهرام ازدواج کرده و در یزد به فعالیت‌های تجاری و بازرگانی خود ادامه می‌دهد. در سال ۱۳۰۶، وی ابتدا در یزد به همراه جمعی از زرتشتیان بنگاه تجاری مزدیسنان را راه اندازی نموده و در بین سال‌های ۱۳۰۷ تا ۱۳۱۰ برای مدیریت و اداره این شرکت به اهواز مهاجرت می‌کند. از سال ۱۳۱۰ تا سال ۱۳۱۴، وی در شهر بروجرد به اداره تجارتخانه خود مشغول بوده است. در این سال در شهر بروجرد وفات یافته و در همان‌جا دفن می‌گردد. از علت وفات (قتل) وی و جزییات آن اطلاعات دقیق و مکتوبی در دست نیست.

۴-۱- باغ وقفی شیراز

یکی اسناد با اهمیت این مجموعه وقفنامه باغ وقفی شیراز است. سنت وقف و داد و دهش از جمله سنت‌ها و اصول دینی دین زرتشت بوده که زرتشتیان همواره خود را به آن ملزم می‌دانند. ساخت‌وساز بیش از چهل مدرسه در سراسر استان یزد توسط خیرین زرتشتی یکی از نمونه‌های بارز این سنت است. در کتاب شهردان در درخواستی که از سوی کیخسرو جی مطرح شده است از خیرین زرتشتی خواسته شده است که به منظور تأمین هزینه مدارس، به‌ویژه دبیرستان کیخسروی و تأسیس دبستان در دهات دیگر، وی را یاری نمایند و در فهرست اسامی این خیرین نام پولاد مهربان (پدر مهربان) به

چشم می‌خورد که با اهدا ۲۵۰ روپیه به این درخواست پاسخ می‌دهد (شهمردان، ۱۳۶۰:۲۷۳). به عقیده شهمردان، سابقه حضور زرتشتیان در شیراز و مشارکت آنها در امور تجاری به زمان کریم‌خان زند بازمی‌گردد و تجار زرتشتی در این شهر، همواره به درستکاری و امانت در امور شهره بوده‌اند (شهمردان، ۱۳۶۰:۲۴۱).

سند خرید باغ وقفی شیراز



باغ وقفی شیراز در سال ۱۲۸۴ خورشیدی برابر با روز اشتاد ایزد خرداد ماه قدیم سال ۱۲۷۵ یزدگردی توسط ارباب مهربان پولاد و ۲۱ تن از دیگر زرتشتیان خریداری و به جامعه زرتشتیان وقف شده است. در این سند آمده است که با توجه به رفت و آمد مرتب زرتشتیان از شهرهای مختلف به شیراز و نیاز به داشتن مکانی مشخص برای اسکان و نگهداری اموال و کالاهای این باغ خریداری شده و در اختیار زرتشتیان سراسر کشور قرار می‌گیرد. در این سند در کنار نام مهربان پولاد تیرانداز، نام بزرگانی از جامعه زرتشتی از جمله ارباب رستم شاهجهان، خسرو شاهجهان و برادران، رشید خداداد

فرامرزیان و ... به عنوان خریداران باغ آمده است. این باغ در ابتدا ساختمانی در میان باغی بزرگ بود و بعدها ساختمان‌هایی همچون اتاق اسکان مسافران و آدریان به آن افزوده شد. در آن زمان، تجار زرتشتی که اغلب در رفت و آمد دائم به هند بوده‌اند، همواره از شهرهای بندری چون بوشهر و بندرعباس عبور می‌کرده‌اند و همین امر نیاز به داشتن مکانی برای استقرار و استراحت در بین راه را روشن می‌کند. این باغ در مرکز شهر شیراز و در بلوار کریم‌خان زند واقع است و در حال حاضر در این باغ امکانات اسکان برای زرتشتیان سراسر ایران و نیز سربازان و دانشجویان زرتشتی فراهم است.

۴-۲- عضویت در انجمن ناصری یزد

از جمله دیگر اسناد حائز اهمیت یافت شده در مجموعه پولادی می‌توان به صورت‌جلسه انتخابات انجمن ناصری مربوط به سال ۱۲۹۶ خورشیدی اشاره کرد. در این صورت‌جلسه به فعالیت بیست‌وشش ساله انجمن ناصری زرتشتیان یزد اشاره شده است. در این صورت‌جلسه لیست اعضای منتخب این انجمن آمده است که در آن نام مهربان پولاد تیرانداز نیز به چشم می‌خورد که همین امر خود نشان‌دهنده فعالیت‌های دینی و اجتماعی مهربان پولاد در کنار فعالیت‌های تجاری اوست. هرچند که فعالیت این خانواده در انجمن ناصری یزد محدود به ارباب مهربان پولاد نبوده و در بین اعضای اولین دوره انتخابات انجمن ناصری یزد نام پولاد تیرانداز پدر مهربان پولاد نیز به چشم می‌خورد (شهمردان، ۱۳۶۰: ۲۷۱).

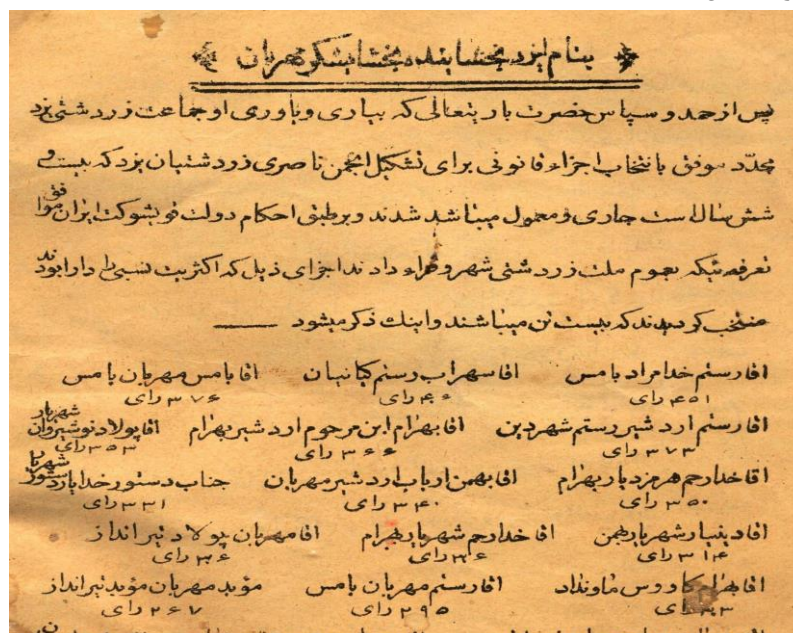
جرقه تشکیل انجمن ناصری زرتشتیان را باید در برقراری ارتباط زرتشتیان ایرانی با پارسیان هند جستجو کرد. سرآغاز این روابط به ورود مانکجی به ایران و برقراری روابط حسنه وی با عمال سیاسی و متولیان امور و تلاش وی برای آغاز اصلاحات در امور زرتشتیان برمی‌گردد.

مانکجی لیمجی هوشنگ پور هاتریا که اجدادش از مهاجرین ایران در عصر صفوی به هند بودند، در پی به قدرت رسیدن ناصرالدین‌شاه قاجار و روابط حسنه امیرکبیر به ایران آمد (آدمیت، ۱۳۶۱: ۳۱۱). با ورود وی به ایران، زمینه برای آغاز اصلاحاتی در امور زرتشتیان فراهم آمد که از جمله مهم‌ترین این اقدامات می‌توان به تشکیل هیئتی اشاره کرد که وظایفی چون واسطه انتقال اخبار زرتشتیان به تهران، رسیدگی به دعاوی و اختلافات داخلی، ثبت اسناد و حمایت از انجام اصلاحات، ساخت ابنیه دینی، مرمت عبادتگاه‌ها، احیای انسجام درونی، رفع بی‌سوادی و تلاش برای

آموزش فرزندان به بنیان نهادن مدارس مختلف در شهر یزد و روستاهای اطراف و تلاش برای رفع جزیه را بر عهده داشت.

پس از درگذشت مانکجی و در سال ۱۸۹۰ میلادی، بنا به تصمیم پارسیان هند، کیخسرو جی خان صاحب پورتیرانداز پورخرسند برای رسیدگی به امور زرتشتیان راهی ایران شد. وی خود یزدی تبار و از اهالی کوچه بیوک بود و در پی قحطی سال ۱۲۸۸ ق، به همراه خانواده عازم هند گردیده بود (شهمردان، ۱۳۶۳: ۵۵۲). وی در سفر خود به یزد و طی بیست روز اقامت، انجمن ناصری یزد را پایه‌ریزی کرد. با حضور کیخسرو در یزد، تنی چند از تربیت‌یافتگان مانکجی چون کیومرث وفادار و ماستر خدابخش بهرام رئیس پیشنهاد ایجاد انجمن ناصری زرتشتیان یزد را ارائه کرده و بر اثر پیگیری آنها و حمایت کیخسرو این انجمن در تاریخ رجب ۱۳۰۹ قمری در مدرسه کیخسروی و با حضور جلال الدوله نایب الحکومه وقت اعلام موجودیت کرد.

این انجمن که متشکل از ۲۸ روحانی و افراد عادی جامعه زرتشتی بود که به کلیه امور عرفی و شرعی زرتشتیان از جمله ثبت املاک موقوفه، ثبت موالید و ازدواج و سرشماری، رایزنی در امورات دینی و ارائه گزارش ماهانه به متولیان سیاسی می‌پرداخت (اشیدری، همان: ۲۸۶-۲۸۵).



صورت جلسه انتخابات انجمن ناصری زرتشتیان یزد

۴-۳- تأسیس شرکت زراعی تجاری مزدیسنان

همان‌طور که اشاره شد در میان آثار به دست آمده مجموعه پولادی، سند و مدرکی مربوط به سال‌های ۱۳۰۰ تا ۱۳۰۴ موجود نیست و یکی از فرضیات در مورد علت این خلأ را می‌توان سرقت اسناد مربوط به این سال‌ها دانست؛ اما با توجه به راه اندازی شرکت مزدیسنان در سال ۱۳۰۶ در محله دستوران یزد، توسط چند تن از تجار و بزرگان جامعه زرتشتی و آغاز به کار این شرکت در خوزستان، این سؤال به وجود می‌آید که با توجه به مرکزیت یزد به عنوان محل سکونت زرتشتیان در آن سال‌ها، علت راه اندازی چنین شرکتی با دامنه فعالیت‌های گسترده و سرمایه هنگفت در خوزستان چه بوده است. نکته قابل توجه این است که در سرشماری نفوس مربوط به سال‌های ۱۲۳۲ خورشیدی (هنگام ورود مانکجی صاحب به ایران) و ۱۲۵۷ خورشیدی، بحثی از حضور زرتشتیان در اهواز نیامده است (شهمردان، ۱۳۶۰: ۲۰۲). این در حالی است که در آمار سرشماری مربوط به سال ۱۳۴۲، نام اهواز نیز در میان شهرهایی است که زرتشتیان در آن ساکن هستند (شهمردان، ۱۳۶۰: ۴۷۲). شاید بتوان ادعا کرد که برگزیدن خوزستان به عنوان محل فعالیت شرکت مزدیسنان و دیگر شرکت‌های زرتشتی زمینه مساعد برای کوچ زرتشتیان به سرزمین خوزستان را فراهم آورد. به نظر می‌رسد که خوزستان، سرزمینی با جلگه‌های حاصلخیز و بندرهای پررونق، برای سکونت و انجام فعالیت‌های تجاری جایگاهی مطلوب و مورد پسند بوده است. بر اساس شواهد موجود و نقل‌قول‌ها، در بین سال‌های مذکور عده‌ای از زرتشتیان ساکن یزد بنا به دلایلی چون اوضاع نابسامان تجاری و سیاسی و شرایط نامساعد آب و هوایی یزد مجبور به حرکت از یزد به اهواز و سکونت در این شهر شده‌اند. از این حرکت می‌توان به عنوان بزرگ‌ترین مهاجرت داخلی زرتشتیان (در مقابل مهاجرت خارجی زرتشتیان از ایران به هند) یاد نمود که طی آن و بنا بر گفته‌ها تعدادی از خانوار زرتشتی در پی یافتن شرایط بهتر زندگی به اهواز کوچ کرده و در حاشیه رود کارون ساکن شده‌اند. از اسناد و مدارک موجود این‌گونه برمی‌آید که این شرکت دارای فعالیت‌های گسترده تجاری و کشاورزی در شهرهای مختلف بوده است و در بین سال‌های ۱۳۰۷ تا ۱۳۱۰ مهربان پولاد مدیریت این شرکت را در اهواز به عهده گرفته و مشغول فعالیت در این شهر می‌شود.

عمده فعالیت شرکت مزدیسنان در اهواز کشاورزی و تجارت بوده است. این شرکت زمین‌های زیادی را در منطقه کیان پارس و کیان‌آباد اهواز خریداری نموده و برای کشت و کار انواع محصولات به کشاورزان زرتشتی و مسلمان می‌سپرده است. این امر

نشان‌دهنده زندگی مسالمت‌آمیز پیروان این دو آیین در این خطه است. گوناگونی کشت محصولات و گستردگی فعالیت‌های کشاورزی نشان از وسعت زمین‌های زیر کشت و تحت مالکیت این شرکت دارد و به نظر می‌رسد که شیوه‌های کشاورزی بسیار به روز بوده و از به روزترین تجهیزات کشاورزی آن روز دنیا از جمله استفاده از تراکتور برای شخم زدن زمین‌ها و نیز استفاده از تلمبه‌ها و لوله‌های مخصوص آبرسان به منظور آبیاری استفاده می‌شده است. در کنار فعالیت‌های مستقیم شرکت در امر کشاورزی، این شرکت بخشی از زمین‌های زراعی خود را به ساکنین محلی هم اجاره می‌داده است. اجاره زمین‌ها به ساکنین محلی درآمد بالایی را روانه شرکت می‌کرده است. آن گونه که از یکی از قراردادهای برمی‌آید، درآمد سالانه اجاره بخشی از زمین‌ها ۵۰۰ تومان بوده که می‌توان ادعا کرد که در آن زمان (حدود سال ۱۳۰۸ خورشیدی)، رقم بزرگی به شمار می‌آمده است. همکاری با ساکنین محلی نه تنها ایرادی نداشته بلکه امری پسندیده تلقی می‌شده است، به طوری که بارها در نامه‌ها یادآوری شده است که اگر زمین‌ها به کشاورزان واگذار شود، از آنجایی که اختیار امور به دست خود کشاورز می‌افتد، باردهی کار بالا رفته و کیفیت کار کشاورزی بهتر خواهد بود. حتی در جایی از نامه‌ها اشاره شده است که باید نامه‌ای به مجلس نوشته شود و در آن از دولت خواسته شود که در قبال دریافت مالیات، زمین‌های لب شط را به ساکنین واگذار کرده و با وضع قوانین مدون و مشخص‌تر، زمینه کار کشاورزان و در نتیجه بهبود شرایط کشت و کار را فراهم آورند.



تأسیس شرکت مزدیسنان در آبان ماه ۱۳۰۶ خورشید- مهربان پولاد ایستاده سمت راست

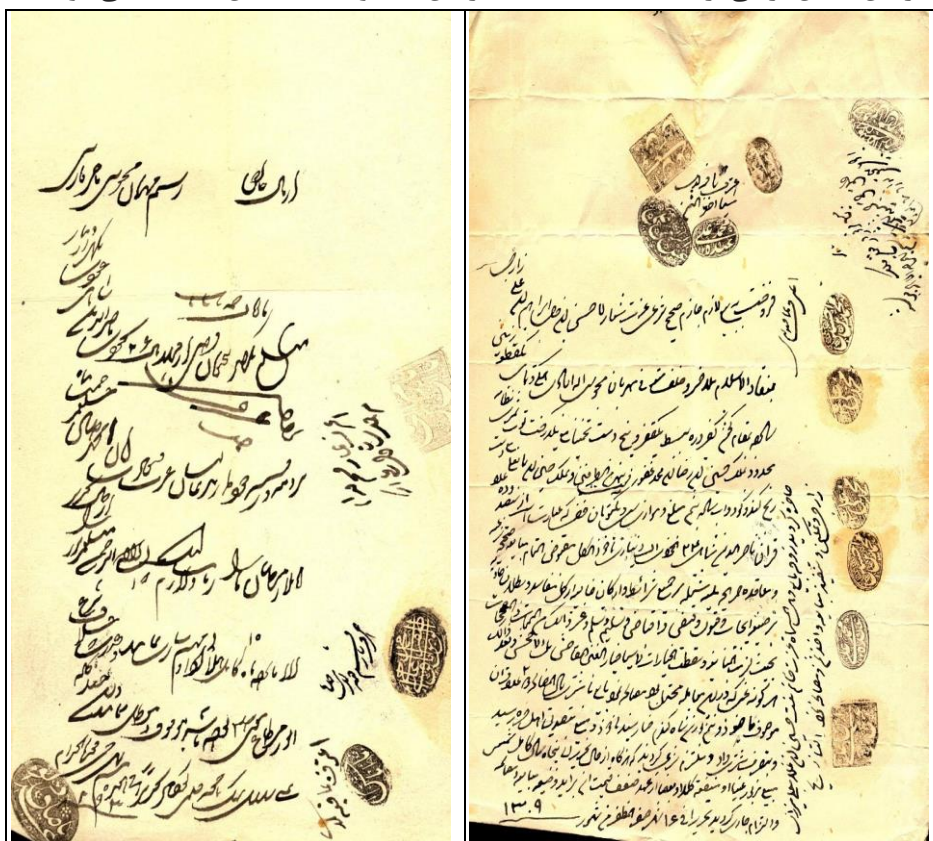
۵. نتیجه

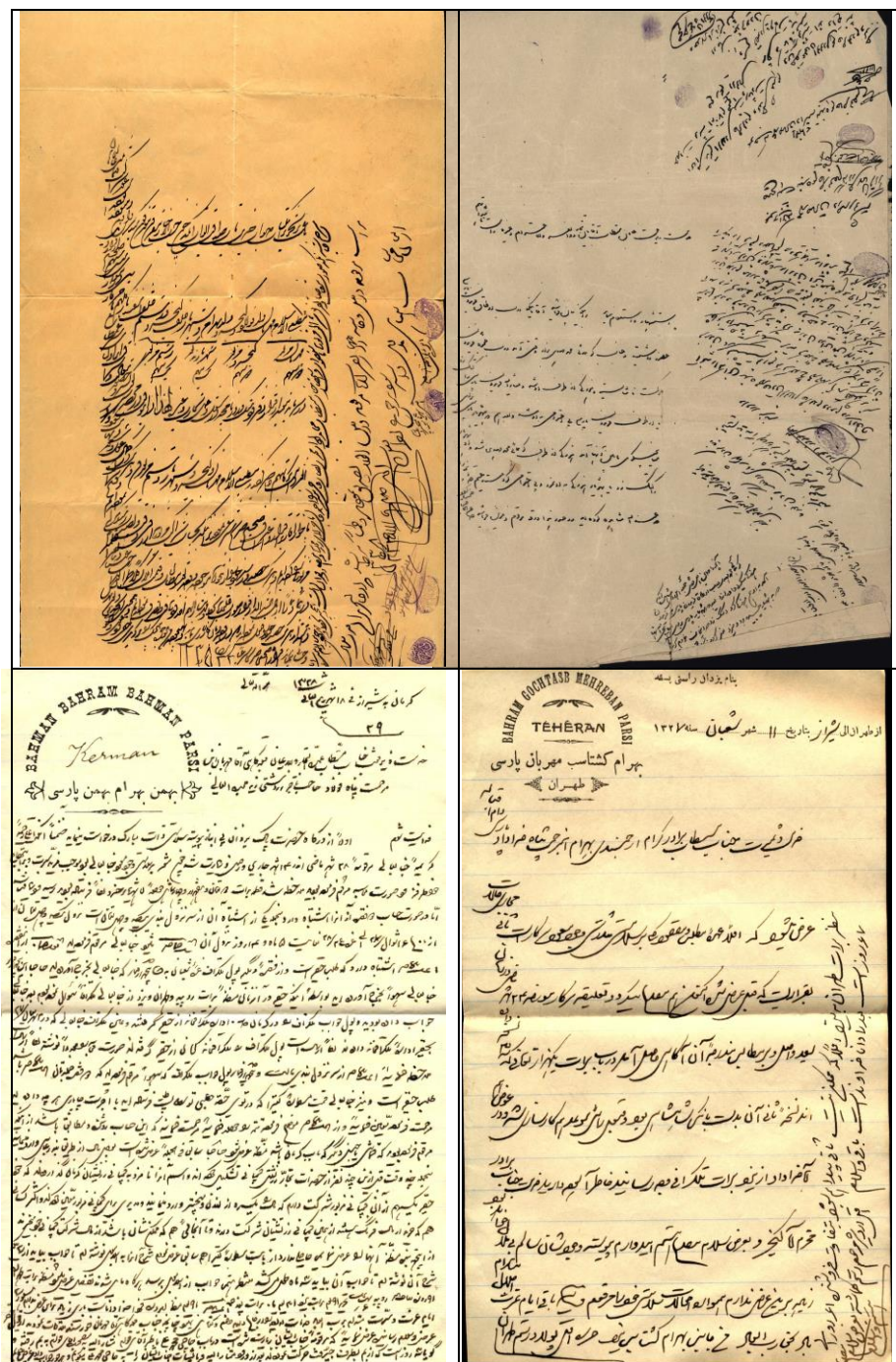
در این پژوهش، تلاش شد تا ضمن معرفی محله کمتر شناخته شده زرتشتیان در شهر یزد به بررسی اسناد و مدارک مجموعه پولادی که در این محله کشف شده و در حال حاضر در موزه اسناد و نسخ یزد نگهداری پرداخته شود. قدمت برخی از این اسناد و نامه‌ها به زمان ناصرالدین شاه قاجار بازمی‌گردد. این مجموعه سال‌ها دور از چشم اعضای خانواده پولادی، در خانه قدیمی وی مدفون بوده است و بسیاری از اسناد و اشیای آن مورد دستبرد سوداگران اسناد و عتیقه قرار گرفته است؛ اما بازمی‌باید در کنار هم قرار دادن آنها، می‌توان به بازسازی بخشی از فعالیت‌های تجاری، دینی و اجتماعی وی پرداخت. این مجموعه را از جمله نادر و با ارزش‌ترین مجموعه اسناد و نسخ مربوط به جامعه زرتشتیان است. بسیاری از اسناد موجود در این محله به دلیل شرایط خاص و دگرگونی‌های سیمای محله در سال‌های اخیر به دست سوداگران اشیای افتاده و از میان رفته‌اند و این امر خود اهمیت اسناد و نسخه‌ها را دو چندان می‌کند. محله دستوران یزد در روزگار کنونی از پویایی گذشته به دورمانده و بیشتر به عنوان محله‌ای متروکه و خالی از سکنه شناخته می‌شود که برنامه‌ریزی منسجم شهرداری یزد می‌تواند محله را از سکون و ایستایی درآورده و زمینه بروز توانمندی‌های موجود در آن را فراهم آورد. بررسی مجموعه پولادی به بازسازی بخشی از تاریخ زرتشتیان در اواخر دوران قاجار و پهلوی اول کمک شایانی کرده است. آنچه از بررسی درون‌مایه اسناد این مجموعه برمی‌آید این است که ارباب مهربان پولاد یکی از تجار و افراد تأثیرگذار جامعه زرتشتی، در سال‌های پایانی حکومت قاجار و پهلوی اول بوده است. وی در کنار انجام فعالیت‌های دینی از جمله عضویت در انجمن ناصری، فعالیت‌هایی در زمینه بهبود اوضاع زندگی همکیشان خود نیز داشته است. به طور نمونه در سال‌های جوانی با مشارکت در ایجاد باغ وقفی به عنوان پایگاه تمرکز زرتشتیان در شهر شیراز، زمینه رفاه آنها را فراهم آورده است. وی و دیگر واقفان این مجموعه بر این اعتقاد بودند که با توجه به آمد و شد تاجران زرتشتی و خانواده‌های آنها به شیراز، باید مکانی برای استراحت و سکونت آنها در نظر گرفته می‌شد تا این افراد در طول دوره اقامت با مشکل روبرو نشوند. از دیگر فعالیت‌های بارز ارباب مهربان پولاد مشارکت در راه اندازی شرکت تجاری زراعی مزدیسنان در خوزستان بود که به نظر می‌رسد این اقدام در راستای تلاش برای کوچاندن دسته‌ای از زرتشتیان به این منطقه صورت گرفته است. گستردگی فعالیت‌های

زراعی این شرکت در اهواز آن را به یکی از بنگاه‌های اقتصادی مهم در این شهر تبدیل کرده بود و زمینه کاری عده زیادی از زرتشتیان و حتی مسلمانان منطقه را فراهم آورده بود. این شرکت ارتباط تنگاتنگی با بسیاری از بنگاه‌های تجاری زرتشتیان و تجارتخانه‌های مسلمانان در شهرهای یزد، تهران و بوشهر و بندرعباس داشته است. افزون بر این، این تجارتخانه با برخی تجارتخانه‌ها در بمبئی، لندن و عراق نیز در ارتباط بوده است. آنچه در این مقاله آمده تنها بخش کوچکی از فعالیت‌های ارباب مهربان پولاد بوده و بی‌شک پرداختن به تمامی اسناد، نه تنها می‌تواند بسیاری از ابعاد فعالیتی این شخصیت برجسته زرتشتی را روشن گرداند؛ بلکه منجر به کشف بسیاری از حقایق پنهان تاریخ زرتشتیان در سال‌های دور شود.

پیوست

در این بخش برخی از اسناد به دست آمده از این مجموعه به نمایش گذاشته می‌شود.





منابع

آیتی، عبدالحسین، ۱۳۱۷، تاریخ یزد، یزد، گلبهار یزد.

- اشیدری، جهانگیر، ۲۵۳۵، تاریخ پهلوی و زرتشتیان، تهران، هخت.
- افشار، ایرج، ۱۳۵۴، یادگارهای یزد (شهر یزد)، ج ۲، تهران، انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.
- بلوکی، سجاد و هانیه اخوت، ۱۳۹۵، «بررسی تطبیقی تشابهات و تمایزات خانه‌های مسلمانان و زرتشتیان در یزد»، *مطالعات شهر/ایرانی/اسلامی*، ش ۲۲، صص ۵۱-۶۶.
- تشکری، علی‌اکبر، ۱۳۸۴، «درآمدی بر شرایط اجتماعی و اقتصادی زرتشتیان یزد در دوره قاجاریه (۱۲۱۰-۱۳۴۴ ه. ق)»، *جستارهای تاریخی (فرهنگ)*، ش ۵۶، صص ۱۷-۳۸.
- جعفری، جعفر بن محمد، ۱۳۴۳، تاریخ یزد. چاپ ایرج افشار، تهران.
- رضانخانی، صدیقه و زهرا دهنوی، ۱۳۸۷، «فرهنگ زرتشتیان یزد» گنجینه‌ای از تاریخ و فرهنگ ایرانی، یزد، انتشارات سبحان نور، پایگاه میراث فرهنگی.
- شهمردان، رشید، ۱۳۶۳، تاریخ زرتشتیان فرزندگان زرتشتی، تهران، فروهر.
- _____، ۱۳۶۰، تاریخ زرتشتیان پس از ساسانیان، تهران، راستی.
- مزدآپور، کتایون، ۱۳۸۷، «چند دستنویس نویافته اوستا»، *نامه/ایران باستان*، ش ۱ و ۲.
- مسرت، حسین، ۱۳۷۷، یادگار تاریخ یزد، یزد، انتشارات انجمن کتابخانه‌های عمومی یزد.
- مفید مستوفی بافقی، محمد، جامع مفیدی (به کوشش ایرج افشار ۱۳۴۸)، تهران، امیرکبیر.
- Gholami, S. and M. Pouladi, 2019, "Colophons and Marginal Notes of the Avestan Manuscripts of the Pouladi's Collection in Yazd", *Iranian Studies*, 52, 3-59.
- Martínez-Porro, Jaime, 2017, "The Avestan Manuscript 4162 of the Pouladi Collection. Is it the Eldest Iranian Videvdād Sāde Manuscript?", In: *Fērā aməshā spəntā gāthā° gəuruuāin. Homenaje a Helmut Humbach en su 95 aniversario*, ed. A. Cantera and J.J. Ferrer. Estudios Iranios y Turanios 3, 99-117.
- Rapoport, A., 1969, *House Form and Culture*. Prentice-Hall, Inc., Englewood Cliffs, N.J.
- West, E.W, 1914, "The Late Dr.E.W.West's letter on knowledge and learning of the Parsee priesthood of India, about four centuries ago". *The Sir J. J. Z. Madressa Jubilee Volume*. Bombay: Fort Printing Press: 439-446.



Dovecotes of Iran and Turkey: A Comparative Study of Their Functions and Importance for the Indigenous Cultures of the Regions

Yadollah Heidari Babakamal¹
(67-89)

Dovecotes are among the most important native buildings of Iran and Turkey. Their importance in the rich culture of the two countries cannot be overemphasized. In Iran, Isfahan province has the most dovecotes, and they belong to the Safavid and Qajar periods, and in Turkey, Central Anatolia has the most and they belong to the Ottoman period. Iranian dovecotes were built only to produce fertilizers to enrich agricultural lands; however, in addition to fertilizer production, Turkish dovecotes were used for the production of meat and gunpowder, which were sold to European countries too—in Iran, for religious and cultural reasons, hunting doves was not common and their meat was not eaten. Turkey is one of the countries where a significant number of dovecotes have been built in different types. Since the construction of these dovecotes was almost simultaneous with the emergence Iranian dovecotes, a comparative study of them in terms of distribution pattern, function, antiquity, and architectural features seems necessary. Thus, the most important research question is what the similarities and differences between Iranian and Turkish dovecotes in the last few centuries are. In addition, the purpose of this study is to investigate the importance of these buildings in Iran and Turkey with regard to political, economic, and geographical relations in the two regions and determine their role in various aspects of economic, cultural, and social life. The results show that environmental conditions have played a significant role in the establishment, diversity of form, materials used, and the purpose of building dovecotes in the two countries. Turkish dovecotes are square, rectangular, or with a circular or oval base (two parts, below and above the ground) and are made of stone or brick in rocky cliffs and away from farms. But Iranian dovecotes are generally brick, larger than the Turkish ones, and are designed in the fields of the plains and along the rivers, in circular shapes and in some cases rectangular (Golpayegan, Khansar, Khomein and Miandoab).

Keywords: Dovecote, Iran, Turkey, Indigenous architecture, Function, Comparative Study.

Received: September, 3, 2020; Accepted: November, 2, 2020

doi 10.22059/jis.2020.309312.902
Print ISSN: 2252-0643-Online ISSN: 2676-4601
<https://jis.ut.ac.ir>

1. Email of the corresponding author: yadolah.heydari@gmail.com.
Assistance Professor, Department of Archaeology, Faculty of Cultural Materials
Conservation, Tabriz Islamic Art University, Iran.

کبوترخانه‌های ایران و ترکیه: نگرشی تطبیقی بر نحوه کارکرد و جایگاه آنها در فرهنگ بومی منطقه

یداله حیدری باباکمال^۱

استادیار گروه باستان‌شناسی دانشکده حفاظت آثار فرهنگی دانشگاه هنر اسلامی تبریز، ایران.

تاریخ دریافت مقاله: ۹۹/۰۶/۱۳؛ تاریخ پذیرش مقاله: ۹۹/۰۸/۱۲

علمی - پژوهشی

چکیده

کبوترخانه یکی از مهم‌ترین بناهای بومی ایران و ترکیه در رابطه با کشاورزی سنتی بوده که اهمیت و جایگاه آن در فرهنگ غنی دو کشور ناشناخته مانده است. بیشترین فراوانی کبوترخانه‌ها در ایران در استان اصفهان و مربوط به دوره‌های صفوی تا قاجار و در کشور ترکیه در آناتولی مرکزی و مربوط به دوره عثمانی است. کبوترخانه‌های ایران صرفاً به‌منظور تولید کود جهت تقویت زمین‌های کشاورزی ساخته می‌شدند؛ اما کبوترخانه‌های ترکیه علاوه بر تولید کود، با هدف تولید گوشت و با توجه به نیترات پتاسیم موجود در فضله کبوتر از آن جهت تهیه باروت در سلاح‌های گرم و تجارت آن به کشورهای اروپایی هم استفاده می‌شده است. از آنجایی‌که ساخت این کبوترخانه‌ها تقریباً همزمان با کبوترخانه‌های ایران است، مطالعه تطبیقی آنها با نمونه‌های ایران از نظر الگوی پراکنش، عملکرد، اهداف ساخت، قدمت و ویژگی‌های معماری ضروری به‌نظر می‌رسد. بر مبنای ضرورت یادشده، مهم‌ترین سؤال پژوهش این است؛ از منظر مطالعات تطبیقی وجوه تشابه و افتراق کبوترخانه‌های ایران و ترکیه و تأثیر و تأثر آنها بر هم طی چند سده اخیر چیست؟ همچنین هدف پژوهش حاضر، بررسی اهمیت بناهای مذکور در دو کشور ایران و ترکیه با توجه به مناسبات سیاسی، اقتصادی و جغرافیایی منطقه و تعیین نقش آنها در ابعاد مختلف زندگی اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی است. نتایج پژوهش نشان می‌دهد که شرایط زیست‌محیطی مناسب نقش قابل توجهی در استقرار، تنوع شکلی، مصالح به‌کار رفته و اهداف ساخت کبوترخانه‌های دو کشور داشته است. کبوترخانه‌های ترکیه به اشکال مربع، مستطیل، با پایه مدور یا بیضی (دو قسمتی زیر و بالای زمین) با مصالح سنگی، خشتی و یا در دل صخره‌های سنگی و به دور از مزارع ساخته شده‌اند؛ اما کبوترخانه‌های ایران عموماً خشتی، بزرگ‌تر از نمونه‌های ترکیه و در میان مزارع دشت‌ها و کنار رودخانه‌ها و به اشکال مدور و در برخی موارد مستطیلی (گلپایگان، خوانسار، خمین و میاندوآب) طراحی شده‌اند.

واژه‌های کلیدی: کبوترخانه، ایران، ترکیه، معماری بومی، کارکرد، مطالعات تطبیقی.

مقدمه

کشاورزی یکی از مهم‌ترین منابع معیشتی بشر از دوران کهن تا به امروزه بوده است. در ایران به منظور بهره‌برداری بهتر از طبیعت و به‌منظور گذران معیشت، روی به حداکثر استفاده از محیط بر اساس قابلیت‌های آن آورده‌اند؛ در همین راستا اقدام به ایجاد بناهایی موسوم به کبوترخانه نمودند که با فرهنگ مردم ایران ارتباط نزدیکی دارد.

پراکنش این بناها عموماً در بخش‌های مرکزی اصفهان، مبارکه، فلاورجان، قهاب، بر آن، لنجان، گلپایگان، خوانسار، نجف‌آباد، خمینی‌شهر و شهرضا بوده؛ اگرچه نمونه‌هایی نیز در شهرستان خمین استان مرکزی، دو نمونه در شهر یزد، ۵ نمونه در میاندوآب و یک نمونه هم در مراغه شناسایی شده است. آب‌وهوای معتدل و خاک حاصلخیز موجب تمرکز کبوترخانه‌ها در این مناطق شده که عموماً در میان مزارع کشاورزی، باغ‌ها و در برخی موارد در میان روستاها واقع شده‌اند. عدم دسترسی عمده کشاورزان به کود دامی و حمایت شاهان صفوی منجر به رونق کبوترخانه‌ها در دوره صفوی شده است. با توجه به همزمانی حکومت صفویان با دولت عثمانی، تأثیر و تأثرات ساخت این بناها در سیاست‌های دو کشور جایگاه ویژه‌ای داشته است؛ به طوری که در منطقه کاپادوکیه، کاپسری (قیصریه)، جسی در آناتولی مرکزی و دیاربکر ترکیه نیز بناهای مشابهی ساخته شده که برگرفته از فرهنگ بومی منطقه‌اند. مطالعات صورت گرفته در هر دو کشور نشان می‌دهد، نیاز به تولید بیشتر محصولات کشاورزی موجب شده، کبوترخانه‌ها نقش تعیین‌کننده‌ای در تأمین کود مزارع به عهده داشته باشند. روش به کار رفته در پژوهش تطبیقی - تحلیلی است؛ در این راستا و به منظور دستیابی به اهداف مورد نظر، از میراث نوشتاری و استخراج اطلاعات از متون کهن کشاورزی بهره گرفته شده است. همچنین با بازدید از کبوترخانه‌های ایران (تهیه عکس، طرح و نقشه) و مقایسه تطبیقی کبوترخانه‌های دو کشور، سعی شده تا فرم معماری، اهداف ساخت، کارکرد، الگوی پراکنش، نحوه استقرار، وضعیت کنونی و تأثیر و تأثرات آنها بر یکدیگر مطالعه و به چرایی و چیرستی و نقش این کبوترخانه‌ها در این دو حوزه فرهنگی پاسخ داده شود و الگوی منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای آنها نسبت به یکدیگر سنجیده شود.

۱. پرسش‌های پژوهش

- ۱- از منظر مطالعات تطبیقی وجوه تشابه و افتراق کبوترخانه‌های ایران و ترکیه و تأثیر و تأثر آنها بر هم طی چند سده اخیر چیست؟
- ۲- چه عامل یا عواملی در نحوه استقرار و الگوی پراکنش، بستر شکل‌گیری، فعالیت، کارکرد و وضعیت کنونی کبوترخانه‌های ایران و ترکیه نقش داشته‌اند؟

۲. ذکر کبوترخانه‌ها در متون ادبی و تاریخی

اگرچه همواره رابطه‌ای دوستانه میان انسان و کبوتر وجود داشته و این رابطه در شکل کارکردی خود، در قالب کبوترخانه نمود یافته است؛ با این حال پژوهشگران داخلی و خارجی نتوانسته‌اند به طور دقیق اطلاعات درخور توجهی از نخستین کبوترخانه‌ها در

اختیار قرار دهند و اکثراً از ساخت اولین نمونه‌ها بی‌اطلاع‌اند (فرهادی، ۱۳۷۲: ۱۹۲۰، Cook, 1920, Husselman: 1984; Hansell: 1998; Spandl: 1998). اهمیت کبوترخانه در کشاورزی سنتی، منجر شده تا نگاشته‌های ادبی و تاریخی در این زمینه سرنخ‌های مهمی را ارائه دهند. اگرچه فرهادی (۱۳۶۹: ۱۸-۲۲) با استناد به متون منظوم و منثور فارسی، تاریخ احتمالی ساخت کبوترخانه‌ها را در ایران، قرن چهارم هـ ق پیشنهاد می‌کند؛ اما با مراجعه به متون کهن کشاورزی تاریخ ساخت کبوترخانه در ایران حداقل به دوره ساسانی باز می‌گردد. در این خصوص کتاب «ورزنامه» «فسطیوس اسکوراسیکه» مربوط به قرن ششم میلادی قابل توجه است. در بخش نهم این سند ارزشمند که در زمان ساسانیان به پهلوی ترجمه شده توضیحاتی در مورد چگونگی فعالیت کبوترخانه‌ها و نگهداری و پرورش کبوتران آمده است (اسکوراسیکه، ۱۳۸۸: ۱۳۹-۱۴۱).

علاوه بر آن برخی از نویسندگان و شعرای ایرانی همچون خاقانی شروانی (۱۳۳۸: ۱۱۷)، نظامی (۱۳۸۵: ۲۸۹)، مولانا در مثنوی معنوی (گوهریین، ۱۳۳۸: ۶۴۹) و غزلیات شمس (مولانا، ۱۳۸۱: ۳۳۰)، واژه کبوترخانه یا مترادف آن «ورده» و «برج کبوتر» را در اشعار خود به کار برده‌اند. علاوه بر آن در لغت فرس اسدی طوسی (۱۳۵۶: ۳۴) مربوط به سده پنجم هـ ق، نخجوانی (۱۳۵۵: ۲۹۲) در صحاح‌الفرس مربوط به قرن هشتم هـ ق، در مجمع‌الفرس (سروری کاشانی، ۱۳۴۱: ۱۵۰۰) و برهان قاطع (تبریزی، ۱۳۳۶: ۶۴۶) هر دو مربوط به قرن یازدهم هـ ق و در غیاث‌اللغات (رامپوری، ۱۳۷۵: ۱۲۴) مربوط به قرن سیزده هـ ق، «ورده» به معنای کبوترخانه آمده است. همچنین ورده در فرهنگ نفیسی «خانه کبوتر در سنگستان» و خصوصاً «کبوترخانه» معنا شده است (نفیسی، ۱۳۴۳: ۱۵۹). ذکر اسامی کبوترخانه و کلمات مترادف آن در متون یاد شده، حاکی از اهمیت این سازه‌ها و آشنایی مردم با این بناهاست. حتی در برخی دوره‌ها به اجاره دادن کبوترخانه‌ها اشاره شده است (جبری انصاری، ۱۳۵۸: ۶۴).

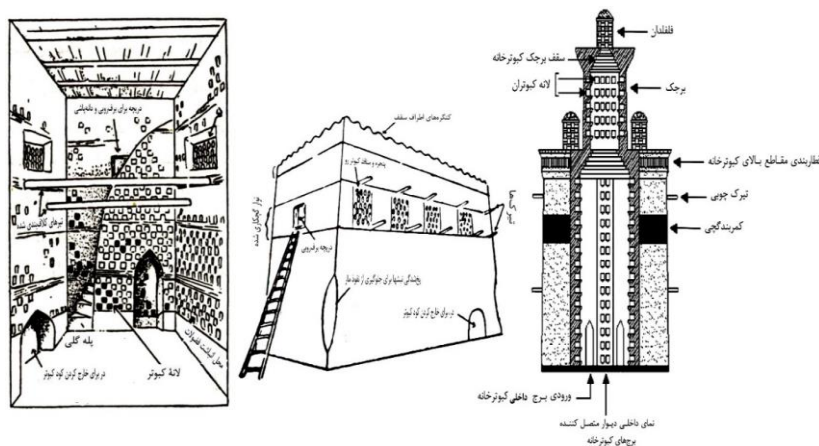
نرشخی (۱۳۵۱: ۲۸۳) از مورخان قرن چهارم هـ ق (۲۸۶-۳۴۸ هـ ق) در کتاب تاریخ بخارا به ساخت کبوترخانه اشاراتی داشته است احمد طوسی همدانی (۱۳۷۵: ۲۹۶). در عجایب‌المخلوقات مربوط به نیمه قرن ششم هـ ق ذیل واژه کبوتر و قزوینی (۱۳۶۱: ۴۱۴) در عجایب‌المخلوقات و غرایب‌الموجودات مربوط به قرن هفتم هـ ق به برج کبوتر اشاره کرده و به معرفی برخی از دشمنان کبوتر پرداخته‌اند. رشیدالدین فضل‌اله همدانی (۱۳۶۸: ۱۲۵ و ۱۲۷) در باب دهم «آثار و احیاء» یا «آثار و اخبار» مربوط به فنون کشاورزی به فواید کود کبوتر و وجود کبوترخانه برای پرورش کبوتران در عهد غازان‌خان پرداخته است. علاوه بر آن، غازان‌خان جهت احیای کشاورزی ایران، قوانینی

به‌منظور حفظ و نگهداری کبوتران و کبوترخانه‌ها صادر کرده است (همدانی، ۱۳۶۸: ۳۴۸). بعد از دوره ایلخانی تا دوره صفوی سکوت منابع در مورد کبوترخانه‌ها قابل تأمل است. از متون تاریخی دوره صفوی که در آن به کود کبوتر و نگهداری از کبوترخانه‌ها اشاره شده «ارشادالزراعه» قاسم بن یوسف ابونصری هروی (۱۳۴۶: ۸۰ و ۸۱ و ۱۶۷) و «معرفت فلاح» عبدالعلی بیرجندی (۱۳۸۷: ۱۳۱ و ۱۳۲) است.^۱

۴- گونه‌های مختلف کبوترخانه در ایران

تنوع گونه‌شناختی کبوترخانه‌ها به سبب گستردگی مؤلفه‌های چندگانه همچون فرم، ابعاد، حجم و ظرفیت، بستر استقرار، شرایط محیطی، مصالح و مالکیت در نظر گرفته می‌شود. در ارتباط با نحوه استقرار کبوترخانه‌ها در ایران با دو گونه مهم دشتی و خانگی مواجه‌ایم:

۴-۱. کبوترخانه‌های دشتی: کبوترخانه‌های دشتی به دو گونه کلی مدور و مستطیلی تقسیم می‌شوند. گونه مدور (رایج‌تر از گونه مستطیلی) متشکل از یک یا چند استوانه‌اند که به‌صورت ساده و یا ترکیبی در کنار و یا داخل هم قرار می‌گیرند. مصالح این نوع کبوترخانه‌ها اغلب خشت و گل، چوب و آجر است. خشت و گل در چیدن دیوارها و



تصویر ۱- اجزای مختلف کبوترخانه‌های مدور (رنجبر، ۱۳۹۳: ۷۱) و مستطیلی (فرهادی، ۱۳۷۲: ۱۹) در ایران پوشش سقف، خلاف کبوترخانه‌های مستطیلی (تیرپوش) به‌صورت گنبد به‌کار می‌رود و حاکی از مهارت معماران و استادکاران این‌گونه کبوترخانه‌هاست. از چوب نیز به‌عنوان کِش در بناها و از آجر علاوه بر فلفل‌دان به‌صورت کف‌فرش استفاده می‌شود. گونه دیگر مستطیلی است که در نواحی مرکزی و شمال غرب ایران دیده شده‌اند (تصویر ۱).

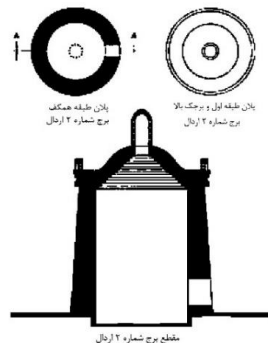


تصویر ۲- نمونه کبوترخانه‌های
خانگی محله هورستانه خوانسار
اصفهان (نگارنده، ۱۳۹۱)

۴-۲. کبوترخانه‌های خانگی: این کبوترخانه‌ها در اندازه‌ها و اشکال متفاوت بر روی بام‌ها، چهار گوشه قلعه‌ها، روی ساختمان‌های یک طبقه طویل‌ها و گاهی از دست‌کاری کبوترخانه‌های قدیمی به‌وجود می‌آیند. این کبوترخانه‌ها، اغلب در مجاورت خانه‌های مسکونی و در داخل روستاها قرار می‌گیرند. این نوع، به‌صورت یک طبقه که از کف آن تا نزدیک سقف آشیانه‌سازی شده و دو طبقه که قسمت

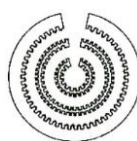
زیرین آن به عنوان انبار کاه و علوفه استفاده می‌شود و قسمت بالای آن پنجره‌ها و منفذهای کبوتررو و در داخل به‌عنوان کبوترخانه دیده‌بانی استفاده شده است، ساخته می‌شدند (تصویر ۲). نوعی دیگر از کبوترخانه‌های خانگی که از آن‌ها جهت تهیه کود استفاده نمی‌شده، در قسمت‌های مختلف منازل مسکونی (پیش‌خوان ایوان‌ها) ساخته می‌شدند. کبوترخانه‌های مزبور بیشتر جنبه تفننی و اعتقادی دارند و علاقه صاحب‌خانه به نگاه‌داشتن کبوتر را در منزل نشان می‌دهد، چنانکه از نظر کشاورزی و اقتصادی ارزش چندانی ندارد (فرهادی، ۱۳۶۹: ۲۰-۲۲ و میرمحمدی، ۱۳۸۰: ۳۵۰). با جمع‌بندی نظرات محمودیان و چیت‌ساز (۱۳۷۶)، کاخکی (۱۳۸۱: ۸۳-۸۸)، امیرخانی و دیگران (Amirkhani et al, 2010)، ضرغامی و دیگران (۱۳۹۱: ۳۷-۵۲)، انصاری (۱۳۹۲: ۴۳) و حوری‌زاد (۱۳۹۳: ۸۱) کبوترخانه‌های ایران از نظر شکل ظاهری، پلان و نوع معماری به شش گونه تقسیم می‌شوند:

۴-۳. نوع اول (استوانه‌ای تک‌پوسته): این نوع کبوترخانه‌ها از یک استوانه با قطر کم ساخته شده‌اند. جهت ایستایی بیشتر بدنه خارجی تا حدی متمایل ساخته‌شده و بدنه داخلی آن که لانه‌های کبوتران بر آن قرار دارند تا زیر سقف ادامه یافته است. به علت پرواز چرخشی کبوتران در هنگام پرواز، فضای باز چرخشی آنها به خوبی تعبیه شده است. از نمونه‌های آن در ولاشان خمینی‌شهر و اردال و جوزدان فلاورجان اصفهان می‌توان نام برد (تصویر ۳).

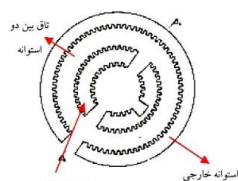


تصویر ۳- پلان و مقطع برج استوانه‌ای
تک پوسته اردال اصفهان (چهرمی‌زاده،
۱۳۸۹: ۱۲)

۴-۴. نوع دوم (استوانه‌ای دو یا سه پوسته): این گونه از نظر شکل ظاهری شبیه به گونه اول است با این تفاوت که از دو و یا سه استوانه داخلی هم‌مرکز و به صورت لوله در لوله ساخته شده که ارتفاع لوله داخلی بیشتر از لوله خارجی است. با افزودن یک استوانه خارجی و زدن تاق بین دو استوانه، قطر و گنجایش برج افزایش می‌یابد (انصاری، ۱۳۹۲: ۴۳). تفاوت دیگر آنکه در تک‌پوسته فقط یک فلفلدان در سطح بام وجود دارد؛ ولی در گونه دو یا سه پوسته علاوه بر یک فلفلدان بر روی بام لوله‌های داخلی، چندین فلفلدان



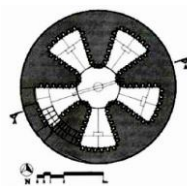
تصویر ۵- کبوترخانه استوانه‌ای سه پوسته هویه فلاورجان (انصاری، ۱۳۹۲: ۴۳)



تصویر ۴- کبوترخانه استوانه‌ای دوپوسته رحیم‌آباد اصفهان (انصاری، ۱۳۹۲: ۴۳)

بر گرداگرد لوله خارجی آرایش یافته است. از نمونه‌های دوپوسته در رحیم‌آباد (تصویر ۴) و گورت و از نمونه‌های سه پوسته در هویه (تصویر ۵) اصفهان می‌توان نام برد.

۴-۵. نوع سوم (استوانه‌ای موج‌دار، دالبری): در این نوع دیوار داخلی یا



تصویر ۸- پلان کبوترخانه عبدالحمید بدیعی، روستای گورت (انصاری، ۱۳۹۲: ۷۹)



تصویر ۷- طرح سه بعدی نحوه قرارگیری تاج بر روی هسته مرکزی و سایر اجزای کالبدی کبوترخانه هزارجریب اصفهان (چهرمی‌زاده، ۱۳۸۹: ۳۹)



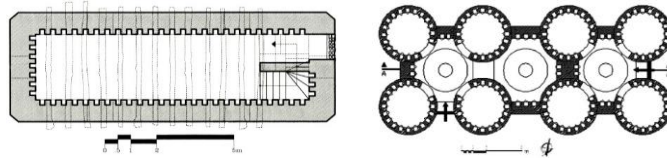
تصویر ۶- نقشه همکف کبوترخانه هزارجریب اصفهان با طرح دالبری در بیرون و جرزبندی در داخل (Beazely, 1966: 106)

خارجی دارای موج یا جرز و دهانه‌هایی به- منظور پایداری بیشتر و افزایش ظرفیت برج است. این جرزها از پائین تا بام کبوترخانه امتداد می‌یابد و تعداد تقسیمات آن متفاوت است. در این نوع می-

تواند استوانه‌ای در داخل آن باشد یا نباشد (تصویر ۶-۸).

۴-۶. نوع چهارم (چندقلو): این کبوترخانه‌ها از چند استوانه ساده که در یک یا دو ردیف و به تعداد مختلف در کنار هم قرار گرفته، تشکیل شده‌اند. از این گونه در انواع دو، چهار، پنج، شش، هشت، ده، دوازده، بیست و سی و چهار قلو در اصفهان شناسایی شده است. در این حالت ظرفیت کبوترخانه‌ها افزایش یافته و بدون اینکه از پایداری کبوترخانه کاسته شود، از ضخامت دیوارها نسبت به نوع تک‌قلو کاسته شده است. برج‌های چندقلو

در فلاورجان، لنجان و مبارکه ساخته شده‌اند و قطری در حدود ۲/۵ و ارتفاعی در حدود ۱۰ متر دارند (تصویر ۹).



تصویر ۹- پلان کبوترخانه چند استوانه‌ای (چندقلو) روستای اجگرد، شهرستان فلاورجان اصفهان (رنجبر، ۱۳۹۳: ۱۱۷).
تصویر ۱۰- پلان متداول کبوترخانه‌های مستطیلی ساده نواحی گلپایگان، خوانسار اصفهان و خمین مرکزی (آرشیو سازمان میراث فرهنگی و صنایع دستی و گردشگری استان اصفهان، ۱۳۸۴).

۴-۷. نوع پنجم (مکعبی ساده): تغییر عمده این کبوترخانه‌ها نسبت به کبوترخانه‌های دیگر، تغییر پلان از دایره به مستطیل است. این نوع بیشتر در نواحی شمال غرب استان اصفهان (شهرستان‌های گلپایگان و خوانسار)، خمین استان مرکزی، مراغه و میاندوآب آذربایجان شرقی واقع شده‌اند (تصویر ۱۰). در نمونه‌های اندک یافت شده مستطیلی در مناطق سردسیر مانند آذربایجان تا ارتفاع ۱/۵ الی ۲ متر دیوار کبوترخانه‌های چهارکنج از سنگ بوده، سپس بقیه بنا را با خشت بالا می‌آوردند. در بین هرچند ردیف خشت، مقداری چوب برای ایجاد مقاومت در برابر پرواز همزمان کبوترها و عوامل طبیعی مانند برف و باران و باد در ساخت کبوترخانه به کار می‌بردند (آزاد، ۱۳۸۹: ۱۵۶). منفذهای



تصویر ۱۲- پخ شدن متداول چهارگوش کبوترخانه‌های مستطیلی و شال گچی اطراف کبوترخانه محمدباقر سلطانی روستای قودجان خوانسار (نگارنده، ۱۳۹۱).



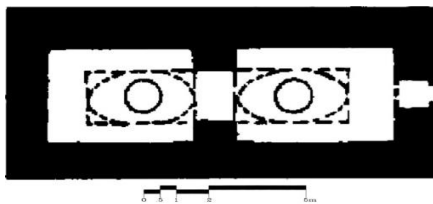
تصویر ۱۱- تنبوشه‌گذاری کبوترخانه غلامرضا عایسی روستای وارنجان گلپایگان (نگارنده، ۱۳۹۱).

ورودی کبوتران اغلب از تنبوشه سفالی و متناسب با ابعاد پرند در نظر گرفته شده است (تصویر ۱۱).

جز در موارد استثنایی این نوع بناها دارای تزئینات خاصی برای زیبایی بنا نیستند، ولی معمولاً برای محافظت بنا

از خارج به اندود آن با کاه‌گل همت می‌گمارند. چهار گوشه بیرونی این نوع کبوترخانه‌ها را تا ارتفاع حدود دو متری به منظور جلوگیری از بالا رفتن گربه، پخ کرده و با گچ اندود می‌کردند. همچنین کمر بند گچی به ضخامت حدود ۵۰ سانتیمتر بدنه خارجی کبوترخانه را به منظور جلوگیری از نفوذ مار به داخل و نیز جلب توجه کبوتران می-

پوشانید (تصویر ۱۲) (فرهادی، ۱۳۶۹: ۲۲؛ کاخکی، ۱۳۸۱: ۸۸-۸۳ و حیدری باباکمال، ۱۳۹۴: ۹۲-۶۱). به عقیده دیوان این کبوترخانه‌های مستطیل‌شکل با نمونه‌های ساخته شده در اطراف شهر کابل افغانستان قابل قیاس‌اند (Dewan, 1956).



تصویر ۱۳- پلان همکف کبوترخانه ترکیبی غلامعلی
نجف‌آباد (محمودیان و چیت‌ساز، ۱۳۷۹: ۲۱۱)

۴-۸. نوع ششم (ترکیبی): این گونه ترکیبی از برج‌های مکعبی و استوانه‌ای است و از پایداری کمتری نسبت به سایر انواع برخوردارند. تعداد بسیار کمی از این نوع ساخته شده است؛ کبوترخانه غلامعلی در نجف‌آباد (محمودیان و چیت-

ساز، ۱۳۷۹: ۲۱۱) و کبوترخانه ترکی‌ها در روستای دینان خمینی‌شهر (انصاری، ۱۳۹۲: ۵۲) از این نوع هستند (تصویر ۱۳). تقسیم‌بندی دیگر به عقیده فرهادی (۱۳۶۹: ۲۷) از نظر میزان تخریب و فعالیت در کبوترخانه‌ها به سه گروه، الف: کبوترخانه‌های آباد (فعال)، ب: کبوترخانه‌های دشتی بدون کبوتر و سالم است. کبوترخانه‌های بی‌کبوتر، کبوترخانه‌هایی هستند که از نظر ساختمان سالم بوده؛ ولی کبوترهای آن‌ها متواری شده‌اند و با جزئی تعمیر و مرمت می‌توانند دوباره آباد شوند. ج: کبوترخانه‌های مخروبه آنهایی هستند که اغلب سقف و پنجره‌ها و دیوارهای آن‌ها فرو ریخته و از شکل اصلی خود خارج شده‌اند و فقط می‌توانند ارزش تاریخی داشته باشند.

۵. کبوترخانه‌های ترکیه

تمرکز کبوترخانه‌های ترکیه در ناحیه آناتولی مرکزی (کاپادوکیه)، قیصریه و دیاربکر است (تصویر ۱۴). ناحیه آناتولی مرکزی در حدود ۳۰۰ کیلومتری جنوب شرق آنکارا و دومین ناحیه بزرگ در ترکیه بوده که از پیشینه فرهنگی و طبیعی بسیار غنی برخوردار است. وجود آثار کهن روستاها و بناهای کاپادوکیه، دلیلی بر ادعای فوق است. استقرار کبوترخانه‌ها به صورت طولی با معماری صخره‌ای در شهر نوشهیر در آناتولی و نیز در منطقه جسی قابل توجه است (Korumaz, 2002: 23).



تصویر ۱۴- موقعیت استقرار کبوترخانه‌های ترکیه در کاپادوکیه، کایسری و دیاربکر
(نقشه پایه از: Buyukmihci, 2006: 98 به همراه تغییرات نگارنده)

قدیمی‌ترین نمونه کبوترخانه‌های شناخته‌شده در ترکیه به قرن ۱۳م. در سیواس برمی‌گردد. پس از آن به ساخت و ساز این بناها توجه بیشتری می‌شود و از آنها به‌عنوان نمونه‌ای قابل توجه تا قرن ۱۹ میلادی در تجارت دوره عثمانی مطرح می‌شود (Tekin, & Oğuz, 2013: 322, Türkmen, 2000: 102- 105). اگرچه امروزه از تعداد این کبوترخانه‌ها در شهر آناتولی نسبت به گذشته کمتر شده، اما در قرن ۱۷ میلادی تعداد آنها در حدود ۲۶۰۰۰ کبوترخانه به منظور تهیه کود برآورد شده است. این کبوترخانه‌ها علاوه بر اینکه منبع مناسبی جهت تأمین کود مزارع تاک، مو، سبزیجات و جالیز بودند، سرشار از نیترات پتاسیم به‌منظور تهیه باروت تفنگ بوده‌اند و به همین خاطر به طور ویژه در دوره عثمانی به کشورهای اروپایی صادر می‌شد (Imamoglu & etal, 2005:83Türkmen, 2000, 102-105). فروش کبوتر در آسیای صغیر فراتر از یک سرگرمی بوده و افرادی را در رابطه با فروش آنها به‌صورت تمام وقت به خود مشغول کرده است (Imamoglu, 2001: 67). در ادامه انواع کبوترخانه‌های ترکیه از نظر ویژگی-های معماری، بستر استقرار، کارکرد و اهمیت آنها در بافت بومی منطقه زیستی‌شان بررسی می‌شود.

۱-۵. کبوترخانه‌های صخره‌ای کاپادوکیه

قدمت کبوترخانه‌های صخره‌ای کاپادوکیه به دوره سلطنت ترکان سلجوقی (قرن هفتم هـ ق) برمی‌گردد (Tibet, 2018: 226-235). اگرچه استفاده مستمر از آنها تا قرن ۱۹ و ۲۰ میلادی ادامه داشته با این حال تعداد اندکی از آنها باقی مانده است (Iscen, 2008: 44). از نظر الگوی استقرار کبوترخانه‌ها در کنار رودخانه‌ها، چشمه‌ها و نیز در قسمت-های شرق و جنوب کاپادوکیه جهت استفاده بهتر از نور خورشید در شیب دره ایجاد شده‌اند. کبوترخانه‌های این ناحیه با حفر توف‌های آتشفشانی ساخته شده‌اند. این توف‌ها

از سختی بالایی برخوردار نبوده و به راحتی برای برش و ایجاد اتاق‌ها، خانه‌ها، فضاهای زیرزمینی، صومعه‌ها و کلیساها و انبارهای ذخیره غله یا مکانی عمومی مناسب هستند. مساحت داخلی کبوترخانه‌های صخره‌ای ایجادشده ۵ تا ۱۰ متر مربع است. دیوار خارجی هر کبوترخانه ۴ تا ۵ حفره برای ورود دارد و حفره‌های گودی به ابعاد ۲۰×۲۰ سانتیمتر در داخل کبوترخانه‌ها جهت تخم‌گذاری کبوتران تعبیه شده که به آن‌ها اصطلاحاً «نیس»^۱ گفته می‌شود. کبوترخانه‌های صخره‌ای کاپادوکیه جهت جمع‌آوری کود برای تقویت زمین‌های کشاورزی و منبعی از گوشت برای انسان ساخته شده‌اند. عواملی از قبیل توپوگرافی، پوشش گیاهی، محیط زیست و آب و هوا و اهمیت تاریخی



تصویر ۱۶- تزئین ورودی برخی از کبوترخانه‌های صخره‌ای کاپادوکیه با نقوش تزئینی انسانی، حیوانی و گیاهی (Tibet, 2018: 230)



تصویر ۱۵- تبدیل کلیسای اوایل مسیحیت به کبوترخانه در قرن ۱۸ و ۱۹ میلادی (Buyukmihci, 2006: 105)

منطقه در استقرار کبوترخانه‌های فوق نقش مؤثری داشته- اند (Buyukmihci, 2006: 100-106, Beysanoglu, 1982: 17-37)

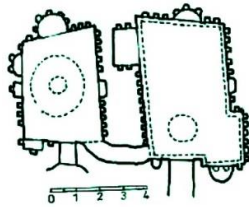
از نکات جالب در مورد کبوترخانه‌های ساخته شده با

سنگ‌های توف آتشفشانی، تبدیل دو کلیسای صخره‌ای زیرزمینی دوره بیزانس در کایاباگ منطقه جسی^۲ در قیصریه (آنتولی مرکزی)، به کبوترخانه در دوره عثمانی است (Inceköse, 2019: 6) (تصویر ۱۵)؛ این موضوع به اهمیت و کارکرد کبوترخانه‌ها در دوره عثمانیان دلالت دارد که منجر به تغییر کاربری این کلیساها به کبوترخانه در صدهای اخیر به علت متروک شدن و عدم کاربری مذهبی آنها شده است. همانند برخی کبوترخانه‌های مدور اصفهان، در اطراف کبوترخانه‌های صخره‌ای کاپادوکیه نقاشی‌های انسانی، حیوانی و گیاهی با انواع رنگ‌های قرمز و خاکستری به منظور جذب بهتر کبوترها کشیده شده است (تصویر ۱۶). رنگی که برای نقاشی نمای بیرونی کبوترخانه‌ها استفاده شده از خاکی در منطقه موسوم به «یوشا»^۳ متشکل از علف‌های هرز وحشی و

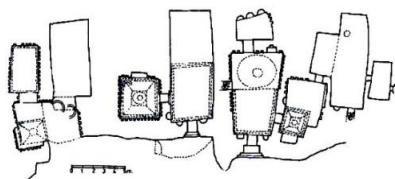
1. Nis

2. Gesi (Kayabağ Village)

3. Yoşa



تصویر ۱۷- نمونه‌ای از نقشه کبوترخانه صخره‌ای فاقد تأسیسات مرتبط، دره آگیرانس (Çorağan Karakaya, 2014: 347)



تصویر ۱۸- نمونه‌ای از نقشه کبوترخانه صخره‌ای با تأسیسات مرتبط با فراوری و تولید شراب، دره آگیرانس (Çorağan Karakaya, 2014: 349)



تصویر ۱۹- نمای داخلی بخشی از نمونه کبوترخانه‌های صخره‌ای دره آگیرانس با تأسیسات مرتبط با تولید شراب (Çorağan Karakaya, 2014: 355)

اکسید آهن بوده است (Tekin, & Oğuz, 2013: 324). فضای میان این کبوترخانه‌ها با راهروهایی به منظور راه‌یابی کبوتران به لانه‌های هم تعبیه شده است.

این کبوترخانه‌ها در ارتفاعی بالاتر از سطح زمین استقرار یافته‌اند تا از خطرات انسانی و حیوانی بیشتر محافظت شوند (Imamoglu & etal, 2005: 83, Tibet, 2018: 234). طبق مطالعات نیلی چوراگان کاراکایا^۱ در جسی واقع در ۱۹ کیلومتری شمال شرق کایسری (قیصریه) کبوترخانه‌های صخره‌ای جالبی از قرون ۹ تا ۱۰ میلادی مربوط به دوره بیزانس شناسایی شدند. از آنجایی که از کود کبوتران کبوترخانه‌های جسی برای پرورش تاکستان‌های غنی این منطقه استفاده می‌شده، در نتیجه در کنار کبوترخانه‌های صخره‌کند، تأسیسات صخره‌ای مرتبط با تولید و فراوری شراب نیز یافت شده است. نقشه کبوترخانه‌های ایجادشده به صورت ارگانیک و با توجه به ماهیت و موقعیت صخره‌ای که در آن

کنده‌شده، طراحی شده است. بر این اساس برخی نمونه‌ها با فضایی مربع، دایره یا مستطیلی و صرفاً جهت جمع‌آوری کود کبوتر ایجاد شده‌اند (تصویر ۱۷). در نمونه‌های دیگر تأسیسات بیشتری علاوه بر محل ذخیره کود، جهت انبار غلات و یا تولید شراب نیز ایجاد شده است (تصویر ۱۸ و ۱۹) (Çoragan Karakaya, 2014: 335- 358).

۵-۲. کبوترخانه‌های منطقه کایابگ جسی در قیصریه (کایسری جسی)

روستای جسی در ۲۰ کیلومتری شرق قیصریه (کایسری) در آناتولی مرکزی (کاپادوکیه) واقع شده است که در قسمت غربی آن، ده‌ها کبوترخانه برج مانند استقرار یافته‌اند



تصویر ۲۰- انواع برج (دودکش) با مصالح سنگی کبوترخانه‌های جسی (Inceköse, 2019: 11)

Altina, 2001:)

336). طی بررسی

میدانی اینچکوز^۱

Inceköse,)

(2019: 1-21

۱۴۷ کبوترخانه

در منطقه

«کایابگ جسی» دره «دگیرمن‌دره^۲» و منطقه نوشهیر^۳ آناتولی مرکزی شناسایی شدند. آنها در دره‌ای در حدود ۱ کیلومتر و با شیب ۳۵ تا ۴۰ درجه واقع شده‌اند. این دره از نظر پوشش گیاهی برای تغذیه کبوتران بسیار غنی بوده؛ به‌طوری‌که شیب شمالی دره تبدیل به تاکستان شده است.

کبوترخانه‌های کایابگ جسی از چند قسمت متفاوت با پلان دایره، مربع یا مستطیل ساخته شده‌اند؛ قسمتی در زیر زمین با عنوان لانه، قسمتی در بالای زمین موسوم به دودکش یا برج با دیواری بلند و توخالی به منظور محافظت از کبوتران، ورودی پرندگان، ورودی انسان، مخزن فضولات، تونل تغذیه و لانه‌ای مختص هر کبوتر هستند. قسمت بالایی و پائینی کبوترخانه از نظر فضایی، فن‌ها و مصالح ساخت با یکدیگر متفاوت‌اند (تصویر ۲۰). کبوترخانه‌ها عموماً دو ورودی دارند: یکی در سقف با قطری در حدود ۶۰ تا ۱۵۰ سانتیمتر و طولی در حدود ۱/۵ تا ۳/۵ متر برای ورود و خروج پرندگان که به لانه در قسمت زیرزمینی متصل می‌شود و دیگری برای خروج و ورود انسان که در داخل صخره کنده شده و از قسمت برج فاصله دارد. اندازه ورودی انسان به شیب و توپوگرافی محل استقرار کبوترخانه بستگی دارد. عرض ورودی پهن بوده، اما ارتفاع آن اندک و با خزیدن باید به آن وارد شد. بالاترین قسمت برج، به حالت پیش‌آمده و سنگی (رخ‌بام) (۱۵ تا ۲۰ سانتیمتر) به منظور نشستن کبوتران ایجاد شده است. تفاوت در پلان کبوترخانه‌ها می‌تواند ناشی از تفاوت در دوره‌های ساخت، شیب و توپوگرافی زمین، میزان مصالح سنگی و قلوه‌سنگ‌های در دسترس باشد. با این حال به خوبی با شرایط

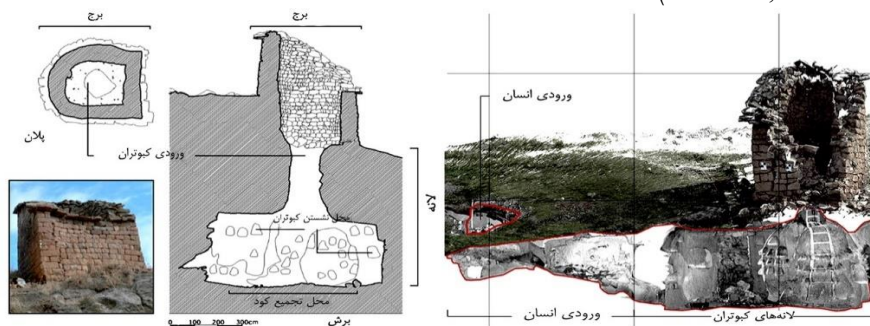
1. Inceköse

2. Değirmendere

3. Nevşehir

زیست محیطی و توپوگرافی منطقه انطباق یافته‌اند. مصالح به کار رفته در برج‌ها، عموماً سنگ تراشیده شده در نمای بیرونی و قلوه‌سنگ در داخل است (تصویر ۲۱). همچنین با آنالیز ملاط‌های استفاده شده، دو نوع ملاط آهکی در پلان‌های دایره‌ای و ملاط سیمانی در پلان‌های مستطیلی شناسایی شدند.

نکته جالب توجه دیگر آنکه در دوره عثمانی به کود کبوترخانه‌های ناحیه جسی «کوگا»^۱ گفته می‌شد که از آن به عنوان کود برای تقویت تاکستان‌ها و پرورش گیاه چری^۲ با اهداف تجاری به منظور رنگ‌آمیزی ابریشم و پشم استفاده می‌شده است. وجود اسناد رسمی در این زمینه مؤید ادعای فوق است (Buyukmihci, 2006: 97-119, İnceköse, 2019: 2-6).



تصویر ۲۱- تصویر تهیه‌شده با اسکنر سه بعدی از قسمت بالا (دودکش مانند)، قسمت پایین (لانه صخره‌کند)، برش و نقشه متداول کبوترخانه‌های جسی (İnceköse, 2019: 8)

همچنین به علت فراهم بودن شرایط مناسب برای کشت گیاه چری، برخی کشورهای اروپایی مانند هلند، انگلستان و فرانسه در قرن ۱۹ میلادی تقاضای بالایی برای واردات این گیاه به منظور تولید مواد اولیه صنعتی داشتند. به طوریکه تجارت این گیاه به عنوان مهم‌ترین منبع درآمد مردم منطقه قیصریه در اواخر قرن ۱۹ م. محسوب می‌شده است (Buyukmihci, 2006: 100-106, Beysanoglu, 1982: 17-37). اگرچه امروزه توجه به کبوتر در شهرهای سنلرورفا^۳ و قیصریه همانند گذشته نیست، اما همچنان به آن‌ها توجه می‌شود؛ به عنوان مثال در شهر سنلرورفا به پای برخی از آنها مروارید و یا حلقه‌های طلا می‌آویزند. از دیگر توجهاتی که به کبوتر در آناتولی می‌شود، استفاده از آن‌ها در مسابقات و نیز در ساختمان‌های مرکزی شهر، مساجد، مدارس، هتل‌ها، کتابخانه‌ها و نمای خارجی و یا سر در خانه‌هاست (Akay, 2004: 108-114).

1. koğa

2. Buckthorn, cehri

3. Sanlurufa

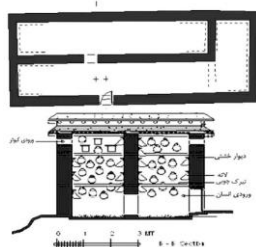
91-86; Önge, 1977: 27; Barista, 2000: 337-351; Altintas, 2001). به عقیده امام-اغلو و انچکوز (Imamoglu & etal, 2005:19, İnceköse, 2019:17) استفاده از کودهای شیمیایی در زمین‌های کشاورزی باعث مسموم‌شدن برخی از کبوتران و در نتیجه کاهش جمعیت آنها می‌شد. به‌علاوه، عدم محافظت از ساختمان کبوترخانه‌ها در برابر باران و برف و حساسیت بالای مصالح در برابر تغییرات ناگهانی سرما و گرما، وجود خزه به خاطر رطوبت در ساختار سنگی کبوترخانه‌ها به عنوان عاملی بیولوژیکی، عدم مرمت-های اصولی با استفاده از ملاط سیمان طی دهه‌های اخیر، مسدود شدن مسیر ورودی کبوترخانه‌ها و انسان با توده‌های قلوه‌سنگ، فقدان استحکام مصالح سنگی به‌کار رفته در ساخت، گسترش و روند روبه رشد شهری‌شدن و تغییرات در شیوه‌های زندگی (ترک روستانشینی و تمایل به زندگی شهری) در آناتولی مرکزی، بر کاهش جمعیت کبوتران و عدم توجه به کبوترخانه مؤثر بوده است.

۳-۵. کبوترخانه‌های خشتی دیاربکر

کبوترخانه‌های خشتی نمونه دیگری از کبوترخانه-های ترکیه هستند که فقط در ناحیه دیاربکر واقع در جنوب شرق آناتولی مشاهده شده‌اند. این کبوترخانه‌ها بر روی تپه بلند طبیعی یا مصنوعی ساخته شده‌اند و هدف از ساخت آنها که در اصطلاح محلی «بران‌هانه»^۲ گفته می‌شود، حاصلخیز کردن تاکستان‌های انگور و جالیز بوده است. همچنین از پرورش کبوتران جهت تهیه گوشت و از پر آنها برای بالش و لحاف نیز استفاده می‌شده است. به گفته اهالی در این منطقه ۲۸۳ کبوترخانه خشتی در ۱۷ روستا وجود داشته که از این تعداد در سال ۲۰۰۶ فقط ۲۴ عدد در ۸ روستا باقی مانده است (Bekleyen, 2009: 452) (تصویر ۲۲ و ۲۳). در این کبوترخانه‌ها منافذ ورود و



تصویر ۲۲- نمونه‌ای از کبوترخانه‌های خشتی روستای سَکُورلو^۱ منطقه دیاربکر (Bekleyen, 2009: 457)



تصویر ۲۳- پلان و مقطع رایج کبوترخانه-های خشتی دیاربکر (Bekleyen, 2009: 462)

خروج کبوتران در بالاترین قسمت دیوار، نزدیک به سقف و به ابعاد ۲۵×۳۰ سانتیمتر

1. Sukurlu
2. Boranhane

واقع شده است. از ورودی انسانی (۷۰×۱۵۰ سانتیمتر) معمولاً دو تا سه بار در سال به-منظور جمع‌آوری کود و یا تعمیرات استفاده می‌شود. معمولاً یک نما از این کبوترخانه‌ها چشم‌اندازی باز و مستقیم دارد که بیشترین ورودی کبوترها در این نما تعبیه شده است. این کبوترخانه‌ها مستطیلی، با سقفی مسطح و با یک اتاق ساده ساخته شده‌اند.

ارتفاع دیوارهای خشتی حدود ۴ متر و ضخامت حدود ۵۵ سانتیمتر است که در قسمت پائین ضخیم‌تر از بالا هستند. ابعاد خشت‌ها ۱۰×۱۶×۳۵ سانتیمتر است. فضای داخلی ساختمان کبوترخانه، به یک، دو یا بیش از دو قسمت با استفاده تیرهای چوبی که به داخل دیوار کلاف شده‌اند، تقسیم می‌شود. تنها تفاوت کبوترخانه‌های خشتی دیاربر با یکدیگر، در تعداد فضاهای تقسیم‌شده در داخل آنها با استفاده از تیرهای چوبی است. هر فضا پهنایی در حدود ۱۹۰ تا ۲۰۰ سانتیمتر و ارتفاعی در حدود ۱۴۵-۱۶۰ یا ۲۵۰-۳۰۰ سانتیمتر دارد. فاصله میان تیرهای چوبی افقی در حدود ۱۵۰ تا ۲۰۰ سانتیمتر است که کبوتران بر روی آنها می‌نشینند. داخل هر فضا تعداد زیادی سبد حصیری به‌عنوان لانه کبوتران از تیرهای چوبی آویزان و یا به دیوار الصاق شده است. بعد از رواج کودهای شیمیایی در دهه‌های ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰م. تقاضا برای کود کبوترخانه‌های مناطق قیصریه و دیاربر کاهش یافت و رونق آنها از بین رفت (Bekleyen, 2009: 451-464, Tekin, & Oğuz, 2013, 327). علاوه بر موارد یاد شده که بیشتر با هدف کارکردی و در مقیاس انبوه ساخته می‌شدند، نمونه‌هایی از کبوترخانه‌ها در اندازه‌ای کوچک در مساجد، مدارس، کتابخانه‌ها، کاروانسراها، حمام‌ها، مقابر، پل‌ها، قنات‌ها، کنیسه‌ها، کلیساها و خانه‌های چوبی ساخته شده‌اند. این کبوترخانه‌ها فاقد جنبه تجاری و بیشتر جهت علاقه و احترام به نگهداری کبوتران ترسیم شده‌اند. نمونه‌هایی از آنها در مسجد سلیمانیه و اوزکودور آیزما در استانبول دیده شده است. این نمونه‌ها از چوب، سنگ، آجر و مصالح ترکیبی در ساخت آنها استفاده شده و با نقاشی، گچ‌بری، سنگ و یا آجر تزئین شده‌اند.

۶. بحث و تحلیل

مطالعات تطبیقی در زمینه‌های معماری، باستان‌شناسی و مردم‌شناسی می‌تواند وجوه بسیاری از تشابهات و تفاوت‌های موجود میان پدیده‌های مشترک در فرهنگ‌ها را روشن کند و زمینه‌های لازم جهت شناسایی الگوهای ایجاد آنها را فراهم آورد. کبوترخانه با کارکردهای چند منظوره فرهنگ بومی، اقتصادی، هنری، معماری و زیست‌محیطی یکی از نمونه‌های جالبی است که آثار آن در ۵ قاره مشاهده شده است. یکی از دلایل دشواری تخمین استفاده از اولین کبوترخانه‌ها در ایران، به ماهیت زوال‌پذیر آنها

برمی‌گردد. طبق کاوش‌های صورت گرفته در عین‌البیضاء عمان، استفاده از این سازه‌ها حداقل به اوایل هزاره اول ق.م برمی‌گردد (Kakish, 2012). کبوترخانه یاد شده از نوع صخره‌ای بوده و به همین دلیل بقایای آن تا به امروز باقی مانده است؛ اما نمونه‌های ایران بیشتر از خشت ساخته شده‌اند. اگرچه شواهد باستان‌شناسی در ایران تاکنون نتوانسته قدمت دقیق این سازه‌ها را مشخص کند (قدیمی‌ترین نمونه‌های شناخته‌شده در ایران به دوره صفوی برمی‌گردد)، با این حال و بر اساس متون تاریخی و پیشرفته بودن نمونه‌های موجود، استفاده از آنها نمی‌توانسته کمتر از نمونه شناخته‌شده در عمان باشد. به نظر می‌رسد رونق کبوترخانه‌ها در دوره صفوی مقارن با پایتختی اصفهان و رونق کشاورزی در این منطقه و نیز در ترکیه همزمان با اوج‌گیری قدرت امپراتوری عثمانیان مقارن صفویان باشد. همزمانی و استفاده گسترده از کبوترخانه‌ها در ایران و ترکیه در دو دوره یاد شده، تحلیل مناسبی از وضعیت این سازه در دو کشور به دست می‌دهد. تعامل سیاسی و فرهنگی عثمانی‌ها با صفوی‌های هم‌عصرشان در قرون ۱۰ تا ۱۲ هـ. ق، در ایجاد و استفاده از این سازه‌ها بی‌تأثیر نبوده است؛ چراکه با مطالعه کبوترخانه‌های دو کشور می‌توان به اشتراکات زیادی در خصوص کارکرد و اهداف ایجاد آنها دست یافت. از سوی دیگر فراوانی ذکر کبوترخانه‌ها در سفرنامه سیاحان و مورخان هر دو کشور حاکی از اهمیت آنها در حدود ۵ صده اخیر تا حدود ۷۰ - ۸۰ سال اخیر بوده است. این سازه‌ها تا قبل از پیدایش کودهای مصنوعی (شیمیایی) و نیز روش‌های جدید در تولید باروت به‌ویژه در حکومت عثمانی، حائز اهمیت فوق‌العاده‌ای بوده‌اند.

با توجه به مطالعه تطبیقی انجام‌شده در مورد کبوترخانه‌های دو کشور ایران و ترکیه (جدول ۱) مشخص شد که تنوع و پراکندگی کبوترخانه‌ها در ایران بیشتر از ترکیه بوده و با توجه به پیشینه و اشاره فراوان به استفاده از کود کبوتر و کبوترخانه‌ها در متون تاریخی به نظر می‌رسد نمونه‌های موجود در ایران از قدمت بیشتری برخوردار باشند.

در این میان شش گونه کبوترخانه در ایران که بیشتر در نواحی مرکزی ایران (به‌ویژه اصفهان) شناسایی شده‌اند، در حالی که در ترکیه فقط سه گونه کبوترخانه شناسایی شده است. بیشترین شباهت از نظر ویژگی‌های معماری میان نمونه‌های خشتی با پلان مستطیلی در دیاربکر ترکیه (Bekleyen, 2009: 452) با نمونه‌های خوانسار و گلپایگان اصفهان (حیدری باباکمال، ۱۳۹۴)، خمین استان مرکزی (فرهادی، ۱۳۶۹) و ۵ نمونه در میاندوآب آذربایجان غربی (خان‌محمدی و صدایی، ۱۳۹۲) مشاهده می‌شود، با این حال کبوترخانه صخره‌ای روستای تازه کند قشلاق در مراغه (ستارنژاد و دیگران، ۱۳۹۶:

۱۲۷-۱۴۲) تنها نمونه صخره‌ای شناخته‌شده در ایران است که شباهت بسیاری با نمونه‌های صخره‌ای جسی در آناتولی مرکزی دارد و به نظر می‌رسد از نمونه‌های جسی الگو گرفته باشد. وجود پنج نمونه کبوترخانه مستطیلی خشتی در میاندوآب و نمونه صخره‌ای شناسایی شده در مراغه اشاره به وجود این ساخت‌وسازها در منطقه شمال غرب ایران دارند. ماهیت دقیق و گونه‌های کبوترخانه‌های منطقه شمال غرب ایران به طور دقیق شناسایی نشده است، اگرچه انواع کبوترخانه در نواحی مرکزی ایران بیشترین فراوانی را داشته با این حال به نظر می‌رسد چند مورد شناسایی شده در شمال غرب ایران بیشتر مشابه نمونه‌های ترکیه و آناتولی باشند تا نمونه‌های ایران مرکزی؛ چراکه از نظر معماری، مصالح، نحوه استقرار و محیط زیست شباهت بیشتری میان نمونه‌های شمال غرب ایران با آناتولی مرکزی مشاهده می‌شود. تا شناسایی نمونه‌های بیشتر و انجام پژوهش‌های بعدی در خصوص نمونه‌های منطقه شمال غرب ایران، نمی‌توان در خصوص الگوپذیری آنها از نمونه‌های ترکیه اظهار نظر قطعی نمود.

کبوترخانه‌های ایران	موقعیت استقرار	۱- الگوی پراکنش طولی برخی از کبوترخانه‌ها در هر دو کشور در کنار رودخانه‌ها ۲- نمونه‌هایی از هر دو کشور در داخل زمین‌های کشاورزی روستاها و مرتبط با زمین‌های کشاورزی
	ویژگی‌های معماری کاربردها	۱- وجود نمونه‌های خشتی با پلان مستطیلی در هر دو کشور ۲- استفاده از کلاف‌های چوبی در داخل فضای معماری نمونه‌های مستطیلی با هدف نشستن کبوتران و کارکرد سازهای آنها در هر دو کشور ۳- در هر دو کشور در نمونه‌های خشتی (مستطیلی و دایره‌ای) قسمت زیرین ضخیم‌تر از قسمت بالاست.
	اهداف ساخت	۱- تهیه کود برای حاصلخیزی زمین‌های کشاورزی در هر دو کشور ۲- استفاده در رنگرزی در هر دو کشور ۳- فعال بودن برخی از آنها در حال حاضر
	تمهیدات دفاعی	۱- کمک به رونق اقتصاد معیشتی با هدف تولید محصولات کشاورزی مرغوب ۲- تعامل فرهنگی میان عثمانیان و صفوی و الگوپذیری از هم ۳- حمایت شاهان از ساخت کبوترخانه‌ها ۴- از بین بردن حشرات مضر محصولات کشاورزی و افزایش تعادل محیط زیست
	موقعیت استقرار	۱- استفاده از نقاشی‌های انسانی، حیوانی، گیاهی و هندسی یا رنگ‌های قرمز و خاکستری برای جلب کبوتران ۲- وجود منافذ خروج و ورود کبوتران در بالاترین قسمت کبوترخانه ۳- گل‌اندود سالانه سقف نمونه‌های خشتی مستطیلی به‌منظور تعمیر و محافظت
کبوترخانه‌های ترکیه	موقعیت استقرار	برخی از نمونه‌های ایرانی در داخل یا نزدیک زمین‌های کشاورزی‌اند؛ اما نمونه‌های دودکشی و صخره‌ای ترکیه در شیب دره و یا بدون ارتباط با زمین کشاورزی‌اند.
	ویژگی‌های معماری کاربردها	۱- وجود گونه‌های صخره‌ای در ترکیه (کاپادوکیه و جسی) ۲- وجود انواع مختلفی از گونه‌های استوانه‌ای در ایران با پلان دایره‌ای و چندبر ۳- تعبیه لانه خشتی در داخل دیوار در نمونه‌های مستطیلی ایرانی ۴- وجود سبد حصیری و ردیف‌های چوبی جهت نشستن کبوتران در داخل نمونه‌های خشتی مستطیلی ترکیه در دیاربکر (فاقد لانه خشتی) ۵- وجود چاه آب و قنات در کنار کبوترخانه در نمونه ایرانی ۶- نمونه دودکشی مانند با مصالح سنگی در ترکیه ۷- مصالح در نمونه‌های ایران تماماً خشتی است، اما در نمونه‌های ترکی خشتی، سنگی و صخره‌ای است ۸- وجود تأسیسات مرتبط با فراوری تولید شراب در کبوترخانه‌های صخره‌ای جسی (دره آگیرانسی)
	اهداف ساخت	در ترکیه برای تهیه باروت، استفاده جهت تولید مواد اولیه صنعتی در کشورهای اروپایی، تهیه گوشت و بالش و لحاف، استفاده در دباغی در ایران ۱- اهداف تجاری و رونق صادرات در حکومت عثمانی (پروش گیاه چری به منظور رنگ‌آمیزی پشم و ابریشم و تهیه باروت) ۲- استفاده در تاکستان به منظور تولید شراب در ترکیه ۳- استفاده در کشت جالبیز و مرکبات در ایران ۴- در ایران اجازه ساخت فقط در اختیار ایرانیان و شیعیان بوده برخلاف ترکیه که غیرمسلمانان هم می‌توانستند بسازند.
	تمهیدات دفاعی	استفاده از ماست‌لیس برای دفع مار، استفاده از شال گچی جهت جلوگیری از نفوذ مار و گربه و یخ کردن دو متر انتهایی گوشه‌های دیوار در نمونه‌های مستطیلی ایرانی، به عقیده دنیسری (۱۳۵۰: ۲۳۰ و ۲۳۶) قراردادن سر گرگ و روباه و سوزاندن هدهد در کبوترخانه‌های ایرانی به منظور دفع گربه و حیوانات مهاجم، ساختن ورودی و خروجی کبوتران به اندازه جبهه آنها با استفاده از تنبوشه سفالی در نمونه‌های مستطیلی ایرانی، اما در نمونه‌های ترکی در طراحی ورودی کبوتران، اندازه جبهه کبوتران لحاظ نشده است.

جدول ۱- جدول تطبیقی کبوترخانه‌های ایران و ترکیه

جدول ۱ نشان می‌دهد که اگرچه از نظر ویژگی‌های استقرار، معماری و کارکردی تفاوت‌های اساسی میان کبوترخانه‌های دو کشور دیده می‌شود، با این حال یکی از اهداف اصلی از ایجاد آنها در دو کشور تولید کود برای حاصلخیزی زمین‌های کشاورزی بوده است. از طرف دیگر با وجود تنوع گونه‌های بیشتر در نمونه‌های ایرانی، تنوع کارکردی کبوترخانه‌های ترکیه بیشتر بوده است. به همین منظور در کنار کوددهی به

زمین‌های کشاورزی در نمونه‌های ترکیه، یکی از مهم‌ترین کارکردهای آنها، تجارت کود کبوتر و صادرات آن در امپراتوری عثمانی به کشورهای اروپایی، با هدف تهیه باروت و رنگرزی و تولید مواد اولیه صنعتی بوده است. قدرت‌گیری امپراتوری عثمانی و نیاز به سلاح گرم جهت تقویت سپاه در جنگ‌ها و توسعه امپراتوری عثمانی، اهمیت فراوری فضله کبوتر جهت تهیه باروت در این دوره را دوچندان می‌کند؛ به همین خاطر تقاضای کشورهای اروپایی جهت واردکردن فضله کبوتر از ترکیه به منظور ساخت باروت و جنگ‌افزار، در رونق ساخت و ساز کبوترخانه‌ها در کشور ترکیه مؤثر بوده و به همین خاطر صادرات فضله کبوتر به اروپا در بسیاری از متون این دوره نگاشته شده است. اگرچه سیاحان و مورخین در ایران دوره صفوی، از کاربرد مشابهی از فراوری فضله کبوتر در تهیه باروت خبر نمی‌دهند، با این حال وجود هزاران کبوترخانه در اصفهان پایتخت صفویان احتمال الگوبرداری از عثمانیان در تهیه باروت از فضله کبوتر جهت تولید سلاح گرم دور از ذهن نیست. این عوامل سبب شده تا حاکمان دو کشور طی چند صده اخیر حمایت ویژه‌ای از این بناها داشته باشند. از آنجایی که کبوترخانه‌ها به مانند بسیاری از بناهای بومی دیگر کمتر شناخته شده‌اند؛ می‌توانند به‌عنوان سمبل توریستی بسیاری از شهرها در ایران و ترکیه معرفی شوند؛ مثلاً کبوترخانه‌های خشتی دیاربکر نمونه منحصر به فرد و شاخص این گونه را در کشور ترکیه معرفی می‌کند که مشابه آن در سایر شهرها دیده نمی‌شود.

۷. نتیجه

کبوترخانه‌ها با توجه به ارتباطی که با سبک زندگی مردم و دانش بومی آنها دارند، در دنیای امروز بسیار اهمیت دارند. تنوع در کبوترخانه‌های مناطق مختلف، به تفاوت فرهنگی انسان‌ها و تعامل آنها با محیط زیست برمی‌گردد. پس از بررسی گونه‌های کالبدی کبوترخانه‌های ایران و آناتولی مرکزی و بررسی نیارش و کارکردهای سازه‌ای آنها، می‌توان به وجوه افتراق و اشتراک بسیاری در مورد آنها پی برد. در ترکیه کبوترخانه‌هایی با کارکردهای مشابه (تولید کود به منظور تقویت زمین‌های کشاورزی و رنگرزی) و متفاوتی (استفاده از گوشت کبوتر، تهیه باروت در تولید سلاح‌های گرم و تولید مواد صنعتی) نسبت به کبوترخانه‌های ایران ساخته شده‌اند. مصالح ساختمانی کبوترخانه‌ها در ایران بیشتر از خشت بوده؛ اما در ترکیه بیشتر از سنگ و یا در دل صخره ساخته شده‌اند. همچنین برخلاف کبوترخانه‌های ایران که بیشتر در داخل زمین‌های کشاورزی و یا در امتداد رودخانه‌ها استقرار یافته‌اند، کبوترخانه‌های ترکیه اکثراً به‌دور از مزارع و زمین‌های

کشاورزی و بیشتر در کنار خانه‌های مسکونی و یا بر روی بلندی ساخته شده‌اند. اگرچه گونه خشتی دیاربکر مشابه نمونه‌های خشتی و مستطیلی ایرانی است، با این حال دو گونه صخره‌ای و دو قسمتی (واقع در زیر و بالای زمین) در کاپادوکیه و جسی از نظر استحکام و امنیت کبوتران به مراتب بادوام‌تر از نمونه‌های ایرانی (عموماً خشتی) هستند.

پی‌نوشت

۱- جهت اشاره به اهمیت کبوترخانه‌ها در سفرنامه‌های قرون میانی و متأخر اسلامی رجوع شود به مقاله همین نگارنده در سال ۱۳۹۴ که در شماره ۲۶ نشریه مطالعات تاریخ فرهنگی به چاپ رسیده است.

منابع

- آزاد، میترا، ۱۳۸۹، «کبوترخانه استفسانج؛ شاهکار ترکیب خشت و چوب در معماری روستایی ایران»، نشریه میراث ملی، شماره ۴، صص ۱۵۶.
- اسدی‌طوسی، ابونصر علی بن احمد بن منصور، ۱۳۵۶، لغت فرس، به کوشش محمد دبیرسیاقی، تهران، طهوری.
- اسکوراسیکه، فسطیوس، ۱۳۸۸، ورزشنامه، تدوین حسن عاطفی، تهران، مرکز نشر دانشگاهی.
- انصاری، عاطفه، ۱۳۹۲، طرح مرمت کبوترخانه میرزا احمد و طراحی محوطه گردشگری، گُورت (اصفهان)، پایان‌نامه منتشرنشده کارشناسی ارشد مرمت و احیای بناها و بافت‌های تاریخی، دانشکده حفاظت و مرمت دانشگاه هنر اصفهان.
- بیرجندی، عبدالعلی، ۱۳۸۷، معرفت فلاح (دوازده باب کشاورزی)، به تدوین ایرج افشار، تهران، مرکز پژوهشی میراث مکتوب.
- بیزلی، الیزابت، ۱۳۴۵، کبوترخانه‌های اصفهان، ترجمه مهندس کسائیان، اصفهان، آرشیو دفتر حفاظت آثار باستانی.
- بیزلی، الیزابت، ۱۳۷۴، مجموعه مقالات هنرهای ایران، زیر نظر رونالد دبلیو فریه، ترجمه پرویز مرزبان، صص ۱۰۹-۱۱۸، تهران، نشر و پژوهش فرزاد.
- تبریزی، محمدحسین، ۱۳۳۶، برهان قاطع، به کوشش م. سعیدی‌پور، جلد دوم، تهران، خرد نیما.
- جابری انصاری، حاج میرزا حسن‌خان، ۱۳۵۸، تاریخ اصفهان (بخش نخست)، به اهتمام جمشید مظاهری، اصفهان، بی‌نا.
- حوری‌زاد، امیر، ۱۳۹۳، گونه‌شناسی کبوترخانه‌های استان اصفهان از نظر فرم و مطالعه تأثیر آن بر پایداری سازه‌ای، پایان‌نامه کارشناسی ارشد معماری، دانشکده معماری و شهرسازی دانشگاه هنر اصفهان.
- حیدری باباکمال، یداله، ۱۳۹۴، «کبوترخانه‌های گلپایگان و خوانسار: نگرشی بر اهمیت تاریخی و فرهنگی آنها در دوره قاجار»، مطالعات تاریخ فرهنگی، دوره ۷، شماره ۲۶، صص ۶۱-۹۲.
- خاقانی شروانی، افضل‌الدین بدیل‌بن علی، ۱۳۳۸، دیوان خاقانی شروانی، به تصحیح ضیاءالدین سجادی، تهران، زوار.

خانمحمدی، بهروز و صدراپی، علی، ۱۳۹۲، «پژوهشی در کبوترخانه‌های میاندوآب»، اثر، شماره ۶۳، صص ۱۶-۲.

دنیسری، شمس‌الدین محمد بن امین‌الدین ایوب، ۱۳۵۰، *نادر التبادر لتحفه البهادر*، به کوشش محمدتقی دانش‌پژوه، تهران، بنیاد فرهنگ ایران.

رنجبر، پریسا، ۱۳۹۳، *بررسی کبوترخانه‌های چندقلو: مطالعه موردی شهرستان‌های فلاورجان و مبارکه استان اصفهان*، پایان‌نامه منتشر نشده کارشناسی ارشد باستان‌شناسی، دانشگاه شهرکرد.

ستارنژاد، سعید، عزیزی، شیما و همتی آرقون، توحید، ۱۳۹۶، «پژوهشی در کبوترخانه صخره‌کند روستای تازه‌کند قشلاق؛ شهرستان مراغه»، *دوماهنامه پژوهش در هنر و علوم انسانی*، سال دوم، شماره ششم (پیاپی هشت)، صص ۱۲۷-۱۴۲.

سروری کاشانی، محمدقاسم بن حاجی محمد، ۱۳۴۱، *مجمع‌الفرس*، به کوشش محمد دبیر سیاقی، جلد سوم، تهران، علمی.

ضرغامی، اسماعیل، اخوت، هانیه، عظمتی، حمیدرضا، ۱۳۹۱، «گونه‌شناسی کالبدی و سازه‌ای بناهای عام‌المنفعه روستایی در اصفهان و آناطولی مرکزی (نمونه مورد بررسی بنای کبوترخانه‌ها)»، *مجله مسکن و محیط روستا*، شماره ۱۳۷، صص ۳۷-۵۲.

فرهادی، مرتضی، ۱۳۷۲، *کبوترخانه‌های ایران؛ اعجاز معماری و خلاقیت در کار کشاورزی*، ایران زمین، سال دوم، شماره ۳ و ۴، معاونت امور سیاحتی و زیارتی وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.

فرهادی، مرتضی، ۱۳۶۹، *نامه کمره*، جلد دوم (چند برش در فرهنگ کشاورزی و دامداری شهرستان کمره)، تهران، امیرکبیر.

فرهادی، مرتضی، ۱۳۷۲، «کبوترخانه‌های اصفهان در منابع خارجی»، *مجله باستان‌شناسی و تاریخ*، سال هشتم، شماره ۱۵، صص ۳۸-۴۷.

قزوینی، زکریا بن محمد بن محمود المکمون، ۱۳۶۱، *عجایب‌المخلوقات*، چاپ دوم، تدوین نصراله صبوچی، تهران، کتابخانه مرکزی.

کاخکی، سعید هادی‌زاده، ۱۳۸۱، *تعامل با طبیعت (طراحی باغ کبوترخانه در پارک جمشیدیه تهران)*، پایان‌نامه منتشر نشده کارشناسی ارشد معماری، تهران، دانشگاه تهران، گروه معماری دانشکده هنرهای زیبا.

گوهربین، صادق، ۱۳۳۷، *فرهنگ لغات و تعبیرات مثنوی معنوی جلال‌الدین محمد بن حسین بلخی*، تهران، دانشگاه تهران.

محمودیان، محمد و چیت‌ساز، علی، ۱۳۷۹، *برج‌های کبوتر اصفهان*، اصفهان، نشر گل‌ها.

مولانا، جلال‌الدین محمد بلخی، ۱۳۸۱، *کلیات شمس تبریزی (مطابق نسخه تصحیح‌شده استاد بدیع‌الزمان فروزانفر)*، تهران، مهتاب.

میرمحمدی، حمیدرضا، ۱۳۸۰، *سیری در تاریخ و جغرافیای گلپایگان*، قم، کنگره بزرگداشت علمای گلپایگان.

نخجوانی، شمس‌الدین محمد بن هندوشاه، ۱۳۵۵، *صاح‌الفرس (فرهنگ لغات فارسی از قرن هشتم هـ. ق)*، به کوشش عبدالعلی طاعتی، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب.

نرشخی، ابوبکر محمد بن جعفر، ۱۳۵۱، *تاریخ بخارا*، ترجمه ابونصر احمد بن نصر قبادی، به تصحیح محمدعلی مدرس زنوزی، محمد بن زُفر بن عمر، تهران، بنیاد فرهنگ ایران.

نفیسی، علی‌اکبر، (ناظم‌الاطبا)، ۱۳۴۳، *فرهنگ نفیسی*، ج چهارم، تهران، خیام.

هروی، قاسم بن یوسف ابونصر، ۱۳۴۶، *ارشاد‌الزراعه*، به اهتمام محمد مشیری، تهران، دانشگاه تهران.

همدانی، رشیدالدین فضل‌اله، ۱۳۶۸، *آثار و احیاء*، تدوین منوچهر ستوده و ایرج افشار، تهران، انتشارات مؤسسه مطالعات اسلامی.

همدانی، رشیدالدین فضل‌اله، ۱۳۶۸، *جامع‌التواریخ (تاریخ مبارک غازانی)*، به سعی و اهتمام کارل یان، اصفهان، پرسش.

همدانی، محمد بن محمود بن احمد، ۱۳۷۵، *عجایب‌المخلوقات و غرایب‌الموجودات*، به کوشش منوچهر ستوده، تهران، نشر مرکز.

- Akay, F., 2004, "Bird Houses", *Skylife*, No.4, pp. 108-114.
- Altintas, M.E., 2001, "Kayseri ve Civarmda Bulunan Ku Evleri, V.Ortac; ag ve Türk Donemi Kazi ve Arestirmslen Sempozyumu Bildiriler", *Hacettepe Oniversitesi, Sanat Tarihi Bolumu*, 4, Pp. 337-351.
- Amirkhani, A., 2010, "Ancient Pigeon Houses: Remarkable Example of the Asian Culture Crystallized in the Architecture of Iran and Central Anatolia", *Asian Culture and History*, Vol. 2, No. 2, pp. 45-57.
- Ansari, A., & Bani, D. H., 2014, Dovecots: tourist attraction of Isfahan villages. *Scientific Journal of Pure and Applied Sciences*, 3(7) 654-668.
- Barista, H. Ö., 2000, *Osmanli Imparatorlugu Dönemi Istanbul'dan Kus Evleri, Kültür Bakanligi Yayinlari*, Ankara.
- Beazley, E., 1966, "The Pigeon Towers of Isfahan", *Iran*, Journal of the British Institue of Persian Studies, the British Academy, Burlington Gardens, London, Vol.IV. pp. 105-109.
- _____, 1977. Some vernacular buildings of the Iranian plateau. *Iran*, 15(1), 89-102.
- Beysanoglu, S., 1982, 'Watermelon and pigeon in the folklore of Diyarbakır', *Ziya Gokalp Journal*, 5, pp.17-37.
- Buyukmihci, G. 2006. 19. Yüzyıl Anadolu'sunda Günümüze Yansıyan Özgün Bir Tarımsal Ticaret Yapısı: Güvercinlikler. *Erciyes Üniversitesi Sosyal Bilimler Enstitüsü Dergisi*, 1(21), 97-119.
- Cook, O.A., 1920, *A Book of Dovecote*, By: T.N. Foulis in London, Edinburgh and Boston.
- Çoragan Karakaya, N., 2014. Kayserinin Gesi Beldesi Kucuk Burunguz (Subasi) Koyu Ile Agirnas Vadisindeki Bizans Donemine Ait Sivil-Ziari Kaya Yapilari. *Electronic Turkish Studies*, 9(10).Pp. 335 -358.
- Dewan, M.I, 1955. *Towers and Pigeon in Iran*, World Crops, March 1955.
- Husselman, Elinor M., 1984, "The Dovecotes of Karanis", *Transactions and Proceedings of the American Philological Association*, Vol. 84. pp. 81-91.
- Imamoglu, V. 2001. *Kayseri Bag Evleri (Vineyard Houses of Kayseri)*, Is Bankasi Yayinlari, Ankara.

- İmamoğlu, V., Korumaz, M., & İmamoğlu, Ç. 2005. A fantasy in Central Anatolian architectural heritage: Dove cotes and towers in Kayseri. *METU JFA*, 2(22), 79-90.
- İnceköse, Ü., 2019. Dovecotes in Kayabağ village: an assessment of landscape and architectural characteristics. *Journal of Architectural Conservation*, 1-21.
- Iscen, Y., 2008, *Cappadocia Pigeon Cotes*, Website: Turkish Tumblers, Turkey, Available at <http://www.Turkishtumblers.com/Capadociacotes.htm>, Access Date decemer 2013.
- Kakish, R., 2012, Evidence for dove breeding in the Iron Age: A newly discovered dovecote at Ain al-Baida/Amman. *Jordan Journal for History and Archaeology*, 165(738), 1-38.
- Korumaz, M., 2002, *Korunmasi Gereken Bir Yapi Dokusu, Kayseri Giivercinlikleri*, 6. Ortac; Ag ve Turk Donemi Kazi Sonucleri ve Sanat Tehrihi Arestirmeleri Bilgi Soleni, Erciyes Oniversitesi, Kayseri.
- Önge, Y., 1977, Mimar Gözü ile Kus Evleri, *Kültür Sanat Dergisi*, 1; 86-91
- Tekin, Ç. & Oğuz, C. Z., 2013, Traces of birdhouse tradition in Anatolia. *International Journal of Architectural and Environmental Engineering*, 7(4), 322-328.
- Tibet, E. E., 2018, The sentient ecology of Cappadocia: dovecote paintings, pigeons, vineyards, cave dwellers and fairy chimneys. *Biodiversity*, 19(3-4), 225-236.
- Türkmen K., 2000, Kayseri'ye özgü bir yapı türü güvercinlik. *Sanatsal Mozaik*, 4,102-105.
- Spandl, k., 1998, "Exploring the Round Houses of Doves", *British Archeology Magazine Logo*, No. 35. Pp.1-8.



The Effective Factors, Trends and Consequences of the 14th National Consultative Assembly in Kermanshah

Ebtehaj Salimi¹ & Hasan Zandiyeh² & Manoochehr Samadivand³ & Masomeh Garedagi⁴
(91-114)

The dismissal of Reza Shah from political power changed the country's political structure dramatically and began in the political and social spheres a new phase of parliamentary activities, parties, movements, and social classes. These changes affected the National Consultative Assembly election and people's participation in electing their representatives in Tehran and elsewhere in the country, so that each of these newly-formed parties and movements interfered in it without any legal prohibition, and the election went out of government's control for some time. The participation of people in the relatively free elections of the fourteenth parliament was the first experience of the Iranian nation after the fall of the first Pahlavi's dictatorship, and it was widely welcomed. This paper surveys different parties, groups, and personalities that, freed from the difficult political conditions of the first Pahlavi, participated in the elections in Kermanshah as an important and strategic region located in western Iran. This study is based on a descriptive-analytical method and relying on documentary and library manuscripts, with analyzing the voting process, tries to find out what the influential factors in the 14th National Consultative Assembly election in Kermanshah were. The results show that unlike Reza Shah's era, the 14th election was not monopolized by any of the political and social forces, and the candidates were affiliated with various and opposing influential groups. In the first election of the second Pahlavi era, in order to weaken the Pahlavi court, participation increased and the centers of power especially tribes and nomads and foreign political agents conducted activities during the parliamentary elections to achieve their political goals. Therefore, this period of the election was influenced by domestic and foreign agents. So new candidates entered the parliament.

Keywords: Parliamentary Elections, Kermanshah, 1940s, Tribes and Nomads, Allies.

Received: March, 22, 2020 ; Accepted: October, 6, 2020

doi
10.22059/jis.2020.299815.819
Print ISSN: 2252-0643-Online ISSN: 2676-4601
<https://jis.ut.ac.ir>

1. Ph.D Candidate, in History, Shabastar Branch, University Islamic Azad, Shabastar, Iran.
2. Email of the corresponding author: zandiyehh@ut.ac.ir
Assistant professor in History, University of Tehran, Tehran, Iran.
3. Assistant professor in Islamic Education Group, University Islamic Azad, Tabriz Branch, Tabriz, Iran.
4. Assistant professor in History, Shabastar Branch, University Islamic Azad, Shabastar, Iran.

عوامل مؤثر، روند و پیامدهای انتخابات مجلس چهاردهم شورای ملی

در کرمانشاه

ابتهاج سلیمی

دانشجوی دکتری تاریخ، واحد شبستر، دانشگاه آزاد اسلامی، شبستر، ایران.

حسن زندیه^۱

استادیار گروه تاریخ دانشگاه تهران، تهران، ایران.

منوچهر صمدی وند

استادیار گروه معارف اسلامی، واحد تبریز، دانشگاه آزاد اسلامی، تبریز، ایران.

معصومه قره داغی

استادیار گروه تاریخ، واحد شبستر، دانشگاه آزاد اسلامی، شبستر، ایران.

تاریخ دریافت مقاله: ۹۹/۰۱/۳؛ تاریخ پذیرش مقاله: ۹۹/۰۷/۱۵

علمی - پژوهشی

چکیده

برکناری رضاشاه از قدرت، تکان سختی به ساختار سیاسی کشور وارد آورد و مرحله تازه‌ای از فعالیت پارلمان، احزاب، گروه‌ها، جریان‌های داخلی، اقشار و طبقات اجتماعی در عرصه سیاسی و اجتماعی آغاز گردید. انتخابات مجلس شورای ملی و مشارکت مردم در انتخاب وکلای موردنظر خویش در تهران و دیگر نقاط کشور هم از این تحولات و تکانه، بی‌نصیب نماند و هر یک از مراجع مذکور، بدون منع قانونی در آن دخالت کردند و انتخابات برای مدتی از کنترل دولت خارج شد. شرکت مردم در انتخابات نسبتاً آزاد دوره چهاردهم مجلس، اولین تجربه ملت ایران بعد از سقوط دیکتاتوری پهلوی اول بود و استقبال زیادی از آن صورت گرفت. کرمانشاه به عنوان منطقه‌ای مهم و استراتژیک واقع در غرب ایران، ازجمله این موارد بود که احزاب، نیروها و شخصیت‌های مختلف با رهایی از دشواری‌های سیاسی دوره پهلوی اول، به تکاپو افتادند و در انتخابات سهمیم شدند که بررسی آن، مسئله مقاله حاضر است. این پژوهش با روش تحلیلی - توصیفی و با تکیه بر متون اسنادی و کتابخانه‌ای، با واکاوی روند رأی‌گیری، در پی پاسخ به این پرسش اصلی است که علل و عوامل تأثیرگذار در جریان برگزاری انتخابات مجلس چهاردهم شورای ملی در حوزه انتخابیه کرمانشاه چه بوده است؟ یافته‌ها نشان می‌دهد که برخلاف دوره سلطنت رضاشاه، انتخابات دوره چهاردهم به انحصار هیچ‌یک از نیروهای سیاسی و اجتماعی درنیامد و نامزدهای این دوره وابسته با گروه‌های ذی‌نفوذ متعدد و متضادی بودند. در اولین انتخابات دوره پهلوی دوم، نظر به ایجاد خلأ قدرت و ضعف دربار و عوامل بازدارنده رژیم، میزان مشارکت افزایش یافته و مراکز قدرت به‌ویژه ایلات و عشایر و مأموران سیاسی خارجی برای نیل به اهداف خویش، در جریان انتخابات مجلس به فعالیت‌ها و کنشگری پرداختند، لذا این مرحله از انتخابات تحت تأثیر عوامل داخلی و خارجی قرار داشت، در نتیجه نمایندگان جدیدی به مجلس راه پیدا کردند.

واژه‌های کلیدی: انتخابات مجلس، کرمانشاه، دهه ۱۳۲۰، ایلات و عشایر، متفقین.

مقدمه

اطلاع از حیات پارلمان و شناخت تحولات درونی و فرازوفرودهای مجلس و امر انتخابات که بهترین نمود و بازتاب جامعه مدنی و نظام مشروطه به شمار می‌رود، نقش مهمی در درک تاریخ معاصر ایران دارد. حمله متفقین و برکناری و تبعید رضاشاه، گرچه بر

وخامت اوضاع اقتصادی و اجتماعی افزود، منجر به کاهش اقتدار دولت و اعمال نفوذ و سلطه در استان‌های مختلف کشور شد و این موضوع آثار و نتایجی بر جای گذاشت؛ در دهه ۱۳۲۰ ش. که از متلاطم‌ترین دوره‌های تاریخ سیاسی ایران به شمار می‌رود، فعالیت‌های سیاسی رونق گرفت، متنفذین محلی و اشراف زمین‌دار که زمانی مغلوب برنامه اسکان دولتی شده بودند، قدرت خویش را بازیافتند، تنش بین گروه‌های سلطنت‌طلب و مخالف رژیم افزایش یافت، احزاب و جریان‌های سیاسی با پشتیبانی مردم و اتحادیه‌های صنفی اجازه فعالیت پیدا کردند، مخالفان فرصت یافتند و برای نیل به اهداف خویش به گردونه رقابت‌ها پیوستند، عوامل خارجی و در رأس آنان روسیه و انگلیس و اندکی بعد آمریکا، نیز به اعمال نفوذ پرداختند، آزادی مطبوعات محقق شده و سانسور و اختناق در جامعه کاهش پذیرفت، کابینه‌ها به طور مکرر تغییر می‌کردند و به طور کلی مرحله‌ای از یک دموکراسی نیم‌بند بدون آنکه کسی انتظارش را داشته باشد، در کشور آغاز گردید و تا چندین سال به طول انجامید.

در چنین شرایطی، انتخابات مجلس مهم‌ترین و اصلی‌ترین هدف گروه‌ها و احزاب و نیروهای مختلف صاحب قدرت جامعه به شمار می‌رفت که با نفوذ و مداخله و به اصطلاح مشارکت در آن، راحت‌تر می‌توانستند به خواسته‌ها و مطالبات خویش برسند. انتخابات مجلس چهاردهم در ۱۳۲۲ ش. که نخستین مرحله انتخابات در سلطنت محمد رضاشاه بود، زمانی برگزار شد که شاه قدرت چندانی نداشت و لذا مراجع قدرت در تهران و استان‌های مختلف کشور برای برهم زدن نظم رضا شاهی و ابراز نارضایتی از تجدد آمرانه و همین‌طور تحقق امیال و آرزوهای خود در روند برگزاری انتخابات و گزینش نمایندگان مجلس مداخله کردند؛ گرچه همگی در این مسیر موفق نشدند. حوزه انتخابیه کرمانشاه واقع در غرب ایران با داشتن حیات نیرومند ایلی، رقابت احزاب و حضور عوامل خارجی به‌ویژه مأموران سیاسی و نظامی انگلیس، عرصه‌ای را فراهم کرد که امر انتخابات مجلس تحت تأثیر این عوامل قرار بگیرد و در این جستار روند برگزاری و عوامل تأثیرگذار در آن مورد بررسی قرار می‌گیرد.

گرچه تاکنون درباره انتخابات و تاریخ پارلمان آثار متعددی به رشته تحریر درآمده است، با این حال انتخابات مجلس و علل و عوامل دخیل در آن در حوزه کرمانشاه به مانند بسیاری از دیگر حوزه‌های انتخابیه استانی در جریان دوره چهاردهم مجلس شورای ملی - که مهم‌ترین مجلس و انتخابات در تاریخ پارلمان ایران مشروطه به شمار می‌رود - اثر مستقل و مبسوطی وجود ندارد. تنها پژوهش قابل توجه در این زمینه

کتاب محمدعلی سلطانی تحت عنوان «احزاب سیاسی و انجمن‌های سری در کرمانشاه» است که در قسمتی از جلد دوم به رقابت‌های حزبی با تکیه بر زندگینامه برخی از فعالین این حوزه پرداخته است. اما در این مقاله بر عوامل و رویکردهایی که در جریان انتخابات این دوره سهیم بوده‌اند، تمرکز می‌شود.

۱. احیای احزاب و تعدد جریان‌های سیاسی در دهه ۱۳۲۰ش.

یکی از مهم‌ترین آثار و نتایج کوتاه‌مدت برکناری رضاشاه از قدرت، شروع مرحله نوینی از حیات احزاب و جریان‌های مختلف سیاسی در تهران و دیگر نقاط کشور بود. در این مرحله احزاب و جمعیت‌های سیاسی، چنان کثرت و تنوع یافتند که مانند آن در تاریخ معاصر ایران دیده نشده بود (مدیرشانه‌چی، ۱۳۷۵: ۵۵-۵۶). تغییرات سیاسی و ضعف نسبی سلطنت و دربار پهلوی، عامل مهمی برای این آزادی‌های سیاسی بود. در این شرایط بسیاری از فعالین سیاسی کشور که تا این زمان به گوشه‌ای رفته و یا در زندان به سر می‌بردند، از فرصت استفاده کرده و با وضع تشکیلات حزبی در راه کاهش قدرت سلطنت و برآوردن امیال خود، به فعالیت پرداختند.

فعالیت احزاب در کرمانشاه تحت تأثیر رقابت‌های حزبی در تهران و سایر نقاط بود و جهت اطلاع از این روند ضروری است به آن اشاره گردد. در این مرحله سه گروه از احزاب سیاسی ظهور کردند و برای کسب قدرت سیاسی به رقابت پرداختند؛ گروهی محافظه‌کار که از اقتصاد سیاسی موجود حمایت می‌کردند و خواستار احیای ارزش‌های اسلامی بودند؛ گروه دیگر حامی بورژوازی ملی ایران بودند و سازمان‌های سیاسی تأسیس کردند که سرانجام ائتلافی معروف به جبهه ملی تشکیل دادند؛ و دسته سوم گروهی از روشنفکران لیبرال و رادیکال بودند که حزب توده را تأسیس کردند (امجد، ۱۳۸۰: ۹۰). دیگر احزاب و جمعیت‌های سیاسی این دوره به طور مستقیم یا غیرمستقیم تحت تأثیر این سه رویکرد اصلی قرار داشتند و لذا می‌توان اشتراکات زیادی در عمل و مرامنامه این احزاب مشاهده کرد. بنابراین، پس از تبعید رضاشاه یک دوره تقریباً ده ساله دموکراسی سیاسی در کشور شروع شد که در آن دو جبهه سیاسی عمده به صورت فعالان اصلی در عرصه سیاسی ظاهر شدند.

از جمله این احزاب و گروه‌های سیاسی می‌توان به حزب توده، دموکرات، عدالت، /راده ملی، کبود، شورای متحده کارگران، پیکار و غیره اشاره کرد. بزرگ‌ترین و فعال‌ترین حزبی که در این دوره تأسیس شد، حزب توده بود که بازماندگان گروه مارکسیست‌های ایرانی آن را تشکیل دادند و پایگاه آنان در میان طبقه متوسط جدید و کارگران صنعتی بود و برنامه‌ای دموکراتیک و ضد فاشیست را در پیش گرفت

(گازیوروسکی، ۱۳۷۱: ۸۳). حزب توده ایران با شرکت عده‌ای از آزادیخواهان و میهن‌پرستان و مخالفین دیکتاتوری رضاشاه که هسته مرکزی آنها را دسته ۵۳ نفر تشکیل می‌داد در ۷ مهر ۱۳۲۰ به رهبری سلیمان میرزا اسکندری در تهران سازمان یافت (جامی، ۱۳۵۷: ۱۳۴). پیشنهاد تشکیل این حزب فراگیر با ماهیت عامه فهم و ضد استعماری را ایرج اسکندری مطرح کرد (امیرخسروی، ۱۳۷۵: ۷۳)؛ لذا مؤسسين حزب به لحاظ فکری تحت تأثیر سوسیالیسم و کمونیسم قرار داشتند. قابل ذکر است که در این زمان فضای ایران آکنده از تبلیغات ضد کمونیست بود.

در ادامه در ۱۵ مهر ۱۳۲۰ با شرکت ۸۰ نفر جلسه هیئت مؤسسان حزب توده تشکیل شد که از این تعداد ۳۷ تن از کمونیست‌های زندانی بودند و در این جلسه اسم توده برای حزب انتخاب شد (سیاست و سازمان حزب توده از آغاز تا فروپاشی، ۱/۱۳۷۰: ۱۰۱). این افراد برای برگزاری سالروز درگذشت تقی ارانی دور هم جمع شدند. البته درباره تعداد اعضای مؤسس اولیه حزب توده در بین منابع اختلافاتی دیده می‌شود. خامه‌ای در این باره می‌نویسد:

«در این جلسه ابتدا سلیمان میرزا علت دعوت حضار را شرح داد و لزوم تشکیل حزبی را برای دفاع از آزادی و جلوگیری از تجدید دیکتاتوری بر اساس رهنمودهایی که مقامات شوروی داده بودند، بیان کرد ... سپس ۱۵ نفر از اعضای کمیته مرکزی مأموریت یافتند تا مرامنامه و اساسنامه موقت حزب را تدوین کنند و در جلب اعضاء و گسترش حزب بکوشند» (خامه‌ای، ۱۳۷۲: ۲۵۱).

هدف اولیه حزب توده که به گفته طبری اعضای آن ترکیبی از «رفقای کمونیست» و «افراد ملی» بود (طبری، ۱۳۶۷: ۴۲)، ضمن اجرا و انجام وظایف خاص احزاب کارگری، تشکیل و هماهنگ کردن همه نیروهای مترقی در یک جبهه مشترک برای جلوگیری از اعاده دیکتاتوری و مبارزه با خطر فاشیسم و افشای آن بود (مهربان، ۱۳۶۱: ۲۷). حزب توده محصول شرایط اجتماعی و سیاسی کشور در اواخر دوره سلطنت رضاشاه بود. رشد نسبی صنایع، بسط مناسبات سرمایه‌داری در شهرهای مختلف، رشد کمی و کیفی پرولتاریا، تشدید تضاد میان نیروهای ملی و وطن‌خواه و سیاست‌های استعماری و نیاز مبرم کشور به انجام اصلاحات در شئون مختلف کشور از جمله این بسترها بود (نوروزی، ۱۳۶۰: ۴۴). حزب توده از شرایط تازه آزادی‌های سیاسی به خوبی استفاده کرد و ارتباط خود را با کارگران صنعتی و گروه‌های شغلی میانه‌حال مدرن گسترش داد (کمالی، ۱۳۸۱: ۱۵۸). با چنین ویژگی‌هایی بود که حزب در سال‌های بعدی در نقاط مختلف کشور به فعالیت پرداخت و به بزرگ‌ترین و مهم‌ترین نیروی سیاسی کشور بدل شد.

حزب پس از تدوین برنامه موقت و مرامنامه، کار خود را از تهران آغاز کرده و به دیگر استان‌ها گسترش داد. در بسیاری از شهرها شعبه تأسیس کرد و چندین روزنامه ایالتی انتشار داد از جمله بیستون در کرمانشاه، راهنما در همدان و غیره (آبراهامیان، ۱۳۸۸: ۳۶۸). لذا در اندک زمانی پس از تحولات شهریور ۱۳۲۰ احزاب متعددی در کشور به وجود آمد. سلطانی درباره حزب توده در کرمانشاه تصریح نموده:

«در اوایل پائیز سال ۱۳۲۱؛ محسن علوی، رئیس دبیرستان شاهپور کرمانشاه سر صف صبحگاهی طی سخنرانی مبسوطی تأسیس حزب توده را در کرمانشاه اعلام نمود و از دانش-آموزان خواست که برای عقب نماندن از دنیای مرفعی آنروز و مقابله با فئودالیسم به سازمان جوانان این حزب بپیوندند. سپس غفیفی دبیر طبیعی و معزی دبیر تاریخ و جغرافیا مرامنامه و اساسنامه حزب را قرائت و تشریح کردند ... پس از سخنرانی این سه نفر ابوالحسن قلقی، دانش-آموز سال ششم ادبی اعلام کرد که در هفته دو روز (یکشنبه و چهارشنبه) جلسه حزبی در خیابان سیلو برگزار است و شرکت کنند و متعاقباً روزنامه بیستون به مدیریت میرزا مهدی خان فرهپور و مدیریت داخلی فیض‌الله سعادت به عنوان ارگان و سخنگوی رسمی حزب توده منتشر و اولین میتینگ حزب توده در اوایل زمستان ۱۳۲۱ در میدان گاراژ برگزار شد». (سلطانی، ۱۳۷۸: ۲/۳۱۷)

علاوه بر توده که در این شرایط حزبی لیبرال و دموکراتیک محسوب می‌شد و تنها حزب واقعی و سازمان یافته کشور بود و برای طبقه کارگر و روشنفکران جوان و نوجوان جذابیت داشت، احزاب تندرو و محافظه کار نیز سر برآوردند از جمله پیکار، عدالت، میهن، مردم، دموکرات، ایران و اراده ملی. این احزاب دارای ایدئولوژی مدونی نبودند و هدف آنها بیشتر حفظ وضع موجود بود (طیرانی، ۱۳۷۶: مقدمه). نخستین کوشش‌ها برای ایجاد احزاب محافظه کار به پیدایش حزب عدالت انجامید که جمال امامی و علی دشتی آن را تأسیس کرده و حزب /اراده ملی که سید ضیاءالدین طباطبایی آن را به وجود آورد. علاوه بر این‌ها، گروه‌های ریز و درشت دیگری نیز در کشور به وجود آمدند.^(۱) بنابراین، در دهه ۱۳۲۰ ش. تعدد و تکثر کم‌نظیری در عرصه فعالیت‌های حزبی در کشور جریان پیدا کرد. شهر کرمانشاه هم از جریان تحزب و فعالیت‌ها و رقابت‌های حزبی برکنار نماند و در شرایطی که رژیم توان سرکوب خود را از دست داده بود، در سال‌های مختلف دهه ۱۳۲۰ ش. جمعیت‌های سیاسی موجود در امور داخلی این شهر و به‌ویژه در امر انتخابات مجلس در سطح وسیعی مداخله و مشارکت می‌کردند، گرچه در انتخابات مجلس چهاردهم احزاب سیاسی حضور پررنگی در حوزه کرمانشاه نداشتند.

۲. انتخابات مجلس چهاردهم شورای ملی

در آستانه هجوم متفقین به ایران، انتخابات سیزدهمین دوره مجلس شورای ملی انجام شد و لذا با تبعید رضاشاه و جانشینی محمدرضا شاه مجلس به کار خویش ادامه داد. پس از اشغال ایران، تا مدت دو سال انتخابات جدید برگزار نشد و عاقبت در تابستان ۱۳۲۲ ش. شاه فرمان آن را صادر کرد. منصور در مصاحبه مطبوعاتی اشاره کرد با برقراری امنیت در انتخابات، از دسیسه‌بازی و دست‌کاری در نتایج آن و مداخله مأموران دولتی در امر تبلیغات و خریدوفروش آراء ممانعت خواهد کرد و از آزادی کامل انتخابات بحث نمود (اطلاعات، سال هفدهم، شماره ۵۱۸۷، شنبه چهاردهم خرداد ۱۳۲۲، ص ۱). مجلس سیزدهم در اول آذرماه سال ۱۳۲۲ پایان یافت و مجلس چهاردهم در ششم اسفند این سال گشایش و روز ۲۱ اسفند رسمیت یافت (صفایی، ۱۳۷۳: ۷۹). به نوشته مسعودی:

«اول آذر ۱۳۲۲ دوره سیزدهم مجلس پایان یافت و پنج ماه قبل از خاتمه مجلس، فرمان همایونی صادر و به موقع خود انتخابات آغاز گردید، بسیاری از نقاط در حین تشکیل مجلس نمایندگان خود را تعیین کردند که اغلب همان نمایندگان دوره سیزدهم بودند و بعضی نقاط هم وکلای جدیدی معرفی کردند ... در این دوره مردم تا حد زیادی در انتخابات شرکت کردند و برای اولین بار انتخابات بدون دخالت [کامل] دولت برگزار شد» (اطلاعات در یک ربع قرن، ۱۳۲۹: ۲۴۷).

نخست‌وزیر به هنگام صدور فرمان برگزاری انتخابات به وسیله شاه، به خبرنگاران خارجی گفته بود که انتخابات به شکلی آزادانه برگزار خواهد شد. بولارد در گزارش به ایدن اشاره کرد: «بعید به نظر می‌رسد بتواند چنین وعده‌های بی‌سابقه‌ای را عملی سازد» (یادداشت‌های سیاسی ایران، ۱۳۹۲: ۳۳۸/۱۲). چنانکه خواهد آمد، این پیشگویی‌ها در جریان انتخابات این دوره محقق شده و این پدیده تحت تأثیر علل و عوامل مختلف داخلی و خارجی قرار گرفت و در بسیاری از حوزه‌های انتخاباتی و ازجمله در کرمانشاه، یک انتخابات واقعی، کاملاً مردمی و سالم برگزار نشد. بولارد در گزارش‌هایش تصریح کرده:

«با نزدیک شدن انتخابات جدید هرج و مرج افزایش می‌یابد. برای مدت بیست سال انتخابات آزادی وجود نداشت. رضاشاه ظاهر قانون را حفظ می‌کرد و در زمان او ... کاندیداهایی انتخاب می‌شدند که شاه مایل بود انتخاب شوند و رقابتی در کار نبود. این نظام جلوی بسیاری از مشکلات را می‌گیرد. حالا که رضاشاه رفته است، به نظر می‌رسد دستجاتی از مردم به عنوان کاندیداهای نمایندگی مجلس داوطلب خواهند شد ... نمایندگان فعلی به هیچ چیز جز امکان انتخاب شدن مجدد فکر نمی‌کنند و از کار مردم غفلت می‌شود» (بولارد، ۱۳۷۱: ۴۱۶-۴۱۷).

انتخابات این دوره از مجلس که طولانی‌ترین، رقابتی‌ترین و بااهمیت‌ترین انتخابات در ایران معاصر بود (آبراهامیان، ۱۳۸۸: ۲۲۸)، هنگامی صورت گرفت که نیروهای متفقین در کشور حضور داشتند و احزاب و دسته‌های سیاسی که پس از شهریور ۱۳۲۰ با مرام‌های سیاسی مختلف به وجود آمده بودند، به فعالیت پرداختند. از طرفی مبارزات انتخاباتی برخلاف ادوار پیشین، به گونه‌ای آشکار و علنی برگزار شد. در این مرحله که ۸ ماه به طول انجامید، اخذ رأی در حوزه‌های مختلف و در تاریخ‌های مختلف صورت گرفت و تاریخ دقیق پایان آن مشخص نشد (میلسپو، ۱۳۷۰: ۱۱۹). از طرفی عوامل متنفذ داخلی انتخابات را تحت سلطه خویش داشتند (شجعی، ۱۳۸۳: ۴/۲۲۲). لذا در این دوره از انتخابات، بخش زیادی از مردم مشارکت کردند. به نوشته اعزاز نیک‌پی، فرماندار کرمانشاه در اواخر سلطنت رضاشاه و استاندار بعدی استان پنجم:

«از متنفذترین شخص مملکت تا ضعیف‌ترین پیرمرد شکسته آن ده‌کوره دورافتاده در این کار [انتخابات] اثر داشتند. حالا چطور یک فرد باید همه اینها را راضی نگهدارد و به نفع خود به کار اندازد. در آن ایام حزبی وجود نداشت تا انسان بدان راه یابد و با انجام تعهدات لازم از شر قسمت بزرگی از ریاضت‌ها فارغ شود ... مردم و رأی دهندگان با کمال فطانت مطالب را می‌فهمیدند و همه چیز را می‌دانستند و از این وضع مشمئز کننده [مداخله مأموران خارجی و سرسپردگان داخلی] ناراحت و ناراضی بودند و حد اعلاي آرزوهایشان این بود که اشخاص شایسته را به وکالت خویش برگزینند» (نیک‌پی، ۱۳۴۷: ۹۸-۹۹).

البته نه اینکه دخالت دولت به طور کامل شود، بلکه در مقایسه با زمان سلطنت رضاشاه انتخابات جنبه نمایشی کمتری داشت. در این مرحله، سهیلی و کابینه‌اش سعی داشتند بر نتیجه انتخابات تأثیر گذارند، دربار، ارتش، انگلیس و روس، متنفذين محلی هر یک به نوعی در جریان انتخابات دخالت کردند (عظیمی، ۱۳۷۴: ۱۳۱). این گروه‌ها هر کدام با توجه به میزان نفوذشان در حوزه‌های انتخاباتی، به یکی از نامزدهای مجلس شورای ملی رأی دادند. خود سهیلی هم سه هفته پس از گشایش مجلس چهاردهم کناره‌گیری و به جرم مداخله در انتخابات تحت پیگرد قرار گرفت و از گردونه سیاست خارج شد (قانع و علمی، ۱۳۹۰: ۳۹۱).

در این انتخابات، نتیجه را نه دولت، بلکه از یک سو نیروهای اجتماعی و از سوی دیگر گروه‌های سازمان یافته به‌ویژه احزاب سیاسی، فراکسیون‌های پارلمانی و طرفداران خارجی آنها در بوروکراسی دولتی محلی و در پایتخت تعیین می‌کرد. کشور در نتیجه مشارکت مردم جان تازه‌ای گرفته بود. نامزدهای انتخاباتی تمایلات مختلفی داشتند و وابسته به نیروهای متخاصم بودند، باین‌حال هیچ‌کدام از این نیروها نتوانست انتخابات را به انحصار خود درآورد (آبراهامیان، ۱۳۸۸: ۲۲۹). جناح‌بندی و رقابت حزبی در مجلس و

ایجاد فراکسیون‌ها، نشان دهنده حضور فعال نیروهای مختلف در جریان انتخابات بود. به هر حال پس از انجام انتخابات و گشایش مجلس چهاردهم، هشت فراکسیون با عضویت ۱۲۸ نماینده از سرتاسر ایران شکل گرفت (فرخ، ۱/۱۳۴۷: ۶۵۶-۶۵۷). برخلاف ادوار پیشین، در مجلس جدید که به صورت قانون قدرت مستقل درآمد، تنوع زیادی از نمایندگان و کاندیداهای منتخب به وجود آمد و تقریباً نیمی از نمایندگان مجلس را چهره‌های جدید تشکیل می‌دادند (فوران، ۱۳۸۸: ۴۰۲). بنابراین، مجلس چهاردهم در مقطعی حساس شروع به کار کرده و قرار بر این شد که سرنوشت کشور را تعیین کند.

۳. اوضاع داخلی کرمانشاه در آستانه برگزاری انتخابات مجلس چهاردهم

به دنبال هجوم متفقین به کشور، شهر کرمانشاه برای آنان و به‌ویژه انگلستان ارزش و اهمیت استراتژیکی پیدا کرد و عوامل سیاسی و نظامی آنها برای مداخله در امور آنجا تلاش و اقدامات زیادی انجام دادند. منافع نفتی و تجاری انگلیس در کرمانشاه و نزدیکی به مرز خسروی و خائنین و عراق و نقش کلیدی این حدود در انتقال نیرو و کمک متفقین به یکدیگر باعث توجه آنان به این شهر و نواحی مجاور شد و بخشی از قوای نظامی خارجی و ارتش پهلوی به این دیار گسیل شدند. حسن ارفع از نظامیان این دوره اشاره کرده: «در چهارم شهریور [۱۳۲۰] خبردار شدیم نیروهای لشکر کرمانشاه راه انگلیسی‌ها را در گردنه پاتلاق سد کرده و تلفاتی به ایشان وارد کرده بودند ... انگلیسی‌ها بخشی از خاک کرمانشاه را به اشغال خود درآوردند». (ارفع، ۱۳۹۵: ۳۶۶-۳۶۷). کمی بعد نیروهای روسیه در صحنه با نیروهای انگلیسی تماس گرفتند (اسکراین، ۱۳۶۳: ۱۵۲). از طرفی در این ایام، بسیاری از امرای ارتش ایران در لباس دهقانی و جامه و چادر زنانه گریختند و از انجام وظیفه خود شانه خالی کردند (ریاحی، ۱۳۷۱: ۶۴۲). با فرار افسران، طبیعتاً سربازان و افراد وظیفه نیز به خانه‌هایشان برگشتند. لذا به‌رغم مقاومت ارتش، با نمودارشدن ضعف آن، در بسیاری از نقاط کشور سربازان فرار کرده و مقاومت را رها نمودند. کرمانشاه نیز مورد هجوم انگلیس و اندکی بعد روسیه قرار گرفت (بهرامی، ۱/۱۳۸۹: ۲۰۷-۲۰۹). این مسئله نقش مهمی در وخامت اوضاع سیاسی و اجتماعی کرمانشاه و نواحی مجاور داشت. فرماندار کرمانشاه گزارش داد که مأمورین تمام ادارات محلی بر اثر اغتشاش محل کار خود را ترک کرده‌اند (قطبی، ۱۳۸۹: ۵۵). در شرایط ضعف و ناتوانی نظام اداری و ارتش دولتی، زمینه هرج و مرج داخلی آنجا را فراهم کرد و تبدیل کرمانشاه به مرکز نظامی متفقین در غرب و تأسیس سیلوها و انبارهای غلات و مواد غذایی در آنجا، وجود انبارهای اسلحه از جمله آثار سلطه به شمار می‌رفت که همگی این موارد منجر به نابسامانی جریان کار

دوایر مالی و اقتصادی و غله کرمانشاه شد (ساکما، شماره سند ۲۴۰/۱۰۹۲۲). انگلیسی‌ها به صدور مواد غذایی و غلات از کرمانشاه به عراق، فلسطین و سوریه پرداختند (ساکما، شماره سند ۲۴۰/۲۳۵۰۳). احتکار به وسیله عوامل اقتصادی دولتی و محلی (روزنامه کرمانشاه، شماره ۱۵۴۲، دی ۱۳۲۰، ص ۲)، گرانی و کمبود ارزاق و افزایش قیمت‌ها در نتیجه احتکار، باعث بروز نارضایتی‌هایی می‌شد (ساکما، شماره سند ۲۹۳/۳۶۲۱) و متفقین در سال‌های حضور در منطقه، به تحریک گروه‌های محلی بر ضد هم و نفوذ در میان متنفذین و حکام محلی پرداختند. آنان همین‌طور بدرفتاری و سختگیری با مردم مخالف را سرلوحه کارهای خویش قرار دادند (ساکما، شماره سند ۲۹۳/۳۸۲۱؛ ۲۹۳/۲۲۹۴).

احیای قدرت ایلات و عشایر یکی از آثار برکناری رضاشاه بود. رهبران و خوانین محبوس عشایر از جمله کردها، از تهران فرار کرده و به میان طوایف خویش بازگشتند.^(۳) در کرمانشاه هم این موضوع جریان داشت. عشایر گُرد، که خانواده‌های مختلفی را در برمی‌گرفت (یک‌رنگیان، ۱۳۸۴: ۲۹۸)، در نواحی غربی کشور ییلاق و قشلاق می‌کردند. در اوایل سلطنت رضاشاه با اجرای برنامه اسکان اجباری، قدرت حکام و متنفذین محلی را سلب کرد. در زمان حمله متفقین به ایران که بسیاری از سران عشایر آزاد شدند، بخشی از نیروی عشایر و ایلات این حدود، با عوامل بیگانه به مخالفت برخاستند. ایلات و طوایف گوران و قلخانی و سنجابی با آزادی محمدیگ وکیل از زندان قصر به مبارزات و مخالفت با زیاده‌خواهی بیگانگان پرداختند (سلطانی، ۱/۱۳۷۸: ۳۷۶-۳۸۲). در نتیجه این واکنش‌های منفی بود که عوامل خارجی، بازداشت و تبعید و زندانی کردن رهبران عشایر را مطمح‌نظر قرار دادند.

مأمورین انگلیسی در بخش‌هایی که مداخله می‌کردند، عوامل محلی و مأمورین دولت وظیفه خود را در تأیید آن نظریه دانسته و عمل می‌کردند. بدین ترتیب انگلیسی‌های می‌خواستند در انتخابات سهمی داشته باشند. کلنل فلیچر انگلیسی رسماً از فعالیت یکی از کاندیداها ممانعت و سایرین را تأیید کرد (حجازی، ۱۳۲۲: ۸). او پس از مذاکره با کریم سنجابی به او گفته بود که شما نباید در شهر کرمانشاه بمانید و در نتیجه سنجابی و برادر و پسرعمویش و تنی چند از رؤسای ایل گوران بدون اینکه فعالیت جدی انجام دهند، دستگیر و سوار بر یک اتومبیل شده و به تهران منتقل گردیدند (سنجابی، ۱۳۶۸: ۶۸) این اتفاق پس از این برای بسیاری از متنفذین محلی و سران عشایر منطقه اتفاق افتاد. کار خلع سلاح عشایر کرمانشاه زیر نظر مأموران سیاسی انگلیسی انجام شد (یادداشت‌های سیاسی ایران: ۱۲/۱۳۹۲: ۵۳).

عوامل انگلیسی با مردم نیز برخورد نظامی داشتند؛ از جمله قتل چند کارگر و کودک به دست سربازان انگلیسی اتفاق افتاد (اسنادوخ، شماره ۴-۳۹-۴۸، ۱۳۲۱ش؛ همان، شماره ۱-۱۱۵-۳۹، ۱۳۲۲ش) در کنار این موارد بحران مواد غذایی و کمبود ارزاق عمومی مزید بر علت می‌شد و موجی از ترس و تنفر را در میان مردم این مناطق به وجود آمد. به گزارش بولارد، لرها و گردها در کرمانشاه معتقد بودند به وسیله انگلیسی‌ها که بلوط‌ها را برای خودشان جمع می‌کردند، دچار گرسنگی شده‌اند (بولارد، ۱۳۷۱: ۳۸۶). نارضایتی از کیفیت نان دولتی باعث شورش عمومی کرمانشاه شد (یادداشت‌های سیاسی ایران، ۱۲/۱۳۹۲: ۲۰۹). در ادامه برای تهیه و تأمین نان موردنیاز، به فرمان اداره غله، آرد گندم با آرد جو مخلوط شد (کمام، شماره سند ۲۴۸۴۴)؛ لذا ناامنی و بی‌نظمی در عرصه حیات عمومی در کرمانشاه به دنبال اشغال کشور افزایش یافته و زندگی مردم را مختل کرد.

در شرایطی که حکومت مرکزی در این نواحی تضعیف شده و در مقابل نیروهای متنفذ محلی و خوانین (گوران، سنجابی، کلهر، زنگنه، قلخانی و غیره) که در سلطنت رضاشاه سرکوب و منزوی شده بودند، قدرت یافتند. از طرفی گرایش‌های سیاسی در میان مردم به مکاتب فکری جدید در نتیجه فعالیت احزاب این دوره همچون حزب توده، عدالت، پیکار، اراده ملی و غیره رونق گرفته و کرمانشاه با چنین وضعیتی، مجموعه‌ای از این علل و عوامل داخلی و خارجی را در خود جای داده بود. انتخابات مجلس چهاردهم شورای ملی تحت تأثیر این عوامل قرار داشت.

۴. علل و عوامل درونی

در دوره چهاردهم تقنینیه، انتخابات مجلس شورای ملی در حوزه انتخابیه کرمانشاه، تحت تأثیر علل و عوامل داخلی آنجا بود و نتیجه انتخابات را این عوامل دخیل مشخص کرد. در زیر به اهم این عوامل اشاره می‌شود:

۱-۴. ایلات و عشایر

کرمانشاه از جمله مناطقی بود که حیات ایلی در آن به خاطر موقعیت جغرافیایی و بافت اجتماعی، اهمیت زیادی داشت. با سقوط رضاشاه، تمایل کلی خوانین و رؤسای عشایر افزایش قدرت محلی بود و در برخی از نواحی، دولت ناچار شد که استقرار نظم و امنیت عمومی را به خان‌ها بسپارد. لذا در جریان برگزاری انتخابات، راحت‌تر می‌توانستند اعضای طوایف خود را به پای صندوق‌های رأی بکشانند. درواقع از زمان مشروطیت به بعد رد پای خوانین و خاندان‌های قدرتمند محلی در انتخابات مشاهده می‌شد و با برکناری رضاشاه جریان نفوذ آنان در این زمینه احیاء گردید؛ خاندان‌های دولتشاهی،

کرازی، اردلان، زنگنه، قبادیان، سنجابی از جمله این خاندان‌ها به شمار می‌رفتند. این افراد هم با مجامع رسمی و رجال سیاسی و نظامی کشور ارتباط داشتند و هم از پس تأمین هزینه‌های تبلیغاتی انتخابات برمی‌آمدند. بسیاری از ایلات و عشایر این نواحی، به مانند دیگر مناطق کشور نظر به تنفر و دشمنی تاریخی و عقبه ذهنی منفی نسبت به روسیه و انگلیس، دو استعمارگر و غارتگر بزرگ ایران قرن نوزدهم میلادی، دید خوبی نسبت به آنها نداشتند. برخی از فعالان منطقه و عشایر آنجا با همکاری جاسوسان آلمانی و طرفداران آلمان در کرمانشاه، با همکاری حزب تازه تأسیس کبود به وسیله افسرانی چون سرلشکر ابراهیم ارفع و سرتیپ شهاب و سرتیپ ایران‌نژاد به فعالیت‌های تبلیغاتی بر ضد انگلیس پرداختند و عشایر آنجا به‌ویژه گوران و قلخانی بر ضد انگلیس تحریک شدند (سلطانی، ۲/۱۳۷۸: ۴۴۷-۴۴۸)؛ اما شکست قوای آلمان در کنار رود ولگا سران ایلات و عشایر را اندکی هوشیار ساخت و آنها فهمیدند که نباید چشم به آلمان هیتلری داشته باشند و در کنار آنها قرار گیرند، زیرا این امر به شکست خواهد انجامید (ایوانف، ۱۳۵۶: ۹۵). این بود که بسیاری از عشایر به یکی از جناح متفق متمایل شدند و با تطمیع و تحریک از جانب آنان، به همکاری پرداختند. فرماندار سابق کرمانشاه، آقای طباطبایی در نامه‌ای به وزارت کشور اشاره کرده: «کلیه ایلات کرمانشاه به نظام‌های مختلف اسلحه مسلح‌اند و قوای متفقین امنیت این حدود را از لحاظ موقعیت جاده و حمل و نقل احتیاجات خود تحت کنترل دقیق درآورده‌اند» (جامی، ۱۳۵۷: ۲۹۶-۲۹۷). هر یک از این مراکز حیات ایلی و عشایری رونق زیادی داشت و نامزدهایی چون زنگنه، قبادیان، وزیری و غیره دارای پایگاه خانوادگی ایلی بودند. به نوشته سلطانی:

«ابتکار عمل در دادن رأی به دست روستائیان بود که به نام رعیت، تحت انقیاد بی قید و شرط مالکان بزرگ قرار داشتند؛ از ماه‌ها قبل از انتخابات، کاندیداها و نمایندگان تام‌الاختیار آنها با مالکان عمده و متنفذان محلی تماس گرفته و سعی در جلب نظر موافق آنها را داشتند و تصمیم مالک به منزله وحی منزل از طرف رعایا واجب‌الاطاعه و حتمی بود و رعایای هر ده با کامیون‌ها وارد شهر و حوزه‌های رأی‌گیری می‌شدند» (سلطانی، ۲/۱۳۷۸: ۳۲۴).

بنابراین، در مناطق عشایری و روستایی رؤسا و خوانین به واسطه حکومت بر مردم و بومیان، نتیجه انتخابات را تعیین و زمینه مشارکت رعایا را فراهم می‌کردند. در این دوره، آقایان قبادیان و زنگنه هر دو دارای پایگاه ایلی بودند. عباس مسعودی تصریح نموده است:

«غیر از تهران و چند نقطه دیگر که با قانون ناقص انتخابات در محیط آزاد و فعالیت دستجات انجام پذیرفت، در اغلب شهرستانها مداخلات مأمورین دولت کم و بیش وجود داشت و متنفذین هر محل با پشتیبانی مأمورین محلی توانستند آراء مردم بی‌سواد و رعایا را به نفع خود به صندوق‌ها بریزند» (اطلاعات در یک ربع قرن، ۱۳۲۹: ۲۴۸).

لذا بخشی از کار انتخابات در این دوره بر عهده رؤسای ایلات و عشایر و خوانین بود که با هدف حفظ منافع خود در کنار دیگر عوامل (دولتمردان محلی و مأمورین خارجی) مردان تحت امر خویش را به پای صندوق‌های رأی می‌آوردند.

۲-۴. احزاب و جریان‌های سیاسی

علاوه بر ایلات و عشایر که در ساختار سیاسی و اجتماعی و اقتصادی کرمانشاه نقش پررنگی ایفا کرد، احزاب و جریان‌های سیاسی هم در این زمینه دخیل بودند. البته باید گفت مشارکت و فعالیت احزاب سیاسی در انتخابات دوره‌های بعد^(۳) پررنگ‌تر شد و در انتخابات دوره چهاردهم حوزه کرمانشاه، حضور گسترده‌ای نداشتند؛ چراکه هنوز شعبات احزاب جدیدالتأسیس، در این شهر دایر نشده بود. با این حال، در جریان انتخابات برخی از احزاب وجود داشتند که برخلاف دوره سلطنت پهلوی اول، انتخابات را از حالت یکنواختی و تکراری بودن درآوردند. از جمله این احزاب می‌توان به حزب ایران اشاره کرد که جمعی از مهندسين آن را به وجود آوردند. این حزب با تمایلات آزادیخواهانه و ناسیونالیستی و استقلال طلبانه شروع به فعالیت کرد. جمعی از اعضای فعال و آزاداندیش و تحصیل کرده این حزب از جوانان پرحرارت کرمانشاهی برخاسته که عمدتاً از میان ایلات رشید و فداکار غرب همچون زنگنه و سنجابی بودند (زیرک‌زاده، ۱۳۷۸: ۹۳). این حزب بیشتر از پایتخت به حمایت کاندیداهای موردنظر می‌پرداخت. در این دوره حزب مذکور، زمینه انتخاب مصدق، رضازاده شفق و زنگنه و حسین معاون و دکتر سیف‌الله معظمی را فراهم کرد، اما این افراد از آن رو انتخاب شدند که خانواده‌هایشان در حوزه‌های رأی‌گیری مربوطه، نفوذ چشمگیری داشتند. مثلاً زنگنه با اینکه حقوقدانی تندر بود و بیشتر سال‌های زندگی خود را در تهران و پاریس گذرانده بود، بیشتر به این دلیل از حوزه انتخابیه کرمانشاه برنده شد که پدرش رئیس یکی از ایلات بزرگ آنجا بود (آبراهامیان، ۱۳۸۸: ۲۳۳)؛ لذا در این مرحله رقابت‌های حزبی در کرمانشاه، مداخله مستقیمی در امر تبلیغات و انتخابات نداشتند.

۵. عوامل بیرونی (مداخله مأموران روسیه و انگلیس)

عوامل بیرونی دخیل در امر انتخابات این دوره، مأموران سیاسی دول متفق (شوروی و به‌ویژه انگلیس) بودند که مناطق تحت نفوذ خود دست بالا را داشتند و هر کدام از آنها می‌خواستند افرادی انتخاب شوند که به دوستی با آنها موصوف باشند و در نقاط مختلف اعمال غرض کردند (امیراحمدی، ۱۳۷۳: ۵۰۲). انگلیس در جنوب و غرب از جمله در

کرمانشاه و شوروری در آذربایجان و گیلان و شمال خراسان (آبراهامیان، ۱۳۸۸: ۲۲۹). در اینجا به گوشه‌هایی از این مداخلات اشاره می‌رود. لنچاوسکی اشاره کرده:

«انتخابات مجلس چهاردهم در محیطی آکنده از رقابت شدید انگلیس و روسیه و دستجات ایرانی طالب قدرت و مقام انجام گرفت ... در این نکته همه اتفاق نظر داشتند که مقامات شوروری در انتخابات مجلس مداخله کرده و فشارهایی وارد آورده و نمایندگان کمونیست انتخاب خود را مدیون تلاش آنها هستند» (لنچاوسکی، ۱۳۵۶: ۲۰۰ و ۲۲۰).

البته باید گفت که بیشترین نقش عوامل خارجی در روند برگزاری انتخابات مجلس چهاردهم در شهر کرمانشاه را کنسول و مأموران سیاسی انگلیس ایفا کردند و هشت نماینده توده‌ای مجلس همگی از نیمه شمالی کشور بودند (جهانشاه‌لوفشار، ۱۳۸۰: ۱۴۳). مأموران سیاسی انگلیس مدت‌ها قبل از حمله متفقین و سقوط رضاشاه در غرب کشور تمرکز کرده بودند و منافع زیادی در این منطقه داشتند. با توجه به برگزاری انتخابات در شرایط جنگی، برقراری آرامش و برگزاری انتخابات در فضای بدون تنش، خواسته مأموران انگلیس بود و آنان به حمایت از عناصر صادق به خود پرداختند (یادداشت‌های سیاسی ایران، ۱۳۹۲/۱۲: ۴۳۸) سرفرماندهی متفقین و در رأس آنان مأموران انگلیسی، بهتر دیدند عشایر گرد در غرب و شمال غرب ایران را به خود جذب کرده و از پیشروی احتمالی قوای آلمان ممانعت کنند. انگلیسی‌ها با این هدف، محترمین و معاریف شهرهای این حدود از جمله کرمانشاه را به وسیله مأموران سیاسی و کنسولخانه خود همچون کلنل فلیچر و کلنل پیت، با دعوت به مراسم شبانه و دادن وعده وکالت مجلس شورای ملی و یا تهدید و تبعید، به طرفداری از دیپلماسی خود مجبور می‌کردند (کامران میزرا، ۱۳۵۴: ۱۰-۱۱). بولارد در نامه به وزارت امور خارجه اشاره کرده:

«شیوه ما در انتخابات هرگز آن نبوده است که با یک فهرست از پیش تعیین شده از نمایندگان با دولت ایران روبرو شویم، ولی ما همیشه توسط نخست‌وزیر و وزیر کشور طرف مشورت قرار گرفته‌ایم و نظر خودمان را به آنها و کاندیداهایی که مایلند حداکثر سعی را برای منافع ایران انجام دهند، گفته‌ایم. همچنین به مأموران کنسولگری خودمان دستور داده‌ایم که اهالی محلی را به حمایت از کاندیداهای مناسب و مترقی تشویق و ترغیب کنند» (بولارد، ۱۳۷۱: ۵۳۰)

مهدی فرخ از رجال این زمان معتقد است علی سهیلی - که انتخابات این دوره در زمان او برگزار شد- فردی اهل معامله بود و از این و آن پول می‌گرفت و به مردم ایران وکیل می‌فروخت. او برای فرمانداران و استانداران مورد اعتماد ولایات بخشنامه‌ای مخابره کرده بود که در انجام انتخابات مجلس حتماً از نظریات نمایندگان سیاسی روس و انگلیس به‌ویژه ژنرال کنسول‌های انگلیس استفاده شود (فرخ، ۱/۱۳۴۷: ۶۷۱-۶۷۰). البته کار مأموران سیاسی و نظامی متفقین به این ختم نمی‌شد و پا را از این فراتر گذاشتند.

فرماندار سابق کرمانشاه در گزارش به وزارت کشور ضمن اشاره به ظهور برخی از افراد که خود را بخشدار و سرپرست منطقه، تصریح نموده:

«ادعای حکمرانی دارند و به نام امنیت هر چه می‌خواهند انجام می‌دهند. این افراد گویا از طرف متفقین حکم‌شان صادر شده و ... مستقیماً با کنسولخانه انگلیس و مستشار سیاسی خارجی (کلنل فلیچر و کلنل پیت) طرف مکاتبه و مراجعه شده‌اند ... تأسف در این است که در استان پنجم تمام امورات به مستشار سیاسی و کنسولخانه داده شده و استانداری و فرمانداری و سایر ادارات بدون نظر و تصویب خارجیان کوچک‌ترین عملی حتی در امور داخلی ندارد» (رهبر، شماره ۵۶۸، مورخه ۱۳۲۴/۳/۷، ص ۱).

از طرفی پس از ورود متفقین و به‌ویژه انگلیس به کرمانشاه، کلنل فلیچر، فرماندار نظامی این منطقه، حکومت پلیسی و نظارت شدیدی بر تحرکات قومی و عشایری این حدود اعمال کرد. در نتیجه همین واکنش‌های منفی بود که نیروهای انگلیسی بازداشت و تبعید و زندانی کردن رهبران عشایر را مطمح‌نظر قرار دادند و با هدف بیرون راندن جمعیت و شخصیت‌های فعال و آگاه، به تثبیت موقعیت خود و سلطه بر اوضاع داخلی کرمانشاه و نواحی مجاور پرداختند. سنجابی در این زمینه اشاره کرده:

«در سال بیست و یک [۱۳۲۱ش]. پس از پانزده سال از زمان رضاشاه قصد کردم به محل خانوادگی‌ام کرمانشاه بروم تا هم با خانواده و ایل سنجابی دیداری کنم و هم درباره فعالیت سیاسی ممکن در آنجا مطالعات و اقداماتی بنمایم ... قبلاً بنده و جمعی از دوستان همشهری جمعیت کرمانشاهی‌های مقیم تهران را تشکیل داده بودیم. در شهر کرمانشاه به فعالیت پرداختم و با جمعی از دبیرستانی‌ها و فارغ‌التحصیلان دبیرستان و فرهنگیان و یک عده از جوانان بازاری به نام جمعیت کرمانشاهی‌ها به وجود آوردم ... پس از مدتی فعالیت استاندار کرمانشاه به من اظهار داشت که نماینده سیاسی و نظامی انگلیس آقای فلیچر به شما بدبین است و به او گزارش داده‌اند که شما در میان ایلات علیه انگلیسی‌ها مشغول فعالیت هستید» (سنجابی، ۱۳۶۸: ۶۴-۶۵).

بدین ترتیب مانع از نمایندگی سنجابی در دوره چهاردهم تقنینیه شدند و با دور کردن او و دیگر هم‌نوعان به طور آشکارا درصدد تعیین سرنوشت سیاسی کشور بودند. این اتفاق پس از این برای بسیاری از متنفذین محلی و سران عشایر منطقه اتفاق افتاد. هدف انگلیس هم این بود تا از نفوذ دیگر رقبا و همتایانی که به منافع غرب کشور چشم داشتند، جلوگیری نماید. به نوشته میلسپو:

«انگلیسی‌ها با ترس و حسادت نسبت به رقیبان خود، برای رفع نیازمندی‌های خود تعداد زیادی دیپلمات داشتند که ریاست آن بر عهده ریدر بولارد بود. مأموران کنسولی در شهرهای مختلف به سفارت گزارش کامل می‌دهند و مأموران سیاسی این کشور در بین عشایر فعالیت داشتند ...

کنسول‌ها و مأموران سیاسی چنان نقشی ایفا می‌کنند و چنان نفوذی دارند که قاعدتاً خارج از حدود اختیارات و صلاحیت آنان است» (میلسپو، ۱۳۷۰: ۲۱۹-۲۲۷).

در واقع مأموران سیاسی انگلیس در کرمانشاه درصدد بودند در راستای تأمین منافع خویش، از انتخاب کاندیداهایی که احتمال می‌رفت دشمن آنها باشند، جلوگیری نمایند. سنجابی اشاره کرده:

«در آستانه انتخابات مجلس چهاردهم با شاه ملاقات کردم و به من گفت چرا نماینده نمی‌شوید؟ ... من سفارش شما را به سهیلی کرده‌ام. به کرمانشاه رفتم و در آنجا دیدم شهر آشفته شده و ادارات دولتی و پلیس و دفاتر انگلیسی همه مضطرب و ناراحتند ... آنها به ولوله افتاده‌اند که من وارد جریان انتخابات شده‌ام. آن کلنل انگلیسی فلیچر که مشهور به نادرستی و پول و رشوه گرفتن و فساد اخلاقی و مردی خشن بود، از استاندار وقت خواست که من به دیدن او بروم. رفتم و گفت مگر ما نگفتیم که اینجا حضورتان پسندیده نیست. باز چرا آمده‌اید؟ گفتم برای شرکت در انتخابات. گفت انتخاب آزاد است ولی شما انتخاب نخواهید شد. به رشیدالسلطنه گوران رئیس این ایل چه دستور داده‌اید؟ با سلیمان بگ رئیس ایل جوانرود چه ارتباطی دارید؟ گفتم این افراد را اخیراً ندیده‌ام. گفت می‌دانید. کتابی از جنگ اول جهانی به دستم دادم که بخوانم و گفت که اقدامات پدران شما علیه ما در آن جنگ است ... خلاصه بدون اینکه بنده بتوانم فعلیتی بکنم با برادرم که رئیس ایل سنجابی بود و پسرعمویم را گرفتند و تحویل داده و یکسره به تهران برگرداندند و بقیه سران ایل را به همدان و بروجرد بردند ... و گوران و سنجابی از رؤسایشان خالی شدند» (سنجابی، ۱۳۶۸: ۶۸-۶۷).

این گزارش مصداق بارز مداخلات انگلیس در انتخابات بود که به بهانه تأمین امنیت از کاندیداهایی که با آنها موافق نبودن جلوگیری می‌کردند و شاه و نخست‌وزیر نیز توان مقابله با این مداخلات را نداشتند و تسلیم منویات متفقین شدند.

۶. جریان انتخابات و اسامی نمایندگان مجلس چهاردهم و پایگاه اجتماعی آنان

با چنین اقداماتی بود که مقدمات کار برگزاری انتخابات فراهم شد، در این مرحله از انتخابات مجلس، پس از تعیین انجمن نظارت بر انتخابات که طبق فصل چهارم قانون انتخابات باید تشکیل می‌شد (سائلی کرده‌ده، ۱۳۷۸: ۲۰۸) و استقرار آن در مسجد عمادالدوله در مرکز شهر کرمانشاه در تاریخ ۲۲ مرداد ۱۳۲۲ پس از دعوت از طبقات ششگانه و معتمدین بومی، محل صندوق‌های آراء در کرمانشاه، شاه‌آباد (اسلام‌آباد غرب)، کرد، قصر شیرین، هرسین، کنگاور و سنقر تعیین شد. تاریخ رأی‌گیری از ۳۰ مهر تا ۱۴ آبان اعلام (کشاورز و ططری، ۱۳۹۰: ۴۱۲) و رقابت ۲۸ نامزد انتخاباتی آغاز گردید. برخی از اعضای انجمن نظارت بر انتخابات از میان معتمدین محلی تعیین شدند و لذا به راحتی می‌توانستند در نتیجه انتخابات دست ببرند. انجمن فوق بدون همکاری و حسن نیت مقامات استان نمی‌توانست به وظیفه خود عمل کند. پس از برگزاری انتخابات،

جمعی از مالکین و تجار و اصناف کرمانشاه از اقدامات غیرقانونی انجمن نظارت شکایت کردند مبنی بر اینکه:

«گرچه انجمن نظارت مرکزی انتخابات در ۷ دی ۱۳۲۲ رسماً انحلال خود را اعلام داشت، در تاریخ ۲۵ دی‌ماه در اداره استانداری یک ورقه اعتبارنامه به نام ساسان خواجه‌نصیری نوشته و چند نفر از اعضا را ... با تغییر و تشدد و نشان دادن تلگرافاتی از طرف وزارت کشور مرعوب و وادار به امضای آن نموده‌اند» (کشاورز و طبری، ۱۳۹۰: ۳۸۹).

با این حال، چون گواه و شاهی برای اثبات این مدعا نداشتند، درخواست و شکوائیه اهالی کرمانشاه مورد رسیدگی قرار نگرفت. اعتراض‌ها متوجه خواجه‌نصیری و قبادیان بود. به اعتقاد شاکیان، عباس حاج‌دایی کاندیدای منتخب است، اما پس از اعلان نتایج آراء در آذرماه، انجمن نظارت به توصیه مقامات دولتی اعتبار وی را تأیید نکرد. حاج دایی نیز بر آن بود که در روند انتخابات و تأیید ساسان خواجه‌نصیری، که تا چند قبل از برگزاری انتخابات، دادستان استان پنجم بود و طبق بند ۷ ماده ۱۳ قانون انتخابات نمی‌توانسته کاندیدا شود، تقلب صورت گرفته است. حاج دایی در شکوائیه طولانی به مجلس اشاره کرد:

«آقای ساسان به واسطه قربایت با محسن صدر، وزیر دادگستری در تاریخ ۲۳ شهریور ۱۳۲۲ منتظر خدمت شده که ... یک‌ماه قبل از صدور فرمان همایونی برای شروع انتخابات، انتظار خدمت سفارشی انجام شده است ... و آقای معقول، رئیس دادگستری استان، به طرفداری از آقای ساسان سفسطه‌هایی نموده که انجمن نظارت حق تشخیص واجد شرایط و محروم از انتخابات را ندارد و ... مجدداً به طرفداری آقای ساسان اصرار ورزیده و نامه‌ای به انجمن نظارت نوشته‌اند ... و پس از انحلال انجمن نظارت، استاندار از ارسال صورت جلسات انتخابات و پرونده اینجانب به تهران خودداری کرد و پس از بیست روز معطلی ... اعتبارنامه را به نام ساسان نوشتند» (کشاورز و طبری، ۱۳۹۰: ۳۹۴-۳۹۸).

او از مجلس شورای ملی تقاضای رسیدگی و بررسی صورت‌جلسات داشت، اما به نتیجه نرسید. بنابراین، نفوذ اداری و آشنابازی در ساخت دیوانسالاری محلی در این زمینه به کمک آقای خواجه‌نصیری آمده و گرچه از نظر قانونی رد شده بود، اما به واسطه نفوذ و مداخله عوامل دولتی به مجلس راه پیدا کرد. گرچه بسیاری از آگاهان و معاریف کرمانشاه این موارد را به استاندار و مجلس گوشزد کردند، اما راه به جایی نبرد. خلعتبری و کیل دادگستری اشاره کرده:

«یکی از خطاهای غیر قابل عفو دولت دخالت در انتخابات دوره چهاردهم بوده و نسل حاضر مدت‌ها باید غرامت این خبط را بدهد. تمام امید ملت ایران به این بود که در انتخابات دوره چهاردهم بتواند نمایندگان حقیقی خود را برای مجلس انتخاب کند. متأسفانه نه فقط تعدادی

از نمایندگانی را که می‌خواست، تحمیل نمود بلکه جلوی پولداران را برای تطمیع در امر انتخابات باز گذارد» (خلعتبری، ۱۳۲۳: ۲۸۷).

علاوه بر حوزه اصلی و مرکزی، در نحوه رأی‌گیری و شمارش آراء و مداخله متنفذین محلی، حوزه‌های فرعی از جمله سنقر و کلیایی نیز کارشکنی‌هایی صورت گرفته بود و اینکه اعضای انجمن نظارت بر آنجا به هنگام برگزاری انتخابات در محل حضور همیشگی نداشته‌اند (خلعتبری، ۱۳۲۳: ۴۰۶-۴۱۰). همین‌طور به برخی از حوزه‌های فرعی به خاطر کمبود حقوق، کسی از مرکز برای نظارت بر انتخابات نرفت. به‌هرحال در این دوره از انتخابات مجلس، این افراد از کرمانشاه برگزیده شدند: ساسان خواجه‌نصیری، دکتر عبدالحمید زنگنه، عباس‌خان قبادیان و دکتر حسین معاون (فهرست اسامی و مشخصات نمایندگان در ۲۴ دوره مجلس شورای ملی، ۱۳۶۷: ص ۶۱ و ۷۵ و ۱۲۱ و ۱۴۸) انجمن نظارت بر انتخابات گزارش نتایج آرای این استان را در تاریخ ۲۴ آبان ۱۳۲۲ به شکل ذیل به وزارت کشور اعلام نمود:

«در نتیجه خاتمه انتخابات چهاردهمین دوره قانون‌گذاری حوزه انتخابیه کرمانشاه آقایان ساسان خواجه‌نصیری با ۱۳۱۵۲ رأی و دکتر عبدالحمید زنگنه با ۱۲۷۶۹ رأی [و] عباس قبادیان با ۱۰۲۴۴ رأی [و] دکتر حسین معاون با ۵۵۷۹ رأی به سمت نمایندگی مجلس شورای ملی انتخاب‌شده و قبول نمایندگی نموده‌اند» (کشاورز و ططری، ۱۳۹۰: ۴۰۳).

در آخرین مرحله انجمن نظارت، اعتبارنامه نمایندگان مذکور را تأیید کرد. (همان، ۴۱۹-۴۲۲) بدین ترتیب دو تن از نمایندگان این دوره حوزه انتخابیه کرمانشاه از میان ایلات سرشناس این استان بودند و این موضوع نشان دهنده حضور ایلات و عشایر در این مرحله از انتخابات است. طبق جدول زیر تعداد آرای مأخوذه هر یک از نمایندگان منتخب در شهرهای محل برگزاری انتخابات بدین شکل است:

ردیف	نام	کرمانشاه	شاه‌آباد	دیز	فهر شهر زن	سین	کنگاور	سنت
۱	ساسان خواجه‌نصیری	۱۲۹۷	۲۴۶۳	۱۹۹۸	۱۶۵۳	۱۴۴۲	۱۸۰۷	۲۴۹۲
۲	عبدالحمید زنگنه	۲۰۷۱	۲۲۲۲	۱۹۹۳	۱۶۷۱	۶۰۴	۱۸۶۳	۲۲۴۵
۳	عباس قبادیان	۱۹۶۹	۲۹۹۹	۱۹۹۵	۱۶۸۰	۱۴۹۵	۱۱	۱۱۵
۴	حسین معاون	۶۸۶	—	—	—	۲۴۵	۱۹۰۸	۲۴۳

بدین ترتیب انتخابات این دوره نیز به پایان رسیده و اعتبارنامه نمایندگان منتخب از سوی اعضای انجمن نظارت نیز صادر شده و به مجلس راه پیدا کردند.

۷. اعتبارنامه نمایندگان کرمانشاه در مجلس چهاردهم

با پایان انتخابات و تأیید نمایندگان حوزه انتخابیه کرمانشاه به وسیله استانداری و انجمن نظار، با گشایش مجلس چهاردهم اعتبارنامه‌ها مورد بررسی قرار گرفت. در اولین جلسه این مجلس به هنگام طرح اعتبارنامه‌های منتخبین کرمانشاه، آقای مخبر فرهمند نماینده همدان به روند انتخاب آقای خواجه نصیری اشاره کرد:

«آقای ساسان خواجه نصیری، به اکثریت ۱۳۱۵۲، رأی به سمت نمایندگی چهاردهمین دوره قانون‌گذاری انتخاب شده‌اند. انجمن نظارت به عذر این که ایشان دادستان استان پنجم بوده‌اند، صلاحیت ندارند، از دادن اعتبارنامه خودداری می‌کنند وزارت دادگستری تصدیق داده که ایشان در ماه شهریور چون ترک خدمت کرده‌اند، منتظر خدمت شده‌اند. بنابراین، در تاریخ ۲۵ دی ماه ۱۳۲۲ انجمن نظارت تشکیل و اعتبارنامه برای ایشان صادر کردند. شعبه سوم پرونده مربوطه و شکایات واصله به انجمن و مجلس را تحت مطالعه و بررسی قرار داده، چون اعتراضات و شکایات واصله را منطبق با موازین قانونی ندانسته، صحت نمایندگی آقای ساسان خواجه نصیری تصدیق و اینک گزارش آن تقدیم می‌شود» (مشروح مذاکرات مجلس شورای ملی، دوره چهاردهم، جلسه ۲، یکشنبه ۱۴ اسفند ماه ۱۳۲۲).

آقای مرآت اسفندیاری، نماینده شهر سیرجان و آقای مصطفی کاظمی، نماینده کرمان، نسبت به انتخاب او مخالفت داشتند که رئیس مجلس آقای محمدصادق طباطبایی به خاطر ضیق وقت موضوع را به جلسات بعدی موکول کرد. در همین جلسه درباره آقایان زنگنه و قبادیان و معاون نیز تصریح نمود که چون نسبت به ایشان شکایتی در موعد مقرر نرسیده و انجمن اعتبارنامه صادر و شعبه سوم صحت جریان انتخابات و نمایندگی ایشان را تصدیق کرده و اینک گزارش آن به عرض می‌رسد (مشروح مذاکرات مجلس شورای ملی، دوره چهاردهم، جلسه ۲، یکشنبه ۱۴ اسفند ماه ۱۳۲۲). در جلسه پنجم مجلس، ریاست مجلس از نمایندگان مخالف تقاضا کرد علت مخالفت خود را بیان کنند. مرآت اشاره کرد مخالفت بنده روی پرونده آقای خواجه نصیری برای این نظر بود که تصور می‌کردم در موقع انتخابات ایشان دادستان بوده‌اند و بعد برخوردیم به یک حکمی که از وزارت دادگستری داده شده که ایشان استعفا داده‌اند و استعفای ایشان قبول شده لذا مخالفت خودم را پس می‌گیرم (مشروح مذاکرات مجلس شورای ملی، دوره چهاردهم، جلسه ۵، یکشنبه ۲۱ اسفندماه ۱۳۲۲). سپس دیگر نمایندگان مجلس برخاستند و بدین ترتیب آخرین مرحله نمایندگی منتخبین حوزه انتخابیه کرمانشاه نیز به انجام رسید.

۸. نتیجه

انتخابات مجلس چهاردهم شورای ملی که نخستین دوره قانون‌گذاری سلطنت محمدرضاشاه پهلوی به‌شمار می‌رفت، در شرایطی برگزار شد که ایران در اشغال متفقین بود و با برکناری و تبعید رضاشاه و ضعف دربار و مقام سلطنت، موجی از تحرک و

مشارکت سیاسی در سایه برقراری آزادی نسبی مجامع داخلی به وجود آمده بود. در این دوره تأسیس احزاب و برآمدن جریان‌های و تشکلهای مختلف اتفاق افتاد و لذا این مجلس قرار بود بسیاری از مشکلات کشور را حل نماید و خوش‌بینی مفرطی در تهران و بسیاری از حوزه‌های انتخاباتی کشور نسبت به آن شکل گرفت. برگزاری انتخابات این مرحله تحت تأثیر چند عامل قرار گرفت؛ عوامل خارجی که در رأس آن کنسولگری و مأموران سیاسی انگلیس و مداخلات روسیه در تهران و دیگر حوزه‌ها قرار داشت و عوامل متنوع داخلی؛ از بوروکراسی و شاه و وزرا گرفته تا احزاب قدیم و تازه تأسیس و متنفذین محلی و به‌ویژه رؤسای ایلات و عشایر. لذا برخلاف ادوار پیشین، شاه و دربار و ارتش به‌عنوان تنها عوامل تعیین‌کننده نتیجه انتخابات نبودند، گرچه هیچ‌یک از این عوامل به طور کامل امر انتخابات را به انحصار خود درنیاوردند. ازجمله این حوزه‌های انتخاباتی، کرمانشاه واقع در غرب کشور بود که در این دوره از انتخابات مجلس شورای ملی، در وهله نخست مأموران سیاسی و نظامی انگلیس و سپس متنفذین محلی و رؤسای عشایر به شدت در آن تأثیر گذاشتند. نکته مهم این است که در این مرحله، فعالیت‌های حزبی در این شهر هنوز شدت نگرفته بود و لذا احزاب تأثیر پررنگی در انتخابات نداشتند و این موضوع بیشتر در ادوار بعدی خود را نشان داد. دیوانسالاری محلی نیز گوش به فرمان مأموران خارجی و بوروکراسی پایتخت بود. رؤسای ایلات و عشایر متنفذ رعایای تحت حاکمیت و اطاعت خویش را به پای صندوق‌های رأی آوردند. در کنار این عوامل، البته یک انتخابات سالم برگزار نشد و نظر به بی‌سوادی قاطبه رأی‌دهندگان و فقدان نظارت دقیق دولتی، نتایج انتخابات دست‌کاری می‌شد. لذا برخلاف تصور رایج، دوره چهاردهم مجلس شورای ملی نیز به‌رغم تفاوت‌های مهمی که با ادوار سابق داشت، انتخاباتی نبود که وکلای واقعی مردم به مجلس راه پیدا کنند و این موضوع درباره حوزه‌های استانی که حساسیت کمتری داشت، صدق می‌کند.

پی‌نوشت‌ها

۱. برای شناخت این احزاب، رهبران، و مؤسسان و مرامنامه و برنامه آنها می‌توان بنگرید: مدیرشانه‌چی، فرهنگ احزاب و جمعیت‌های سیاسی، تهران، نگاه معاصر، ۱۳۸۵.
۲. برای اطلاع از این روند ر.ک به علوی، بزرگ، پنجاه و سه نفر، تهران، جاویدان، ۱۳۵۷، صص ۲۳۳-۲۴۳.
۳. برای اطلاع از این روند می‌توانید ر.ک: سلطانی، محمدعلی، احزاب سیاسی و انجمن سری در کرمانشاه، ج ۲، تهران: سپا، ۱۳۷۸، صص ۴۹۸-۳۲۵؛ بهرامی، روح‌الله، انقلاب اسلامی در کرمانشاه، ج ۱، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۸۹، فصل دوم.

منابع

آبراهامیان، پرواند، ۱۳۸۸، *ایران بین دو انقلاب*، ترجمه احمد گل محمدی، محمدابراهیم فتاحی، تهران، نی.

- ارفع، حسن، ۱۳۹۵، در خدمت پنج سلطان، ترجمه مانی صالحی، تهران، ماهی.
- اسکراین، سر کلارمونت، ۱۳۶۳، جنگ جهانی در ایران، ترجمه غلامحسین صالحیار، تهران، اطلاعات.
- اطلاعات، سال هفدهم، شماره ۵۱۸۷، شنبه چهاردهم خرداد ۱۳۲۲، ص ۱.
- امجد، محمد، ۱۳۸۰، ایران: از دیکتاتوری سلطنتی تا دین‌سالاری، ترجمه حسین مفتخری، تهران، مرکز بازشناسی اسلام و ایران.
- امیراحمدی، احمد، ۱۳۷۳، خاطرات نخستین سپهبد ایران، به کوشش غلامحسین زرگری‌نژاد، تهران، مؤسسه پژوهش و مطالعات فرهنگی.
- امیرخسروی، بابک، ۱۳۷۵، نظری از درون به نقش حزب توده ایران، تهران، اطلاعات.
- ایوانف، م. س، ۱۳۵۶، تاریخ نوین ایران، ترجمه هوشنگ تیزابی و حسن قائم‌پناه، تهران، طوفان.
- بولارد، سر ریدر، ۱۳۷۱، نامه‌های خصوصی و گزارش‌های محرمانه، ترجمه غلامحسین میرزا صالح، تهران، طرح نو.
- بهرامی، روح‌الله، ۱۳۸۹، انقلاب اسلامی در کرمانشاه، ج ۱، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی.
- جامی، ۱۳۵۷، گذشته چراغ راه آینده، تهران، ققنوس.
- جهانشاه‌لوافشار، نصرت‌الله، ۱۳۸۰، ما و بیگانگان، تهران، ورجاوند.
- حجازی، محمدباقر، ۱۳۲۲، حقایق گفتنی، تهران، شرکت مطبوعات.
- خامه‌ای، انور، ۱۳۷۲، خاطرات سیاسی، تهران، گفتار.
- خلعتبری، ارسلان، ۱۳۲۳، «خطاهای سیاسی از شهریور ۱۳۲۰ به بعد»، آینده، ج ۳، تهران.
- روزنامه رهبر، شماره ۵۶۸، مورخه ۱۳۲۴/۳/۷، ص ۱.
- روزنامه کرمانشاه، ۱۳۲۰، شماره ۱۵۴۲، دی‌ماه، ص ۲.
- زیرک‌زاده، احمد، ۱۳۷۸، خاطرات: پرسش‌های بی پاسخ در سال‌های استثنایی، به کوشش ابوالحسن ضیاءظریفی و خسرو سعیدی، تهران، نیلوفر.
- سازمان اسناد و کتابخانه ملی ایران (ساکما)، شماره سند ۲۴۰/۱۰۹۲۲، ۲۴۰/۲۳۵۰۳، ۲۹۳/۳۶۲۱، ۲۹۳/۳۸۲۱، ۲۹۳/۲۲۹۴.
- سائلی کرده‌ده، مجید، ۱۳۷۸، سیر تحول قوانین انتخاباتی مجلس ایران، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی.
- سلطانی، محمدعلی، ۱۳۷۸، احزاب سیاسی و انجمن‌های سری در کرمانشاه، ج ۲، تهران، سها.
- سنجابی، کریم، ۱۳۶۸، امیدها و ناامیدی‌ها، لندن، جبهه ملیون.
- سیاست و سازمان حزب توده از آغاز تا فروپاشی، ۱۳۷۰، ج ۱، تهران، مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی.
- شجیعی، زهرا، ۱۳۸۳، نخبگان سیاسی ایران: نمایندگان مجلس از مشروطه تا انقلاب اسلامی، ج ۴، تهران، سخن.
- صفایی، ابراهیم، ۱۳۷۳، نخست‌وزیران ایران، ج ۱، تهران، انجمن تاریخ.
- طبری، احسان، ۱۳۶۷، کژراهه، تهران، امیرکبیر.
- طیرانی، بهروز، ۱۳۷۶، اسناد احزاب سیاسی ایران، ج ۱، تهران، مرکز اسناد و کتابخانه ملی ایران.
- عظیمی، فخرالدین، ۱۳۷۴، بحران دموکراسی در ایران، ترجمه عبدالرضا هوشنگ مهدی، تهران، البرز.

- علوی، بزرگ، ۱۳۵۷، پنجاه و سه نفر، تهران، جاویدان.
- فرخ، مهدی، ۱۳۴۷، *خاطرات سیاسی*، ج ۱، به کوشش پرویز لوشایی، تهران، امیرکبیر.
- فوران، جان، ۱۳۸۸، *مقاومت شکننده*، ترجمه احمد تدین، تهران، رسا.
- فهرست اسامی و مشخصات نمایندگان ۲۴ دوره مجلس شورای ملی، ۱۳۶۸، تهران، دفتر انتخابات وزارت کشور.
- قانع، سعید، علمی، محمدعلی، ۱۳۹۰، *نخست وزیران ایران*، تهران، علمی.
- قطبی، بهروز، ۱۳۸۹، *گزیده اسناد ایران در جنگ جهانی دوم*، تهران، اطلاعات.
- کامران میرزا، ۱۳۵۴، *ایران در جنگ جهانی دوم*، تهران، بهمن.
- کتابخانه و مرکز اسناد مجلس شورای ملی (کمام)، شماره سند ۲۴۸۴۴.
- کشاورز، اردشیر، ططری، علی، ۱۳۹۰، *اسناد انتخابات مجلس شورای ملی کرمانشاهان*، تهران، مرکز اسناد و کتابخانه مجلس شورای اسلامی.
- کمالی، مسعود، ۱۳۸۱، *جامعه مدنی، دولت و نوسازی در ایران معاصر*، ترجمه کمال پولادی، تهران، مرکز بازشناسی اسلام و ایران.
- گازیوروسکی، مارک. جی، ۱۳۷۱، *سیاست خارجی آمریکا و شاه*، ترجمه فریدون فاطمی، تهران، مرکز.
- لنچاوسکی، جورج، ۱۳۵۶، *رقابت روسیه و غرب در ایران*، ترجمه اسماعیل رائین، تهران، جاویدان.
- مدیرشانه چی، محسن، ۱۳۷۵، *احزاب سیاسی ایران*، تهران، رسا.
- _____، ۱۳۸۵، *فرهنگ احزاب و جمعیت های سیاسی*، تهران، نگاه معاصر.
- مذاکرات مجلس شورای ملی، دوره چهاردهم، جلسه ۲، یکشنبه ۱۴ اسفند ماه ۱۳۲۲.
- _____، دوره چهاردهم، جلسه ۵، یکشنبه ۲۱ اسفندماه ۱۳۲۲.
- مرکز اسناد وزارت امور خارجه (اسنادوخ)، ۴-۴۸-۳۹، ۱۳۲۱ش، ۱-۱۱۵-۳۹، ۱۳۲۲ش.
- مسعودی، عباس، ۱۳۲۹، *اطلاعات در یک ربع قرن*، تهران، اطلاعات.
- مهربان، رسول، ۱۳۶۱، *گوشه هایی از تاریخ معاصر ایران*، تهران، عطارد.
- میلسپو، آرتور، ۱۳۷۰، *آمریکائیه در ایران*، ترجمه عبدالرضا هوشنگ مهدوی، تهران، البرز.
- نوروزی، داود، ۱۳۶۰، «حزب توده ایران؛ ضرورت تاریخی میهن ما»، *حزب توده ایران از آغاز پیدایی تا انقلاب ۱۳۵۷: اسناد و دیدگاه ها*، ج ۱، تهران، بی نا.
- نیک پی، اعزاز، ۱۳۴۷، *تقدیر یا تدبیر*، تهران، این سینا.
- یادداشت های سیاسی ایران، ۱۳۹۲، ج ۱۲: بخش اول، ویراستار آر. ام. بارل، ترجمه مصطفی امیری، تهران، مؤسسه فرهنگی هنری و مرکز اسناد انقلاب اسلامی.
- یکرنگیان، حسین، ۱۳۸۴، *سیری در تاریخ ارتش ایران*، تهران، خجسته.



Philology and the Philological Tradition in German-Speaking Orientalism (The Islamic Period)

Azadeh Sharifi¹ & Alireza Hajian Nejad²

(115-137)

Philology means the study of culture through language and attention to the linguistic nature of culture. Philology has been a major part of European Orientalism since the 18th century. Attention to Eastern languages began with biblical studies, with the advent of philology gradually separating its path from theology and becoming a way of understanding Eastern languages and texts. The need to learn Arabic, Persian and other Eastern languages led to the establishment of schools in Europe. It started in France but continued in Germany. In this article, after a brief overview of Orientalism and expressing the turning points of Iranian studies in Germany, the academic tradition of philology is explained in detail. Then, the importance of the philological method in the two traditions of German Orientalism (romantic and philological) is illustrated. The Romantic tradition relies more on the translation of Oriental texts and uses philology as a means of improving the quality of translation. The philological tradition seeks the historical reconstruction of text and language, and follows a neat trajectory. The importance of the philological method is attention to the text and its context. Classical philology, with its teaching of Oriental languages and manuscripts, has provided rich sources, from dictionaries to catalogs and corrected texts. In this tradition, the analysis of the Quran and the reconstruction of its context play a pivotal role. The importance of the philological tradition in the study of the sacred text is the abandonment of the concept of sanctity, which makes it possible to research the context and details of the text. This article deals with the genealogy of German philologists and the classification of their services at the levels of translation, cataloging, and proofreading of Persian and Arabic texts, and shows its evolution from the first generation to the golden age in the twentieth century. The focus of the article is on correcting mystical and Islamic texts and the projects of German-speaking orientalists in this field.

Keywords: Romantic tradition, Context, Manuscript, Catalog, Bible.

Received: May, 18, 2020; Accepted: September, 13, 2020

doi
10.22059/jis.2020.303087.853
Print ISSN: 2252-0643-Online ISSN: 2676-4601
<https://jis.ut.ac.ir>

1. Email of the corresponding author: Azadehsh194@gmail.com
Ph.D. Candidate in Persian Language and Literature, University of Tehran, Tehran, Iran.
2. Associate Professor of Persian Language and Literature, University of Tehran, Tehran, Iran.

فیلولوژی و سنت فیلولوژیک در شرق‌شناسی آلمانی‌زبان (دوره اسلامی)

آزاده شریفی^۱

دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی دانشگاه تهران، تهران، ایران.

علیرضا حاجیان نژاد

دانشیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه تهران، تهران، ایران.

تاریخ دریافت مقاله: ۹۹/۲/۲۹؛ تاریخ پذیرش مقاله: ۹۹/۶/۲۳

علمی - پژوهشی

چکیده

فیلولوژی به معنای مطالعه فرهنگ از خلال زبان و توجه به خصلت زبانی فرهنگ است. روش فیلولوژی از قرن هجدهم بخش عمده‌ای از شرق‌شناسی اروپایی را در برمی‌گیرد. توجه به زبان‌های شرقی از مطالعات کتاب مقدس آغاز شد، فیلولوژی به تدریج مسیر خود را از الهیات جدا کرد و به روشی برای فهم زبان و متون شرقی تبدیل شد. نیاز به یادگیری عربی (و سایر زبان‌های شرقی) تأسیس مدارس را در اروپا موجب شد نخست در فرانسه و سپس در آلمان، آلمانی زبان‌ها برخلاف همکاران اروپایی خود رویکرد استعماری و سیاسی به مشرق زمین نداشتند و وجه تمایز آنها همین تکیه بر روش فیلولوژیک است. در این مقاله، پس از گذری کوتاه بر شرق‌شناسی و بیان نقاط عطف ایران‌شناسی در آلمان، سنت دانشگاهی فیلولوژی تشریح شده است. سپس اهمیت روش فیلولوژی در دو سنت مهم شرق‌شناسی آلمان (رمانتیک و فیلولوژیک) بازنموده شده است. سنت رمانتیک بیشتر بر ترجمه متون شرقی تکیه دارد و فیلولوژی را به عنوان ابزاری برای بهبود کیفیت ترجمه می‌خواهد. سنت فیلولوژیک در پی بازسازی تاریخی متن و زبان است و خط سیر منظمی را دنبال می‌کند. اهمیت روش فیلولوژی متن‌مداری و توجه به بافت متن است. فیلولوژی کلاسیک منابعی غنی از فرهنگ لغات تا فهرست‌های نسخ و تصحیح‌های دقیق فراهم آورده است. در این سنت، هم تحلیل کتاب مقدس مسلمانان و بازسازی بافت آن نقش محوری داشته است. اهمیت سنت فیلولوژیک در بررسی متن مقدس کنار گذاشتن مفهوم تقدس است که امکان تحقیق در بافت و جزییات متن و نیز پرسش از گوینده آن را فراهم می‌کند. این مقاله به تبارشناسی فیلولوگ‌های آلمانی و رده‌بندی خدمات ایشان در سطوح ترجمه، فهرست‌نویسی و تصحیح متون فارسی (و عربی) می‌پردازد و روند تکامل آن را از نسل اول شاگردان دوساسی (فرایتاگ، فلوگل و فلیشر) تا دوره طلایی شرق‌شناسی آلمان در قرن بیستم (ریتر و مایر) نشان می‌دهد. تمرکز مقاله بر تصحیح متون عرفانی و اسلامی و اقدامات شرق‌شناسان آلمانی‌زبان در این حوزه است.

واژه‌های کلیدی: سنت رمانتیک، بافت، نسخه خطی، فهرست، کتاب مقدس.

مقدمه

۱. نگاهی به تاریخ و روند تطور شرق‌شناسی (با تکیه بر آلمان)

دایرةالمعارف بریتانیکا شرق‌شناسی را چنین تعریف می‌کند: «شرق‌شناسی رشته علمی غربی در قرن‌های ۱۸ و ۱۹ است که مطالعه زبان‌ها، ادبیات، ادیان، مکاتب فلسفی، تاریخ، هنر و قوانین جوامع شرقی، به ویژه انواع باستانی آن را، در برمی‌گیرد».^(۱) در

اواخر قرن بیستم، در جوامع آلمانی‌زبان شرق‌شناس کسی بود که به مطالعه زبان‌های غیراروپایی، به خصوص زبان‌های آسیایی و شمال آفریقا اشتغال داشت (Fragner, 1987: 56). آغاز شرق‌شناسی را به قرن ۱۲ م. نسبت می‌دهند؛ هنگامی که قرآن برای نخستین بار به زبان لاتین ترجمه شد و کسانی به آموختن و آموزاندن زبان‌های شرقی اهتمام ورزیدند. کشیش اسپانیایی، پتروس فینیراییلیس،^(۲) دستور ترجمه قرآن به لاتین را صادر کرد. ترجمه پراشتباهی که به امر او و به دست روبرت کتونی^(۳) و با همراهی هرمانوس دالماتا^۱ انجام شد با مطالبی درباره زندگی پیامبر (ص) و ردیه‌هایی بر اسلام در مجموعه‌ای به نام *طلیطله*^۲ منتشر شد. این مجموعه شامل ترجمه‌ای از قرآن به زبان لاتین بود که تا قرن ۱۷ م. در اروپا مورد مطالعه و مراجعه بود (Fück, 1955: 4-6؛ Costigliolo, 2017: 49-52). در ۱۱۴۳ م.، آلبرت کبیر^۳ نخستین آلمانی بود که زبان عربی را فراگرفت تا بتواند آثار ارسطو را با ترجمه عربی بخواند و به معاصرانش یاد دهد وی به خصوص در تعلیم توماس آکویناس^۴، عالم برجسته مسیحی، نقشی اساسی داشت (طریحی، ۲۰۱۵: ۲۰؛ العقیقی، ۲۰۰۶: ۱۱۷-۱۱۸)، البته پیش از او در سال ۱۶۱۶ م. قرآن به زبان آلمانی ترجمه شده بود (حشیشو، ۱۹۶۷: ۴۷). قرن ۱۲ تا ۱۴ م. دوره مواجهه غرب با شرق و آغاز مقابله با اسلام و مسلمانان در اروپاست. دولت عثمانی خطری جدی برای اروپا، به ویژه آلمان، به شمار می‌رفت و نخستین تصویری که اروپاییان از اسلام و قرآن داشتند به عنوان دین و کتاب ترکان عثمانی بود و حتی قرآن نخستین بار با عناوینی مانند قرآن ترک‌ها، انجیل ترک‌ها و ... به آلمانی ترجمه شد.

اثر عظیم بارتمی هربلو^۵، خاورشناس فرانسوی، با عنوان *کتابخانه شرقی*^۶ «نخستین اقدام برای نوشتن دایرةالمعارفی درباره اسلام دانسته شده است» (بنگرید به احمدوند و مؤمنی هزاوه، ۱۳۹۱: ۲۱۱-۲۱۵؛ ایروین، ۱۳۸۳: ۱۶) ایروین *کتابخانه شرقی* را آغاز کار شرق‌شناسی می‌داند (ایروین، ۱۳۸۳: ۱۶). گالان^۷ همکار اصلی هربلو بود و هنگامی که هربلو در ۱۶۹۵ م. درگذشت، گالان کار تکمیل *کتابخانه شرقی* را بر عهده گرفت و آن را در ۱۶۹۷ م. منتشر ساخت. ترجمه گالان از هزار و یکشب

1. Hermannus Dalmata

2. Corpus Toletanum

3. Albert the Great (Albertus Magnus) (1193-1280)

4. Thomas Aquinas (1225-1274)

5. Barthelemy d'Herbelot (1625-1695)

6. *Bibliothèque orientale*

7. Antoine Gallands (1646-1715)

در دوازده جلد در فاصله سال‌های ۱۷۰۴ تا ۱۷۱۷ منتشر شد (Heidemann, 2007: 152). العقیقی، ۲۰۰۶: ۱۵۶). گالان در ترجمه مفصل خود از این اثر مشهور چندان هم وفادارانه عمل نکرده است. بی‌وفایی با متن اصلی و ترجمه آزاد میراثی است که گالان برای مترجمان اروپایی پس از خود برجای می‌گذارد (بنگرید به ساجدی، ۱۳۸۷: ۷۷-۷۸؛ ایروین، ۱۳۸۳: ۱۷-۲۰). به نظر ایروین، «مطالعه و بررسی جدی هزار و یکشب با توسعه شرق‌شناسی به عنوان یک نظام دانشگاهی مقارن بود» (ایروین، ۱۳۸۳: ۴۸). این ترجمه فرانسوی بر چهره‌های مشهوری در سراسر اروپا تأثیر می‌گذارد که از مهم‌ترین آن‌ها گوته^۱ است.

از نیمه قرن ۱۷ م، شرق‌شناسی به سوی علمی شدن گام برداشت. این علمی شدن نخست با دسته‌بندی موضوعی علوم مربوط به مشرق‌زمین صورت پذیرفت. سپس شرق‌شناسان آلمانی روشی برآمده از نقد تاریخی را برای بررسی تاریخ و تمدن اسلامی به کار بستند که هدف آن یافتن بنیادهای فکری و روش مخصوص برای برخورد با این منابع بود نه تحقیر و تضعیف شرق (طریحی، ۲۰۱۵: ۲۲).

هامر پورگشتال^۲، شرق‌شناس اتریشی، از نخستین مترجمان رسمی دربار وین بود. به سه زبان عربی، فارسی و ترکی تسلط داشت. به عنوان مترجم همراه لشکر ناپلئون به مصر و اسکندریه و ... سفر کرد و نسخ خطی ارزشمندی را با خود به وین برد. هامر مأموریت یافت تا فهرستی از نسخه‌های خطی و چاپی کتابخانه سلطنتی تهیه کند. این فهرست که به لاتین نوشته شده است حاوی اطلاعات ۵۵۰ نسخه خطی و ۱۶۲ اثر چاپی است (Galter, 2009: 462). در مجموعه آثار وی اشتباهاتی هم وجود دارد و در مجموع می‌توان گفت دقت و سلامت ترجمه قربانی سرعت و تنوع آن شده است (ساجدی، ۱۳۸۶: ۱۵۵؛ Galter, 2009: 458-4). ترجمه هامر از دیوان حافظ در ۱۸۱۲ م. منتشر شد. این ترجمه توجه گوته را به ادبیات فارسی خاصه حافظ جلب کرد تا آنکه حدود هفت سال بعد (۱۸۱۹ م.) دیوان غربی- شرقی^۳ مشهور خود را به عنوان پاسخی شاعرانه به حافظ سرود (Heidemann, 2007: 154). هم‌زمان، هامر پورگشتال در وین کتاب تاریخ هنر سخنوری / ایران^۴ را منتشر کرد. این کتاب نخستین تلاش برای تاریخ‌نگاری ادبیات بومی مشرق‌زمین است (Galter, 2009: ۱۱۸).

^۱ Johann Wolfgang von Goethe (1749- 1832)

^۲ Josef Freiherr von Hammer-Purgstall (1774- 1856)

^۳ WEST-ÖSTLICHER DIWAN

^۴ Geschichte der schönen Redekünste Persiens

466). روکرت تحت‌تأثیر گوته و هامر به ادبیات مشرق زمین گروید. آموزش عربی، فارسی و ترکی را نزد پورگشتال آغاز و به عنوان مترجم شروع به کار کرد. وی با ترجمه ۴۴ غزل مولانا (۱۸۲۱ م.) قالب غزل را در ادبیات آلمانی پایه‌گذاری کرد (فیروزآبادی، ۱۳۸۹: ۱۲۹). روکرت در وین با فریدریش شلگل^۱ از پیشروان رمانتیسم آلمانی دیدار کرد (حدادی، ۱۳۸۹: ۴۰). در ۱۸۸۸ م. بخش اعظم قرآن را به آلمانی روان و مسجع ترجمه کرد (درخشان مقدم و نارنجی، ۱۳۸۸: ۷۸-۸۲؛ العلی حسینیات، ۱۳۷۹: ۷۴-۷۵).

نخستین آلمانی که سفرنامه‌ای درباره ایران نوشت هانس شیلترگر^۲ نام داشت. وی پس از سفر به شرق و اسارتی سیزده ساله در عثمانی در ۱۴۲۷ م. به آلمان بازگشت و سفرنامه‌ای نوشت که جز فضل تقدم مزیت دیگری ندارد (فیروزآبادی، ۱۳۸۹: ۱۲۶؛ همچنین بنگرید به فیروزآبادی، ۱۳۹۰: ۳۷۶). آشنایی آلمانی زبان‌ها با ادبیات کلاسیک فارسی به ترجمه آدام اولتاریوس^۳ از گلستان و بوستان سعدی بازمی‌گردد (۱۶۵۴ م.) آدام اولتاریوس نخستین آلمانی بود که در ۱۶۳۵ م. در رأس هیئتی از راه مسکو به ایران سفر کرد. (Behzad, 1970: 19-20) وی پس از بازگشت به آلمان یادداشت‌های سفر خود را در ۱۶۴۷ م. منتشر کرد که با استقبال خوبی مواجه شد و در ۱۶۵۶ به چاپ دوم رسید (حیدری، ۱۳۸۴: ۱۲۲). در نیمه دوم قرن هجدهم و آغاز قرن نوزدهم، مطالعات مربوط به ایران در اروپا با سه واقع سرنوشت‌ساز مستحکم گردید:

۱- دانش نویافته/وستا یعنی کتاب مقدس زرتشتیان (۱۷۷۱ به دست آنکتیل دوپرون^۴)
دوپرون از خانواده‌ای متوسط در فرانسه برخاسته بود، به دلیل غلبه کلیسا آموختن زبان‌های باستانی به خصوص عبری در فرانسه ممکن نبود برای همین دوپرون به هلند رفت (رجب‌نیا، ۱۳۵۱: ۴). سرانجام به عنوان سرباز کمپانی هند شرقی به هند رفت و آنجا با مشقت بسیار توانست فارسی بیاموزد و نسخه‌هایی از اوستا و دیگر متون زرتشتی گردآورد. «نخستین موفقیت بزرگ برای آنکتیل در آلمان روی داد و اسطوره‌شناس و زبان‌شناس بزرگ این کشور، یوهان فریدریش کلویکر^۵، کتاب او را با حواشی فراوان و ترجمه منتشر کرد؛ بنابراین، اولین شاخه خاورشناسی فرانسه و اروپا ایران‌شناسی بود و اولین ایران‌شناس رسمی هم آنکتیل دوپرون بود» (ساجدی، ۱۳۹۴: ۶۳؛ ارناسکی، ۱۳۷۹: ۶۶-۶۷؛ نیز بنگرید به برون، ۱۳۳۵: ۷۰-۷۵).

1. Friedrich von Schlegel (1772-1829)
2. Hans Schiltberger (1381-1440)
3. Adam Olearius (1599- 1671)
4. Anquetil – Duperron(1731-1805)
5. Johann- Friedrich Kleuker (1749-1827)

- ۲- رمزگشایی و انتشار نخستین کتیبه‌های ساسانی (۱۷۹۳ به دست سیلوستر دوساسی)^۱
 ۳- رمزگشایی خطوط کهن میخی (۱۸۰۲ به پیشگامی جرج فریدریش گروتفند^۲) (بنگرید به
 ارنسکی، ۱۳۷۹: ۹۳-۹۷؛ Galter, 2009: 462؛ برون، ۱۳۳۵: ۹۳-۹۸)

اتفاق اخیر که در دانشگاه گوتینگن آلمان صورت گرفت، آغاز دوره طلایی ایران‌شناسی در آلمان است و از همان ابتدا پیوندی جدایی‌ناپذیر میان مطالعات زبان‌های ایرانی با هندشناسی، مطالعات هند و اروپایی و زبان‌شناسی تطبیقی را رقم می‌زند (Fragner, 1987: 5). دوره طلایی شرق‌شناسی آلمان از نیمه قرن نوزدهم و با تأسیس «انجمن شرق‌شناسی آلمانی» آغاز می‌شود. البته بخش عظیمی از این فعالیت‌ها بر شناخت تاریخ و زبان‌های ایران پیش از اسلام تمرکز داشت. از آن جمله تلاش‌های ارنست هرتسفلد^۳ در قلمروی دجله و فرات و به خصوص حفاری‌های تخت جمشید.

دغدغه اصلی آلمانی‌زبان‌ها در مواجهه با ایران جستجوی ریشه‌های مشترک اقوام ژرمن با مردمان شرق و شکل‌دادن به مفهوم «آریایی»^۴ است. ناسیونالیست‌های آلمانی مطالعات ایرانی را به عنوان بخشی از پروژه فکری خود برای ریشه‌های آریایی حمایت می‌کردند. این حمایت از سویی موجب شد تا زمینه مناسبی برای مطالعات زبانی و لغوی فراهم شود و از سوی دیگر مطالعات مربوط به ادبیات و ایران اسلامی را تا مدتی به حاشیه راند (Ibid:54-56). موقعیت ایران در شرق‌شناسی آلمان نیز موقعیتی دوگانه است: از سویی ادامه فرهنگی سرزمین هند و دارای تمدن و زبانی مشترک با آن است و از سویی جزوی از جهان اسلام است.

در دوره فیلولوژی، بحث‌های بسیاری جریان داشت که آیا زبان فارسی ریشه هندی دارد یا عربی. تا آنکه فرانتس بوپ^۵ قاطعانه ثابت کرد که زبان فارسی با زبان‌های هندی و اروپایی قرابت بیشتری دارد تا زبان سامی‌تبار عربی. از پایان قرن بیستم، شکافی روش‌شناختی در مطالعات مربوط به تاریخ و ادبیات ایران مشاهده می‌شود. فیلولوگ‌ها اگرچه اشتغال تمام وقت به عربی را کنار گذاشته و متوجه ترکی و فارسی شده بودند، اطلاعات تاریخی و ادبی لازم برای درک تفاوت‌های فارسی و ادبیات آن با زبان عربی را نداشتند؛ چراکه بخش وسیعی از این روش‌ها برآمده از علوم سیاسی، اجتماعی،

1. Silvestre de Sacy (1758- 1838)

2. Georg Friedrich Grotefend (1775- 1853)

3. Ernst Herzfeld (1879- 1948)

⁴ Aryans

5. Franz BoPage (1791-1867)

انسان‌شناسی و اطلاعات تاریخی و جغرافیایی است. از طرف دیگر، اسلام‌شناسان یا تاریخ‌پژوهانی که متوجه ایران و قلمرو فارسی‌زبان شدند از دانش زبانی کافی برای برخورد با متون و استخراج اطلاعات لازم از آنها برخوردار نبودند (Ibid:57).

۲. شکل‌گیری سنت فیلولوژیک

فیلولوژی یا فقه‌اللغه مرکب از دو واژه «فیلوس» و «لوگوس» یونانی در لغت به معنای سخن دوستی یا دوست داشتن کلمات است. تعریف فیلولوژی از دیرباز در میانهٔ علاقه به ادبیات و علوم ادبی از سویی و علاقه به ساختار و تطور زبان در نوسان بوده است تا حدی که فرهنگ آکسفورد هر دو معنی را برای توضیح فیلولوژی ذکر کرده است (بنگرید به Ziolkowski, 1990: 5-6) در اصطلاح تخصصی، «فیلولوژی عبارت است از معنای صورت‌های زبانی با توجه به ارتباط نشانه‌ها با بافتی که در آن واقع شده‌اند» (Watkins, 1990: 24). ساده‌تر از آن، فیلولوژی به معنای مطالعهٔ یک فرهنگ از خلال آثار مکتوب آن است (ارانسکی، ۱۳۷۹: ۹). در یونان باستان، فیلولوژی و تاریخ نسبتی انکارناپذیر داشتند چراکه هر دو از فن شعر متولد شده بودند و همین «کلام مدار» بودن نسبت آن دو را با فلسفه روشن می‌کرد. در یونان و روم باستان و حتی در قرون وسطا، فیلولوژی از فروع فنون هفتگانه (مانند دستور زبان (گرامر) و بلاغت) به شمار می‌رفت.

جنبش مارتین لوتر^۱ نقش مهمی در شکل دادن به هویت فرهنگی آلمان و زبان آلمانی دارد. ترجمهٔ لوتر از انجیل به آلمانی فصل جدیدی در تاریخ این زبان گشود. این ترجمه هم به خاطر اصطلاحات مذهبی و حذف برخی آیات و هم به خاطر زبان ساده و اداری مبدأ ادبیات آلمانی دانسته شده است (Boyle, 2008: 5-7؛ 30-31). مارتین لوتر خواهان آن بود که ترجمهٔ عهدین در اختیار عموم مردم قرار گیرد (و نه فقط روحانیون کلیسا). همچنین لوتر مجوز ترجمهٔ قرآن را گرفت. این ترجمه‌ها سلسله‌جنبان مطالعات عبری-عربی گردید (بنگرید به هدیدی، ۱۳۸۳: ۲۷). در ربع آخر قرن هجدهم، الهیات مسیحی وارد مرحلهٔ جدیدی شد. متألهان پروتستان تلاش می‌کردند درکی تاریخی و فلسفی از کتاب مقدس پیدا کنند و در جستجوی منابع و سرچشمه‌های عهد عتیق به منابع سریانی، هندی و از همه مهم‌تر عربی رسیدند. واضح بود که برای اعمال روش فیلولوژی بر این منابع نخست باید زبان آن را فرامی‌گرفتند، سپس تصویری تاریخی از

1. Martin Luther (1483- 1546)

بافت متون یادشده به دست می‌آوردند (Mangold, 2004: 78؛ Heidmann, 2007: 146-147).

در همین زمان، رایسکه^۱ به فراگیری زبان عربی علاقه‌مند شد و نخستین کسی بود که کرسی زبان عربی و تمدن اسلامی را در دانشگاه لایپزیگ پایه‌گذاری کرد. رایسکه به مطالعات زبان و ادبیات عربی به عنوان دانشی مستقل نگریست و آن را از ابزاری برای تفسیر متون مقدس خارج نمود (هدیدی، ۱۳۸۳: ۳۷). رقابت دانشگاهی و تعصبات مسیحی مانع شد تا رایسکه در زمان حیاتش مورد احترام و توجه قرار گیرد. فوک او را «شهید زبان عربی» دانسته است (1955: 124). اهتمام رایسکه به شناساندن ادبیات عربی (به ویژه ادبیات جاهلی) در اروپا مورد توجه قرار گرفت و در فرانسه با سیلوستر دوساسی ادامه یافت (العقیقی، ۲۰۰۶: ۳۵۴-۳۵۵). در این مقطع، فیلولوژی تماماً در خدمت الهیات و متون دینی بود. عنوان «فیلولوگ» تا اواخر قرن هجدهم رواج داشت و بیشتر بر کشیشان و روحانیونی اطلاق می‌شد که به فراگیری و تدریس زبان‌های شرقی اشتغال داشتند (ساجدی، ۱۳۹۴: ۴۹). در اواخر قرن هجدهم، آگوست ولف^۲ و فون هومبالت^۳ به احیای مفهوم فیلولوژی پرداختند و آن را در «مطالعه دوران باستان» محصور ساختند (هورست مان، ۱۳۹۲: ۱۵۹). ولف «علم فیلولوژی را به دو بخش بنیادی شامل دستور، تأویل متن و نقد و اصلی، شامل جغرافی و تاریخ موضوعی دوره باستان تقسیم کرد» (هورست مان، ۱۳۹۲: ۱۵۹). هومبالت در ۱۸۰۷م. دانشگاه برلین را بنیان گذاشت و بر آن بود تا دوره باشکوهی از سنت رومی را رقم زند و معنایی جدید به تاریخ و فیلولوژی بخشد. از سوی دیگر، کشف زبان سانسکریت (۱۷۸۶ م.) سلسله‌جانبان تحولاتی بود که در نهایت به شکل‌گیری زبان‌شناسی تطبیقی منجر شد. در قرن بیستم، با ظهور زبان‌شناسی نوین فیلولوژی از کانون توجه خارج شد. با ظهور زبان‌شناسی همگانی از یکسو و پیدایی ادبیات مدرن و پست‌مدرن، فیلولوژی و مطالعات فرهنگ و زبان‌های کهن از رونق افتاد و حتی آماج حملات منتقدان مدرنیست و زبان‌شناسان گردید.

۳. جایگاه فیلولوژی در سنت رمانتیک

دو سنت اصلی در شرق‌شناسی آلمان قابل توجه است: سنت رمانتیک و سنت فیلولوژیک.^(۴) سنت رمانتیک بیشتر تحت تأثیر خصلت‌های معنوی و الهی شرق قرار دارد

1. Johann Jakob Reiske (1716- 1774)

2. Friedrich August Wolf (1759-1824)

3. Wilhelm .von Humboldt (1767-1835)

و نسلی از مترجمان و نویسندگان آلمانی‌زبان بر جای می‌گذارد که رهبر معنوی ایشان گوته و اندیشه محوری‌شان «ادبیات جهانی»^۱ است (درباره ادبیات جهانی بنگرید به: Strich, 1949: 5; Haddadi & Parvan, 2018: 32). آگوست ویلهلم شلگل^۲ فیلسوف و مقاله‌نویس مهم جنبش رمانتیک است. او در سال ۱۸۱۸ م. مجله کتابخانه هندی^۳ را راه انداخت و باب مطالعات سانسکریت را در آلمان گشود.

فریدریش شلگل در عین طلایه‌داری رمانتیسم، از روش‌ها و رویکرد فیلولوژیک و تاریخی هم بهره می‌برد تا مفهوم موردنظر خود را واضح بیان کند. ولک شیوه کاری فریدریش شلگل را مقتبس از فیلولوژی می‌داند و از او نقل می‌کند: «بدون کمک لغت‌شناسی نمی‌توان به مطالعه شعر یا فلسفه ناب پرداخت» در نظر او لغت‌شناسی به معنای عشق به واژه‌ها و توجه دقیق به متن و مطالعه و تفسیر است» (ولک، ۱۳۸۸: ۱۷). اهمیت شلگل در نقد ادبی توجه به همان چیزی است که بعدها «بافت»^۴ نامیده شد. از نظر شلگل، برای ارزیابی آثار ادبی و هنری باید پیش‌زمینه‌های تاریخی و فرهنگی آن در نظر گرفته شود. با درک بافت تاریخی است که منتقد می‌تواند شکاف موجود میان رویکرد فلسفی و رویکرد تاریخی به متن را پر کند و تصویری یکپارچه از آن به دست دهد. «شلگل فیلولوژی را هنر می‌نامد، ولی معتقد است که این دسته از مطالعات – به‌ویژه فیلولوژی آلمانی – با پیوستن به مطالعات شرقی می‌تواند به علم مبدل شود» (هورست مان، ۱۳۹۲: ۱۶۱). رمانتیسم در تثبیت شرق‌شناسی به عنوان علم دانشگاهی و نیز گرایش آلمانی زبان‌ها به ترجمه متون شرقی تأثیر بسزایی داشت. اصلی‌ترین اهمیت سنت رمانتیک برای شرق‌شناسی روشن نگه‌داشتن چراغ ترجمه است (فیروزآبادی، ۱۳۸۹: ۱۳۱).

۴. سنت فیلولوژیک در شرق‌شناسی آلمان

شرق‌شناسی آلمانی در پایان قرن هجدهم شعار اصلی خود را «رهاندن استشرق از عوالم روحانی» قرار داده بود (الزویی، ۲۰۱۰: ۲۰) برخلاف رمانتیک‌ها که خصلت الهی و لاهوتی شرق را در بررسی متون لحاظ می‌کردند، فیلولوگ‌ها به تحلیل تاریخی،

^۱ Weltliterature

^۲ August Wilhelm von Schlegel (1767-1845)

^۳ Indische Bibliothek

^۴ Context

زبان‌شناختی و ریشه‌شناختی اعتقاد داشتند. فیلولوژی پرارترین شاخه جریان تاریخی در شرق‌شناسی آلمان است (السید، ۲۰۱۶: ۱۶-۱۸). در دهه سوم قرن نوزدهم، فیلولوژی به عنوان روشی شناخته‌شده و معتبر برای بررسی میراث یونانی و رومی به کار گرفته می‌شد. شرق‌شناسان هوادار فیلولوژی از این جریان‌ها و مکاتب الهام گرفتند و آن را در تحقیقات خود بر روی متون شرقی اعمال کردند. در ۱۸۳۹-۱۸۴۰، «دانشگاه ینا» شرق‌شناسی را به عنوان رشته‌ای فیلولوژیک و تاریخی در دانشکده فلسفه تأسیس کرد (Heidmann, 2007: 142). تأسیس نهادها و کرسی‌های دانشگاهی به این رشته اعتباری ویژه بخشید. نخستین اهمیت فیلولوژی این بود که مطالعات شرق‌شناسی را از الهیات جدا کرد و به دانشکده‌های فلسفه سپرد. از دیگر اتفاقات مهم قرن نوزدهم، تأسیس و توسعه کتابخانه‌ها و مراکز دانشگاهی بود. این کتابخانه‌ها فرصت‌های شغلی خوبی برای متخصصان فیلولوژی بودند و از سوی دیگر، پژوهشگران را از مراجعه به کتابخانه‌های مجهز پاریس و لندن و لیدن و ... بی‌نیاز می‌کردند. همچنین نسخه‌های خطی که در خود آلمان موجود بود به حدی رسیده بود که فهرست‌برداری و نگهداری آن‌ها سازوکار منظمی نیاز داشته باشد. گسترش کتابخانه‌ها باعث رونق زبان‌های عربی، فارسی و ترکی (در دوره سیطره سانسکریت) می‌شد، چراکه کتابداران برای فهرست‌برداری مخطوطات شرقی غالباً باید به این زبان‌ها تسلط می‌داشتند (Wokoek, 2009: 132-133).

در اواخر قرن نوزدهم، مطالعات سانسکریت و زبان‌شناسی تطبیقی به دو شاخه منقسم شد: مطالعات هندواروپایی (زبان‌های آریایی) و مطالعات هند (در پیوند با مطالعات ایرانی).^۱ پس از بازگشایی DMG بعد از جنگ جهانی اول هر یک از این دو شاخه جریان مستقلی را شکل دادند و نشریه جداگانه‌ای منتشر کردند. *مجله مطالعات هندی و ایرانی* به سرپرستی ویلهلم گایگر^۲ و *مجله زبان‌های سامی و مطالعات مرتبط به سرپرستی لیتمان*.^۳ گایگر از بنیان‌گذاران «مکتب زبان‌شناسی و فقه اللغة ایرانی» است. گایگر اگرچه رویکردی فیلولوژیک داشت، به جنبه فرهنگی زبان اهمیت می‌داد و فیلولوژی را گسترده‌تر از پژوهش‌های تاریخی و زبانی می‌دانست. اثر مهم وی مجموعه‌ای دو جلدی با عنوان *درباره فیلولوژی ایرانی*^۴ است که با همراهی ارنست

1. Zeitschrift für Indologie und Iranistik

2. Wilhelm Geiger (1856-1943)

3. Enno Littmann (1875-1958)

4. GRUNDRISSE DER IRANISCHEN PHILOLOGIE

کوهن^۱ در دو جلد در اوایل قرن بیستم در استراسبورگ به چاپ رسید (بنگرید به حقانی، ۱۳۹۵: ۱۱-۱۴).

دوساسی با تأسیس مدرسه زبان‌های شرقی (۱۷۹۵) به شرق‌شناسی به عنوان نهادی دانشگاهی برای بررسی فیلولوژیک زبان‌های شرقی رسمیت بخشید و آخرین رشته‌های اتصال آن را با الهیات قطع کرد (Heidemann, 2007: 154). سیلوستر دوساسی در دوره ناپلئون می‌زیست و سمت‌های سیاسی و آموزشی بسیاری داشت. آلمانی نیست اما پدر و معلم بسیاری شرق‌شناسان آلمانی به شمار می‌رود. دوساسی به شاگردان خود آموخت نسخه‌های خطی [عربی و در درجه بعد فارسی را] را گردآوری و فهرست‌نویسی کنند و با تهیه فرهنگ‌های لغت و معجم‌های دقیق اسباب کار خود را فراهم نمایند. دوساسی حلقه اتصالی بود میان فیلولوژی کلاسیک و مطالعات تطبیقی زبان‌ها. زبان‌شناسی تطبیقی را فرانتس بوپ از شاگردان برگزیده دوساسی ادامه داد. رشد حقیقی سنت فیلولوژیک به دست شاگردان آلمانی دوساسی و در آلمان صورت پذیرفت. جست‌وجو در منابع خطی، دسته‌بندی و ترتیب و سپس تفسیر و ترجمه آنها میراث روش‌شناختی عظیمی است که دوساسی برای چندین نسل از شاگردان خود به یادگار گذاشت (بنگرید به عدالت‌نژاد، ۱۳۹۸: ۲) شاگردان آلمانی زبان دوساسی عبارت بودند از: فرایتاگ^۲، فلیشر^۳ و فلوگل^۴. فرایتاگ پس از فراگرفتن فارسی و ترکی نزد دوساسی و تکمیل زبان عربی به آلمان برگشت و از ۱۸۱۹م. تا پایان عمر در دانشگاه بُن استاد زبان عربی بود (العقیقی، ۲۰۰۶: ۳۵۸). اثر مهم فرایتاگ لغت‌نامه عربی-لاتینی (در چهار جلد) است که امروز نیز کاربرد دارد. فلوگل مدت زیادی در وین به گردآوری و تکمیل میراث هامر و روکرت اشتغال داشت. فلوگل کشف *الظنون حاجی خلیفه* و *التعريفات* را تصحیح و چاپ نمود (عدالت‌نژاد، ۱۳۹۸: ۳). مسیری که در مطالعات مسیحی برای فهم فیلولوژیک متون دینی شرقی به ویژه عربی گشوده و هموار شده بود، در اختیار متون ادبی نیز قرار گرفت. هدف روش فیلولوژیک در نهضت ترجمه، دستیابی به نزدیک‌ترین ترجمه به صورت اصلی بود. در این دوران، فیلولوژی به معیاری برای سنجیدن عیار ترجمه‌های گوناگون از متون شرقی بدل گشت.

فلیشر مهم‌ترین شاگرد آلمانی دوساسی بود که سنت تعلیمی وی را به آلمان بازگرداند و در دانشگاه لایپزیگ از نو پایه‌گذاری کرد. وی را مؤسس مطالعات عربی و

-
1. Ernst Kuhn (1846-1920)
 2. Georg Wilhelm Freytag (1788- 1861)
 3. Heinrich Leberecht Fleischer (1801- 1888)
 4. G. Flugel (1802-1870)

اسلامی در آلمان دانسته‌اند (عدالت‌نژاد، ۱۳۹۸: ۲). از ۱۸۲۵م. به مدت سه سال نزد دوساسی زبان‌های شرقی به ویژه عربی را فراگرفته بود. سپس به آلمان برگشت و مدتی در درسدن به فهرست‌برداری از مخطوطات شرقی کتابخانه سلطنتی مشغول بود. همزمان به تدریس و ترجمه و تصحیح تفسیر قرآن بیضاوی (۱۸۴۶م.) نیز - که از پاریس با خود آورده بود - می‌پرداخت. فلیشر توانست به سبک خاص خود در تدریس زبان‌های شرقی و فیلولوژی دست یابد. طولی نکشید که شاگردانی از سراسر اروپا نزد او آمدند و روش تدریس و تحقیق وی را به کشور خود انتقال دادند. در حالی که در ربع اول قرن نوزدهم آلمانی‌ها به پاریس می‌رفتند تا زبان‌های شرقی را در مدرسه زبان‌های شرقی فراگیرند، هنوز قرن به نیمه نرسیده بود که چند شاگرد فرانسوی به لایپزیگ آمدند تا عربی و فارسی بیاموزند.

مهم‌ترین اقدام فلیشر تأسیس انجمن آلمانی شرق‌شناسی DMG (۱۸۴۵ م. در شهر هاله) بود که تاکنون نیز اصلی‌ترین کانون برای شرق‌شناسان آلمانی و حتی اروپایی به شمار می‌رود (العقیقی، ۲۰۰۶: ۳۴۹ و ۳۶۲). فلیشر مقدمه خود بر ترجمه‌اش از *اطواق/الذهب* زمخشری را با انتقاد از ترجمه‌های نادرست و پر غلط برخی متون شرقی (در درجه نخست عربی و سپس فارسی) آغاز می‌کند. کانون انتقادات وی ترجمه‌های پورگشتال از متون عربی است. فلیشر تصریح می‌کند که در ترجمه خود صحت و اتقان را در اولویت قرار داده است. پیداست که این گفته تعریضی به ترجمه‌های پورگشتال دارد. قصد اصلی فلیشر در این نقد جسورانه آن است که پورگشتال را از سریر مطالعات شرق‌شناسی به زیر بکشد و استاد خود دوساسی را برجای او بنشاند (Mangold, 2004: 79, 80-81). مقتضیات اصلی فیلولوژی دو چیز بود: دانش زبانی و متن منقح. این شرق‌شناسان در هر دو حوزه خدمات قابل توجهی عرضه کردند: با تأسیس کرسی‌های تدریس زبان‌های شرقی، به ویژه عربی، به گسترش و تسهیل آموزش این زبان‌ها کمک کردند و افزایش تعداد فراگیران در نهایت منجر به افزایش تعداد شرق‌شناسان گردید. همچنین ضروریات تحصیل زبان از قبیل فرهنگ‌های لغت و کتاب‌های آموزش دستور زبان به همت این شرق‌شناسان فراهم گردید. عصر چندزبانگی و رویکرد دایرةالمعارفی به متون و فرهنگ‌های شرقی به سر رسیده بود و دانشجویان جدید می‌کوشیدند حوزه محدودتری انتخاب کنند و با عمق و وسعت بیشتری بدان بپردازند. از شمار کسانی که به چندین زبان شرقی تسلط داشته باشند کاسته شد و افرادی مانند هامر و روکرت به اسطوره‌هایی دست‌نیافتنی و تقلیدناپذیر تبدیل شدند. همچنین عربی از کانون توجه خارج شد و زبان‌های دیگری نیز به دانش شرق‌شناسی راه یافت. زبان عبری، سانسکریت و زبان‌های

ایران پیش از اسلام از محبوب‌ترین این زبان‌ها بودند. در نهایت، فلیشر مطالعات شرقی را به عنوان فیلولوژی تعریف کرد «که هدف آن در درجه نخست عرضه متون قابل اطمینان یعنی تصحیح انتقادی از آثار اصلی باشد» (Ibid: 82). شرق‌شناس از نظر فلیشر کسی است که «خود را وقف کار پرزحمت و عرق‌ریزی‌های فیلولوژیک می‌کند» (Ibid: 83). سخنان فلیشر واکنشی است به فضای رمانتیکی که تحت تأثیر ترجمه‌های پورگشتال و روکرت و تقدیر بزرگانی مانند گوته از شرق پدید آمده است؛ اما به نظر می‌رسد شرق‌شناسان متأخر پیام و تعریف او را پذیرفته و به خصوص به سخت‌کوشی و دقت مدنظر فلیشر توجه کرده‌اند... شرق‌شناسان آلمانی در تصحیح و ترجمه امهات متون و کتاب‌های مرجع از هم‌تایان فرانسوی و انگلیسی خود سبقت گرفتند. همچنین سازمان‌یافتگی مطالعات شرق‌شناسی به عنوان فیلولوژی و ذیل عنوان شرق به متخصصان زبان‌های خاورمیانه قدرت و موقعیت لازم را می‌داد تا از کرسی‌های خود در برابر دست‌اندازی‌های الهیات و زبان‌شناسی تطبیقی دفاع کنند (Wokoeck, 2009: 140).

پس از تفوق سنت فیلولوژیک بر شرق‌شناسی آلمان، دو جریان متفاوت در آن شکل گرفت: (۱) لایپزیگ به استادی هاینریش فلیشر، (۲) گوتینگن به استادی هاینریش اوالد^۱. اوالد با تأکید بر گرامر و کاربرد زبان از سنت دوساسی فاصله گرفت. اوالد جز همکاری کوتاهی که در ۱۸۳۶م. با فرانتس بوپ داشت، بیشتر سال‌های تحصیل خود در گوتینگن را زیر نظر آیش‌هورن^۲ گذراند. آیش‌هورن از متألّهان بزرگی بود که سعی داشت با به‌کارگیری روش‌های فیلولوژی و نقد متن، مسیر جدیدی در مطالعات کتاب مقدس، به ویژه عهد عتیق، بگشاید. بیشتر آثار اوالد تحت تأثیر عقاید و فعالیت‌های مسیحی وی بود؛ اوالد پروایی نداشت تا به عنوان عالم الهیات شناخته شود و دانشی را که پایه‌گذاری کرده بود «دانش حقیقی کتاب مقدس»^۳ می‌نامید. اوالد مکتب خود را «فیلولوژی اصیل» می‌دانست. «فلیشر در تدریس و تحقیق بر تحلیل زبانی متون تکیه می‌کرد، در حالی که زبان برای اوالد موضوع اصلی بود که با درک ویژگی‌های حقیقی آن می‌توانست به تفسیر بی‌واسطه‌ای از متون (و در رأس آن‌ها کتاب مقدس) دست یابد» (Mangold, 2004: 99).

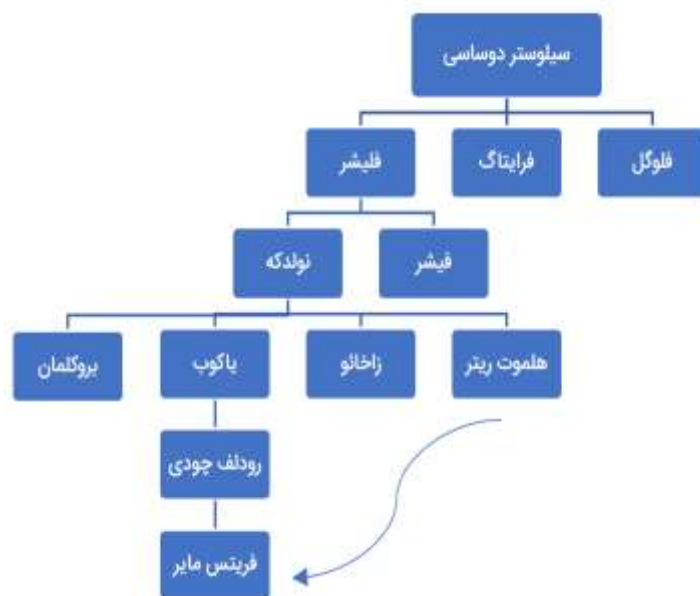
^۱ -Heinrich Ewald(1803- 1875)

^۲ -Johann Gottfried Eichhorn (1752-1827)

^۳ Ächte biblische wissenschaft

آسان عربی می‌ستاید اما به لحاظ روش‌شناختی او را تأیید نمی‌کند. در ۱۸۳۱-۱۸۳۳م؛ که اوالد گرامر/انتقادی زبان عربی را منتشر می‌کند، فلیشر به طعنه از روش «ترکیبی و حسابگرانه» او -که می‌خواهد همه چیز را با بازگرداندن به قواعد کلی و در چارچوبی منطقی توضیح دهد- انتقاد می‌کند. فلیشر به طور ضمنی به مرکزیت زبان‌شناسی تاریخی-تطبیقی در مطالعات شرق‌شناسی اعتراض می‌کند؛ زبان‌شناسی تاریخی-تطبیقی که در این دوره از سوی کسانی مانند فرانتس بوپ در حال پیشرفت بود و ناگزیر شد مسیر خود را از شرق‌شناسی جدا کند (Ibid: 96). نسل دوم شاگردان فلیشر و فرایتاگ مسیر ایشان را در مطالعات عربی ادامه دادند و تنی چند نیز به فارسی، ترکی یا زبان‌های دیگر گرایش یافتند. از آن میان آگوست فولرس^۱ به فارسی پرداخت اما طرفداران چندانی پیدا نکرد. آگوست فیشر^۲ و تئودور نولدکه^۳ دو شاگرد اصلی فلیشر بودند. فیشر معجم عربی فصیح را نگاشت. نولدکه را مهم‌ترین مستشرق آلمانی در زمان خود می‌دانستند. وی نخستین و مهم‌ترین شرق‌شناس آلمانی بود که توانست پیوند متعادلی میان مطالعات تاریخی و فیلولوژی ایجاد کند. نولدکه فهرست‌های مهمی از نسخه‌های عربی در کتابخانه‌های لیدن و گوتا تهیه کرده است. شاگردان اصلی نولدکه از این قرارند: ادوارد زاخائو^۴ (مصحح و مترجم آثار ابوریحان بیرونی)، یاکوب^۵ و بروکلیمان.^۶ ادوارد زاخائو کتاب تحقیق ماللهند ابوریحان بیرونی را تصحیح (۱۸۸۸ لندن) و به انگلیسی و آلمانی ترجمه و مدرسه لغات شرقی را در برلین در ۱۸۸۷ م. تأسیس کرد (العقیقی، ۲۰۰۶: ۳۴۲؛ پارت، ۲۰۱۱: ۴۰). کارل بروکلیمان مؤلف کتاب تاریخ ادبیات عرب است (بنگرید به پارت، ۲۰۱۱: ۴۵-۴۶).

-
1. August Johann Vullers(1803-1881)
 2. August Fischer(1865-1949)
 3. Theodor Nöldeke (1836- 1930)
 4. Eduard Sachau(1845-1930)
 5. Georg Jacob(1862-1937)
 6. Carl Brockelmann (1868-1956)



تصویر شماره (۱) - شاگردان دوساسی در جهان آلمانی زبان

۵. گفتمان فیلولوژیک در شرق‌شناسی آلمان

فراگنر در مقاله بسیار مهمی (۱۹۸۷) گوشزد می‌کند که رشته ایران‌شناسی یا مطالعات ایران تنها رشته‌ای است که در دانشگاه‌های آلمان به زبان‌های ایرانی می‌پردازد. ترجمه «ایرانیستیک»^۱ به مطالعات ایرانی (ایران‌شناسی)^۲ در انگلیسی و زبان‌های دیگر حق مطلب را ادا نمی‌کند. وی توضیح می‌دهد که شاید «زبان‌شناسی و فیلولوژی ایرانی»^۳ معادل دقیق‌تری برای ایرانیستیک باشد (1987: 54). اذعان فراگنر به خوبی نشان می‌دهد که سنت ایران‌شناسی در آلمان تا چه حد با مطالعات لغوی و زبانی پیوند خورده است.

فیلولوژی کلاسیک‌ترین روش در شرق‌شناسی و ایران‌شناسی است. فیلولوژی بر نقد متون استوار است و تمدن متن محور اسلامی - ایرانی منبعی ارزشمند و پرمایه برای این محققان به شمار می‌رود. در شرق‌شناسی کلاسیک، فیلولوگ‌ها و سایر شرق‌شناسانی که به متون شرقی می‌پرداختند گاه و بیگاه با متون تاریخی فارسی، عربی و ترکی مواجه می‌شدند. گذشته از ارزش‌های لغوی و زبانی و روش تاریخ‌نگاری، این متون به لحاظ اطلاعات سیاسی،

1. Iranistik

2. Iranian Studies

3. Iranian Linguistics and Philology

تاریخی و اجتماعی نیز جالب توجه بودند. بدین ترتیب، نه تنها مختصات درونی و زبانی متن که بافت شکل‌گیری و جایگاه تاریخی آن نیز مورد توجه قرار گرفت (Mangold, 2004: 103).

مطالعات یهودی^۱ با هدف ارزیابی تأثیر آنها در مسیحیت باعث شد مطالعات عبری در قرن هجدهم و نوزدهم به عنوان روشی تاریخی-انتقادی و با تمرکز بسیار بر فیلولوژی گسترش یابد. به موازات آن مطالعاتی در حوزه‌های دیگر شرق‌شناسی همانند مطالعات عربی، ایرانی، هندی و چینی صورت می‌پذیرفت. از آنجا که زبان عربی ریشه مشترکی با زبان عبری دارد دامنه این مطالعات به اسلام و منابع اسلامی نیز کشیده شد؛ بنابراین سنت و روش فیلولوژی برخاسته از الهیات یهودی، مسیحی و اسلامی در قرن هجدهم و نوزدهم است (Rohde, 2005: 382). گروهی از فیلولوگ‌ها تلاش کردند رویکرد تاریخی و زبانی که نسبت به متون مقدس داشتند را در مورد دین اسلام و کتاب مقدس مسلمانان، قرآن، نیز به کار برند. مستشرقان قرآن را نه به عنوان متن مقدس ازلی و ابدی بلکه به عنوان متنی مشخص در بافتی تاریخی و فرهنگی مورد توجه و تحقیق قرار داده‌اند. متن مقدس ورای زمان و مکان و تاریخ اتفاق می‌افتد. بدین ترتیب، امکان پرسش از بافت تاریخی و بافت موقعیت متن نیز — جز به ضرورت تاریخ ادبیات و در همان حد — از میان می‌رود. پس خواننده و مفسر مسلمان که از درون منظومه اعتقادی خود به متن دینی می‌نگرد، تنها حق دارد در خود متن غور کند و چنین است که فرهنگ اسلامی محمل بالیدن تمام علوم و فنونی است که برای بررسی خود متن یا در نهایت تأویل و تفسیر آن به کار می‌روند از بلاغت و معانی و بیان گرفته تا تفسیر و تأویل و کلام و ... اما متن اسلامی برای شرق‌شناس مقدس نیست. همانند هر متن دیگر، اجزا و ساختاری دارد. شرق‌شناس این حق را برای خود محفوظ می‌داند که از مؤلف، ساختار متن، مخاطب و بافت آن پرسش کند. بدین معنا شرق برای آلمانی‌ها یک گفتمان است. گفتمان به معنای ساختارهایی است که صرفاً زاده دانش و پژوهش نیستند، بلکه از ساختارهای روانی، اجتماعی، سیاسی، فرهنگی و دینی در بافت مشخصی تأثیر پذیرفته‌اند.

آبراهام گایگر^۲، متکلم یهودی، در ۱۸۳۳ کتابی منتشر کرد با عنوان *اقتباس‌های محمد / ص* / از یهودیت^۳ که در آن با بررسی تاریخی منابع سعی داشت نشان دهد متون یهودی تا چه حد بر قرآن مؤثر بوده‌اند (Mangold, 2004: 104). *تاریخ قرآن* نولدکه در اصل به زبان لاتین و با هدفی مشابه مقاله گایگر نوشته شد؛ اما چاپ آن به آلمانی با اضافاتی در ۱۸۶۰ صورت پذیرفت و پایه‌گذار

1. Wissenschaft des Judentums (WJ)

2. Abraham Geiger (1818-1874)

3. Was hat Muhammad aus dem Judentum übernommen?

مطالعات قرآنی‌ای شد که از تأثیر عهدین و عناصر مسیحی و یهودی و سایر منابع قرآن فراتر می‌رود و به خصوص بر شناخت لغوی و زبانی قرآن تکیه دارد (بنگرید به پارت، ۲۰۱۱: ۳۳-۳۵؛ Mangold, 2004: 107؛ دانشنامه جهان اسلام ج ۶ ذیل تاریخ قرآن). ایگناس گلدتسیهر^۱، اسلام‌شناس مجارستانی-یهودی بود که بخش عمده‌ای از آثار خود را به زبان آلمانی نوشت. رساله دکتری‌اش را در لایپزیگ زیر نظر فلیشر با عنوان *گرایش‌های تفسیری در میان مسلمانان* نوشت. بحث وی در این اثر وام‌دار تاریخ قرآن نولدکه است. این اثر که در ۱۹۲۰ در آلمان منتشر شد و از طریق ترجمه عربی (۱۹۵۴) در دسترس عموم مسلمانان قرار گرفت از آثار بحث‌برانگیز گلدتسیهر است (Rohde, 2005: 391). این بحث‌ها وجهه شرق‌شناسان غیرمسلمان نزد مسلمانان را مخدوش می‌کرد و رویکرد تاریخی و فیلولوژیک را به گفتگوهای متألّهانه تقلیل می‌داد. یافته‌های متکلمان یهودی و مسیحی نزد مسلمانان اعتبار چندانی نداشت به دو دلیل: «نخست آنکه مسلمانان قرآن را کتابی آسمانی و معجزه الهی می‌دانند نه برساخته پیامبر و چنین اعتقادی در میان اهل کتاب وجود ندارد. دیگر اینکه شرق‌شناسان مدعی این مطلب از دقت و سلامت علمی خارج‌شده و به تناسب یهودی یا مسیحی بودن خود تلاش کردند جانب دین خود را بگیرند» (السید، ۲۰۱۶: ۲۴-۲۶).

وضع بی‌ثبات و ناآرام قرن نوزدهم و بیستم در اروپا توجه به فرهنگ صلح‌آمیز شرق را تسریع کرد. در عثمانی تصوف منشأ انسجام اجتماعی و یکی از کانون‌های مهم توازن قدرت بود. اروپاییان کنجکاو بودند بدانند کدام نیروی فکری و معنوی چنین قدرتی به صوفیان بخشیده است. باور به تقدس متن از طریق قرآن به متون عرفانی فارسی راه یافته و در امهات آثار عرفانی بازتولید شده است. شرق‌شناسی اروپایی گرایش بسیار دارد که منشأ تصوف را نه در منابع اسلامی بلکه در منابع بیگانه‌ای مانند تفکر نوافلاطونی، مسیحیت، آیین هندو و بودیسم و ... بجوید یعنی شرق‌شناسانی (اعم از آلمانی و غیر آلمانی) کوشش کرده‌اند تصوف را برآمده از مسیحیت، یهودیت یا سایر ادیان (غیر از اسلام) معرفی کنند و البته نتوانسته‌اند دلایل کافی برای مدعای خود ارائه کنند (شیمل، ۱۳۸۷: ۴۶-۵۰؛ زرین‌کوب، ۱۳۶۲: ۱۲-۱۳) بحث سرچشمه تصوف منشأ فیلولوژیک و تا حدودی نیز قوم‌گرایانه دارد. این نظریه به خصوص میان سرچشمه‌های آریایی یا هندواروپایی تصوف و منابع سامی آن تفاوت قائل است (برای نمونه‌ای از اختلاف بنگرید به برون، ۱۳۳۵: ۵۳۰).^(۵)

1. Ignas Goldziher(1850- 1921)

۶. فهرست‌برداری و سنت تصحیح متن: دو میراث مهم فیلولوژی

در میان میراث‌داران سنت فیلولوژیک در دوره طلایی شرق‌شناسی آلمانی‌زبان دو شرق‌شناس بیشترین اهمیت را دارند: هلموت ریتز^۱ و شاگرد سوییسی‌اش فریتس مایر^۲ در آثار این شرق‌شناسان روش فیلولوژی در پیوند با دانش تاریخی و ساختاری به کامل‌ترین شکل در خدمت تصحیح، ترجمه و فهم متن درآمده است.

روند پژوهش‌های ریتز بسیار جالب‌توجه است با وجود پراکندگی ظاهری و تنوع موضوعات، با کمی دقت می‌توان روندی منظم و سیر حرکت و تغییر دغدغه‌های وی را در آثارش بازجست. توجه به منشأ ساخت‌ها و نیز ساختارهای تکرارشونده در متون از مهم‌ترین گام‌هایی است که این شرق‌شناس آلمانی برای فهم و تحلیل آثاری مانند آثار عطار برداشته است. ریتز در این دست تحلیل‌ها از زمینه‌ای بهره می‌برد که فیلولوگ‌ها فراهم کرده‌اند. چنین سطحی از تحلیل متن وقتی ممکن است که تألیفی و بینامتنی بودن آن مطمئن نظر قرار گیرد نه آنکه متن مقدسی قلمداد شود که شاعر عارف در خلصه عرفانی و بر اساس الهامات و واردات غیبی سروده است. تفاوت رویکرد ریتز با تاریخ‌دانان یا فیلولوگ‌ها در آن است که ریتز به منابع و آثار نگاهی ساختاری دارد و در جستجوی آن تصویر کلی است که پس از بازیابی منابع رخ خواهد نمود.

ریتز ۲۲ سال در ترکیه بود (۱۹۲۷-۱۹۴۹) و علاوه بر ریاست انجمن آلمانی تحقیقات مشرق زمین در استانبول خدمات بسیاری در فهرست‌برداری و تصحیح نسخ ارائه نمود. فیلولوژیکا^۳ مجموعه شانزده مقاله از ریتز است که در فاصله سال‌های ۱۹۲۸ تا ۱۹۶۱ منتشر شده و سنجیده‌ترین نمونه از فهرست‌نویسی‌های شرق‌شناسان آلمانی است. فهرست‌نویسی ریتز مکانیکی و یک بعدی نیست. در جای‌جای مقالات، منابع را تحلیل می‌کند و گاهی سر از نقد متن و نسخه درمی‌آورد ریتز برای گردآوری این فهرست‌ها مجدداً به بررسی میکروفیلم‌های نسخ خطی پرداخت چراکه فهرست‌های موجود را ناقص و گمراه‌کننده می‌دانست (مایر، ۱۳۸۸: ۱۲) از ۱۹۳۵ به بعد رئیس گروه فهرست‌بندی جدید نسخ خطی استانبول بود (همان: ۱۳) فهرست‌نویسی دقیق ریتز از نسخه‌های فارسی موجود در کتابخانه‌های استانبول هنوز معتبر است و تصحیح و تدوین آثار ارزشمندی را موجب شده است که از آن میان می‌توان به تصحیح مثنوی مولوی از

1. Hellmut Ritter (1892- 1971)

2. Fritz Meier (1912-1998)

3. Philologica

روی نسخه قونیه به دست نیکلسون اشاره کرد (رسولی، ۱۳۹۶: ۲). شیوه تصحیح ریتز با عنوان «سازواره انتقادی» برگرفته از تصحیح کتاب مقدس است که نخستین بار آن را در تصحیح سوانح/العشاق احمد غزالی به کار برد (درباره این روش بنگرید به سوری، ۱۳۸۹: ۲۹-۳۳). تصحیح سوانح مربوط به دوره‌ای است که ریتز در مقایسه متون و ارزیابی موتیف‌های آن ورزیدگی خاصی یافته است (رسولی، ۱۳۹۶: ۶). با این حال، اعتراف می‌کند که تصحیح سوانح علی‌رغم حجم کم یکی از دشوارترین کارهایی است که انجام داده است (Ghazzali, 1942: IV).

فریتس مایر هم در بررسی نسخ خطی و تطبیق منابع با هم بسیار موفق است و هم در شناخت خود منبع. مقدمه او بر فردوس/المرشدیه (نخستین بار در ۱۹۴۳ در استانبول و در ۱۹۴۸ در لایپزیگ) نمونه موفقی از تطبیق منابع دور و نزدیک برای به دست دادن تصویری قابل قبول از شیخ ابواسحاق کازرونی است. در عین جزئی‌نگری روش مفهومی ریتز در آثار مایر هم قابل ردیابی است. به بیان دیگر، مایر هم همانند استاد خود ریتز تلاش می‌کند تا علاوه بر متن منقحی از اثر و صاحب مقام (در اینجا شیخ ابواسحاق) جایگاه او را در میان دیگر صوفیان و برخی مواضع اصلی وی را نشان دهد. مایر نگاهی انتقادی به متن دارد.

هسته مرکزی گفتمان طلایی شرق‌شناسی آلمانی «متن» یا «بازگشت به متن» است. ممکن است این اندیشه از نسخه‌شناسی به پژوهش‌های متنی راه یافته باشد. همان‌طور که برخی نسخه‌ها مادر نسخ دیگر به شمار می‌روند بعضی متون نیز نقش اساسی و کلیدی دارند و باید در جستجوی مآخذ سخنان صوفیه برآمد و شباهت یا تفاوت آن را با متن اصلی نشان داد (رسولی، ۱۳۹۶: ۷). در تحلیل‌های شرق‌شناسانه متن اگرچه در اولویت قرار دارد هیچ‌گاه تقدیس نمی‌شود و همان‌طور که در جستجوی صورت صحیح و اصیل آن هستند، یافتن سرچشمه‌های فکری و کلامی مؤلف را نیز بخشی از پژوهش خود قرار می‌دهند. اهمیت این مستشرقان در پیدا کردن این نقاط اتصال و پرداختن به آنهاست.

۷. نتیجه

سنت فیلولوژیک و گفتمان برآمده از آن در شرق‌شناسی آلمان نقشی تأثیرگذار داشته است. اصلی‌ترین تأثیر جدا نمودن شرق‌شناسی از الهیات و تبدیل آن به رشته‌ای مستقل

و روشمند در دانشگاه‌های آلمان بوده است. تألیف کتاب و گسترش کتابخانه‌ها، فهرست‌برداری از نسخ خطی فارسی، ترکی و عربی و تأسیس و گسترش مراکز آموزش زبان‌های شرقی خاصه فارسی و عربی را باید از دستاوردهای سنت فیلولوژیک به شمار آورد. این سنت در قلمروی آلمانی‌زبان اروپا با تمرکز بر حوزه‌های تصحیح نسخ و فهرست‌برداری تلاشی پیوسته برای دسته‌بندی و تدوین منابع شرق‌شناسی را رقم زده است. روش تبارشناسانه شرق‌شناسان آلمانی از سویی به شکل‌گیری موضوع خانواده‌های زبانی و ارتباط زبان‌های هندواروپایی و سامی منجر گردید که نقطه آغازی برای زبان‌شناسی تاریخی است. از سوی دیگر، تلاش مستشرقان آلمانی برای دسته‌بندی متون و پیدا کردن روابط میان متن‌های عربی و فارسی اعم از اسلامی و غیر اسلامی تصویری از روند تحولات فرهنگی شرق اسلامی و غیر اسلامی از خلال متون به دست می‌دهد. مستشرق آلمانی‌زبان تلاش می‌کند شرایط تاریخی، سیاسی و فرهنگی متن را بازسازی کند و در این راه از داده‌های تاریخی و متنی دیگر و منابع مرجع حداکثر استفاده را می‌برد. از نظر بسیاری از این مستشرقان، متن پدیده‌ای تاریخی و دارای اجزاست و نباید تقدس متن را دستاویزی برای سرباززدن از تحلیل دقیق آن در بافت قرار داد.

پی‌نوشت‌ها

1. <https://www.britannica.com/science/Orientalism-cultural-field-of-study>

۲. شغل اصلی وی منجمی بود و چون عربی می‌دانست مأمور شده بود در ترجمه اصطلاحات به کتونی باری رساند (Fück, 1955: 5.)

۳. منظور از سنت در اینجا ترکیبی از روش و رویکرد است که یک مکتب مشخص را بر می‌سازد.

۴. برای تفصیل موضوع بنگرید به: آندره، تور (۱۳۹۴) *باغ همیشه‌سبز*، ترجمه فاطمه هشترویدی، تهران، علمی و فرهنگی.

۵. برای نمونه‌ای از توغل ریتز در رابطه نسخه‌ها بنگرید به: Ghazzali, 1942: VI

منابع

- احمدوند، عباس و مؤمنی هزاوه، امیر، ۱۳۹۱، «بارتلمی دی اربلو و کتابخانه شرقی او»، *تاریخ و تمدن اسلامی*، سال هشتم، شماره پانزدهم، بهار و تابستان ۱۳۹۱، صص ۲۰۵-۲۲۳.
- ارانسکی، ای. م.، ۱۳۷۹، *مقدمه فقه اللغة / ایرانی*، ترجمه کریم کشاورز، تهران، انتشارات پیام.
- اشمیت، رودریگر، ۱۳۹۱، «مطالعات فرهنگی ایران در کشورهای آلمانی‌زبان»، *تاریخ روابط ایران و آلمان* (از سری مقالات دانشنامه ایرانیکا)، ترجمه و ویرایش زیر نظر پیمان متین، تهران، امیرکبیر.
- ایروین، رابرت، ۱۳۸۳، *تحلیلی از هزار و یکشب*، ترجمه فریدون بدره‌ای، تهران، فرزانه روز.
- برون، ادوارد، ۱۳۳۵، *تاریخ ادبی ایران ج ۱* (از قدیم‌ترین روزگاران تا زمان فردوسی) ترجمه علی پاشا صالح، تهران، کتابخانه ابن‌سینا.

- بهشتی، محمدرضا، ۱۳۹۳، تاریخ قرآن، در دانشنامه جهان اسلام، ج ۶، صص ۲۴۰-۲۴۱
پارت، رودی، ۲۰۱۱، *الدراسات العربيه و الاسلاميه في الجامعات الالمانية: المستشرقون الالمان منذ تيودور نولدکه*،
دکتر مصطفی ماهر، قاهره، الهیئه المصریه العامه للكتاب.
- جعفری جزی، مسعود، ۱۳۷۸، *سیر رمانتیسیم در اروپا*، تهران، مرکز.
- حدادی، محمدحسین، ۱۳۸۹، «جایگاه ادبیات ایران در آلمان با نگرشی ویژه به گوته و روکرت»،
مطالعات ادبیات تطبیقی، شماره ۱۵، پاییز ۱۳۸۹، صص ۳۹-۵۶.
- حشیشو، محمدعلی، ۱۹۷۶، «الدراسات العربيه و الاسلاميه في المانيا حتى بدايه القرن العشرين»،
المجله، العدد ۱۲۳، مارس ۱۹۷۶، صص ۴۷-۵۷.
- حقانی، نادر، ۱۳۹۵، «جایگاه زبان و فرهنگ ایران در ایران‌شناسی قرن بیستم آلمان»، *مطالعات
ایران‌شناسی*، شماره ۳ پاییز ۱۳۹۵، صص ۹-۲۱.
- حیدری، عبدالله، ۱۳۸۴، «آدام اولتاریوس پیش‌تاز سفرنامه‌نویسان آلمانی درباره ایران»، *مصباح*، شماره ۵۸، مرداد و
شهریور ۱۳۸۴، صص ۱۱۷-۱۳۶.
- درخشان مقدم، پریسا و نارنجی، فرح، ۱۳۸۸، «بررسی ترجمه‌های مختلف قرآن به زبان آلمانی»،
پژوهش زبان‌های خارجی، شماره ۵۲، تابستان ۱۳۸۸، صص ۶۵-۸۴.
- رجب‌نیا، مسعود، ۱۳۵۱، «زندگینامه آنکتیل دوپرون»، *یادنامه آنکتیل دوپرون*، نشریه انجمن فرهنگ
ایران باستان، سال یازدهم، شماره دوم اسفند ۱۳۵۱، صص ۳-۱۹.
- رسولی، سید پدram، ۱۳۹۶، «روش هلموت ریتز در تصحیح متون فارسی»، *مجموعه مقالات نهمین
همایش ملی پژوهش‌های زبان و ادبیات فارسی*، بیرجند اسفند ۱۳۹۶، صص ۱-۱۱.
- زرین‌کوب، عبدالحسین، ۱۳۶۲، *ارزش میراث صوفیه*، تهران: امیرکبیر.
- الزوینی، عبدالحسن عباس حسن الجمل، ۲۰۱۰، *البحث اللغوی فی دراسات المستشرقین الالمان*، جامعه
الکوفه، کلیه الآداب.
- ساجدی، طهمورث، ۱۳۸۶، «شرح حال و آثار یوزف فن هامر پورگشتال»، *نامه فرهنگستان*، ش ۳۳ بهار
۱۳۸۶، صص ۱۴۹-۱۵۷.
- ساجدی، طهمورث، ۱۳۸۷، «هزار و یکشب در اروپا: بررسی و تحقیق درباره مترجمان، مفاهیم اجتماعی
و تأثیرات آن»، *نامه فرهنگستان*، شماره ۳۹، صص ۷۶-۱۰۰.
- ساجدی، طهمورث، ۱۳۹۴، «بررسی و تحقیق درباره ادوار تکوینی خاورشناسی (از فیلولوژی کشیش‌ها و
خاورشناسان لائیک تا خاورشناسی علمی و زبان‌شناسی)»، *مطالعات ایران‌شناسی*، شماره ۱، پاییز
۱۳۹۴، صص ۴۷-۶۸.
- سوری، محمد، ۱۳۸۹، «شیوه سازواره انتقادی در تصحیح نسخه‌های خطی»، *عیار پژوهش در علوم
انسانی*، شماره ۳ بهار و تابستان ۱۳۸۹، صص ۲۷-۳۸.
- السید، رضوان، ۲۰۱۶، *المستشرقون الالمان: النشوء و التأثير و المصائر*، بیروت، دارالمدار الاسلامی.
- شیمیل، آنه ماری، ۱۳۸۷، *ابعاد عرفانی اسلام*، ترجمه عبدالرحیم گواهی، تهران، دفتر نشر فرهنگ
اسلامی.

طریحی، سحر جاسم عبدالمنعم، ۲۰۱۵، *الدراسات القرآنیة فی الاستشراق الالمانی*، جامعه الکوفه: کلیه الفقه.

عدالت نژاد، سعید، ۱۳۹۸، «شرق‌شناسی» *دانشنامه جهان اسلام*، تهران، بنیاد دایرة المعارف اسلامی، جلد ۲۷، صص ۱۰-۱.

العقیقی، نجیب، ۲۰۰۶، *المستشرقون*، قاهره، دارالمعارف.
 العلی حسینات، محمود، ۱۳۷۹، «ترجمه شاعر آلمانی فریدریش روکرت»^۱، *ترجمان وحی*، سال چهارم، شماره اول (شماره ۷ پیاپی) شهریور ۱۳۷۹، صص ۶۹-۷۵.
 فیروزآبادی، سید سعید، ۱۳۸۹، «گاهی به غزل در ادبیات فارسی و ورود آن به ادبیات آلمانی‌زبان»، *فصل‌نامه تحقیقات زبان و ادب فارسی*، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد بوشهر، سال دوم، شماره ۳ بهار ۱۳۸۹، صص ۱۲۵-۱۳۳.
 فیروزآبادی، سید سعید، ۱۳۹۰، «ایران‌شناسی در کشورهای آلمانی‌زبان (۶)»، *بخارا*، شماره ۸۴ دی ۱۳۹۰، صص ۳۵۷-۳۷۶.

مایر، فریتز، ۱۳۳۳، *مقدمه فردوس المرشدیه فی اسرار الصمدیه*، نوشته محمود بن عثمان، به کوشش ایرج افشار، ترجمه کیکاوس جهاننداری، تهران، انجمن آثار ملی صص یک - چهل و چهار.
 مایر، فریتز، ۱۳۸۸، *سنگ‌بناهای معارف اسلامی (منتخبی از مقالات علوم اسلامی)*، ترجمه مهرآفاق بایبوردی، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
 ولک، رنه، ۱۳۸۸، *تاریخ نقد جدید (جلد دوم)*، ترجمه سعید ارباب شیرانی، تهران، نیلوفر.
 هدیدی، احمد، ۱۳۸۳، «نتایج توجه و اهتمام خاورشناسان آلمانی به قرآن کریم»، ترجمه سید مرتضی حسینی فاضل، *اندیشه صادق*، شماره ۱۵ تابستان ۸۳، صص ۲۶-۳۹.
 هورست مان، آ، ۱۳۹۲، «فیلولوژی»، در *زبان‌شناسی و ادبیات*، ترجمه کورش صفوی، تهران، هرمس.
 هی، کاتیا دی و اسپیت آلن، ۱۳۹۳، *برادران شگل* (دانشنامه فلسفه استنفورد)، ترجمه مسعود حسینی، تهران، ققنوس.

Behzad, F., 1970, *Persianischer Rosenthal, Untersuchungen zur Übersetzung von Saadis, Golestan. Im 17. Jahrhundert* Göttingen: Vandenhoeck & Ruprecht.

Boyle, N., 2008, *German Literature (a very short introduction)*, New York: Oxford University Press.

Costigliolo, M., 2017, *The Western Perception of Islam between the Middle Ages and the Renaissance*. USA: Wipf and Stock.

Fragner G., Bert & Matthee, R., 1987, "Islamic-Iranian Studies and Studies concerning Iran in the Islamic Period in German-Speaking Countries: Federal Republic of Germany, German Democratic Republic, Austria and Switzerland" in *Iranian Studies*, Vol. 20, No. 2/4, Iranian Studies in Europe and Japan, Page. 53-98

Fück, J., 1955, *Die Arabischen Studies in Europa*, Leipzig: Otto Harrassowitz.

- Galster, H., D., 2009, "Joseph von Hammer-Purgstall und die Anfänge der Orientalistik" im *Geisteswissenschaften Aus Graz* b2. Herausgegeben von Karl Acham. Wien, Köln, Weimar: Böhlau Verlag. ss 457-470
- Ghazzali, A., 1942, *Aphorismen Über Die Liebe*, Herausgegeben von Hellmut Ritter, Leipzig: DMG in Kommission bei F.A.BROCKHAUS.
- Haddadi, M., H., & Parvan, H., 2018, "Goethes Kosmopolitische Idee der Weltliteratur versus nationalistisches Gedankengut", *Spektrum Iran*, 31. Jg. Nr.4 P 31-44.
- Heidmann, S., 2007, "Zwischen Theologie und Philologie: Der Paradigmenwechsel in der Jenaer Orientalistik 1770 bis 1850", *Der Islam*, Bd.84, S140-184.
- Kelley, D. R., 1994, "Philology and History", in *The Encyclopedia of Language and Linguistics volume 6*. Editor-In-Chief: R. A. Asher. Oxford: Pergamon Press.
- Mangold, S., 2004, *Eine weltbürgerliche Wissenschaft- Die deutsche Orientalistik im 19. Jahrhundert*, Stuttgart: Franz Steiner Verlag.
- Rohde, A., 2005, "Der Innere Orient. Orientalismus, Antisemitismus und Geschlecht im Deutschland des 18. Bis 20. Jahrhundert", *Die Welt des Islams*, New Series, Vol.45, Issue 3, Facets of Orientalism (2005), P 370-411
- Schlerath, B., 2000, "Wilhelm Geiger" *Encyclopædia Iranica* Vol. X, Fasc. 4, P 393-394, available online at iranicaonline. Org / articles / geiger-wilhelm
- Strich, F., 1949, *Goethe and World Literature*, London: Routledge & Kegan Paul LTD.
- Watkins, C., 1990, "What is Philology?", *Comparative Literature Studies*, Vol.27, No 1, P.21-25
- Wokoeck, U., 2009, *German Orientalism (The study of the Middle East and Islam from 1800 to 1945)*. London: Routledge.
- Ziolkowski, J., 1990, "What Is Philology", in *Comparative Literature Studies*, Vol.27. No.1, P.1-12. Published by The Pennsylvania State University Press, University Park and London.



"Al Bārjin" and "Al Xordādhi"; Persian Loanwords in Arabic
Somayeh Al-Sadat Tabatabaie¹ & Alireza Hosseini²
(139-157)

Many researchers believe that the time to explore the Persian words in Arabic books has come to an end because their predecessors have already said what should be said. Although the efforts of the predecessors in this regard are commendable, there is much to be studied yet. This article tries to argue that some Persian words, despite being used in Arabic texts, are mentioned neither in Arabic dictionaries nor in books related to "arabization." Moreover, what is expressed about definition and explanation of some Persian words is inexpressive and imperfect. In the present article, we demonstrate that dictionaries have not included "Al-Bārjin" which is a Persian word used in Arabic books. Also the definitions given for "Al-Xordādhi" are incomplete. Two points should be mentioned here: first, in this paper, in order to understand how to use the expressed words, instead of merely analyzing lexical works, various sources from different fields have been examined. These include historical, geographical, and literary books as well as religious books such as jurisprudential and hadith works. Second, such research should not, by definition, be considered a linguistic "entertainment." And we should not think that it is useless to find the meaning of ancient words that are no longer used in Persian or Arabic today because such research has historical and cultural importance in addition to lexical value; it discusses the interaction of the two languages which is one of the aspects of the relations between Iranians and Arabs. The choice of these two words is due to the fact that they come from the daily life of the people; Al-Bārjin was a tool for eating, and Al-Xordādhi referred to the wine and its container. Words like these in Arabic are evidence of the infiltration of Iranians into the Arabic-Islamic way of life.

Keywords: Iranian and the Arabs; language interactions; Persian loanword; Al Bārjin; Al Xordādhi.

Received: May, 3, 2020; Accepted: January, 27, 2021

doi
10.22059/jis.2021.302147.843
Print ISSN: 2252-0643-Online ISSN: 2676-4601
<https://jis.ut.ac.ir>

1. Email of the corresponding author: ssst1363@Kub.ac.ir
Assistant Professor of Department of Arabic Language and Literature, Kosar University of Bojnord, Bojnord, Iran.
2. Assistant Professor of Department of Arabic Language and Literature, Kosar University of Bojnord, Bojnord, Iran.

البارجین و الخردادی دو وامواژه فارسی در زبان عربی

سمیه السادات طباطبایی^۱

استادیار گروه آموزشی زبان و ادبیات عربی، دانشگاه کوثر بجنورد، بجنورد، ایران.

علیرضا حسینی

استادیار گروه آموزشی زبان و ادبیات عربی، دانشگاه کوثر بجنورد، بجنورد، ایران.

تاریخ دریافت مقاله: ۹۹/۰۲/۱۴؛ تاریخ پذیرش مقاله: ۹۹/۱۱/۸

علمی - پژوهشی

چکیده

بسیاری از پژوهندگان بر این باورند که حکایت وامواژه‌های فارسی در زبان عربی به سر آمده و دیگر باید دفتر پژوهش در این باره را بست؛ چراکه پیشینیان آن طور که شاید داد سخن را داده‌اند و آنچه را که باید گفته‌اند، گرچه تلاش پیشینیان در این باره ستودنی است ولی باید دانست که این قصه ناتمام سر دراز دارد و هنوز هم ناگفته‌ها فراوان است. نگارنده در این مقاله می‌کوشد تا نشان دهد که برخی از واژگان فارسی با وجود کاربست در زبان نوشتاری عربی در لغت‌نامه‌های پرشمار عربی و نیز کتاب‌های در پیوند با «تعریب» نیامده‌اند و افزون بر این آنچه که در تعریف و توضیح برخی دیگر از واژگان فارسی بیان شده نارسا و ناقص است. در مقاله پیش‌رو از رهگذر واکاوی منابع کهن عربی روشن می‌شود که «کُتب لغت» به واژه فارسی البارجین، علی‌رغم استفاده در منابع مکتوب عربی، اشاره نکرده‌اند و معنای بیان شده برای الخردادی نیز ناقص است. در این جا ذکر دو نکته بایسته است: نخست آن که در این جستار برای دریافتن چگونگی کاربست واژگان بیان شده منابع گوناگون، از حوزه‌های متعدد، بررسی شده و تنها به واکاوی آثار لغوی بسنده نشده است. کتاب‌های تاریخی، جغرافیایی، ادبی و نیز کتاب‌های دینی مانند آثار فقهی و حدیثی از این جمله‌اند. دوم آن که پژوهش‌های این چنین را نباید، به ستم، تغنن لغوی دانست و این‌گونه پنداشت که یافتن معنای واژگان کهنی که امروزه دیگر نه در فارسی و نه در عربی کاربستی ندارند بیهوده و بی‌ثمر است؛ چراکه پژوهش‌هایی از این دست افزون بر ارزش «لغوی» اهمیت تاریخی-فرهنگی نیز دارند؛ زیرا دادوستد زبانی را، که یکی از سویه‌های روابط پر فراز و نشیب ایرانیان و عرب‌هاست، می‌کاود. انتخاب دو واژه یادشده از آن روست که این دو برآمده از زندگی روزمره مردم‌اند. البارجین ابزار غذا خوردن است و الخردادی شراب و آوند آن. واژگانی از این دست در زبان عربی شاهدانی هستند که از رخنه کردن شیوه زیستن ایرانیان در آداب زندگی عربی-اسلامی گواهی می‌دهند.

واژه‌های کلیدی: ایرانیان و عرب‌ها؛ دادوستد زبانی؛ وامواژگان فارسی؛ البارجین؛ الخردادی.

مقدمه

ایرانیان و عرب‌ها در درازنای تاریخ طعم تلخ و شیرین روابط خصمانه و دوستانه را چشیده‌اند. از دیرباز عرب‌ها را با ایرانیان سری بوده و ایشان را با آنان سِرّی و پیامد این سِر و سِرّ را می‌توان در سویه‌های گوناگون فرهنگ و تمدن هر دو قوم جست؛ از جمله

در زبان. چه بسیار واژگان فارسی که در جمع «لغات» عرب جا خوش کرده‌اند و چه فراوان الفاظ عربی که در شاه‌نشین انجمن واژگان فارسی نشسته‌اند!^۱ عرب‌ها بسی پیشتر از طلوع اسلام با ایرانیان آمد و شد داشتند؛ از همان زمان که بیشتر شبه جزیره عربستان همچون حیره و دیگر مناطق همجوارش، گوش به فرمان پادشاهان ایران‌زمین داشت (در این باره ن.ک: محمدی، ۱/۱۳۸۲: ۱۱۶-۱۱۱) یا همانند تدمر (پالمیر)، در شمال شبه جزیره، که در جنگ قدرت میان ایران و روم یکی به نعل می‌زد و دیگری به میخ تا از این آب گل‌آلود ماهی بگیرد (آذرنوش، ۱۳۷۴: ۵۱) و یا مانند یمن در جنوب که برای رهایی از ستم ابرهه به دادگری خسرو انوشیروان پناه برد (در این باره ن.ک: محمدی، ۳/۱۳۸۲: ۶۳-۷۵ و ۱۲۴-۱۱۰). افزون بر روابط سیاسی، بازرگانی نیز دو قوم را به یکدیگر پیوند می‌داد (در این باب ن.ک: آذرنوش، ۱۳۷۴: ۱۶۷-۱۶۲) و فراتر از این‌ها فرهنگ و تمدن باشکوه ایرانیان بود که عرب‌ها را سخت مبهوت خود ساخته^۲ و بسان مهرویی فتنه‌انگیز، بی‌آنکه اجازه دست‌درازی دهد آنان را بسوی خود فرا می‌خواند. برآیند ارتباطات سیاسی، نظامی، اقتصادی و فرهنگی ایرانیان و عرب‌ها را می‌توان در صد و پنج واژه فارسی آمده در اشعار جاهلی آشکارا دید (همان، ۱۳۸۵: ۱۲۲). بی‌شک شعر جاهلی تمام کلمات فارسی رایج در میان عرب‌ها را در بر ندارد،^۳ اما همین تعداد کافی است تا دریابیم جریان نفوذ فارسی در عربی مدت‌ها پیش از عصر اسلامی آغاز شده بود.

واضح است پس از آنکه عرب‌ها به عنوان فاتحان قلمرو شاهنشاهی ساسانی قدم در گستره ایران نهادند جویبار نفوذ فارسی در عربی به سیلی خروشان بدل شد. البته نباید گمان کرد که پس از واژگونی ساسانیان، بی‌درنگ، ایرانیان به زبان قوم غالب سخن گفتند و یا عرب‌ها فارسی را فراگرفتند (ن.ک: همان: کتاب نخست از سلمان تا آهوی کوهی). باید دهه‌ها از همزیستی پر تب و تاب این دو قوم می‌گذشت تا آنکه عربی به زبان نگارش ایرانیان و فارسی به زبان گفتار عرب‌ها بدل شود.^۴ نگاهی گذرا به لغت‌نامه‌های کهن نشان می‌دهد که بیشتر واژگان در پیوسته با زندگی نوین شهرنشینی در گستره تمدن اسلامی غیر عربی است^۵ تا آنجا که أبوحاتم سجستانی (م ۲۵۵هـ.ق) می‌گوید: «بدان که هر چیز که در بادیه نبوده، به جز کمی از آن‌ها، همه واژه بیگانه و معرب است» (محمدی، ۶/۱۳۸۲: ۳۶۴) و اگر به عصر عباسی و پایتخت عباسیان، بغداد، بازگردیم می‌بینیم بسیاری از این واژگان غیرعربی فارسی‌اند. سجستانی در ادامه سخن پیشین خود می‌گوید: «و از آن جمله است ابزار و وسایل کار بنایان و نجاران و پیشه‌وران که نام ابزار

کارشان، به تمامی، فارسی است» (محمدی، ۱۳۸۲/۶: ۳۶۴). ازهری، زبان‌شناس سده چهارم هجری، در این باره می‌گوید: «عرب‌ها واژگان بی‌شماری را از زبان فارسی معرب ساختند» (۲۰۰۱/۱۰: ۳۰۹). ابومنصور ثعالبی (م ۴۲۹ق) فصل چهارم از باب بیست و نهم کتاب **فقه اللغة و سر العربیه** را به بیان آن دسته از واژگان فارسی اختصاص داده که در زبان عربی موجود نیستند و عرب‌ها ناچار به تعریبشان دست زده‌اند. وی این الفاظ را به ده دسته تقسیم می‌کند: واژگان درپیوند با ظروف، پوشاک، خوراک، نوشیدنی‌ها، جواهرات، انواع نان، انواع شیرینی، گونه‌های مختلف گل و گیاه، رایحه‌های نیکو و انواع ادویه‌جات (۲۰۰۲: ۲۰۹). این گفتار آشکارا نشان می‌دهد که شمار شایان توجهی از واژگان روزمره وام گرفته از فارسی بوده است.

موضوع، پرسش و روش پژوهش

عالم‌ان لغت عرب از همان دیرباز به واژگانی که آن‌ها را «معرب» و «دخیل» می‌خواندند اهتمام شایان داشتند. برخی از آنان آثاری جداگانه در این باره تألیف کردند و برخی دیگر بخشی از اثر خویش را به این مبحث اختصاص دادند؛ کتاب‌هایی مانند **فی التعریب و المعرب** اثر عبدالله بن البری (م ۴۹۹ق) و **المعرب من الکلام الأعجمی** تألیف ابومنصور جوالیقی (م ۵۴۰ق) و **شفاء الغلیل فیما فی کلام العرب من الدخیل** نوشته شهاب‌الدین خفاجی (م ۱۰۶۹ق) در دسته نخست و تألیفاتی همچون **أدب الکاتب** از ابن قتیبه (م ۲۷۶ق)، **جمهره اللغة** از ابن دُرَید (م ۳۲۱ق) و **فقه اللغة و سر العربیه** نوشته ثعالبی در دسته دوم جا می‌گیرند. افزون بر این در آثاری که به «لحن» در کلام عوام می‌پردازند هم می‌توان نشانی از واژگان معرب جست و صد البته که بسیاری از نویسندگان کتاب‌های کهن که به گونه‌ای با زبان و ادبیات عربی پیوند دارند، گوشه چشمی به موضوع تعریب و واژگان معرب داشته‌اند. بسیاری از آنان در دوره‌ای می‌زیستند که به زمان تعریب الفاظ فارسی نزدیک بود و خود از نزدیک عوامل و ضرورت‌های گوناگون عربی‌سازی را لمس می‌کردند و از همه مهم‌تر آنکه برخی ایرانی بوده و با زبان فارسی آشنا. این‌ها همه سبب شده که داورهای پذیرفتنی درباره اصل فارسی واژگان معرب عرضه کنند.

اما در این میان پرسشی اساسی مطرح می‌شود: آیا تمام واژگان معرب فارسی‌تبار بخت آن را داشته‌اند که ثبت و ضبط شوند؟ و دیگر آنکه معنای واژگان ثبت‌شده تا چه اندازه کامل است؟ به گمان نگارنده این چنین نیست که این واژگان، به تمامی، در

کتاب‌های مربوط ثبت شده باشند. اگرچه شمار الفاظ فارسی در آثار یادشده کم نیست^۷ اما به نظر می‌رسد که تعداد این کلمات باید بسی بیش از این باشد. شاهد این ادعا گفتاری است که از ازهری و ثعالبی نقل شد. اگر اصطلاحات دیوان‌های حکومتی،^۸ واژگان مرتبط با دربار و آداب آن،^۹ واژگان برگرفته از آیین‌های ایرانی،^{۱۰} نام سازها و اصطلاحات موسیقی،^{۱۱} کلمات مرتبط با بازی‌ها و سرگرمی‌های ایرانی، نام دد و دام^{۱۲} و اشیائی که در زندگی آن روزگار عصر عباسی کاربرد داشته‌اند،^{۱۳} اگر این همه را به فهرست ثعالبی بیفزاییم درمی‌یابیم که این مدعا گزاف نیست. واژه‌البارجین به خوبی هویدا می‌سازد که برخی واژگان، علی‌رغم کاربرد، در کتاب‌های مرتبط با حوزه تعریف الفاظ و نیز در لغت‌نامه‌ها ثبت نشده‌اند. افزون بر این ممکن است معنای بیان‌شده برای واژگان ثبت‌شده نیز ناقص باشد؛ شاید بدان سبب که واژه‌ای چند معنا داشته و مصنف از تمامی آن‌ها آگاه نبوده است.

البارجین و الخردادی واژگانی‌اند که به پرسش‌های بالا پاسخ می‌دهند. در این راستا نگارنده، نخست، هر یک از این دو واژه را در تألیفات مرتبط با الفاظ معرب جسته و بعد از آن به سراغ لغت‌نامه‌های کهن عربی رفته تا دریابد که این کتاب‌ها چه بده‌بستانی با آن‌ها داشته‌اند. سپس کتاب‌های ادبی و لغوی عربی و در گام بعد کتاب‌های کهن تاریخی، جغرافیایی، مذهبی، سفرنامه‌ها و ... را بررسی کرده است. پس از اتمام واکاوی منابع عربی به سراغ لغت‌نامه‌های کهن و معاصر فارسی رفته و از نوشتار آن کتاب‌ها – در صورت اشاره به این واژگان – استفاده شده و در نهایت اطلاعات گردآمده تجزیه و تحلیل شده است تا پاسخ پرسش‌های بیان‌شده روشن شود.

منابع و پیشینه پژوهش: سزاوار است دو نکته درباره منابع مورد استفاده بیان شود. نکته نخست درباره موضوع منابع عربی است. از آنجا که موضوع پژوهش درباره کاربرد واژه‌ای فارسی در زبان عربی است نویسنده تنها به بررسی منابع ادبی و لغوی عربی بسنده نکرده بلکه کتاب‌های درپیوسته با حوزه فقه و حدیث و علوم آن، تفاسیر، کتب انساب و طبقات و سیر، تألیفات مرتبط با فرق و مذاهب، آثار تاریخی و جغرافیایی، سفرنامه‌ها و دیگر کتب متفرقه را بررسی کرده. نکته دوم آنکه در میان منابع فارسی از لغت‌نامه‌ها بهره گرفته شده و در مجموع افزون بر لغت‌نامه‌های معاصر از بیست لغت‌نامه کهن فارسی نیز استفاده شده است. البته به *البُلغة* و *منتهی الأرب فی لغة العرب* نیز که از فرهنگ‌های عربی-فارسی هستند، مراجعه شده. اما درباره پیشینه پژوهش باید

گفت که کاوش واژگان فارسی در زبان عربی پیشینه‌ای بس دراز دارد و بسیار کسان -از گذشته‌های دور تا به امروز- گفتارهای خُرد و کلان در این باره دارند. اما پژوهشی مانند آنچه که پیش‌رو دارید، دربارهٔ واژگان البارجین و الخردادی، تا کنون انجام نگرفته است.

اهمیت و ضرورت پژوهش: تحقیقاتی این چنین به قول قدما تفنن لغوی و سرگرمی ادبی نیست؛ چراکه با جستارهای این گونه افزون بر دستاوردهای لغوی و ادبی از روند نفوذ فرهنگ و تمدن ایرانی در فرهنگ و تمدن اسلامی، که دادوستدِ واژگانی از بارزترین جلوه‌های آن است، آگاه می‌شویم؛ مطلبی که گرچه درباره‌اش فراوان گفته شده اما هنوز ناگفته‌های بسیار دارد.

۱. بحث و بررسی

۱-۲. البارجین

حضور سپاهیان عرب در آغاز و سپس کوچ فردی و جمعی آنان به همزیستی ایرانیان و تازیان انجامید. می‌توان فرض کرد که عرب‌ها پس از آشنایی با شیوهٔ زندگی ایرانیان آن را به کار بستند، از جمله آنچه را که با زندگی روزانه در پیوند بود؛ از خوراک و پوشاک و ابزار و اثاث خانه گرفته تا ابزار کار پیشه‌وران و ... روشن است که آنان برای هر آنچه که تازه و نو بود واژه نیافریدند بلکه متأثر از همزیستی با ایرانیان بسیاری از واژگان فارسی را به کار گرفتند و از این رو مثلاً کوفیان بیل را «البال» می‌نامیدند، ریحان دشتی را «البادروج»، چهارراه را «الجهارسو»، بازار را «الوازار»، خیار را «الخیار» و جذامی را «الویدی» می‌خواندند (الجاحظ، ۱/۱۹۸۸: ۲۰). بی‌تردید این دادوستدِ واژگانی و نیاز هر دو سو برای برقراری ارتباط در آسان‌سازیِ عربیِ گفتاری نقش بسزا داشت. تا آنجا که دیگر عربی‌دانی شهرنشینان پذیرفتهٔ علمای لغت نبود و مردمان کوچه و بازار نیز گاه از سخنان عربی آنان سر در نمی‌آوردند. مثلاً اهل بصره سخن أبوعلقمه نحوی را که آمیخته با «غرائب المفردات» بود شنیدند و گفتند: «او را رها کنید که شیطان‌ش به هندی سخن می‌گوید» (همان: ۳۸۸۰). در این میان واژگان مرتبط با ظروف (الأواني) از الفاظی هستند که به سبب کاربرد فراوان در زندگی روزانه به زبان عربی راه یافتند. پیش از این بیان شد که ثعالبی نام ظروف را از جمله مواردی می‌داند که عرب‌ها ناگزیر به تعریب آن شدند؛ چراکه در زبان خود معادلی برایش نیافتند. او از «الکوز»، «الإبریق»، «الطشت»، «الخوان»، «الطبق»، «القصة» و «السکسرجة» نام می‌برد (۲۰۰۲: ۲۰۸). افزون بر این‌ها می‌توان ده‌ها نام دیگر را از کتاب‌های کهن عربی پیدا کرد که البارجین

یکی از آن‌ها است. از موارد کاربست این واژه در متون آشکار می‌گردد که البارجین ابزار برگرفتن گوشت و به دهان نهادن آن بوده است. بنابراین می‌توان آن را ابزاری شبیه به چنگال دانست.

در میان آثار جست‌شده عربی در مجموع پنج اثر از این واژه یاد کرده‌اند. این پنج اثر را می‌توان به سه دسته ادبی محض، ادبی - اجتماعی و فقهی تقسیم کرد. در ادامه به معرفی کتاب‌ها و بیان مطالب هر یک می‌پردازم.

دسته نخست، اثر ادبی محض: کتاب این بخش *محاضرات الأدباء و محاورات الشعراء و البلغاء* تألیف راغب اصفهانی (م ۵۲۰ه.ق) است. او مقطوعه‌ای از ابومنصور دیلمی در توصیف پرستو (الخطاف) نقل می‌کند:

«وطیر	بیشرنا	بالمصیف	زیارته	أرضنا	کل	حین
یضم	جناحین	کالخنجرین	علی	ذنب	یشبه	البارجین
بسج	حکی	هذیان	الریاض	من	السند	یتبعه
					بالأنین	»

آورنده‌ای که هرگاه به دیدار دیارمان می‌آید آمدن تابستان را به ما مژده می‌دهد.

دو بال خنجرمانندش را روی دمی بسان **بارجین** بر هم می‌نهد؛

با آوایی از سند که یادآور زمزمه بوستان است و نوایی سوزناک را در پی دارد.

با توجه به ظاهر پرستو که دمی بلند و دوشاخه دارد می‌توان گفت که البارجین چنگکی دوشاخه بوده نه مانند بیشتر چنگال‌های امروزی سه شاخه.

دسته دوم، آثار ادبی و اجتماعی:^{۱۴} کتاب *البخلاء* نوشته جاحظ (م ۲۵۵ه.ق) و

کتاب *فضل العرب و التنبيه على علومها* تألیف ابن قتیبه دینوری (م ۲۷۶ه.ق) این دسته را تشکیل می‌دهند. جاحظ در اثر خود می‌گوید: «... به خداوند سوگند که من [شیوه غذا خوردن] دهقانان را برتر می‌دانم. زیرا آنان نمی‌پسندند هنگام خوردن غذای آبکی صدایی به گوش رسد، از کندن گوشت با دندان بیزارند و بر کسی که استخوان را مکیده و مغز آن را می‌خورد خرده می‌گیرند. در مقابل، خود، با **بارجین** غذا خورده و با کارد آن را قطعه قطعه می‌کنند. هنگام طعام خاموشند^{۱۵} و سخن نمی‌گویند مگر به زمزمه» (۱/۲۰۰۱: ۱۲۲). می‌بینیم که جاحظ به آداب غذا خوردن اشراف ایرانی اشاره کرده و در طی آن از البارجین، به عنوان ابزاری که هنگام تناول غذا به کار می‌آید، یاد می‌کند. از آنجا که سخن از خوردن گوشت است و بیان شده که برای بریدن گوشت از کارد استفاده می‌شود پس می‌توان گفت از البارجین برای برگرفتن تکه گوشت و به

دهان نهادن آن استفاده می‌شده؛ خاصه که ابیات ابومنصور دیلمی نیز شکل این ابزار را دوشاخه ترسیم می‌کند. اما ابن قتیبه در دو جا از کتاب خود از این واژه نام برده است. نخست آنجا که می‌گوید: «... به خوراک و شیرینی‌های ایرانیان، آداب سفره و غذا خوردن آنان با استفاده از **بارجین** و کارد فخر بفروشد» (۱۹۹۸: ۶۸) و دوم: «غذا خوردن ایرانیان با استفاده از **بارجین** و کارد غذا را تباه کرده و از لذت آن می‌کاهد. مردم می‌دانند ... گواراترین خوراک آن است که با دست خورده شود» (همان: ۸۳).

دسته سوم، آثار فقهی: این دسته شامل دو کتاب است: *معالم السنن* تألیف ابوسلیمان خطابی (م ۳۸۸ه.ق) و *شرح سنن ابی داود* اثر بدرالدین عینی (م ۸۵۵ه.ق). شایان ذکر است که مطلب آمده در کتاب دوم همان است که در کتاب اول بیان شده و از این رو از اشاره به آن می‌گذرم. پیش از بیان سخن خطابی باید اصل حدیثی که آن را شرح می‌دهد بازگو کنم. روایت شده که پیامبر (ص) فرمود: «گوشت را با کارد تکه نکنید که این، کار ایرانیان است. گوشت را به دندان بکنید چراکه گوارتر و خوشایندتر است» (ابوداود، ب.ت/۲: ۳۷۷). خطابی در شرح حدیث مذکور می‌گوید:

«بریدن گوشت با کارد جایز است، اگرچه برخی احادیث از انجام آن نهی کرده و کراهتش نیز روایت شده است. به نظر می‌رسد کراهت انجام این کار همانند کراهت پوشیدن لباس عجم و پایبندی به آداب غذا خوردن آنان است مانند استفاده از کارد و **بارجین**. زیرا آنان از سر تکبر و نخوت نمی‌خواهند انگشتانشان لب و دهان را لمس کند ...» (۱۹۳۲: ۶۹ و العینی، ۱۹۹۹: ۱۷۵).

این تمام آن چیزی بود که در منابع کهن واکاویده درباره‌ی البارجین یافت شد.^{۱۶} بر اساس این یافته‌ها می‌توان گفت البارجین در دسته‌ی الأوانی/ظروف جای می‌گیرد و از ابزار غذا خوردن، ویژه‌ی برگرفتن گوشت بوده است. بنظر می‌رسد البارجین همان «برچین» است که می‌تواند کوتاه‌شده‌ی «برچیننده» باشد که کاملاً با کارکرد آن همخوانی دارد. حضور این واژه در متن پنج کتاب که با حوزه‌های ادبیات و فقه پیوند دارند، نشان می‌دهد که واژه در میان عرب‌زبانان شناخته‌شده بوده است؛ به ویژه بیت ابومنصور به خوبی از این واقعیت حکایت می‌کند. زیرا البارجین در این بیت در جایگاه مشبیه‌به قرار گرفته و مطابق با قواعد علم بیان مشبیه‌به باید در نزد مخاطب مشهور باشد خاصه زمانی که قصد، توصیف و تبیین مشبه است. اما با وجود شهرت و کاربرد البارجین نشانی از آن در کتاب‌های لغت –چه فرهنگ‌نامه‌ها و چه آن دسته که به واژگان معرب می‌پردازد- نمی‌یابیم.^{۱۷} مطالب کتاب‌های دسته‌ی دوم و سوم آشکارا بیان می‌کنند که این واژه به زبان کسانی وارد شده که قصد پیروی از آداب سفره ایرانیان را

داشتند؛ البته این سخن بدان معنا نیست که اگر کسی از البارجین برای غذا خوردن استفاده نمی‌کرده با آن آشنا نبوده است. چنین افرادی شیوه ایرانیان در استفاده از کارد و البارجین را بر برداشتن و به دندان گرفتن گوشت ترجیح می‌دادند و همین زنگ خطری بود که عرب‌گرایان را به هول و تکان انداخت. اگرچه استفاده از ابزاری ساده به جای دست، در ظاهر انتخابی بی‌اهمیت به نظر می‌رسد ولی اگر عرب‌ها نتوانند در مقابل امری ساده، چون پرهیز از غذا خوردن با دست، خود را نیازند پس در برابر دیگر پدیده‌های زندگی مادی و معنوی ایرانیان چه خواهند کرد؟ از همین رو عرب‌گرایان از بیم روز مبادا به تکاپو افتاده و در بوق و کرنا کردند که تمام لذت طعام به آن است که با دست خورده شود و حتی پا را از این فراتر نهاده و نهی از بریدن گوشت با کارد را به پیامبر(ص) نسبت دادند و از زبان حضرت تصریح کردند که علت نهی، آن است که چنین کاری از آداب ایرانیان است. شایان ذکر است که ابوداود حدیث منسوب به پیامبر(ص) را ضعیف می‌داند (ابوداود، ب.ت/۲: ۳۷۷).

نکته مهم دیگر فرجام این واژه در زبان مادری خودش است. با توضیحات بیان‌شده روشن شد که البارجین واژه‌ای پرکاربرد در میان ایرانیان بوده اما در لغت‌نامه‌های کهن و معاصر فارسی نشانی از این واژه نمی‌یابیم. در مجموع به بیست و دو فرهنگ کهن فارسی و کتاب *البلغة و منتهی الأرب فی لغة العرب* که از فرهنگ‌های عربی-فارسی هستند مراجعه شد، ولی نشانی از این واژه یافت نشد. تنها فرهنگ *نظام* همان چه را که در *دستور اللغة* ذیل لفظ «منشال» (چنگال) آمده برای البارجین نقل می‌کند: «آلت گوشت برآوردن از دیگ که از آهن باشد» (داعی‌الاسلام، ۱/۱۳۶۲: ۵۵۹). شاید بتوان گفت ایرانیان پس از نهی از بریدن و خوردن گوشت با البارجین و کارد این شیوه غذا خوردن را اندک اندک کنار نهادند و از آنجا که البارجین -بر خلاف کارد- کاربرد دیگری نداشت آن را به دست فراموشی سپردند.

۲-۲. الخرداذی

ابوالعلاء معری (م ۴۴۹ ه.ق) در *رساله الغفران* داستان مردی را نقل می‌کند که سخت دل‌باخته شراب بود و چون به سن پیری پا نهاد، از باده ناب دست کشید و به می جوشیده رو آورد. وی ضمن توصیف مجلس باده‌گساری مرد می‌گوید: «... و بین یدیه خُرداذیّ فیهِ مُطَبَّخَة» (۱۹۷۷: ۵۲۵). اگر واژه الخرداذی را در کتاب‌های لغت بجویم

می‌توان رد آن را در لغت‌نامه‌ها و کتاب‌های درپیوسته با تعریب یافت؛ البته نباید پنداشت که لفظ مذکور در این آثار پرتکرار است. زیرا از میان لغت‌نامه‌های پرشمار عربی فقط *القاموس المحيط* و پس از آن *تاج العروس* به این کلمه پرداخته‌اند و از میان نویسندگان کتاب‌های گروه دوم تنها ادی شیر در سده نوزدهم میلادی به آن اشاره کرده و نیز امام شوشتری در عصر حاضر. در ادامه مطالب چهار کتاب مذکور را بیان می‌کنم تا دریابیم آیا با تکیه بر آن می‌توان معنای الخردادی معری را دریافت.

بر اساس تقدم زمانی نخست از *القاموس المحيط*، لغت‌نامه اواخر سده هشتم هجری، آغاز می‌کنم. آنچه که در این لغت‌نامه آمده بسیار کوتاه است: «الخردادی=الخمير» (الفیروزآبادی، ۲۰۰۵: ۳۳۳). مصنف *تاج العروس من جواهر القاموس*، در اواخر سده دوازدهم هجری، حوصله بیشتری به خرج داده و گفته است: «الخردادی شراب است. الدادی به معنای باده می‌باشد؛ پس واژه مرکب از الخر و الدادی است به معنای "شراب الحمار"» (الزبیدی، ب.ت/۹: ۴۰۴). وی در جای دیگر «الدادی» را شراب دانسته و می‌گوید که واژه گرچه ظاهر اسم منسوب را دارد اما اسم منسوب نیست؛ همانند «الدادی» که با «الدادی» هم‌معنا است. او هر دو واژه را غیر عربی می‌داند (همان: ۴۰۸). در کتاب *واژه‌های فارسی عربی‌شده* در این باره آمده است: «الخردادی معرب خردادی، به معنای شراب است» (ادی شیر، ۱۳۸۶: ۸۳) و امام شوشتری نیز الخردادی را با شراب برابر دانسته (۱۳۴۷: ۲۰۲). شایان ذکر است که در فرهنگ عربی-فارسی *منتهی الأرب فی لغة العرب* الخردادی شراب برگردان شده (صفی‌پور، ۱۲۵۹: باب الخاء فصل الراء). بنا بر آنچه که بیان شد الخردادی با می مترادف است؛ ولی این معنا با سیاق متن *رساله الغفران* سازگار نیست. زیرا معری می‌گوید: «... در برابر او "خردادی" بود که درونش می پخته بود». همچنین در ادامه می‌گوید: «فإذا فرغ خردادی المطبوخ...» [چون "خردادی" شراب جوشیده خالی می‌شد...] (۱۹۷۷: ۵۲۵). بنا به این نشانه الخردادی آوند شراب است نه خود شراب. این لفظ افزون بر *رساله الغفران* در چهار کتاب ادبی و یک کتاب تاریخی نیز آمده که در تمام این آثار کاربرستی همانند *رساله الغفران* دارد. در ادامه، برای روشن شدن بحث، مطالب کتاب‌های مذکور را نقل می‌کنم.

نخست از سه کتاب ثعالبی آغاز کنیم که در هر سه مقطوعه‌ای از ابوالعشائر حمدانی در توصیف باده‌نوشی در روز بارانی آورده است.^{۱۸} این سه کتاب عبارتند از: *أحسن ما*

سمعت، من غاب عنه المطرب و یتیمه الدهر فی محاسن أهل العصر. مقطوعه با این بیت آغاز می‌شود:

«الخمير شمسٌ فی غلالةٍ لاذ تجری ومطلعها من الخرداذی»
[شراب که از «الخرداذی» سر بر می‌آورد و سرازیر می‌شود بسان خورشیدی است که در ورای پوششی از حریر جا گرفته.]

آشکار است که خرداذی در این بیت ظرف شراب است. کتاب دیگر *نشوار المحاضره و أخبار المذاکره* است. در این کتاب دو بار از لفظ مذکور یاد شده؛ نخست در داستان معتضد عباسی، ندیم و وزیرش. ندیم که به خانه وزیر رفته در توصیف اتاق و پذیرایی میزبان می‌گوید: «... کانت بین یدی صینیة فضة، فیها .. و خرداذی بلور و کوز و قدح بلور» [در برابرم سینی نقره‌ای قرار داشت که در آن .. «خرداذی بلورین» و کوزه و قدحی بلورین بود] (التنوخی، ۱۳۰۴: ۲۲۷). و دوم در توصیف مهمانی باشکوه یوسف بن وجیه در سیراف که می‌گوید: «و بین یدی کل واحد ... خرداذی بلور و قدح بلور و کوز بلور و الجمیع فارغ» [در برابر هر کس ... «خرداذی»، قدح و کوزه‌ای بلورین بود که همگی خالی بودند] (همان/۲: ۴۰۵). کتاب تاریخی که به آن اشاره کردم *رسوم دارالخلافه* تألیف هلال صابی (م ۴۴۸ ه.ق) است. او نقل می‌کند که طائع، خلیفه عباسی، سه روز پس از برگزیدن عضدالدوله و ملقب ساختنش به تاج-الدوله هدایایی برایش فرستاد. در فهرست بلندبالای این هدایا آمده است: «... و خرداذیاً بلوراً فیہ شراب تفاح ناقص عن ملئه کأنه مشروب منه و علی فم الخرداذی خرقة حریر ...» [و «خرداذی» بلورین که در آن شراب سیب بود. این ظرف لبالب نبود، گویا از آن نوشیده شده بود. دهانه «خرداذی» با پارچه حریر پوشانده شده بود ...] (الصابی، ۱۹۸۶: ۹۷). لازم به ذکر است که بعدها دیگر تاریخ‌نویسان گفته‌های هلال را به اجمال یا تفصیل در آثار خود تکرار کردند و از این رو از خرداذی نیز نام بردند (ن.ک: الجوزی، ۱۹۹۲/۱۴: ۲۷۰ و الذهبی، ۱۹۹۳/۲۶: ۲۷۵).

در آثار بیان‌شده خرداذی، نه به معنای شراب، بلکه به معنای تنگ شراب آمده است؛ در حالی که در کتاب‌های لغوی عربی به این معنا –علی رغم رواج آن– اشاره نشده است. اگر به فرهنگ‌نامه‌های فارسی نگاهی بیندازیم درمی‌یابیم که این کاستی در آنان نیز عیان است. در میان بیش از بیست فرهنگ فارسی بررسی‌شده فقط در دو فرهنگ *نفیسی* و *دهخدا* واژه خرداذی آمده، آن هم به معنای شراب. البته از «خر» به معنای لای شراب در فرهنگ *جهانگیری* و *نفیسی* یاد شده و فرهنگ *نظام* به «خر» به

معنای «گل و لای که در ته آب یا مایع دیگر جمع شود» اشاره می‌کند. تنها دهخدا است که خرداذیه -نه خردازی را- جام می‌کند که در ایام عید در آن شراب می‌نوشند، معرفی می‌کند. پیش از این بیان شد که او خردازی را شراب می‌داند، ولی فقط اوست که خرداذیه را ظرف برشمرده است. اما اگر در کاربست واژه در متون عربی باریک شویم تفاوتی ظریف میان معنای آن با توضیح دهخدا می‌یابیم؛ البته صرف نظر از تفاوت ساختاری خردازی و خرداذیه. واژه یادشده در متون عربی به معنای تنگ شراب است؛ سبو و صراحی که از آن باده را در ساغر ریزند، لکن دهخدا آن را با جام و پیاله‌ای که از آن می‌نوشند یکی می‌داند. اگرچه در هر دو، خردازی در میان ظروف جای می‌گیرد اما مصداق هر یک با دیگری متفاوت است. این که خردازی بر هر نوع سبو اطلاق می‌شده یا گونه خاصی از آن روشن نیست. شوربختانه متون عربی معلوماتی درباره جزئیات این ظرف در اختیار ما نمی‌نهند. بر اساس معنای شراب که در چهار فرهنگ فارسی و عربی برای خردازی ذکر شده می‌توان گفت که این کلمه با این معنا نیز کاربرد داشته و حتی با تکیه بر همین نکته شاید بتوان شراب را معنای اصلی واژه دانست. در این صورت می‌توان گفت که نام خردازی در اثر کاربست فراوان و پیوند همجواری، از مظهر به ظرف انتقال یافته است. نمونه‌های فراوان از مجاز به پیوند جایگیر[حال] و جای[محل] در ادبیات فارسی و عربی وجود دارد. بیتی از «حافظ» با نمونه مورد پژوهش سازگار است:

«گل در بر و می در کف و معشوق به کام است سلطان جهانم به چنین روز غلام است

شاعر از می، جام [جای] را خواسته است. زیرا باده را بی جام نمی‌توان در دست گرفت» (کزازی، ۱۳۶۸: ۱۴۶). افزون بر زبان نوشتار در گفتار فارسی نیز نمونه‌هایی از تحول کاربست معنایی واژه به سبب همجواری وجود دارد همانند اطلاق کمر بر میان. کمر در آغاز چیزی بوده که بر میان می‌بستند، آنچه که امروز آن را کمر بند می‌خوانیم، ولی با گذشت زمان به سبب همنشینی این دو کمر[حال] بر میان[محل] اطلاق شد. در زبان عربی نیز مشکی که بر شتر آب‌کش حمل می‌شود «راویه» نامیده می‌شود در حالی که «راویه» در اصل نام شتر است (ابن ابی الحدید، ب.ت: ۲۰۵) و برعکس این شتر «مزاده» [مشک] خوانده می‌شود (الحسینی، ۱/۱۴۲۳: ۴۱). همجواری این دو به اطلاق نام یکی بر دیگری انجامیده.

در مورد ساختار خردازی می‌توان دو پیشنهاد داد. نخست آنکه واژه را مرکب از دو واژه «خُر» -کوتاه‌شده خور (آفتاب)- و «دازی» به معنای باده بدانیم. در این صورت واژه

بر معنای بادهٔ آفتاب دلالت می‌کند (بادهٔ آفتاب‌گون^{۱۹} یا باده‌ای که هنگام تابش آفتاب نوشیده می‌شد). اگر بخش نخست کلمه را «خَر» تلفظ کنیم با صورت نوشتاری آن در *رساله الغفران* تطبیق دارد اما در *القاموس المحيط* و *تاج العروس* به فتح خاء ثبت شده است. در این حالت می‌توان تبدیل ضمه به فتحه را تحولی صوتی دانست که واژه در فرآیند تعریف به آن دچار شده و یا جزء نخست را «خَر» خواند، البته نه به معنای «حمار» بلکه به معنای ته‌نشین شراب که در این حالت خردادی شراب به دُرَدَنَشْتَه معنا می‌دهد. به گمان نگارنده این نوع خاص شراب، با گذشت زمان نام مطلق شراب گشته است همان طور که امروزه دُرَدَنُوش، دردکش، دردی‌کش و دردآشام بر باده‌نوش اطلاق می‌شود نه فقط آن کس که دُرَد می‌نوشد.

پیشنهاد دوم آن است که خردادی را اسم منسوب به خرداد بدانیم. در این صورت شاید خردادی شرابی خاص بوده که در جشن خردادگان نوشیده می‌شد یا سبویی که در این روز در آن شراب ریخته می‌شد. شاید این پرسش مطرح شود که از میان جشن‌های کوچک و بزرگ ایرانیان چرا شراب به جشن خردادگان منسوب شده است؟ برای پاسخ به این پرسش باید دانست که در ایران باستان خرداد نام روز ششم هر ماه بوده است و در این روز در سه ماه جشن بر پا می‌شده.^{۲۰} نخست در ماه سوم سال، خردادماه چراکه نام ماه و روز یکی می‌شده و دوم در روز ششم اسفندماه که جشن بزرگداشت روز کبیسه بوده (آذرگشسب، ۱۳۲۷: ۲) و سوم در خردادروز از فروردین‌ماه که آخرین روز جشن نوروز بود و آن را نوروز خردادی و نوروز بزرگ می‌خواندند. نام دیگر این روز نوروز خاصه بود؛ چراکه به پادشاهان و اشراف اختصاص داشت (رجبی، ۱۳۸۰: ۲۹۵). آنچه که در متون پهلوی دربارهٔ این روز آمده از اهمیت و جایگاه ویژهٔ آن در میان دیگر روزهای سال پرده برمی‌دارد. دربارهٔ سبب گرامیداشت این روز آمده که اورمزد در خردادروز از فروردین‌ماه به جهانیان جان داد، در این روز ایران و انیران پدید آمدند، کیومرث و هوشنگ قدم در این جهان نهادند، در همین روز کیومرث آرزور^{۲۱} را بکشت و هوشنگ اهریمن دروغ را به مدت سی سال اسب سواری خود نمود، در این روز جم به جهان جوانی بی‌پایان بخشید و برای مردگان استودان‌ها ساخت، در این روز فریدون جهان را میان پسران خود تقسیم کرد، در این روز نمادهای اهریمنی کشته می‌شوند مانند کشتن اژدهاک به دست سام نریمان و افراسیاب به دست کیخسرو، منوچهر و آرش آن بخش از خاک ایران را که به چنگ افراسیاب افتاده بود بازستاندند، در همین

روز زرتشت زاده شد، فرمان پیامبری یافت و در همین روز به معراج رفت و به همپرسگی اورمزد رسید (رجبی، ۱۳۸۰: ۲۹۶ و ۲۹۸). بی‌شک روزی چنین ارجمند آداب ویژه خود را داشته است؛ خاصه آن که تنها پادشاهان و اشراف آن را گرامی می‌داشتند نه عوام. بنابراین شاید نوشیدن شهنشاه از شراب مخصوص این روز از رسوم جشن نوروز بزرگ بوده است؛ شرابی که برای تمایز به این روز نسبت داده شد. باید دانست که نوشیدن شراب از آیین‌های نوروز بوده و از این رو موبد موبدان در روز نخست نوروز جامی زرین، پر ز می به پادشاه هدیه می‌داده و می‌گفته «آنوشه خور به جام جمشید» (خیام، ب.ت: ۱۸) و جالب است بدانیم که جام زرین چنان ارج و مقامی نزد پادشاهان ایران داشته که هرگز آن را به دیگری نمی‌دادند (همان: ۲۱). از آنجا که «ظاهرا پس از ظهور اسلام این جشن اعتباری ویژه یافته است» (همو، ۱۳۶۱: ۱۰۰۴) خردادی که با بخشی از آیین‌های نوروز بزرگ مرتبط بود به زبان رسمی جهان اسلام راه یافت تا پژواکی باشد - هر چند دور - از نوروز و آیین‌هایش.

در پایان سزاوار است دو نکته بیان شود. اول آن که منابع ادبی و تاریخی مذکور مربوط به سده چهارم و پنجم هجری هستند؛ دورانی از عصر عباسی که پدیده‌های مادی و معنوی فرهنگ و تمدن ایران نهادینه شده است. اگر خردادی را واژه‌ای در پیوند با زندگی درباری بدانیم می‌توان گمان کرد که این لفظ نخست همراه با آداب و رسوم برگرفته از دربار پادشاهان ساسانی به دارالخلافه عباسی راه یافت، سپس از آنجا راهش را به زندگی عوام باز کرد. نکته دوم گستره جغرافیایی کاربرد واژه است. تنوخی (م ۳۸۴ه.ق) گرچه در انطاکیه زاده شد اما در بیست و دو سالگی به بغداد رفت و در آنجا آموزش دید. قاضی اهواز و پیرامون آن بود و در بصره درگذشت (یاقوت، ۱۹۹۳: ۴/۱۸۷۲). هلال صابی نیز که صابئی‌مذهب بود و در اواخر عمر اسلام آورد در عراق می‌زیست (همان: ۶/۲۷۸۳). معری گرچه زادگاه و زیست‌بومش در شام بود ولی سالی را در بغداد به سر آورد. جست‌وجو درباره ابوالعشائر بی‌ثمر بود ولی همان طور که بیان شد ثعالبی در **یتیمه الدهر** بیت شعر مذکور را به ابن‌التمار از اهالی واسط نسبت می‌دهد. حضور در بغداد و پیرامون آن وجه اشتراک این چند تن است. این وجه اشتراک این گمان را می‌پروراند که شاید واژه خردادی فقط در همین گستره جغرافیایی رواج داشته است. زیرا گفته شد که نیاز دربار عباسی به آداب و رسوم ساسانی زمینه‌ساز انتقال واژه به زبان عربی گردید و پس از آشنایی با کاخ عباسی بود که از خان‌ومان مردمان سر درآورد. ولی

لغت‌شناسی مانند أبوالعلاء که با تمام الفاظ زبان عرب آشناست^{۲۲} از واژه‌ای استفاده نمی‌کند که تنها در نزد اهل عراق کاربرد دارد و برای دیگران ناشناخته است. وی هرگز لفظی عامیانه را که به زبان نوشتاری عربی راه نیافته به کار نمی‌گیرد؛ آن هم در نامه‌ای که پاسخی است به فضل‌فروشی‌های ابن قارح. او در این نامه قصد دارد توانمندی‌های خود در زمینه‌های گوناگون را به رخ رقیب فخر فروش کشد. از این رو اگر خردادی کلمه‌ای بود عامیانه، حتی اگر در سراسر قلمروی اسلامی هم کاربرد داشت، آن را املا نمی‌کرد چه رسد به این که فقط بر زبان اهل عراق جاری شود. پس با تکیه بر این نشانه می‌توان با یقین گفت خردادی واژه‌ای بوده است از واژگان فصیح عربی نوشتاری. افزون بر این کاربرست این کلمه در معنای سبوی شراب توسط معری دلیل محکمی است که اهل لغت معنای مذکور را پذیرفته بودند.

۲. نتیجه

واژگان فارسی راه‌یافته به زبان عربی را می‌توان به دو دسته تقسیم کرد. نخست واژگانی که به زبان نوشتار داخل شده و در لغت‌نامه‌ها ثبت شده‌اند و دوم آن دسته از الفاظ که علی‌رغم کاربرد در زبان نوشتار کوچکترین نشانی از آن‌ها در لغت‌نامه‌ها نیست؛ واژه‌البارجین مشتی است از این خرم. بنابراین می‌توان گفت لغت‌نامه‌های کهن عربی و البته به پیروی از آن لغت‌نامه‌های معاصر دربردارنده تمام واژگان فارسی زبان عربی نیستند و این نقصان را می‌توان با کندوکاو در منابع کهن تا اندازه‌ای جبران نمود. اما واژگان دسته اول از نقیصه‌ای دیگر رنج می‌برند و آن کامل نبودن معنا و گاه اشتباه بودن آن است. بررسی واژه‌الخردادی نشان داد که اگرچه این لفظ در لغت‌نامه‌ها آمده اما معنایی که برایش بیان شده ناقص است و در برخی لغت‌نامه‌ها اشتباه [شراب الحمار]. راه پی بردن به این نقیصه و جبران آن واکاوی کاربرست واژه در میراث نوشتاری عربی است؛ راهی که پیمودنش سخت است و دشوار ولی از آن گریزی نیست. انجام این کار نه تنها به روشن شدن معنای درست و کامل واژگان فارسی تبار در زبان عربی کمک می‌کند بلکه گاه موجب غنی شدن فرهنگ‌نامه‌های فارسی نیز می‌شود؛ چراکه گذر زمان سبب شده برخی از این واژگان، به تمامی، فراموش شوند [البارجین] و پاره‌ای از معانی شماری دیگر [الخردادی] از یاد برود.

پی‌نوشت‌ها

۱. ن.ک: عبد المنعم، ۲۰۰۵.

۲. و از همین رو نصر بن حارث آن زمان که پیامبر مردمان را موعظه می‌کرد، برمی‌خاست و برای آنان از شهریاران ایران و داستان رستم و اسفندیار که در حیره فراگرفته بود سخن می‌گفت (ابن‌هشام، ۱/۱۹۹۵: ۳۰۰).
۳. «مثلاً تردیدی نیست که کلمه دیوان در میان عرب‌ها مشهور بوده و ایشان می‌گفته‌اند: الشعر دیوان العرب، یا کلمه‌های نرد، نردشیر، دست (دست بازی، دست لباس ...) را خوب می‌شناختند. کلمه قهرمان در حدیث آمده، مردم مکه فالودج و خربز می‌خوردند، در خانه‌هایشان روشن (پنجره و جمع آن روشن) می‌نهادند. یا تردید نیست که با نام جشن‌های بزرگ ایرانیان چون نوروز و مهرگان آشنا بودند. اما این کلمات در آن مقدار از شعر جاهلی که به دست ما رسیده مذکور نیست» (آذرنوش، ۱۳۷۴: ۱۲۲).
۴. «در دهه‌های نخستین ایرانیان کمتر عربی می‌دانستند و بیشتر عرب‌ها به سبب سکونت در ایران فارسی می‌آموختند، از آن پس نیازهای جامعه دگرگون می‌شد و مردم ناچار بودند عربی بیاموزند. انگیزه‌های عربی‌آموزی فراوان بود و به ویژه در دو جنبه جلوه می‌کرد: نخست جنبه اداری حکومت بود ... جنبه دیگر همانا دین بود» (آذرنوش، ۱۳۸۵: ۱۴۶).
۵. مثلاً دیوان‌های حکومتی به عنوان بخشی از ساختار دولت اسلامی حتی پس از تغییر زبان به عربی باز هم بسیاری از واژگان فارسی را در دل خود جا دادند تا آنجا که قلّشندی درباره علت فارسی بودن اصطلاحات دیوان مصر که بسی دورتر از ایران است می‌گوید که این اصطلاحات از بغداد به مصر راه یافته و بیشتر سخن اهل بغداد به فارسی است (قلّشندی، ۱۹۸۷: ۴۲۵/۵).
۶. لازم به ذکر است که علماء لغت افزون بر این دو از اصطلاح «موّلد» نیز استفاده می‌کنند. این اصطلاح معنایی کلی دارد که بر هر واژه نوزاده در زبان عربی دلالت می‌کند؛ چه واژه اصل عربی داشته باشد و چه عجمی.
۷. آذرنوش به طور کلی مجموع واژه‌های فارسی در زبان عربی را ۲۵۰۰ واژه ارزیابی می‌کند (آذرنوش، ۱۳۸۱: ۲۵).
۸. محمد محمدی در جلد پنجم اثر خود *تاریخ و فرهنگ ایران در دوران انتقال از عصر ساسانی به عصر اسلامی* مقالات ارزشمندی در این باره دارد.
۹. افزون بر کتب تاریخ که به «دارالخلافه و ما یجری فیها» پرداخته‌اند کتاب‌های جداگانه نیز در این زمینه نوشته شده است مانند *رسوم دارالخلافه* اثر «هلال صابی» (م ۴۴۸ ه.ق).
۱۰. اگرچه «النیروز» و «المهرجان» و «السدق» واژگانی جالفتاده در متون عربی به شمار می‌آیند، اما با توجه به پابندی ایرانیان حتی مسلمان‌شده، به برگزاری آیین‌های دیرزیست خود می‌توان گفت نام سنت‌های فراوانی به دایره واژگان عرب‌ها راه یافته بود که متأسفانه به سبب بی‌اهتمامی و گاه ستیز عالمان لغت اکنون نام و نشانی از آن‌ها در دست نیست.
۱۱. اگرچه روند تأثیرگذاری موسیقی ایران‌زمین، پس از آنکه ایران بخشی از جهان اسلام شد، شتابی بی‌مانند گرفت اما سرآغاز این تأثیرگذاری را باید در دوران پیش از اسلام جست. نصر بن حارث خاله‌زاده پیامبر با سفر به حیره نواختن عود و خنیاگری را آموخت و مکیان را با ساز و نوای تازه آشنا ساخت و گرنه قریش تا پیش از او فقط با «نصَب» آشنا بود (ابن خردادبه، ۱۹۶۱: ۶). «ون»، «نای‌نرم»، «مستق»، «طنبور»، «صنج» و «بربط» نام سازهای ایرانی است که در اشعار «أعشی» آمده است (ن.ک: آذرنوش، ۱۳۷۴: ۱۴۴-۱۲۲).
۱۲. می‌توان حدس زد که تازیان برای حیواناتی که در بیرون از شبه جزیره با آن آشنا شدند معادل عربی خلق نکردند؛ بلکه همان «الفاظ أعجمی» را به کار گرفتند. آنچه که ثعلابی از «ملابس» نام می‌برد این حدس را تأیید می‌کند. وی از ده واژه فارسی یاد می‌کند که از ده واژه شش تایی آن نام حیواناتی است که پوست گرانبها داشته‌اند: السمور، السنجاب، الخَزّ (پستانداری از تیره سموریان)، الدَّلَق (گربه صحرایی / دله)، الفَنَک (روباه خالدار) و القاقم (پستانداری از تیره راسو) (۲۰۰۲: ۲۰۸).

۱۳. اگرچه ثعالبی از الاوانی / ظروف نام می‌برد اما به دیگر وسایل اشاره نمی‌کند. این وسایل را می‌توان به دو دسته تقسیم کرد: نخست ابزارهای مرتبط با پیشه و حرفه و صنعت و دوم اثاث خانه. بی‌تردید زندگی گسترده عصر عباسی انبوهی از واژگان را به زبان عربی وام داده است؛ اما کتاب‌های لغت جز اندکی از آن را ثبت نکرده‌اند. ۱۴. صفت اجتماعی به علت محتوای این آثار افزوده شده که هر یک افزون بر رنگ و بوی ادبی به پدیده‌های اجتماعی عصر خود نیز می‌پردازند.

۱۵. اشاره به آداب غذای ایرانیان در دیگر منابع عربی نیز قابل پیگیری است مثلاً مسعودی می‌گوید: «کیومرث نخستین کسی بود که فرمان داد هنگام غذا خوردن سکوت اختیار شود» (مسعودی، ۱/۲۰۰۵: ۱۶۹) و ثعالبی بیان می‌کند که زرتشت: «می‌پنداشت که هر چه از درون انسان بیرون آید از هر راه که باشد پلید است و از این رو آهسته سخن گفتن و زمزمه کردن را هنگام خوردن مرسوم داشت» (۱۳۶۸: ۱۶۹).

۱۶. البته در منابع جغرافیایی به بارجین اشاره شده است مثلاً نویسنده *معجم البلدان* نام شهر «میافارقین» را مرکب از دو جزء «میا» و «فارقین» گفته و بخش دوم را معرب بارجین فارسی دانسته و می‌گوید از آن رو این نام بر آن نهاده شده که خندق شهر به بهترین نحو ساخته شده است (یاقوت، ۵/۱۹۹۵: ۲۳۶). با این توضیح به نظر می‌رسد بارجین در اینجا معرب «پرچین» است.

۱۷. لازم به ذکر است که در کتاب *معاصر فرهنگ واژه‌های فارسی در زبان عربی* از البارجین یاد شده و در توضیح آن آمده است: «ابزاری مانند چنگال است که با آن خوراک برمی‌داشتند. کلمه از دو جزء "بر" پیشوند، به معنای فراز و بالا و "چین" سبک‌شده "چینا" ساخته شده است و معنی زیرلفظی آن ابزار برداشتن است» (امام-شوشتری، ۱۳۴۷: ۴۸).

۱۸. شایان ذکر است که وی این مقطوعه را در *الیتیمه* به ابن التمار واسطی نسبت می‌دهد (ثعالبی، ۲/۱۹۸۳: ۴۳۵) و بعدها عبدالله بن محمد بن عبید در *قری الصیف* سخنان او را تکرار می‌کند. ۱۹. اگر معنای آن را باده آفتاب‌گون بدانیم ارتباط واژه با بیت ابوالعشائر که در آن باده به آفتاب تشبیه شده شایان توجه است.

۲۰. افزون بر این سه جشن، بیرونی از جشن نیلوفر در خردادروز از تیرماه یاد می‌کند ولی آن را نوزاده می‌داند (بیرونی، ۱۳۸۶: ۳۳۴).

۲۱. «هریمن را پسری بود بنام خزوره [ارزور] و این پسر به فکر کشتن کیومرث شد و کیومرث او را بکشت» (همان: ۱۴۱).

۲۲. ابوزکریا تبریزی، شاگرد وی، می‌گوید: «عرب هیچ لفظی را بر زبان نراند مگر آن‌که معری با آن آشناست» (یوسف مصطفی، ۲۰۰۱: ۸۱).

منابع

آذرگشسب، فیروز، ۱۳۲۷، «واژه خرداد»، پشوتن، ش ۳، صص ۱-۲.
آذرنوش، آذرتاش، ۱۳۷۴، *راه‌های نفوذ فارسی در فرهنگ و زبان عرب جاهلی*، تهران، توس.
_____، ۱۳۸۱، «پدیده‌های ایرانی در زبان و ادبیات عرب»، مقالات و بررسی‌ها، دفتر ۲، صص ۳۳-۱۳.

_____، ۱۳۸۵، *چالش میان فارسی و عربی سده‌های نخست*، تهران، نی.
ابن ابی الحدید، عبدالحمید، ب.ت، *الفلک الدائر علی المثل السائر*، تصحیح أحمد الحوفی و بدوی طبانه. القاهرة، دار نهضة مصر.

- ابن خردادبه، ابوالقاسم، ۱۹۶۱، *المختار من کتاب اللہو و الملاہی*، تصحیح اغناطيوس عبده خليفه، بيروت، المطبعة الكاثوليكية.
- ابن قتيبه، ابومحمد عبدالله، ۱۹۹۸، *فضل العرب و التنبيه على علومها*، تصحیح وليد محمود خالص، ابوظبی، المجمع الثقافي.
- ابن هشام، عبدالملك، ۱۹۹۵، *السيرة النبوية*، تصحیح مصطفى السقا و ديگران، القاهرة، شركة مكتبة و مطبعة مصطفى البابي الحلبي وأولاده.
- ابوداود، سليمان، ب.ت، سنن أبي داود، تصحیح محمد محبی الدين عبدالحميد. بی.مک، دارالفکر.
- ادی شیر، السيد، ۱۳۸۶، *واژه‌های فارسی عربی‌شده*، تهران: امیرکبیر.
- الأزهري، أبو منصور، ۲۰۰۱، *تهذيب اللغة*، تصحیح محمد عوض مرعب، بيروت، دار احیاء التراث العربی.
- امام شوشتری، محمدعلی، ۱۳۴۷، *فرهنگ واژه‌های فارسی در زبان عربی*. تهران، انجمن آثار ملی.
- انجوی شیرازی، میرجمال‌الدین حسین، ۱۳۵۱، *فرهنگ جهانگیری*، به اهتمام رحیم عفیفی، مشهد: دانشگاه فردوسی.
- بیرونی، ابوریحان، ۱۳۸۶، *الآثار الباقية عن القرون الخالية*، ترجمه اکبر داناسرشت، تهران: امیرکبیر.
- التنوخی، ابوعلی، ۲۰۰۴، *نشوار المحاضرة وأخبار المذاكرة*، تصحیح مصطفى حسین عبد الهادی، بيروت: دار الكتب العلمية.
- الثعالبی، عبدالملك، ۱۹۸۳، *یتمه الدهر فی محاسن أهل العصر*، تصحیح مفید محمد قمحیة، بيروت، دار الكتب العلمية.
- _____، ۱۳۰۹، *من غاب عنه المطرب*، بيروت، المطبعة الأدبية.
- _____، ۲۰۰۰، *أحسن ما سمعت*، تصحیح خلیل عمران المنصور، بيروت، دارالکتب العلمية.
- _____، ۲۰۰۲، *فقه اللغة و سر العربیة*، تصحیح عبد الرزاق المهدي، بی.مک، إحياء التراث العربی.
- _____، ۱۳۶۸، *غرر أخبار ملوک الفرس و سیرهم*، ترجمه محمد فضائلی، تهران، نقره.
- الجاحظ، عمرو، ۲۰۰۱، *البخلاء*. تصحیح أحمد العوامری بک و علی الجارم بک، بيروت، دار الكتب العلمية.
- _____، ۱۹۸۸، *البيان و التبیین*، تصحیح عبد السلام هارون، القاهرة، مكتبة الخانجي.
- الجوزی، أبوالفرج، ۱۹۹۲، *المنتظم فی تاریخ الأمم و الملوك*، تصحیح محمد و مصطفى عبد القادر عطا، بيروت: دار الكتب العلمية.
- الحسينی العلوی، يحيى بن حمزة، ۱۴۲۳، *الطراز لأسرار البلاغة و علوم حقائق الإعجاز*، بيروت، المكتبة العنصرية.
- الخطابی، ابوسليمان، ۱۹۳۲، *معالم السنن*، حلب، المطبعة العلمية.
- خیام، عمر، ب.ت، *نوروزنامه*، تصحیح مجتبی مینوی، تهران، کتابخانه کاوه.
- داعی الاسلام، محمدعلی، ۱۳۶۲، *فرهنگ نظام*، تهران، دانش.
- دهخدا، علی اکبر، ۱۳۸۷، *لغتنامه دهخدا*، تهران، دانشگاه تهران.

- الذهبی، شمس‌الدین، ۱۹۹۳، *تاریخ الإسلام و وفیات المشاهیر و الأعلام*، تصحیح عمر عبدالسلام التدمری، بیروت، دار الكتاب العربی.
- الراغب الاصفهانی، ابوالقاسم، ۱۴۲۰، *محاضرات الأدباء و محاورات الشعراء و البلغاء*، بیروت، دار الأرقم.
- رجبی، پرویز، ۱۳۸۰، *هنرهای گمشده*، تهران، توس.
- _____، ۱۳۶۱، «نوروز و جشن‌های فروردین و فروردینگان»، *چیستا*، ش ۸، صص ۱۰۰۸- ۹۹۴.
- الزبیدی، مرتضی، ب.ت، *تاج العروس من جواهر القاموس*، تصحیح مجموعه‌ای از پژوهشگران. ب.مک: دارالهدایه.
- الصابی، هلال، ۱۹۸۶، *رسوم دارالخلافه*، تصحیح میخائیل عواد، بیروت، دار الرائد العربی.
- صفی‌پور، عبدالرحیم، ۱۲۵۹، *منتهی الأرب فی لغة العرب*، تهران، دارالطباعه استاد کربلائی محمدحسین الطهرانی.
- عبدالمنعم، محمد نورالدین، ۲۰۰۵، *معجم الألفاظ العربیه فی اللغة الفارسیه*، ریاض، جامعه الامام محمد بن سعود.
- العینی، بدرالدین، ۱۹۹۹، *شرح سنن أبی داود*، تصحیح أبو المنذر خالد بن إبراهیم المصری..، الرياض، مكتبة الرشد.
- الفیروزآبادی، مجدالدین، ۲۰۰۵، *القاموس المحيط*، با نظارت محمد نعیم العرقسوسی، بیروت، مؤسسه الرسالة.
- القلقشندی، احمد، ۱۹۸۷، *صبح الأعشی فی صناعة الإنشاء*، تصحیح یوسف علی طویل، دمشق: دارالفکر.
- کزازی، میر جلال‌الدین، ۱۳۶۸، *زیباشناسی سخن پارسی*، تهران، مرکز.
- المعری، ابوالعلاء، ۱۹۷۷، *رساله الغفران*، تصحیح عائشه عبدالرحمن، القاهرة، دارالمعارف.
- المسعودی، ابوالحسن، ۲۰۰۵، *مروج الذهب و معادن الجواهر*، تصحیح کمال حسن مرعی، بیروت، المكتبة العصریه.
- محمدی ملایری، محمد، ۱۳۸۲، *تاریخ و فرهنگ ایران در دوران انتقال از عصر ساسانی به عصر اسلامی*، تهران، توس.
- نفیسی، علی‌اکبر، ۱۳۵۵، *فرهنگ نفیسی*، تهران، کتابفروشی خیام.
- یاقوت الحموی، شهاب‌الدین، ۱۹۹۵، *معجم البلدان*، بیروت، دار صادر.
- _____، ۱۹۹۳، *معجم الأدباء*، تصحیح احسان عباس، بیروت، دار الغرب الإسلامی.
- یوسف مصطفی، معتصم، ۲۰۰۱، *مصادر دراسة أبی‌العلاء قدیما و حدیثا*، رساله دکتري، دانشگاه خرطوم، خرطوم.



**Sociopolitical Life of Afghanistan's Shia in Sadozai's Era
(1160-1233AH, 1747-1818AD)
Hossein Abdoli¹ & Mehdi Goljan²
(159-180)**

Received: September, 13, 2020; Accepted: October, 29, 2020

The emergence of Islam in the east of Iran, part of which is now called Afghanistan, goes back to the Rashidun Caliphate era. Based on historical documents, the influence of the Shia in this area was initiated by the strict behavior of the Umayyad towards Shiites. The arrival of Ali ibn Musa al-Ridha (Reza) in Khorasan, the Mongolians' religious tolerance, the Ilkhanate's conversion to Islam and their tendency towards the Shia, and the emergence of the Safavids are considered important in the expansion of the Shia in this region. In recent decades in the Islamic society of the Afghanistan, Shiites are considered a minority. However, the Shia is more common in the Farsi-speaking Iranian tribes of Afghanistan. Most of the Hazare and Qizilbash (Ghezelbash) tribes are Shiites. In addition, the Tajik, Uzbek, Turkmen, Baloch and even Pashtun and some other tribes have some Shia followers. The Shiites reside in different provinces but most of them live in the central part of the Afghanistan, Hazarejat. Most of Afghanistan's Shiites are twelvers, although a considerable number of the Tajik's Shiites are followers of the Ismaili subdivision. The main purpose of this research is to study the sociopolitical life of Afghanistan's Shiites in Sadozai's era (1747-1818) and their role in gaining power by Ahmed Khan Abdali (Durrani), the founder of the Sadozai kingdom, and consolidation of the power for him and his children. In gaining power and victories, Sadozai benefited from the military experience of some of the tribes of Hazare. The Qizilbash also helped them in military and ministry affairs. Proximity of these tribes to the core of power sometimes caused reactions from Pashtun who were mostly Sunni. Studying some of the historical events and Shia's reaction to them would make a ground to better understanding the behavioral pattern of Afghanistan's Shiites in that period. Results of this study could be useful in further understanding of Shia's interactions with Durrani's government and their position in the society.

Keywords: Shias, Afghanistan, Durani, Sadozai, Hazare.

doi
10.22059/jis.2021.309949.905
Print ISSN: 2252-0643-Online ISSN: 2676-4601
<https://jis.ut.ac.ir>

1. Ph.D. Candidate in History of Islam, Yadegar-e Imam Khomeini (RAH) Shahr-e Ray Branch, Islami Azad University, Tehran, Iran.

2. Email of the corresponding author: m. goljan12@gmail.com

Assistant Professor of History Department, Yadegar-e Imam Khomeini (RAH) Shahr-e Ray Branch, Islami Azad University, Tehran, Iran.

حیات سیاسی اجتماعی شیعیان افغانستان در عصر سدوزایی‌ها

(۱۱۶۰-۱۲۳۳ق/۱۷۴۷-۱۸۱۸م)

حسین عبدلی

دانشجوی دکترای تاریخ اسلام، واحد یادگار امام خمینی (ره)، شهر ری، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران.

مهدی گلجان^۱

استادیار گروه تاریخ، واحد یادگار امام خمینی (ره)، شهر ری، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران.

تاریخ دریافت مقاله: ۹۹/۶/۲۳؛ تاریخ پذیرش مقاله: ۹۹/۸/۸

علمی - پژوهشی

چکیده

پیدایش اسلام در شرق ایران که بخشی از آن افغانستان نام گرفته است به عهد خلفای راشدین باز می‌گردد و بنا به مستندات تاریخی، نفوذ تشیع در این خطه، پس از شروع سختگیری‌های امویان نسبت به شیعیان آغاز گردید. ورود علی بن موسی الرضا (ع) به خراسان، تسامح مذهبی مغولان، مسلمان شدن ایلخانان و تمایل ایشان به آیین تشیع و برآمدن صفویان، در گسترش مذهب تشیع در این منطقه مهم ارزیابی می‌شود. در سده‌های اخیر شیعیان اقلیتی پرشمار در جامعه اسلامی افغانستان محسوب می‌شوند. مذهب شیعه بیشتر در میان اقوام و قبایل ایرانی‌تبار فارسی‌زبان افغانستان رواج دارد. اکثر هزاره‌ها و قزلباش‌ها شیعه مذهبند؛ با این وجود تشیع در میان قبایل تاجیک، ازبک، ترکمن، بلوچ و حتی پشتون‌ها و برخی از اقوام دیگر، پیروانی دارد. شیعیان در ولایات مختلف به شکل فراگیر یا نقطه‌ای سکونت دارند اما به‌صورت عمده در مناطق مرکزی افغانستان یعنی هزاره‌جات زندگی می‌کنند. بیشتر شیعیان افغانستان دوازده امامی‌اند گرچه تعداد قابل ملاحظه‌ای از تاجیک‌های شیعه، پیرو کیش اسماعیلی هستند. مسئله اصلی این پژوهش بررسی حیات سیاسی- اجتماعی شیعیان افغانستان در عصر سدوزایی‌ها (۱۱۶۰-۱۲۳۳ق/۱۷۴۷-۱۸۱۸م) و نقش آن‌ها در به قدرت رسیدن احمدخان ابدالی (دُرّانی)، بنیانگذار حکومت سدوزایی و تحکیم پایه‌های قدرت او و فرزندانش می‌باشد. سدوزایی‌ها در قدرت‌یابی و فتوحات خویش، از تجارب نظامی برخی از قبایل هزاره بهره‌مند شدند. قزلباش‌ها نیز آنان را در امور لشکری و دیوانی یاری رساندند. نزدیک شدن این اقوام به کانون قدرت، گاه موجب بروز حساسیت و واکنش از سوی اکثریت سنی‌مذهب پشتون می‌شد. ذکر برخی از وقایع تاریخی و بیان مواجهه شیعیان با آن حوادث، بستری فراهم خواهد کرد تا به درک بهتری از رفتارشناسی شیعیان افغانستان در دوره مورد بحث نائل شویم. نتایج این پژوهش که با روش تاریخی و با رویکرد توصیفی تحلیلی به انجام رسیده به شناخت بهتر مناسبات شیعیان با حکومت دُرّانی و درک موقعیت و جایگاه ایشان در جمعیت غالباً سنی‌مذهب کمک می‌کند.

واژه‌های کلیدی: شیعیان، افغانستان، دُرّانی، سدوزایی، هزاره.

مقدمه

با قتل نادرشاه افشار در سال ۱۱۶۰ق/۱۷۴۷م، پشتون‌های سنی‌مذهب، به رهبری احمدخان ابدالی (۱۱۶۰-۱۱۸۶ق/۱۷۴۷-۱۷۷۲م) بر بخش‌های بزرگی از خراسان و سرزمین‌های مجاور دست یافتند. از این زمان تا کودتای سرخ در سال ۱۳۵۷ش دو شاخه از خاندان ابدالی - «سدوزایی» که فرزندان احمدشاه دُرّانی بودند و «محمدزایی» شامل دوست‌محمدخان و فرزندان او و خاندان «آل یحیی» که فرزندان یحیی‌خان و برادرزادگان دوست‌محمدخان بدان منسوبند - بر افغانستان حکم راندند. این دوره نسبتاً طولانی، حدود ۲۳۰ سال به درازا کشید و به‌جز دوران امارت نه ماهه حبیب‌الله کلکانی (۱۳۰۷-۱۳۰۸ش) که از قوم تاجیک بود، افغانستان تحت سیطره حُکام پشتون قرار داشت. ابدالی‌ها یا دُرّانی‌ها در کنار غلجایی‌ها (غلزایی‌ها) و بر دُرّانی‌ها (قبایل شرقی پشتون) تیره‌ای مهم از قوم افغان یا پشتون محسوب می‌شدند که با تسلط بر افغانستان، در پی قبضه کامل قدرت و کوتاه کردن دست سایر اقوام از تمامی مناصب حکومتی افغانستان و اثبات برتری قوم پشتون بر سایر اقوام ساکن در این سرزمین یا به اصطلاح پشتونی کردن افغانستان بودند. تیره ابدالی (دُرّانی) خود به شاخه‌های مختلف تقسیم می‌شود که پوپلزایی و بارکزیایی در تاریخ سیاسی اجتماعی افغانستان نقش مهمی ایفا نمودند. سدوزایی‌ها به شاخه پوپلزایی و محمدزایی‌ها و خاندان آل یحیی به شاخه بارکزیایی متصلند (کاتب‌هزاره، ۱۳۷۲، ۵۵-۵۶؛ علی‌آبادی، ۱۳۹۵، ۶۳-۶۵).

سدوزایی‌ها در سال ۱۱۶۰ق/۱۷۴۷م موفق به پایه‌گذاری حکومت خویش در شهر قندهار شدند. از این خاندان پنج تن به نام‌های احمد، تیمور، زمان، محمود و شجاع‌الملک به حکومت رسیدند. زمان شاه، شاه محمود و شاه شجاع فرزندان تیمور شاه و نوادگان احمدخان ابدالی بودند که هر یک سالیانی چند بر تخت سلطنت تکیه زدند و از این میان شاه محمود و شاه شجاع هر کدام دو نوبت به پادشاهی رسیدند. در نوبت دومی که محمود به حکومت رسید (۱۲۲۴-۱۲۳۳ق/ ۱۸۰۹-۱۸۱۸م) فتح‌خان را به وزارت برگزید. فتح‌خان پسر سردار پاینده‌محمدخان و برادر دوست‌محمدخان بود که به همراه سایر برادران خویش، محمود را در رسیدن به تاج و تخت شاهی یاری رسانده بود. محمود که چندی بعد از انتصاب فتح‌خان از درایت و نفوذ او به وحشت افتاده بود، وزیر را به قتل رسانید. این عمل به قیام برادران فتح‌خان که از افراد صاحب‌نام و متنفذ قوم بارکزیایی بودند، بر ضد محمود منتهی شد. محمود که تاب مقاومت در مقابل برادران وزیر مقتول

را در خود نمی‌دید، حکومت را به دوست‌محمدخان واگذار نمود. دوست‌محمدخان خود را امیرالمؤمنین خواند و از سال ۱۲۴۲ تا ۱۲۵۵ ق (۱۸۲۶-۱۸۳۹ م) بر بخش‌های بزرگی از افغانستان حکم راند. دوست‌محمدخان در این دوره از فرمانروایی خود، برای بازپس‌گیری پیشاور و مناطق تحت اشغال سیک‌ها اقدام نمود. وقتی درخواست مساعدت و حمایت او از فرماندار کل انگلیس در هند و فتح‌علی‌شاه، پادشاه ایران بی‌پاسخ ماند، به روس‌ها روی آورد. این امر خشم و ناخشنودی انگلیسی‌ها را در پی داشت چراکه آنان از نفوذ روسیه در افغانستان بیمناک بودند؛ بنابراین انگلیسی‌ها در سال ۱۲۵۵ ق/ ۱۸۳۴ م شجاع‌الملک را که در هندوستان به سر می‌برد، با کمک قوای انگلیس که به ارتش سند موسوم بود، به افغانستان بازگرداندند و با سپردن تاج و تخت به وی، موجب استمرار فرمانروایی سدوزایی‌ها بر این سرزمین تا سال ۱۲۸۵ ق/ ۱۸۴۳ م یعنی سال کشته شدن شاه شجاع به دست مجاهدین شدند. با کشته شدن شاه شجاع، دوست‌محمدخان بازگزایی با حمایت انگلیسی‌ها وارد افغانستان شد و با ورود وی رسماً و عملاً، حکومت افغانستان از خاندان سدوزایی به خاندان محمدزایی انتقال یافت (فرهنگ، ۱۳۸۰: ۲۶۹-۳۰۷).

پژوهش پیش رو که به روش تاریخی و با رویکرد توصیفی-تحلیلی به انجام رسیده، به بررسی حیات سیاسی اجتماعی شیعیان افغانستان در دوره حکمرانی سدوزایی‌ها می‌پردازد و مناسبات آنان را با حاکمیت و گروه‌های قومی سنی مذهب و فراز و فرود ایشان مورد واکاوی قرار می‌دهد. احمدخان ابدالی، افغانستان را به سمت پشتون‌گرایی سوق داد. سیاست برتری‌طلبی پشتون‌های عمدتاً سنی مذهب، در دوره جانشینان احمدخان ادامه یافت و حتی در دوره زمامداری محمدزایی‌ها با شدت بیشتری پیگیری شد. چرایی این سیاست به مطالعه و تحلیل شیوه حکمرانی احمدخان و فرزندان او و نگرش آنان به مسائل داخلی و خارجی افغانستان بازمی‌گردد. درباره احمدشاه و حکومت دُرّانیان کتب و مقالات متعدد و ارزشمندی به رشته تحریر درآمده است. از جمله می‌توان به منابع مهمی چون کتب «تاریخ احمدشاهی» از محمود حسینی جامی، «تیمور شاه دُرّانی» از عزیزالدین وکیلی فوفلزایی، «تاریخ دُرّانیان» از سید حسین شیرازی، «عین الوقایع» از محمدیوسف ریاضی هروی و «افغانان؛ جای، فرهنگ، نژاد» از مونت استوارت الفنستون اشاره کرد. کتب «افغانستان در پنج قرن اخیر» از میرمحمد صدیق فرهنگ و «افغانستان در مسیر تاریخ» اثر میرغلام محمد غبار نیز حاوی اطلاعات سودمندی راجع به حاکمیت سدوزایی‌هاست. مقاله «تکوین و تحوّل جامعه هزاره و فراز و نشیب‌های آن در مناسبات با حکومت‌های ایران در دوره صفوی» از غلامحسین زرگری‌نژاد نیز دارای مطالب

مفیدی درباره زندگی شیعیان افغانستان و روابط آن‌ها با حُکام پشتون است. تبیین حوادث و وقایع و تحلیل‌های دقیق و بجا از مزیت‌های این مقاله است. کتب «جامعه‌شناسی و مردم‌شناسی شیعیان افغانستان» نوشته سید محمدحسین فرهنگ و «شیعیان افغانستان» تألیف محمدعزیز بختیاری، همچنین مقاله «مبارزات سیاسی شیعیان در افغانستان» از بصیراحمد دولت‌آبادی حاوی مطالب مفیدی درباره تاریخ شیعیان افغانستان در ادوار مختلف است.^(۱) وجه تمایز تحقیق پیش رو با تمامی پژوهش‌های صورت گرفته در این است که در هیچ‌یک از کتب و مقالات قبلی، حیات سیاسی اجتماعی شیعیان افغانستان در طول دوره سدوزایی‌ها مورد بررسی قرار نگرفته است. در این پژوهش به حوادث و رویدادهای مهم حیات سیاسی اجتماعی شیعیان در دوره زمامداری هر یک از حُکام سدوزایی اشاره گردیده است. این مقاله درصدد است ضمن بررسی تعاملات شیعیان با حاکمان پشتون، به بیان چرایی کنش‌های جمعی آنان و رفتار فردی برخی از رجال و رهبران شیعه افغانستان در این دوره بپردازد.

۱. نقش شیعیان افغانستان در قدرت‌یابی احمدخان دُرّانی

پس از قتل نادر، احمدخان ابدالی که از سران سپاه وی بود، با حمایت و تشویق درویشی به نام صابرشاه، با شتاب و از بیراهه خود را به قندهار رسانید و با استفاده از نابسامانی اوضاع ایران، ادعای پادشاهی کرد و این امر به تأیید سران قبایل (لویه‌جرگه یا شورای مشورت) رسید (حسینی‌جامی، ۱۳۸۴: ۱۵-۱۶؛ شیرازی، ۱۳۷۹: ۴۶-۴۹).

اوضاع داخلی ایران پس از کشته شدن نادر به‌شدت پریشان بود. دیگر همسایه افغان‌ها یعنی گورکانیان هند نیز در حال احتضار به‌سر می‌بردند. احمدشاه با استفاده از این وضعیت و با بهره‌گیری از موقعیت و نفوذ پدر خود، محمدزمان‌خان و برادر بزرگ‌ترش ذوالفقارخان که هر یک مدتی ریاست حکومت ابدالیان هرات را برعهده داشتند و نیز با به‌کارگیری تجارب جنگی که در رکاب نادرشاه افشار کسب کرده بود، توانست به تحکیم موقعیت و گسترش قلمرو خویش اقدام نماید. وی هفت مرتبه به هندوستان لشکر کشید و دهلی را غارت کرد (فرهنگ، ۱۳۸۰: ۱۴۲). در نبردهای احمدشاه در هندوستان، قزلباش‌ها نیز همکاری و مشارکت داشتند (پژوهش، ۱۳۷۹: ۳۴). احمدشاه در پنجمین لشکرکشی خود به هند (۱۱۷۴ق/۱۷۶۰م) در جنگ پانی‌پت (پانی‌پات) بر سپاه نیرومند مَرهته (مَراهِته یا مهاراته) که جنبش مذهبی هندوان را بر ضد مسلمانان رهبری می‌کردند پیروز شد. شکست مَراهِته به سود بریتانیا، که به تازگی بنگال را به

دست آورده بود، تمام شد زیرا قوای مراهته که می‌توانست در برابر دست‌اندازی انگلیسی‌ها به هندوستان مقاومت کند از بین رفت و قوای انگلیس کمی بعد موفق به تسخیر آسان قسمت‌های مرکزی و غربی هند و بسط حیات تجاری خود در هندوستان شد (فرهنگ، ۱۳۸۰: ۱۳۹؛ زرگری‌نژاد، ۱۳۸۱: ۸۰). حضور انگلستان در هند موجب دخالت این کشور در مسائل داخلی افغانستان گردید. آن‌ها هر چند وقت یک‌بار بر اساس سیاست تفرقه‌افکنانه خویش، بین قبایل مختلف افغان از یک طرف و از طرف دیگر بین سنی‌ها و شیعیان به ایجاد اختلاف و دودستگی می‌پرداختند و از شرایط به‌وجود آمده به نفع خود بهره‌برداری می‌کردند.^(۲)

احمدشاه چندین‌بار به هرات و مشهد نیز لشکر کشید. لشکرکشی‌های وی به بخش شمال شرقی ایران باعث وارد آمدن خسارات فراوان به شهرهایی چون مشهد، سبزوار و نیشابور شد. از جمله در لشکرکشی سال ۱۱۶۲ق/۱۷۴۹م پس از فتح هرات و مشهد، نیشابور و سبزوار را غارت کرد و عده زیادی از اهالی آنجا را کشت (فرهنگ، ۱۳۸۰: ۱۳۰).

اقوام شیعه، خصوصاً هزاره‌ها که اکثریت جمعیت شیعیان افغانستان را تشکیل می‌دادند در این زمان قادر به مرزبندی منافع سیاسی و اعتقادی خود با حاکمیت نوپای پشتون نبودند. آنان نه تنها در توسعه قدرت مؤسس فرمانروایی ابدالی سهم زیادی ایفا کردند بلکه بخش مهمی از توان نظامی خود را نیز در اختیار مقاصد توسعه‌طلبانه احمدخان در هند و ایران گذاشتند. درویش‌علی‌خان هزاره که یکی از معروف‌ترین خوانین هزاره بود، در نخستین هجوم احمدخان به خراسان نقش مهمی ایفا کرد. خدمات او و هزاره‌های همراهش باعث شد تا خان دُرّانی حکومت هرات را که تا آن زمان در دست شاهرخ نواده نادر بود به وی واگذار کند و خود به سوی مشهد روان شود (حسینی‌جامی، ۱۳۸۴: ۱۹۵؛ فرهنگ، ۱۳۸۰: ۱۲۹؛ زرگری‌نژاد، ۱۳۸۰: ۷۸).

اساس تشکیلات نظامی و قوای مسلح در زمان احمدشاه بر دو پایه استوار بود. اول سربازان و دستجات قومی که توسط خان‌ها و سران قبایل در ازای دادن جاگیر (تیول) به ایشان در اختیار دولت مرکزی قرار داده می‌شد و دیگر نیروی نظامی دائم که به کشیک‌خانه یا غلام‌خانه (غلامان شاهی) موسوم بود و از دولت سلاح و تنخواه دریافت می‌کرد. این نیروی نظامی که اکثراً از افراد غیرپشتون و به تقلید از قزلباشان صفوی و افشار تشکیل یافته بود، می‌توانست در مواقع ضروری و در برابر شورش رؤسای قبایلی که حاضر به اطاعت از دولت مرکزی نبودند، به کار آید (فرهنگ، ۱۳۸۰: ۱۴۶).

بررسی نظام حکومتی افغانستان در دوران احمدشاه دُرّانی نشانگر آن است که احمدشاه نه تنها به فکر پشتونی کردن این سرزمین بلکه به انحصار قدرت در طایفه ابدالی نظر داشته است. این امر به نارضایتی حلقه‌های پیرامون قدرت منجر گردید؛ حلقه‌هایی که هرچه به مرکز قدرت نزدیک‌تر بودند متنعم‌تر و هرچه نسبت به آن فاصله داشتند نارضاضی‌تر بودند و به دلیل همین عدم رضایت، از خود مقاومت نشان داده، گاه سر به شورش برمی‌داشتند. اگر در کنار تعصبات قبیله‌ای احمدشاه، تعصبات فرهنگی و مذهبی او را در نظر بگیریم، به راحتی قادر به تشخیص دورترین حلقه‌های قومی و قبیله‌ای از مرکز حکومت خواهیم شد (فرهنگ، ۱۳۸۰: ۱۴۵)؛ بنابراین غیر پشتون‌های شیعه که غالباً به زبان فارسی سخن می‌گفتند دورترین افراد نسبت به مرکز قدرت محسوب می‌شدند. ادامه این سیاست که مؤسس فرمانروایی دُرّانی پایه‌گذار آن بود و توسط جانشینان او به‌طور کامل و گاه با جدیت بیشتری پیگیری می‌شد، باعث گردید تا قدرت و سیاست به امری دست‌نیافتنی در اذهان غیر پشتون‌ها و شیعیان مبدّل شود.

هرچند احمدخان سیاستی انحصارگرایانه را پایه‌گذاری کرد اما به دلیل اداره کشور بر طبق سیستم ارباب و رعیتی (شبه فئودالی) نمی‌توانست موضعی کاملاً سختگیرانه بر ضد سایر اقوام به اجرا گذارد. به همین جهت شیعیان در دوره زمامداری وی، در مناطق مختلف از جمله منطقه هزارستان از آزادی نسبی برخوردار بودند و منطقه هزارستان دارای خودمختاری کامل سیاسی بود به‌طوری که مردم در انجام فرایض شرعی، وظایف دینی و مذهبی و عمل به آداب و رسوم خویش استقلال کامل داشتند (تیمورخانوف، ۱۳۷۲: ۱۴۵؛ ناصری‌داوودی، ۱۳۷۹: ۷۲؛ آیتی، ۱۳۹۰: ۵۷).

۲. موقعیت شیعیان افغانستان در دوره زمامداری جانشینان احمدخان

بعد از درگذشت احمدشاه، وزیرش شاه ولی‌خان، داماد خود، شاهزاده سلیمان، پسر دوم احمدشاه را به جانشینی برگزید. به همین جهت تیمور (۱۱۸۶-۱۲۰۷ق/۱۷۷۲-۱۷۹۳م)، فرزند ارشد و جانشین احمدشاه که در این زمان در ولایت‌عهدنشین هرات به سر می‌برد، پس از رسیدن به قندهار که پایتخت حکمرانی دُرّانی بود، وزیر را با تنی چند از نزدیکانش از بین برد و خود بر تخت شاهی تکیه زد. اعدام شاه ولی‌خان که از سرداران بزرگ دُرّانی بود، همچنین حبس و تأدیب بسیاری از بزرگان این طایفه، موجب خشم و کینه دُرّانیان از تیمورشاه شد. با برهم خوردن روابط تیمور با دُرّانی‌ها، تغییر پایتخت از قندهار به کابل ضروری می‌نمود چراکه قندهار در منطقه تجمع و سکونت

دُرّانیان واقع شده بود. مسائل به وجود آمده از ابتدای زمامداری تیمور باعث شد تا وی به سمت قزلباش‌ها، دیوانیان و مستوفیانی که اقلیت شیعه کابل را تشکیل می‌دادند، مایل شود.

«از آن روز اعتمادی تمام به طایفه مغول (هزاره) و قزلباشی دسته غلامان حاصل کرده، هرکجا از این دو طایفه می‌یافت استخدام می‌نمود و در سلک سپاهی و خُدام خاص مُنسلک می‌کرد ولی طایفه دُرّانی به غایت در نظر او خوار و بی‌اعتبار شده، یکباره از منزلت و مقامی که برای آن‌ها مقرر بود، افتادند» (شیرازی، ۱۳۷۹: ۹۹).

این گرایش، خشم بیشتر سران دُرّانی را در پی داشت به‌طوری‌که انعکاس آن را در نامه سردار جهان (جان) خان پوپلزایی به سردار محمدعلم‌خان، ایشیک آقاسی دربار تیمور، می‌توان مشاهده کرد. وی ضمن گله از نفوذ قزلباش‌ها در دوایر دولتی و اعتماد تیمورشاه به ایشان، این عده را افرادی ملعون، منافق، ابلیس‌سرشت و دارای مذهب نامذهب می‌خواند (همان: ۱۶۷). عزیزالدین وکیلی فوفلزایی محقق افغان که خود وابسته به طایفه تیمورشاه است و در جای‌جای کتاب خود احساسات و تعصبات قبیله‌ای خود را هویدا ساخته، درباره علل دشمنی افغان‌ها با قزلباش‌ها و مخالفت آن‌ها با تیمورشاه می‌نویسد:

«چون یک عده فارسی‌های آن وقته در آغاز سلطنت تیمورشاهی عهده‌های بزرگی را اشغال کرده و می‌خواستند رقیبان خود را که عبارت از امرای بزرگ عهد احمدشاه کبیر و آن طرفداران حقیقی سلطنت تیمورشاه [بوده] از بین ببرند، اعلیحضرت تیمورشاه را برای از بین بردن آن‌ها تحریک می‌کردند زیرا که فکر ترجیح و ارتقای فارسی‌ها را به مقابل امرای افغان و سپردن زمام امور را به دست فارسی‌ها، سومین کار ناعاقبت اعلیحضرت تیمورشاه [بعد از قتل وزیر شاه ولی‌خان و نقل دارالسلطنه از قندهار به کابل] دانسته و به عقیده ایشان افکار تیمورشاه درباره رشد فارسی‌ها خیلی شنیع پنداشته شده، اساس مخالفت را در آغاز سلطنت با تیمورشاه از این سبب قائم کرده بودند.» (وکیلی فوفلزایی، ۱۳۳۲: ۱۹۶)

درگذشت تیمور، نزاع فرزندانش برای تصاحب تاج و تخت را به همراه داشت. مدعیان اصلی سلطنت شاهزادگان همایون، پسر ارشد تیمور و والی قندهار، محمود پسر دوم تیمور و حاکم هرات و شاهزاده زمان بودند. آخرالامر، زمان هفتمین پسر تیمور که از جانب پدر به‌عنوان والی پایتخت منصوب شده بود، به کمک سرداران دُرّانی؛ خصوصاً سردار پاینده محمدخان، رئیس قبیله محمدزایی و پدر فتح‌خان و دوست محمدخان، همچنین مساعی سران سپاه قزلباش بر برادران خود چیره شد و بر تخت پادشاهی تکیه زد. زمان‌شاه (۱۲۰۷-۱۲۱۶ق/ ۱۷۹۳-۱۸۰۱م) بیشتر شاهزادگان یاغی را در بالاحصار

کابل^(۳) تحت نظر گرفت. محمود برادر شاه که از مدعیان تاج و تخت بود، در نامه‌ای بر اطاعت خویش از زمان شاه تأکید کرد و به مقرر حکومتی خویش یعنی هرات بازگشت اما همایون از به رسمیت شناختن شاه خودداری کرده، به بلوچستان فرار کرد. چندی بعد همایون به فکر تصاحب تاج و تخت برآمد و برای عملی نمودن مقصود خویش به قندهار بازگشت ولی به دست سپاهیان وفادار به زمان شاه گرفتار شد و به امر شاه چشمانش را میل کشیدند و در بالا حصار در کنار سایر شاهزادگان محبوس نمودند (ریاضی‌هروی، ۱۳۶۹: ۵؛ شیرازی، ۱۳۷۹: ۱۳۳-۱۵۵).

زمان شاه علاقه فراوانی به کشورگشایی داشت. بزرگ‌ترین آرزوی او مانند جدش احمدشاه، لشکرکشی به هندوستان و بهره‌مندی از غنائم فراوان آن سرزمین بود؛ اما دوران او با عصر احمدشاه بسیار متفاوت بود چراکه سیک‌ها در این زمان به عنوان یک نیروی قدرتمند در شمال هند ظاهر گردیده و مَراهته، جان تازه‌ای گرفته بودند. همچنین بخش وسیعی از خاک هند تحت تسلط امپراتوری بریتانیا درآمده بود. زمان شاه در پنجاب بود که خبر سرکشی مجدد برادرش محمود به او رسید. پس به سرعت بازگشت و در حوالی قندهار محمود را شکست داد و به جای او پسر خود، قیصر را والی هرات کرد. محمود نیز که خود را شکست خورده یافت به همراه پسرش کامران میرزا و برادر عینی (تنی) خود فیروزالدین میرزا، فرار را برقرار ترجیح داد و در سال ۱۲۱۲ق/۱۷۹۹م به دربار فتح‌علی شاه قاجار پناهنده شد (فرهنگ، ۱۳۸۰: ۱۹۳-۱۹۵؛ ریاضی‌هروی، ۱۳۶۹: ۵-۶). با فرار محمود و تسلط کامل زمان شاه بر هرات، وی در برابر شیعیان آن شهر، خصوصاً قزلباش‌ها رفتاری تند و خشونت‌آمیز در پیش گرفت زیرا احساس می‌کرد که آن‌ها به برادرش محمود تمایل داشته، فتح مجدد هرات را برای او آسان می‌ساختند. «چون می‌خواست هرات را به طور قطعی از دست برادرش خارج سازد لهذا در حدود دوازده هزار از قزلباش هرات را به کابل، قندهار و غزنی کوچ داد.» (فرهنگ، ۱۳۸۰: ۲۱۱) همچنین وی حسینعلی خان و میرزا هاشم خان را که در قید بودند و هر دو سیدی صحیح‌النسب و شیعی‌مذهب، به قتل آورد که در مرثیه آن‌ها گفته‌اند:

«حسین هاشمی و هاشم حسینی را به تیغ ظلم بکشتند یک سیاق دریغ»
(اعتضادالسلطنه، ۱۳۷۶: ۵۴)

زمان شاه پس از تسخیر هرات و به بهانه درخواست مسلمانان هند از او برای سرکوب مرهته و جلوگیری از پیشرفت کمپانی هند شرقی، بار دیگر به هندوستان لشکر کشید

(فرهنگ، ۱۳۸۰: ۱۹۳-۱۹۵). از طرفی انگلستان که از پیشروی افغان‌ها و نفوذ ناپلئون در هندوستان بیمناک بود، مهدی‌علی‌خان بهادر جنگ را به‌عنوان سفیر به دربار فتح‌علی‌شاه فرستاد تا برای تحریک هرچه بیشتر دولت ایران بر ضد افغان‌ها اقداماتی صورت دهد. وی داستان‌هایی بی‌اساس از سرنوشت غم‌انگیز هزاران شیعه افغانی که از ظلم و جور زمان‌شاه به هندوستان پناهنده شده بودند را با آب و تاب فراوان برای درباریان بیان کرد (متولی حقیقی، ۱۳۸۳: ۱۶۴). مهدی‌علی‌خان که از تعلق خاطر شاه ایران به سرنوشت شیعیان خبر داشت، برای جریحه‌دار کردن احساسات او طی نامه‌ای از حملات پیاپی زمان‌شاه به لاهور و بی‌عزت کردن زنان و دختران شیعه توسط قوای افغان نوشت و شاه را ترغیب به جهاد بر ضد افغان‌ها و آزادی هم‌کیشان خویش نمود (صمیمی، ۱۳۹۷: ۴۷-۴۸). مهدی‌علی‌خان در شرح مذاکراتش می‌گوید:

«من غیر رسم از فجایع و غارت افغان‌ها در لاهور شرح مفصلی بیان نمودم و مخصوصاً گفتم هزاران سکنه شیعه آن نواحی از ظلم و تعدی افغان‌ها متواری شده و به ممالک کمپانی شرقی هندوستان انگلیس پناهنده شده‌اند و علاوه نمودم اگر پادشاه ایران قادر است از تجاوزات پادشاه افغان جلوگیری کند به خداوند لایزال و عالم انسانیت هر دو خدمت کرده است و سعی نمودم پادشاه ایران وسائل محمودشاه افغان و فیروزشاه افغان که هر دو برادرهای پادشاه افغانستان بودند را زودتر فراهم آورد. این دو برادر به پادشاه ایران پناهنده شده بودند که مساعدت شاه ایران را جلب نمایند تا به کمک او به برادر خودشان زمان‌شاه غلبه کنند.» (محمود، ۱/۱۳۵۳: ۱۳)

سیاست تحریک و تهییج احساسات مذهبی کارگر افتاد و موجب شد تا فتح‌علی‌شاه قاجار در رأس سپاهی عظیم به خراسان لشکرکشی کند و موقتاً شود تا عمال دُرّانی را از نیشابور و سایر نقاط خراسان بیرون راند.

در این اوضاع آشفته، زمان‌شاه سردار پاینده‌محمدخان را به اتهام طراحی توطئه و تلاش در جهت براندازی حکومت به قتل رسانید. قتل سردار پاینده‌محمدخان توسط زمان‌شاه، به اتحاد محمود و پسران پاینده‌محمدخان انجامید. حاصل این اتحاد به زیر کشیدن زمان‌شاه از تخت سلطنت و نابینا ساختن او بود. زمان‌شاه مانند پدر و جدش امتیازات اقوام، مخصوصاً قبیله دُرّانی و سرداران آن را محترم می‌شمرد. وی نه تنها مقامات مهم دولتی را در اختیار سرداران دُرّانی قرار داد بلکه این حقوق را در خانواده آنان موروثی کرد. در مقابل اگر افراد سایر خاندان‌ها لیاقتی هم از خود نشان می‌دادند، آن را نادیده می‌گرفت (فرهنگ، ۱۳۸۰: ۲۰۶). از نظر مذهبی نیز او فردی متعصب و سختگیر بود (همان: ۲۶۷). در زمان حکومت او؛

«تولیت مزار شریف حضرت مولی‌المتقین امیرالمؤمنین علی بن ابی‌طالب - سلام‌الله‌علیه - که در سه فرسنگی بلخ [است] و خلقی را عقیدت آن است که تربت پاک شاه ولایت^(ع) در آنجاست با میرزا عزیز نامی بود که مرجع امور او نیز حضرت پادشاه دُرّانی بود و حاکم بلخ نیز او را مراعات و مددکاری می‌نمود و آن‌چه نذر و نیاز از ترکستان بدان مزار شریف می‌فرستادند ضبط متولی مشارالیه می‌شد.» (شیرازی، ۱۳۷۹: ۱۹۰)

پس از زمان‌شاه برادر او محمود دو بار به پادشاهی رسید. وی بار نخست به مدت دو سال (۱۲۱۶-۱۲۱۸ ق/۱۸۰۱-۱۸۰۳ م) پادشاهی کرد. تمام این مدت به جنگ داخلی بین برادران و دسیسه‌آمرا و درباریان علیه یکدیگر سپری شد (فرهنگ، ۱۳۸۰: ۲۰۷). در پایان دوره اول سلطنت محمود، آتش فتنه مذهبی میان تشیع و تسنن در کابل شعله‌ور شد که منجر به سقوط وی گردید. بخشی از شیعیان کابل، قزلباش‌هایی بودند که نادرشاه افشار پس از فتح هرات، قندهار و کابل، دسته‌هایی از آنان را در شهرهای مذکور، جهت نظارت بر اوضاع منطقه و باز نگاه‌داشتن دروازه‌های هند مستقر ساخته بود. قزلباش‌ها نیز که غالباً از میان عشایر کرد، ترک و ترکمن بودند، بر طریقه امامیه بودند. احمدشاه دُرّانی آنان را جهت تشکیل نیروی نظامی دائم و تحت عنوان غلامان شاهی سازمان‌دهی کرد (پژوهش، ۱۳۷۹: ۳۳-۳۴). عده‌ای از فارس‌ها و تاجیک‌ها نیز با عناوین مستوفی و منشی وارد ادارات دولتی و دربار شدند. بسیاری از آنان نیز شیعه بودند و به فرهنگ و زبان فارسی دلبستگی داشتند. حتی سران و امیرانی از قوم هزاره در دستگاه حاکمیت دارای نفوذ بودند. محمدخان هزاره از جمله معتمدان شاه محمود بود که در مسائل حساس مورد مشورت قرار می‌گرفت. نقش وی در فروکاستن از اختلافات خاندان سلطنتی با یکدیگر، خصوصاً رفع تنش میان محمود با برادرانش برجسته بود (ناصری‌داوودی، ۱۳۷۹: ۷۴). در جریان شکست محمود و فتح هرات به‌دست زمان‌شاه، شاه مذکور که احساس می‌کرد قزلباش‌های هرات از محمود طرفداری می‌کنند آنان را تحت فشار قرار داده، مجبور کرد تا دوازده‌هزار نفر از ایشان، هرات را به قصد شهرهای کابل، قندهار و غزنی ترک نمایند. این مسئله بر تعداد و نفوذ قزلباش‌های شهرهای بزرگ افزود. قزلباش‌ها و شاغلین ایرانی‌الاصل ادارات به همراه خانواده‌هایشان، اقلیت شیعه مذهب شهرهای مذکور را تشکیل می‌دادند که مقامات مهم را به‌دست آورده، در محله‌های مستحکم در بین اکثریت سنی مذهب زندگی می‌کردند (فرهنگ، ۱۳۸۰: ۲۱۱). این اقلیت و اکثریت نظر مساعدی نسبت به یکدیگر نداشتند چنانچه

بازتابی از این موضوع را قبلاً در نامهٔ سردار جهان‌خان پوپلزایی به سردار محمدعلم‌خان، ایشیک‌آقاسی دربار تیمور مشاهده کردیم.

از آنجایی که قزلباش‌ها عموماً مقامات لشکری را در دست داشتند و در دربار صاحب نفوذ بودند تا وقتی که دربار مقتدر بود مردم سنی به صورت علنی متعرض آنان نمی‌شدند اما به محض اینکه حکومت مرکزی ضعیف می‌شد، موقعیت آنان نیز در خطر می‌افتاد. در عصر محمودشاه با ضعیف شدن مقام سلطنت، فئودال‌ها (خوانین و زمین‌داران بزرگ) و روحانیون وابسته به آن‌ها قدرت یافتند. آن‌ها برای درهم شکستن نفوذ و اعتبار امرای قزلباش که رقبای ایشان محسوب می‌شدند به تحریکات مذهبی روی آوردند و در این حرکت از حمایت‌های سید احمد ملقب به میر واعظ، روحانی برجستهٔ سنی مذهب که در کابل نام و نفوذ والایی کسب کرده بود نیز برخوردار شدند (فرهنگ، ۱۳۸۰: ۲۱۱؛ الفنستون، ۱۳۷۹: ۵۲۴). سفرهای مکرر میر واعظ به مکهٔ مکرمه و در پیش گرفتن زندگی زاهدانه، باعث نفوذ و اعتبار او در بین عامهٔ مردم شده بود. مواعظ و انتقادات وی از معایب دربار، فساد اخلاق عمومی، آزادی شیعیان - که با نظری ناخوش‌نگریسته می‌شدند - قدرتش را تحکیم بخشیده بود (الفنستون، ۱۳۷۹: ۵۲۴).

در چنین شرایطی و در حالی که قزلباش‌ها نیز در مواردی به اتکاء قدرت نظامی و حمایت دربار از ایشان، به احساسات اکثریت سنی اعتنایی نشان نمی‌دادند و گاه با ارتکاب به اعمالی ناشایست نام شیعیان را بدنام می‌کردند، ظهور بهانه‌ای برای ایجاد جنگی مذهبی، کار ساده‌ای به نظر می‌رسید. به روایت اعتضادالسلطنه:

«در سال سیم از جلوس شاه محمود، یکی از قزلباشیه، طفل آمردی از اهل کابل را که از طایفهٔ تاجیک آن ولایت و کلاً از اهل سنت و جماعت‌اند، فریفته و به خانهٔ خود برده و جمعی از رنود اصحاب را که از خواص احباب وی بودند اخبار داشت و بزمی آراسته کرد و مضمون این شعر را که:

ان تهت بالشمس یا أفق السماء فلی شمسان: وجه حبیبی و ابنة العنب^(۴)

مکرر کرده به آهنگ سمع و هیئت اجتماع با آن بیچاره عمل‌های رکیک ناشایسته می‌کردند. پس از چند روز وی را مست و خراب از بنگ و شراب از خانه بیرون کرده، نزد پدر شتافت و ماجرا باز گفت. پدر اجماعی کرده، به درگاه شاه روی آورده فریاد واغوثا همی کرد. شاه محمود چون با طایفهٔ قزلباش پنهانی نظری داشت حکم به اثبات دعوی نزد حاکم شرع نمود. چون آن قوم را امکان اقامهٔ بینه و شهود نبود در روز جمعه با سر و پای برهنه و گریبان‌های پاره در مسجد جامع اجماع و آن پسر را در پای منبر واعظ برده چندان اظهار جزع کردند که اهل مسجد را فزع اکبر رخ نمود و تمامی را دل بر آن‌ها بسوخت. مقارن این حال، واعظ فقیه نیز اهل مسجد

را به قتل و غارت طایفه قزلباش به حکم رفض و این عمل شنیع فتوا داد که به یک دفعه اهل مسجد بالتمام هجوم عام نموده، به ازدحام از مسجد خروج کرده، در محله و کوچه و خانه‌های قزلباش تاخت آورده، هر که را دیدند به قتل آوردند و هر چه یافتند به یغما و غارت بردند و از کمال غضب و خشم، خانه‌های مردم بسوختند.» (اعتضادالسلطنه، ۱۳۷۶: ۷۰)

علت اصلی حادثه را الفنستون که چند سال بعد از این واقعه به کابل سفر کرده بود، بهانه شروع ماجرا را به صورت دیگری بیان می‌کند:

« در این حادثه، قتل یک جوان کابلی توسط یکی از قزلباشان بود که با او درگیر شده بود. می‌گفتند که طرفداری محمود از شیعیان عامل این حادثه است. آنان جنازه‌اش را شهید گونه تشییع می‌کردند که توسط دسته‌ای از قزلباشان بر روی جمعیت شلیک شد و آنان با جنازه به خانه میر واعظ رفتند. این بی‌حرمتی خشم مردم را به بالاترین حد رسانید و با استفاده از غیبت غلامان (قزلباش‌ها) که در خدمت شاه بودند به یکی از محلاتشان حمله برده و آن را پس از اندک مقاومتی غارت کردند.» (الفنستون، ۱۳۷۹: ۵۲۴-۵۲۵)

در روزهای گرم نیمه خردادماه یا ماه جوزا به وقوع پیوست، باید در نارضایتی مَلّاکان، اشراف و سرداران افغان از وضع موجود جستجو کرد. این جماعت، قزلباش‌ها را مهم‌ترین عامل فشار شاه در جهت تحدید منافع و بلندپروازی‌های خود می‌دانستند. در واقع آن‌ها برای تضعیف پایه‌های سلطنت و انتقال مجدد قدرت به اعیان، اشراف و رؤسای قبایل دست به کار شدند و چون نمی‌توانستند قزلباش‌ها را به نام خدمت به شاه و دولت مرکزی از بین ببرند، احساسات مذهبی را تحریک کرده، غوغای بزرگی برپا نمودند. به همین علت علاوه بر روحانیون، سرداران بزرگی چون شیرمحمدخان مختارالدوله نیز آشکارا مردم را به دفاع از مذهب خویش و جنگ علیه دشمنان دین تحریک می‌کردند. میر واعظ به شهیدان وعده بهشت می‌داد و بر روی بزرگان آب مقدس زمزم که خود از مکه آورده بود می‌افشاند (همان: ۵۲۵). مختارالدوله از نظر مذهبی فردی متعصب بود و علاوه بر انگیزه‌های یاد شده، در فکر تصاحب قدرت و منزلت سردار فتح‌خان نیز بود زیرا او خود را از نظر شأن خانوادگی و مرتبت فامیلی، بالاتر از فتح‌خان می‌دانست. بنابراین مختارالدوله درصدد برآمد تا شاه محمود را از بین برده، شاه دیگری به جای او تعیین کند. به همین منظور متوجه شجاع‌الملک گردید و از وی برای ورود به کابل دعوت به عمل آورد. با افشای توطئه مختارالدوله و برملا شدن نیاتش، او با علم از مجازات سختی که در انتظارش بود به‌طور پنهانی از کابل خارج شد و به اردوی شجاع‌الملک پیوست و او را به فتح کابل ترغیب کرد (فرهنگ، ۱۳۸۰: ۲۱۲).

چون خبر جنگ شیعه و سنی به اطراف رسید «به قدر بیست هزار نفر مکمل و مسلح به حمایت اجماع و از پی جدال و نزاع با قزلباشیه بر آن کوه که مشرف بر خانه‌های آن طایفه بود انبوه گشته و چندان بکوشیدند که قزلباشیه را به ستوه آوردند.» (اعتضادالسلطنه، ۱۳۷۶: ۷۱) به روایتی «در آن شورش کار از کشش و کوشش به جایی رسید که روزی چهار هزار نفر از طرفین کشته می‌گشت.» (همان)

مختارالدوله پیش از فرار از کابل به میر واعظ دستور داده بود که آشوب را دامن زند و او هم چنین کرد. کم‌کم خشم مردم از شیعیان به سوی شاه که حامی آن‌ها محسوب می‌شد، معطوف گردید. دایره جنگ چنان بالا گرفت که محمودشاه و قزلباش‌ها در بالاحصار به محاصره افتادند و شاهزاده شجاع‌الملک که در این وقت اکثر سرداران دُرّانی به او پیوسته بودند بدون مقابله به کابل وارد شد (الفنستون، ۱۳۷۹: ۵۲۵؛ فرهنگ، ۱۳۸۰: ۲۱۳).

شجاع‌الملک نیز چون محمود دو نوبت به سلطنت رسید که در مرتبه نخست شش سال (۱۲۱۸-۱۲۲۴ق/ ۱۸۰۳-۱۸۰۹م) قدرت را در دست داشت. هر چند وی مردی با اراده و فعال بود اما نتوانست امنیت داخلی را که بعد از مرگ تیمورشاه برهم خورده بود، دوباره برقرار سازد. رقابت بین شاهزادگان بر سر قدرت ادامه داشت و سرداران مشغول توطئه‌چینی بر ضد یکدیگر بودند. ولایات دوردست علم استقلال برافراشته بودند با این حال شاه چون برادرش زمان‌شاه در سودای گسترش متصرفات خود در هندوستان یا لااقل حفظ و حراست از بقایای سرزمین‌های تحت تملک افغانان بود. در این میانه شاهزاده محمود که در بالاحصار کابل زندانی بود از محبس گریخت و به فراه نزد برادرش، حاجی فیروزالدین که حاکم هرات بود، پناهنده شد. فیروز در زمان حکمرانی بر ولایات غربی افغانستان به فکر افزایش قلمرو و متصرفات خویش افتاد. بدین منظور با فریفتن یوسفعلی‌خان، حاکم ایرانی مناطق شرقی خراسان، به کرّ و فری در نواحی شرقی ایران دست زد که نهایتاً از قوای ایرانیان شکست خورد. افغان‌ها در این جنگ متحمل تلفات و خسارات سنگینی شدند. ازجمله کشته‌شدگان این جنگ، ملایی سنی‌مذهب و متعصب به نام صوفی اسلام بود. وی مردم را به طریقت سهروردیه و نقشبندیّه هدایت می‌کرد و در مدت طولانی اقامت خود در هرات به ثروت و قدرت فراوانی دست یافته بود. صوفی اسلام پیشاپیش لشکری انبوه مرکب از پیاده و سواره، مردم را علناً بر ضد ایرانیان و شیعیان تحریک می‌کرد و مریدان، علما و طالبان بسیاری

او را در این جهاد همراهی می‌کردند (الفنستون، ۱۳۷۹: ۵۳۲-۵۳۳؛ ریاضی‌هروی، ۱۳۶۹: ۸-۱۰).

زمانی که شاه شجاع برای فتح کشمیر در پیشاور به‌سر می‌برد، اولین هیئت سیاسی بریتانیا به ریاست مونت استوارت الفنستون را به حضور پذیرفت. این هیئت در تاریخ ۴ جمادی‌الاول ۱۲۲۴ق/۱۷ ژوئن ۱۸۰۹م موفق به عقد قراردادی با افغانستان بر ضد دولت ایران و فرانسه شد (محمود، ۱۳۵۳: ۱۲۰-۱۲۳).

الفنستون در این سفر دیده‌ها و شنیده‌های خود را تحت عنوان «گزارش سلطنت کابل» به رشته تحریر درآورد که یکی از منابع مهم برای بررسی تاریخ و فرهنگ مردم افغانستان در زمان یاد شده است. وی در بخشی از کتاب خود که به ادیان، فرق و باورهای مردم افغانستان اختصاص دارد، دربارهٔ اختلاف سنی‌ها با شیعیان می‌نویسد: «اختلاف میان آن‌ها، هر چند باور ندارم که به علایقشان اثر جدی بگذارد، اما در حدی هست که بتواند خصومتی تلخ میانشان ایجاد کند.» (الفنستون، ۱۳۷۹: ۲۰۰) وی در مقایسه شیعیان با پیروان سایر ادیان می‌نویسد:

«افغانان درس‌نخوانده، یک شیعه را بد کیش‌تر از یک هندو می‌دانند و ناخشنودیشان از ایرانیان به‌خاطر مذهبشان، بیشتر است تا به دلایل دیگر.» (همان) و در جای دیگر می‌نویسد که افغان‌ها «شیعیان را ناخوش‌تر از هر فرقهٔ دیگر مذهبی می‌نگرند.» (همان: ۲۰۵)

الفنستون دربارهٔ وضعیت شیعیان در دورهٔ زمامداری شاه شجاع می‌نویسد: «بسیاری از فارسیوانان شیعه‌اند و مقامات و مناصب والایی در دستگاه دولت دارند. تقیّه مانع از آن می‌گردد تا شیعیان از محدودیت‌های محسوس رنج ببرند. شیعیان، شاید به دلیل محرومیت‌هایشان، متعصب‌ترند و چون مستمع خوبی بیابند، از تاخت بر مخالفان نمی‌گذرند.» (همان)

با جلوه‌گر شدن ضعف حکومت که در اثر سیاست‌های بلند پروازانهٔ شاه شجاع در گسترش متصرفات خود در شمال هند بوجود آمده بود، همچنین با مسجّل شدن عدم توانایی حکومت در فرونشاندن اختلافات داخلی، محمود فرصت را غنیمت دانسته، با یاری فتح‌خان، برادرش را از سلطنت ساقط کرد و کابل به تسخیر دوبارهٔ وی درآمد. محمود در نوبت دوم حکومت خویش (۱۲۲۴-۱۲۳۳ق/۱۸۰۹-۱۸۱۸م) فتح‌خان، پسر سردار پاینده‌محمدخان را به وزارت برگزید. فتح‌خان توانست با تأمین مجدد امنیت در کشور و سپردن حکومت ولایات به برادران خویش، صاحب شهرت و قدرت فراوان شود،

اما این درحالی بود که هرات همچنان در دست فیروزالدین برادر تنی شاه باقی مانده بود. نبرد سپاهیان قاجار و فتح‌خان بر سر قلعه غوریان واقع در نزدیکی هرات، در همین دوره اتفاق افتاد. عامل شروع جنگ که در سال ۱۲۳۲ ق/ ۱۸۱۷ م صورت گرفت، سرباز زدن فیروز از تأدیه مالیات هرات و تأخیر در پرداخت غرامت به حکومت ایران بود که در قرارداد مصالحه چند سال قبل تعهد کرده بود. محمود، فتح‌خان را برای یاری‌رساندن به فیروزالدین که درخواست کمک کرده بود به هرات فرستاد. فتح‌خان پس از ورود به هرات فیروز را دستگیر کرده، همراه با خانواده‌اش به کابل فرستاد. سپس به مصاف ایرانیان رفت و در ناحیه کافرقلعه (اسلام‌قلعه کنونی) به نبرد با شاهزاده حسنعلی میرزا شجاع‌السلطنه، والی خراسان، پرداخت. در حین نبرد گلوله‌ای به دهان وزیر اصابت کرد و از صدمه آن بی‌هوش گشته، از اسب بر زمین افتاد. در این حادثه لشکر افغان از هم پاشید و قوای ایران نیز به مشهد مراجعت کرد (فرهنگ، ۱۳۸۰: ۲۲۳-۲۲۴) در همین نبرد بود که لشکریان بنیادخان هزاره با دوهزار سواره و پانصد پیاده در نیم‌فرسنگی از میدان جنگ به نظاره ایستاده بودند تا در هنگام شکست هر یک از طرفین به جمع‌آوری غنائم مشغول شوند. «از متروکات و اموال اردوهای افغانه و ایران بهره زیادی به هزاره‌ها رسیده بود که جسته‌گریخته‌های هنگام جنگ در گوشه و کنار بی‌صاحب مانده بود و آن‌ها از میان بردند.» (ریاضی-هروی، ۱۳۶۱: ۱۸)

فتوحات متعدد فتح‌خان بر محبوبیت او افزود. این محبوبیت موجب هراس شاهزاده کامران میرزا پسر ارشد محمود و سرداران دُرّانی گردید؛ پس کامران میرزا وی را به بهانه خشونت با عموی خویش، فیروزالدین میرزا حاکم هرات، در جریان تسخیر نواحی غربی افغانستان، از حلیه بصر عاری نمود و بعداً به فرمان محمود به قتل رسانید. قتل فتح‌خان موجب شورش برادران وی در ولایات مختلف شد. پس از چندی کش و قوس، برادر وی دوست‌محمدخان به کمک قزلباش‌ها که قوم مادری وی بودند بر کابل مسلط شد و خود را امیر خواند. (۱۲۴۲-۱۲۵۵ ق/ ۱۸۲۶-۱۸۳۹ م) ابتدای امارت دوست‌محمدخان به جنگ‌های داخلی و تقسیم شدن کشور به سردارنشین‌های متعدد سپری شد؛ اما اقدام مهم او در همان سال‌ها، لشکرکشی به مناطق جنوبی برای بیرون راندن سیک‌هایی بود که با استفاده از اوضاع ناآرام افغانستان، به اشغال مناطق و شهرهای مختلف تحت حاکمیت آن کشور، از جمله پشاور دست زده بودند. دوست‌محمدخان برای بازپس‌گیری پشاور و مناطق تحت اشغال سیک‌ها، خواستار حمایت فرماندار کل انگلیس در هند شد، اما انگلیسی‌ها به بهانه سیاست عدم مداخله در امور همسایگان، وی را ناامید

ساختند. تلاش او برای جلب حمایت شاه ایران نیز به جایی نرسید بنابراین وی متوجه روس‌ها شد. تمایل دوست‌محمدخان به روسیه، خشم انگلیسی‌ها را در پی داشت. آن‌ها به بهانه اینکه منافعی در هند توسط دوست‌محمدخان و توطئه‌های روس در خطر افتاده است، شجاع‌الملک را که در حمایت ایشان در هند به سر می‌برد با پشتیبانی ارتشی انگلیسی به نام «ارتش سند» در سال ۱۲۵۵ق/۱۸۳۹م وارد کابل نمودند و او را پس از سی سال دوری از پایتخت، دوباره به تاج و تخت نشانند. نتیجه آنکه دوست‌محمدخان پس از مقاومت اندکی به امیر بخارا پناهنده شد.

در مدت سلطنت دوباره شاه شجاع (۱۲۵۵-۱۲۵۸ق/ ۱۸۳۹-۱۸۴۳م)، اداره افغانستان عملاً در دست مکناتن سفیر انگلستان قرار داشت و شاه شجاع فقط عنوان پادشاهی را یدک می‌کشید. ظلم و جنایت انگلیسی‌ها در مدت اشغال افغانستان به حدی بود که مردم برای یک قیام عمومی بسیج شدند. دوست‌محمدخان که توانسته بود از دست امیر بخارا خود را برهاند، آنان را به جهاد علیه انگلیسی‌ها ترغیب می‌نمود. (۱۲۵۶ق/۱۸۴۰م) علی‌رغم موفقیت‌های اولیه توسط شورشیان، دوست‌محمدخان به یکباره خود را تسلیم انگلیسی‌ها کرد و آن‌ها نیز او را به هندوستان منتقل کردند (اکتبر ۱۸۴۰م)؛ با این حال نبرد بر ضد انگلیسی‌ها به رهبری محمداکبرخان، پسر دوست‌محمد، با شدت هر چه تمام‌تر ادامه پیدا کرد. برای شروع قیام همگانی نقشه‌ای طراحی شد.

«بانیان این نقشه اوراقی به صورت شبنامه ترتیب نموده، در یک وقت معین، پنهانی در خانه‌های یک تعداد از اعیان و روحانیون منتشر نمودند. در این اوراق ذکر شده بود که انگلیسان می‌خواهند تمام بزرگان افغان را با عایله‌شان به بلاد کفر تبعید کنند و این کار به زودترین فرصت عملی خواهد شد.» (فرهنگ، ۱۳۸۰: ۲۷۸)

در پی جلسه‌ای، بزرگان کابل تصمیم گرفتند تا در روز مشخصی قیام عمومی را آغاز نمایند بنابراین «روز هفدهم رمضان را که روز زخم خوردن حضرت خلیفه چهارم و به این جهت روز مقدس است، برای قیام انتخاب نمودند.» (همان: ۲۷۹)

در روز مقرر، اهالی کابل به مقر ارتش انگلیس حمله بردند و به قتل‌عام آن‌ها پرداختند. انگلیسی‌ها چون مقاومت را بیهوده دیدند تصمیم به ترک کابل گرفتند. بنابراین برای تعیین شرایط خروج با سران مجاهدین وارد مذاکره شدند. مکناتن ضمن مذاکرات خود با سران افغان، سعی می‌نمود تا در میان ایشان اختلاف اندازد تا شرایط را

برای باقی ماندن قوای انگلیس در افغانستان مساعد نماید. پس در آن واحد با اشخاص مختلف و با شرایط جداگانه مذاکره می‌کرد و سعی داشت از تضادهای موجود مثل تضاد بین سنی و شیعه و دُرّانی و غَلجایی و... استفاده نماید (فرهنگ، ۱۳۸۰: ۲۸۳). او در قندهار یکصد هزار روپیه میان خوانین پوپلزایی پخش کرد تا آتش جنگ میان پوپلزایی و بارکزیایی را شعله‌ور سازد. همین‌طور در کابل هم به‌طور پنهانی جاسوسان خود را نزد خان شیرین‌خان جوانشیر و نایب شریف‌خان که در رأس قوای مجاهدین شیعه‌مذهب قرار داشتند، فرستاد و پیغام داد که در صورت خروج نیروهای انگلیس، اهل سنت، شیعیان را قتل‌عام خواهند کرد و حتی به خان شیرین‌خان وعده اعطای صد هزار روپیه داد (بزدانی، ۱۳۷۰: ۲۲)؛ اما هوشیاری رهبران ملی شیعه و حرکت توده‌های مردمی که به‌عنوان جهاد علیه کفر وارد صحنه مبارزه شده بودند، توطئه‌های مکناتن را خنثی ساخت.

در این توفیق نباید نقش عالمان دینی و روحانیون بیدار شیعی را نادیده گرفت. با آنکه آنان از حکومت قبیله‌ای و سراسر تبعیض دُرّانی‌ها به‌شدت آزرده بودند اما با مشاهده آمادگی مردمی جهت قیام بر ضد اشغالگران اجنبی، زمان را برای انتقام از شاهزادگان، خوانین و ستمگران داخلی مناسب ندانسته، کوشیدند تا خطرات مشترک استعمار را که دین، کشور، وحدت ملی، آزادی و استقلال آن‌ها را نشانه رفته بود به اقوام گوناگون گوشزد نمایند و بر اساس تکالیف شرعی و مصالح ملی، ملت متشتت و خسته از نفاق داخلی را به اتحاد دعوت کنند. در ایجاد این وحدت، نقش ملا عبدالله معروف به فاضل قندهاری (۱۲۲۷-۱۳۱۳ق) که از رشدیافتگان حوزه علمی نجف و از شاگردان بنام شیخ مرتضی انصاری و سید محمدباقر شفتی است، بسیار برجسته بود. وی با تسلط کامل بر علوم حوزوی و؛

«با همه شدت و صلابتی که در دین داشت، از تعصب مذهبی و بدبینی نسبت به مذهب دیگران دور بود. محیطی که در آن پرورش یافته بود در این امر بی‌تأثیر نبود؛ زیرا وی در شهر قندهار زاده و رشد یافته بود و قندهار همواره مرکز دو فرقه شیعه و سنی بوده است. نامبرده به دلیل ویژگی یاد شده، مدتی از محضر علمای اهل سنت قندهار کسب فیض نموده و پس از فراغت از تحصیل نیز از مطالعه و تحقیق کتاب‌های اهل سنت فاصله نگرفت... از این‌رو مورد احترام و مراجعه اهل سنت هم بود و به‌عنوان رکن وحدت مذهبی و ستون تفاهم شیعه و سنی تلقی می‌شد» (ناصری‌داوودی، ۱۳۷۹: ۸۱-۸۲).

قندهاری نقش مؤثری در ایجاد همدلی و برادری در بین صفوف مبارزان شیعی و سنی در ولایت قندهار ایفا کرد و توطئه‌های تفرقه‌افکنانه انگلیسی‌ها را نقش بر آب کرد. وی

به همین اندازه اکتفا نکرد بلکه «برای متحد کردن فرق شیعه و سنی ساکن کابل در قیام آنان بر ضد انگلیسی‌های اشغالگر به کابل رفت. تبلیغات او مؤثر واقع شد و وحدت نظری میان آنان ایجاد گردید.» (بامداد، ۱۳۷۵: ۱۴۶)

پس از چند روز از سپری شدن قیام، آتش جنگ به قدری بالا گرفت که مکناتن و معاونش کشته شدند و عرصه بر انگلیسی‌ها چنان تنگ شد که ناچار از کابل عقب نشستند و تقریباً همه شانزده هزار تن سپاهیان بریتانیا در راه کابل - جلال‌آباد نابود شدند، جز یک تن که خبر این شکست را به جلال‌آباد رسانید. هنگامی که مجاهدین آماده حرکت برای نابودی قشون انگلیس در جلال‌آباد بودند، شاه شجاع از بالا حصار کابل خارج شد و راهی سیاه‌سنگ، محل استقرار مجاهدین در نزدیکی کابل شد. نقشه شاه این بود که در جلال‌آباد با اغتنام فرصت به نیروی انگلیس ملحق شود؛ اما سرداران که از نیاتش اطلاع داشتند به وی مجال این کار را نداده، در صبح ۵ آوریل سال ۱۸۴۲م (۱۲۵۸ق) به ضرب گلوله، او را از پا درآوردند (فرهنگ، ۱۳۸۰: ۳۰۰؛ غبار، ۱۳۶۸: ۵۶۸).

در پی این شکست، انگلیسی‌ها سپاهی به رهبری ژنرال پالک جهت مجازات افغان‌ها به کابل فرستادند. این سپاه در شعبان ۱۲۵۸ق/ سپتامبر ۱۸۴۲م وارد کابل شد و پس از آن به جنگی بی‌امان با افغان‌ها روی آورد که به جنگ اول افغان و انگلیس معروف است. طی این جنگ اراضی زیادی به تصرف قوای اشغالگر درآمد و هزاران تن از مردم افغانستان قتل‌عام گردیدند و حتی بر زنان و کودکان نیز تعرض گردید (فرهنگ، ۱۳۸۰: ۳۰۳-۳۰۴). هنگامی که پالک برای سرکوب شورشیان افغان به سمت کابل در حرکت بود، حکمران کل هند تصمیم گرفت که از حمایت سدوزایی‌ها دست کشیده، به دوست‌محمدخان که از شاخه محمدزایی بود اجازه دهد تا به افغانستان باز گردد. وی طی اعلامیه‌ای بیان کرد که پس از مراجعت قوای انگلیس از افغانستان، به تمامی افغان‌هایی که نزد انگلیسی‌ها به سر می‌برند اجازه داده خواهد شد که به وطنشان باز گردند. طبعاً با صدور این اعلامیه، دوست‌محمدخان که با تمامی درخواست‌های دولت انگلیس موافقت کرده بود، آماده ورود به افغانستان شد. به موجب یکی از این درخواست‌ها، دوست‌محمدخان وعده داده بود که بدون مشورت با دولت انگلستان با هیچ دولت خارجی ارتباط مستقیم برقرار نکند (غبار، ۱۳۶۸: ۵۷۳). «بدین سان بود که اقدام انگلستان برای تحمیل امیری به افغان‌ها به پایان رسید.» (شیخ‌وندی، ۱۳۷۹: ۶۶) و حاکمیت سدوزایی‌ها بر افغانستان رسماً خاتمه یافت.

۳. نتیجه

از بررسی منابع چنین برمی‌آید که شیعیان در دوره فرمانروایی سدوزایی‌ها از آزادی نسبی برخوردار بودند و در عمل به فرایض دینی و مذهبی تحت فشار کمتری قرار داشتند. حکومت مرکزی بنا به دلایل سیاسی و امنیتی تعدادی از آنان را به‌عنوان منشی و مستوفی در دوایر دولتی و دربار به خدمت گرفت. تعدادی از ایشان از جمله محمدخان هزاره که سرداری باکفایت بود به مقامات بلند دست یافتند. جمعیت بزرگ‌تری از شیعیان نیز در نیروی نظامی دائم تحت عنوان غلامان شاهی وارد شدند. این جماعت در مواقع ضروری می‌توانست در برابر مخالفان و مدعیان حکومت که هیچ‌گونه سنخیت فرهنگی چه از لحاظ مذهب و چه از لحاظ زبان و قومیت با ایشان نداشت به مقابله برخیزد. بدین جهت افغان‌های سنی نسبت به ایشان نظر خوشی نداشتند و مترصد فرصت بودند تا آنان را از صحنه سیاسی افغانستان حذف نمایند. هرگاه حکومت مرکزی از قدرت کافی بهره‌مند بود از سوی اکثریت به آنان تعرضی صورت نمی‌گرفت و طبعاً زمانی که دولتی ضعیف و بی‌ثبات بر سر کار می‌آمد با آنان به هر بهانه و با هر وسیله حتی با تهییج احساسات و عواطف مذهبی عامه، مقابله می‌کرد.

به علت فقدان منابع کافی، بررسی میزان مشارکت هر یک از پیروان دو شاخه بزرگ مذهب شیعه - اثناعشری و اسماعیلیه - در یاری رساندن به احمدخان ابدالی و فرزندان او در دستیابی به قدرت و سهم ایشان در اداره امور دشوار می‌نماید اما می‌توان به مساعی دو قوم هزاره و قزلباش در ایفای نقش فعال‌تر نسبت به سایر اقوام شیعه در دوره مورد بحث اذعان نمود.

در اواخر فرمانروایی سدوزایی‌ها با تضعیف حکومت مرکزی و علنی شدن مخالفت‌های اکثریت سنی با شیعیان ساکن در شهرهای بزرگ، جامعه شیعی برای حفاظت از خود به سیاست تکیه روی آورد. در این بین منطقه کوهستانی هزاره‌جات که اکثریت جمعیت شیعیان افغانستان را در خود جای داده است از خودمختاری و استقلال عمل بیشتری نسبت به سایر مناطق شیعه‌نشین برخوردار بود. دلایل این امر را باید در حکمفرما بودن سیستم فئودالی بر سرتاسر افغانستان و اداره منطقه هزاره‌جات توسط سرداران و خوانین محلی و عدم توفیق دولت مرکزی در اشغال سرزمین‌های هزاره جستجو کرد. گرچه شیعیان هزاره جهت حفظ استقلال و موجودیت کشور تازه تأسیس افغانستان، دولت مرکزی را یاری رساندند اما گاه تلاش برای کسب آزادی بیشتر و برخورداری از

خودمختاری، به درگیری ایشان با حکومت مرکزی منتهی می‌شد. در این میان تعدادی از سرداران هزاره برای جلوگیری از تحلیل نیروها و اتلاف منابع، در نزاع افغان‌ها با سایر اقوام و قبایل موضع بی‌طرفانه اتخاذ می‌کردند. رفتار بنیادخان هزاره به‌عنوان نظاره‌گری که جمع‌آوری غنائم برجای مانده از جنگ هرات می‌توانست به حفظ منافع و تثبیت موقعیت وی کمک شایانی نماید در این راستا قابل تفسیر است.

پی‌نوشت‌ها

۱. * فرهنگ، سید محمدحسین، ۱۳۸۰، جامعه‌شناسی و مردم‌شناسی شیعیان افغانستان، قم، انتشارات مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی. ** بختیاری، محمدعزیز، ۱۳۸۵، شیعیان افغانستان، قم، انتشارات مؤسسه شیعه‌شناسی. *** دولت‌آبادی، بصیراحمد، پاییز ۱۳۸۴، «مبارزات سیاسی شیعیان در افغانستان»، شیعه‌شناسی، قم، سال سوم، ش ۱۱، ۱۰۷-۱۲۸.

۲- در جریان جنگ دوم افغان و انگلیس (سال ۱۸۷۹م) وقتی انگلیسی‌ها در اثر وحدت شیعه و سنی متحمل شکست‌های سنگین شدند، به حربه تفرقه‌افکنی بین شیعیان و اهل سنت روی آوردند. آنان به بهانه‌ای افغان‌های کابل و اطراف را بر ضد قزلباشان شیعه تهییج نمودند (ریاضی هروی، ۱۳۶۹: ۳۰). انگلیسی‌ها در غزنین نیز هزاره‌های شیعه و پشتون‌های سنی را به جان هم انداختند (خوافی، ۱۳۸۱: ۵۰۸). در زمان امان‌الله‌خان (۱۲۹۸-۱۳۰۷ش) و در جریان جنگ سوم افغان و انگلیس، انگلیسی‌ها برای جلوگیری از شکست خود و با هدف بر هم زدن وحدت و یکپارچگی مسلمانان به شعله‌ور ساختن آتش درگیری‌های مذهبی روی آوردند. همچنین برای پی بردن به سیاست تفرقه‌افکنانه انگلستان، بنگرید به اهداف سفر مهدی‌علی‌خان به دربار ایران در زمان فتح‌علی‌شاه قاجار پس از لشکرکشی زمان‌شاه به هندوستان در همین مقاله.

۳. بالااحصار به بخشی از کاخ سلطنتی گفته می‌شد که بر فراز تپه‌ای قرار داشت و نسبت به سایر بخش‌های کاخ از ارتفاع بیشتری برخوردار بود. این بخش بر قسمت‌های دیگر کاخ‌های سلطنتی مشرف ساخته شده بود.

۴. اگر خورشید را گم کرده‌ام ای افق آسمان، من دو خورشید دارم: یکی وجه حبیبم را و یکی دختر رز (جام شراب) را.

منابع

آیتی، عبدالقیوم، ۱۳۹۰، تمدن و فرهنگ شیعیان افغانستان (از صفویه تا دوره معاصر)، قم، مرکز بین‌المللی ترجمه و نشر المصطفی.

اعتضادالسلطنه (علیقلی میرزا)، ۱۳۷۶، تاریخ وقایع و سوانح افغانستان، تصحیح میرهاشم محدث، تهران، امیرکبیر.

الفنستون، مونت استوارت، ۱۳۷۹، افغانان: جای، فرهنگ، نژاد (گزارش سلطنت کابل)، ترجمه محمدآصف فکرت، مشهد، مؤسسه چاپ آستان قدس رضوی.

- انصاری، فاروق، ۱۳۸۱، تحولات سیاسی و اجتماعی افغانستان از ۱۸۸۰ تا ۱۹۳۳ م؛ بررسی موردی قندهار، تهران، مرکز چاپ و انتشارات وزارت امور خارجه.
- بامداد، مهدی، ۱۳۷۵، شرح رجال ایران، ج ۶، تهران، زوار.
- پژوهش، محمدحسان، ۱۳۷۹، نظری به تاریخ قزلباش‌ها در افغانستان، پیشاور، کتابخانه شمس.
- تیمورخانوف، ل، ۱۳۷۲، تاریخ مّلی هزاره‌ها، ترجمه عزیز طغیان، قم، مؤسسه مطبوعاتی اسماعیلیان.
- حسینی جامی، محمود، ۱۳۸۴، تاریخ احمدشاهی، تصحیح و تحشیۀ غلامحسین زرگری‌نژاد، تهران، انتشارات دانشگاه تهران.
- خوافی، یعقوب‌علی، ۱۳۸۱، پادشاهان متأخر افغانستان، به کوشش محمدسرور مولایی، تهران، مؤسسه انتشارات عرفان.
- ریاضی‌هروی، محمدیوسف، ۱۳۶۹، عین‌الوقایع، به کوشش محمدآصف فکرت، تهران، موقوفات دکتر محمود افشار یزدی.
- زرگری‌نژاد، غلامحسین، تابستان ۱۳۸۱، «تأسیس و گسترش فرمانروایی احمدخان سدوزایی»، پژوهشنامه علوم انسانی، تهران، دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه شهید بهشتی، ش ۳۴، ۵۷-۸۳.
- زرگری‌نژاد، غلامحسین، خرداد و تیرماه ۱۳۸۰، «تکوین و تحول جامعه هزاره و فراز و نشیب‌های آن در مناسبات با حکومت‌های ایران در دوره صفوی و قاجار»، کتاب ماه تاریخ و جغرافیا، تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، شماره ۴۴ و ۴۵، ۶۴-۸۱.
- شیخاوندی، داور، ۱۳۷۹، پنج مقاله مارکس و انگلس درباره ایران، تهران، نشر آتیه.
- شیرازی، سید حسین، ۱۳۷۹، تاریخ دُرّانیان، به تصحیح میرهاشم محدث، تهران، مرکز چاپ و انتشارات وزارت خارجه.
- صمیمی، شیرعلی، ۱۳۷۹، تاریخ معاصر افغانستان از سلطنت تا جمهوریت ۱۷۴۷-۱۹۷۸ م، کابل، انتشارات فرهنگ.
- علی‌آبادی، علیرضا، ۱۳۹۵، جامعه و فرهنگ افغانستان، تهران، گروه انتشاراتی بین‌المللی الهدی.
- غبار، میرغلام محمد، ۱۳۶۸، افغانستان در مسیر تاریخ، بی‌جا، مرکز نشر انقلاب با همکاری جمهوری.
- فرهنگ، میرمحمد صدیق، ۱۳۸۰، افغانستان در پنج قرن اخیر، ج ۱، تهران، مؤسسه انتشارات عرفان.
- کاتب‌هزاره، فیض‌محمد، ۱۳۷۲، نژادنامه افغان، به سعی و اهتمام عزیرالله رحیمی، قم، اسماعیل.
- متولی‌حقیقی، یوسف، ۱۳۸۳، افغانستان و ایران «پژوهشی پیرامون روابط سیاسی و چالش‌های مرزی از احمدشاه درانی تا احمدشاه قاجار»، مشهد، مؤسسه چاپ آستان قدس رضوی.
- محمود، محمود، ۱۳۵۳، تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس در قرن نوزدهم، ج ۱، تهران، انتشارات اقبال.
- ناصری‌داوودی، عبدالمجید، ۱۳۷۹، زمینه و پیشینه جنبش اصلاحی در افغانستان، قم، انتشارات مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی.
- وکیلی‌فوفلزایی، عزیزالدین، ۱۳۲۲، تیمورشاه دُرّانی، کابل، نشر انجمن تاریخ.
- یزدانی، حسینعلی (حاج کاظم)، ۱۳۷۰، صحنه‌های خونی از تاریخ تشیع در افغانستان، مشهد، مؤلف.



Manifestation of the Concept of Iran in the Ilkhanid Era (According to the Historical Epics)

Mahshid Gohari Kakhki¹ & Mohammad Jafar Yahaghi²
(181-203)

After the establishment of the Ilkhanid government, for the first time since the fall of the Sassanids, the name of Iran was revived as a land with political and geographical independence, and the Ilkhanate were called the rulers of the vast land of Iran from Jeyhun to the Euphrates. This issue has been mentioned in the histories of the Ilkhanid period. This research studies how the concept of Iran is represented in the important historical epics of the Ilkhanid era, namely *Homayoonnameh*, *Changizi Shahnameh*, *Zafarnameh*, *Shahanshahnameh*, to determine how much the poets of these historical epics tried to call the realm of the Ilkhanid Iran. The results of this study show that in these poems there are two different attitudes towards Iran: in *Shahnameh*, *Zafarnameh* and *Shahanshahnameh*, the domain of the Ilkhanid rulers is often called Iran and its borders as from Jeyhun to Rome and Egypt. Furthermore, the Ilkhanid rulers are introduced as Iranian kings who defend the borders of Iran. But in *Homayoonnameh* such examples are rarely seen. It seems that the most important reason for *Homayoonnameh*'s different approach is that this poem was written early in the formation of the Ilkhanid government, when the concept of Iran and Iranian identity were still less considered; but the composition of the other three poems was done in the period of stability of this dynasty. The personal views of the poets are also influential in their approaches. The main purpose of Zafarjani was to narrate the history of Islam, but Kashani, Mostufi and Tabrizi included their Iranianist views in interpreting historical events. These two different and meaningful approaches in these poems show that the poets have consciously and purposefully used the name of Iran in their works. In addition, the results of the research prove that in the period of stabilization of the Ilkhanid rule, Iran was once again recognized as an independent territory with certain geographical borders, which the kings knew their duty to defend against the invading enemies.

Keywords: Iran-land, Ilkhanate, *Changizi Shahnameh*, Mostufi's *Zafarnameh*, Tabrizi's *Shahanshahnameh*, *Homayoonnameh*.

Received September, 7, 2020; Accepted: November, 8, 2020

doi
10.22059/jis.2021.309544.903
Print ISSN: 2252-0643-Online ISSN: 2676-4601
<https://jis.ut.ac.ir>

1. Email of the corresponding author: mahshidgohari@yahoo.com.

Ph. D. Persian Literature, Ferdowsi University of Mashhad, Mashhad, Iran.

2. Professor of Persian Literature, Ferdowsi University of Mashhad, Mashhad, Iran.

بازنمایی مفهوم ایران در عصر ایلخانی (بر اساس منظومه‌های تاریخی)

مهشید گوهری کاخکی^۱

دکتری زبان و ادبیات فارسی دانشگاه فردوسی مشهد، مشهد، ایران.

محمدجعفر یاحقی

استاد زبان و ادبیات فارسی دانشگاه فردوسی مشهد، مشهد، ایران.

تاریخ دریافت مقاله: ۹۹/۰۶/۱۷؛ تاریخ پذیرش مقاله: ۹۹/۰۸/۱۸

علمی - پژوهشی

چکیده

پس از استقرار دولت ایلخانی بار دیگر نام ایران به عنوان سرزمینی دارای استقلال سیاسی و جغرافیایی احیا گردید و ایلخانان حاکمان سرزمین پهناور ایران از جیحون تا فرات خوانده شدند. در تاریخ‌های منثور و منظوم دوره ایلخانی نیز به این موضوع اشاره شده است. در این پژوهش چگونگی بازنمایی مفهوم ایران در منظومه‌های تاریخی مهم عصر ایلخانی، یعنی *همایون‌نامه* زجاجی، *شهنامه* چنگیزی، *ظفرنامه* مستوفی و *شهنشاه‌نامه* تبریزی بررسی شده است تا مشخص شود که شاعران این حماسه‌های تاریخی چقدر در راستای بازنمایی نام ایران گام برداشتند و چقدر کوشیدند تا قلمرو حکمرانی ایلخانان را ایران‌زمین بنامند و آن را با قلمرو پادشاهی ایران باستان منطبق سازند. نتایج حاصل از این پژوهش نشان می‌دهد که در این منظومه‌ها دو نگرش متفاوت نسبت به مقوله ایران وجود دارد: در *شهنامه*، *ظفرنامه* و *شهنشاه‌نامه* که در دربار ایلخانان مسلمان سروده شده، بارها قلمرو فرمانروایی ایلخانان، ایران و ایران‌زمین نامیده و حدود آن از جیحون تا روم و مصر ذکر شده است؛ همچنین حاکمان ایلخانی، شاهانی ایرانی پاسدار مرزهای ایران‌زمین معرفی شدند؛ اما در *همایون‌نامه* کمتر چنین نمونه‌هایی دیده می‌شود. به نظر می‌رسد که مهم‌ترین دلیل رویکرد متفاوت *همایون‌نامه* این است که این منظومه در اوایل شکل‌گیری دولت ایلخانی سروده شده است؛ زمانی که هنوز به مفهوم ایران و هویت ایرانی کمتر توجه می‌شد؛ اما سرایش سه منظومه دیگر در دوره ثبات و اقتدار ایلخانان انجام شده است. دیدگاه‌های شخصی شاعران نیز در این رویکرد مؤثر است، هدف اصلی زجاجی روایت کردن تاریخ اسلام بوده است، بدون اینکه دغدغه پرداختن به تاریخ ایران و هویت ایرانی را داشته باشد؛ اما کاشانی و به‌ویژه مستوفی و تبریزی دیدگاه ایران‌گرایانه خود را در تفسیر حوادث تاریخی دخالت دادند. وجود دو رویکرد متفاوت و معنادار در این آثار نشان می‌دهد که شاعران آگاهانه و هدفمند به کاربرد نام ایران و ایران‌زمین در آثار خود توجه داشتند؛ علاوه بر این ثابت می‌شود که در دوره تثبیت حکومت ایلخانی، بار دیگر ایران‌زمین به عنوان سرزمینی مستقل با مرزهای جغرافیایی معین شناخته می‌شده است که پادشاهان وظیفه خود می‌دانستند تا از آن در برابر دشمنان متجاوز دفاع کنند.

واژه‌های کلیدی: ایران‌زمین، ایلخانان، *همایون‌نامه*، *شهنامه* چنگیزی، *ظفرنامه* مستوفی، *شهنشاه‌نامه* تبریزی.

مقدمه

یکی از مهم‌ترین عناصر هویت ملی، داشتن سرزمین مشترک با مرزهای شناخته‌شده و مشخص است. ایران نامی است که همیشه زبان، تمدن، فرهنگ و دیگر نمادهای روح ایرانی را در خود انعکاس داده است. در سال‌های اخیر در میان اندیشمندان حوزه سیاست و تاریخ، جامعه‌شناسان و پژوهشگران ادبی بحث و مجادله‌های بسیاری بر سر مسئله زمان شکل‌گیری و رواج نام ایران در گرفته است؛ حتی برخی از محققان با نادیده گرفتن شواهد مستند و غیر قابل انکاری که در این زمینه وجود دارد، نام‌گذاری ایران را به دوره معاصر نسبت می‌دهند؛ بنابراین در دوران حساس کنونی پرداختن به مسئله ایران‌زمین و تلاش برای یافتن شواهد متنی معتبر و متقن در متون تاریخی و ادبی فارسی، در جهت تأیید قدمت و پیشینه کهن مفهوم ایران و هویت این سرزمین، یک ضرورت بایسته است.

دوره ایلخانی از این منظر اهمیت بسیاری دارد. نام ایران که بعد از فروپاشی پادشاهی ساسانی کمتر در معنای سیاسی آن به کار می‌رفت، پس از تأسیس سلسله ایلخانی، بار دیگر به عنوان سرزمینی با مفهوم جغرافیایی و سیاسی مشخص پدیدار گردید (طهماسبی، ۱۳۹۵: ۷). نام ایران در متون تاریخی این دوره، از جمله شاهنامه‌های تاریخی نیز بازنمایی شده است. عصر ایلخانی یکی از مهم‌ترین دوره‌های شاهنامه سرایی محسوب می‌شود و منظومه‌های تاریخی ارزشمندی در این دوره پدید آمده است. *همایون‌نامه*، *شهنامه چنگیزی*، *ظفرنامه* مستوفی و *شهنشاه‌نامه* تبریزی مهم‌ترین منظومه‌های تاریخی عهد ایلخانی است.

همایون‌نامه نخستین حماسه تاریخی موجود بعد از *شاهنامه* فردوسی و اولین تاریخ منظومی است که در دستگاه ایلخانان سروده شده است. زجاجی این منظومه را در زمان حکومت ابقا به نظم درآورده و در آن تاریخ عمومی اسلام و ایران را روایت کرده است. *همایون‌نامه* حدود شصت هزار بیت و دارای دو مجلد است، اما در کل منظومه فقط بخش بسیار اندکی از نیمه دوم (حدود ۱۵۰۰ بیت) به مغولان اختصاص یافته است.^(۱) منظومه دیگر *شهنامه چنگیزی* است که در آن تاریخ قوم مغول از آغاز پیدایش تا زمان حکومت اولجایتو روایت شده است. این منظومه ۹۷۳۶ بیت است؛ شمس کاشانی سرایش کتاب را در اوایل حکومت اولجایتو به پایان رساند و آن را به این ایلخان تقدیم کرد.^(۲) *ظفرنامه* حمدالله مستوفی، دیگر منظومه مهم دوره ایلخانی، دارای سه قسم

اسلامیه، احکامی (عجمی) و سلطانی است که نظم آن در سال ۷۳۵ هـ ق خاتمه یافت. قسم سلطانی که حدود سی هزار بیت است، به رویدادهای زمان چنگیزخان و جانشینان او تا آغاز حکومت غازانخان اختصاص دارد.^(۳) *شهنشاهنامه*، سروده احمد تبریزی، ۱۶۴۱۹ بیت است و سرایش آن در سال ۷۳۸ هـ ق به پایان رسیده است. در این منظومه تاریخ مغول و ایلخانان از آغاز تا دو سال بعد از مرگ سلطان ابوسعید روایت شده است.^(۴)

مسئله اصلی در این پژوهش این است که شاعران این منظومه‌های تاریخی تا چه اندازه در راستای بازنمایی نام ایران گام برداشتند، کلمات ایران و ایران‌زمین با چه بسامدی در این آثار تکرار شده و شاعران تا چه اندازه آگاهانه از این واژه برای نامیدن قلمرو حکومت ایلخانان استفاده کردند و چقدر کوشیدند تا محدوده حکمرانی ایشان را با قلمرو ایران باستان همانند نشان دهند.

در چند مقاله به صورت مختصر و گذرا به چگونگی استفاده از نام ایران در متون تاریخی دوره ایلخانی اشاره شده است. در مقاله «احیای نام ایران در عهد ایلخانان مغول»، نویسنده به بازنمایی نام ایران در تاریخ‌هایی مانند *جامع‌التواریخ*، *تاریخ جهانگشای جوینی* و *تاریخ وصاف*، اهمیت ظهور دوباره نام ایران و برخی دلایل این امر پرداخته است (کروولسکی، ۱۳۷۸). در مقاله «ایران‌زمین در تاریخ‌نگاری ایلخانان و ممالیک» به بسامد و چگونگی کاربرد ایران در چند متن تاریخی منشور این دوره و تبدیل تدریجی نام «خان» به «پادشاه ایران» اشاره و چند نمونه از آن در *ظفرنامه* مستوفی ذکر شده است (فضلی‌نژاد، ۱۳۹۳). در بخشی از مقاله «بازنمایی سیمای کیانیان در تاریخ‌نگاری و حماسه‌سرایی دوره ایلخانان»، نویسنده به طور خلاصه مواردی از کاربرد عناصر هویت ایرانی در تاریخ‌های منشور را برشمرده و به تکرار نام ایران در *ظفرنامه* اشاره کرده است (فضلی‌نژاد، ۱۳۹۲). در مقاله «بازتاب اندیشه سیاسی رشیدالدین فضل‌الله همدانی در ساختار زبانی مکاتبات وی»، تلاش خواجه رشیدالدین برای شبیه‌سازی حاکمان مغول به شاهان آرمانی ایران و انطباق قلمرو حکومت ایلخانان با مرزهای ساسانیان بیان شده است (رودمعنی و دیگران، ۱۳۹۳). نویسنده مقاله «بازنمایی مفهوم ایران در جامع‌التواریخ رشیدالدین فضل‌الله همدانی» نیز به مفاهیم فرهی و استفاده از نام ایران در *جامع‌التواریخ* پرداخته است (اللهیاری، ۱۳۸۲).

همان‌طور که مشاهده می‌شود، در این آثار فقط در محدود مواردی به تکرار نام ایران در *ظفرنامه* اشاره شده و به مسئله این پژوهش پرداخته نشده است. عصر ایلخانی یکی از دوره‌های طلایی بازنمایی هویت ایرانی و مفهوم ایران است و منظومه‌های تاریخی این دوره، بازتابی از اندیشه و نگاه مسلط در جامعه زمان خود است؛ بنابراین یافتن نمونه‌هایی در این آثار در جهت تأیید این مسئله که در این دوران ایران‌زمین از منظر جغرافیایی و سیاسی، سرزمینی یکپارچه و مستقل بوده است، ضروری می‌نماید و از جنبه تاریخی، سیاسی، فرهنگی، اجتماعی و ادبی اهمیت بسیاری دارد.

۱. برجسته‌سازی نام ایران و ایران‌زمین در عصر ایلخانی

قلمرو آری‌ها به زبان فارسی پهلوی، ایرانویج^۱ خوانده می‌شد. به عقیده برخی، ایرانویج از کلمه اوستایی *Aryānām vaējah* گرفته شده است (مشکور، ۱۳۷۱: ۱۰۸؛ Mackenzie 1, 1998). کلمات ایران‌شهر یا ایرانویج بارها در متون پهلوی دوره ساسانی یا نوشته‌هایی که بعد از اسلام به زبان پهلوی نگاشته شده، به کار رفته‌است (فرنبدادگی، ۱۳۹۵: ۱۴۱، ۱۴۵؛ زادسپرم، ۱۳۶۶: ۱۳، ۱۸، ۳۳، ۴۳؛ *روایت پهلوی*، ۱۳۶۷: ۲۵، ۵۳، ۵۶، ۶۰، ۶۵، ۸۴؛ مینوی خرد، ۱۳۹۱: ۴۶، ۵۸، ۶۹ و...؛ اما پیش از دوره ساسانی این واژه‌ها در هیچ متن یا سنگ‌نوشته‌ای وجود ندارد.

کلمه ایران برای نخستین بار در لقب اردشیر اول، مؤسس سلسله ساسانی دیده می‌شود؛ در سنگ‌نوشته نقش رستم، در حکم تفویض پادشاهی به اردشیر، از او با عنوان «اردشیر شاهنشاه ایران» یاد شده است؛ کلمه پهلوی ایران‌شهر^۲ نخستین بار در کتیبه سه زبانه شاپور اول در کعبه زرتشت آمده است، بنابراین اصطلاح ایران‌شهر نیز باید اختراع عصر ساسانی باشد (Mackenzie 2, 1998). بدین ترتیب ایران و ایران‌شهر نام رسمی قلمرو ساسانیان گردید و نام ایرانویج که در آغاز به عنوان سرزمین قوم آریایی به کار می‌رفت، به تدریج معنا و کارکرد سیاسی پیدا کرد. می‌توان گفت که مفهوم ایران در چهارچوب اندیشه‌ای سیاسی و مذهبی، در قرن سوم و در حکومت ساسانیان شکل گرفت، گسترش یافت و به بخش اصلی میراث سنتی و هویتی ایرانیان تبدیل گردید که در سده‌های بعدی همچنان به حیات خود ادامه داد (نیولی، ۱۳۸۷: ۲۲۹).

1. Ērān-Wēz

2. ĒrānŠahr

در عهد اسلامی نیز در آثار تاریخی و ادبی به نام ایران و ایران‌شهر و موضوعات مربوط به ایران اشاره شده است. برای مثال بخشی از *اخبار الطوال* دینوری، *سنی الملوک الارض و الانبیا*، جلد دوم *تاریخ طبری* و پنج بخش اول *تاریخ گردیزی* به تاریخ ایران پیش از اسلام و اخبار شاهان ایرانی اختصاص یافته است (دینوری، ۱۳۸۱: ۱۴۲-۳۴؛ حمزه اصفهانی، ۱۳۶۷: ۵-۶۰؛ طبری، ۱۳۷۵: ج ۲؛ گردیزی، ۱۳۶۳: ۳۱-۱۰۴).

مروج الذهب	سنی الملوک الارض و الانبیا	تاریخ بلعمی	آثار الباقیه	تاریخ گردیزی	اخبار الطوال	التنبیه و الاشراف	مسالك و ممالك	ایران/ایران‌شهر
۶۳	۴۰	۷	۲۰	۴۱	۳۱	۴۱	۲	

جدول ۱: تکرار کلمات ایران و ایران‌شهر در آثار تاریخی پیش از دوره ایلخانی

در آثار منظوم فارسی، به‌ویژه *شاهنامه* فردوسی نیز این موضوع دیده می‌شود. در *شاهنامه* که با رویکردی ایران‌گرایانه سروده شده است، ایران و کلمات مرتبط با آن (بزرگان ایران، بوم و بر ایران و غیره) حدود ۹۷۵ بار، شهر ایران ۸۳، ایران زمین ۱۰۰ و ایرانی و ایرانیان ۳۸۰ بار به کار رفته است (ولف، «ایران»، «ایران زمین»، «ایرانی» و ...). در *شاهنامه* به یکپارچگی جغرافیایی، تاریخی و سیاسی ایران توجه ویژه‌ای شده است و از نظر جغرافیایی نام ایران در مرکز رویدادهای این کتاب قرار دارد. وحدت سیاسی و تاریخی *شاهنامه* از شاخصه‌های هویت ملی و حیثیت ارضی ایران در این اثر محسوب می‌شود (آیدنلو، ۱۳۹۰: ۲-۲۱۱). پس از *شاهنامه*، در دوره غزنویان و سلجوقیان همچنان کلمات ایران و ایران‌شهر در تاریخ‌نگاری و ادبیات منظوم فارسی به کار می‌رفت.

شاهنامه	دیوان فرخی	دیوان منوچهری	دیوان عنصری	دیوان سنایی
۸۳	۱	-	۲	-
۱۰۷۵	۳۰	۶	۱۰	۴-۳

جدول ۲: بسامد کلمات ایران و ایران‌شهر در آثار منظوم فارسی

با این وجود آنچه دوره ایلخانی را از دوران پیش از خود متمایز می‌سازد این است که پس از تأسیس سلسله ایلخانی، نام ایران در مفهوم سرزمینی یکپارچه دارای استقلال سیاسی، جغرافیایی و فرهنگی مطرح می‌گردد و به شکلی برجسته و معنادار در آثار این دوره به کار می‌رود؛ در حالی که در آثاری که پیش از این دوره نگاشته شده است، معمولاً چنین رویکردی وجود ندارد و در بسیاری از موارد نام ایران در خصوص حوادث پیش از اسلام یا در مفهوم اساطیری جغرافیایی، به عنوان مرکز هفت اقلیم جهان به کار رفته است. علاوه بر این همان‌طور که احمد اشرف اشاره کرده است، در دوره سلجوقی به دلیل اسلامی شدن بیشتر جامعه ایران و نهادینه شدن دولت اسلامی ایران با دیدگاه

جهان‌گرایانه، واژه ایران کمتر از گذشته به کار می‌رفت (اشرف، ۱۳۹۶: ۵-۱۱۴)؛ بنابراین عصر ایلخانی در بازآفرینی و احیای نام ایران از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است.

ایران/ایران‌زمین	تاریخ سیستان	تاریخ جهانگشا	جامع‌التواریخ	مجمع‌الانساب
۱۸	۵	۹۴	۲۶	

جدول ۳: بسامد کلمات ایران و ایران‌زمین در چند تاریخ‌منثور مهم دوره ایلخانی

۱-۱. ایران زمین: سرزمین فرمانروایی ایلخانان

در زمان ایلخانان، ترکیب جدید «ایران زمین» جایگزین اصطلاح کهن «ایران‌شهر» شد و سرزمین‌های تحت حکومت ایلخانان به این نام خوانده شد. برخی از دلایل احیای نام ایران در این زمان از این قرار است: قطع رابطه با دربار مرکزی مغول در قراقروم، فتح بغداد و نابودی خلافت عباسی، نظم سیاسی استوار ایلخانان و حفظ تمامیت ارضی و انطباق سهم هولاکوخان از قلمرو مغولان با مرزهای تاریخی باستانی ایران (فضلی‌نژاد، ۱۳۹۳: ۱۷۷؛ کروولسکی، ۱۳۷۸: ۱۲).

بازنمایی مفهوم ایران به عنوان یکی از مؤلفه‌های اصلی هویت ایرانی، در زمان حکومت غازان‌خان مشهودتر است. در این دوره، حکومت ایران از دربار مرکزی مغول به طور کامل مستقل گردید. دولت ایلخانی که به تدریج در محیط مذهبی، سیاسی و اجتماعی ایران مستهلک شده بود، از دوره غازان‌خان دولتی کاملاً ایرانی محسوب می‌شد که همه ارکان و دستگاه‌های آن ایرانی بود؛ بنابراین پس از گذشت هفت قرن از انقراض ساسانیان، سرانجام در زمان حکومت غازان شرایط لازم برای تأسیس واحد جغرافیایی، سیاسی و مذهبی متحد و مستقل به نام ایران فراهم شد (مرتضوی، ۱۳۷۰: ۸۵-۷).

در *شهنامه چنگیزی*، *ظفرنامه* و *شهنشاه‌نامه* بارها محدوده فرمانروایی ایلخانان، ایران و ایران‌زمین نامیده شده است و شاعران ضمن شرح نبردها و فتوحات شاهان این سلسله، به تغییرات مرزی ایران اشاراتی کرده‌اند. زمان اعزام هولاکوخان به ایران و در آغاز شکل‌گیری سلسله ایلخانی این موضوع بیشتر دیده می‌شود. هنگامی که منکوقاآن به هولاکوخان مأموریت می‌دهد تا به ایران بیاید، به او می‌گوید:

تو با لشکری سوی ایران خرام
خراسان ببین و عراقین و شام...
تو باید که چون سوی ایران شوی
بدان بیشه نره شیران شوی
(کاشانی، ن.خ. ۵۸۵: ۲۱۱ الف-ب)

تو ای شاه شیران به ایران برو دلیرانه سوی دلیران برو
تو را سرفرازی است و نیروی دست اگر زور اگر دل اگر زهره هست
تو را می‌دهم پاک ایران‌زمین بهشت برین راست ایران‌زمین [۹]
(تبریزی، ۱۳۹۷: ۷-۷۳۸۵)

تبریزی در این ابیات ایران را از زبان خان مغول، سرزمین دلیران و بهشت برین خوانده است؛ این ابیات بیانگر دیدگاه شاعر نسبت به میهن خویش است. در فرمان کتبی قاآن به هولاکو نیز به این موضوع تأکید شده که ایران همه آن اوست (تبریزی، ۱۳۹۷: ۷۳۹۷). در *ظفرنامه* در درگیری میان قوبیلای و اریغبوکا بر سر پادشاهی توران زمین، در نامه‌هایی که بین این دو نفر با هولاکوخان رد و بدل می‌شود، چندین بار سرزمین حکمرانی هولاکو ایران‌زمین نامیده شده است (مستوفی، ۱۳۷۷: ۱۱۴۱، ۱۱۴۳، ۱۱۴۸-۹). در دوران پادشاهی اباقا نیز بارها به این نکته اشاره شده است (مستوفی، ۱۳۸۸/ ۱۰: ۳، ۵، ۵۰، ۵۱؛ تبریزی: ۹۵۵۰، ۱۰۴۷۲، ۱۰۹۹۹). در منشور قوبیلای قاآن به اباقا، حکومت او و فرزندان او بر ایران به رسمیت شناخته می‌شود:

ازین پس منه پا از ایران به در که هستی سزاوار تخت پدر
کنون پادشاهی ایران بدار پس از خود به فرزند نامی سپار
(کاشانی، ن.خ. ۵۸۵: ۲۷۳ ب)
ازین پس ز ایران جدایی مجو به جز شادی و پادشاهی مجو
تو را دادم ایران‌زمین این زمان به شاهی و شادی در ایدر بمان
(مستوفی، ۱۳۸۸/ ۱۰: ۵۱)

تبریزی اباقا را به شخصیت اساطیری ایرج مانند کرده و با این تشبیه سهم اباقا را همانند ایرج، سرزمین ایران خوانده است: «اگر ایرجی پاک ایران تو را» (تبریزی، ۱۳۹۷: ۱۰۴۷۲). در هر سه منظومه در دوران حکومت دیگر ایلخانان نیز بارها سرزمین تحت فرمانروایی ایلخان ایران‌زمین نامیده شده است. برای مثال خود غازان منطقه حکمرانی‌اش را ایران می‌نامد: «کنون ماند یک‌رویه ایران به من» (همان: ۱۲۷۰۷) و ابوسعید این‌گونه توصیف می‌شود: «خدیی که ایران همه آن اوست» (همان: ۱۴۸۶۴).

در مجموع در *شهنامه چنگیزی* ۸۲ بار نام ایران و ایران‌زمین تکرار شده است. در *ظفرنامه* حدود ۳۵۰ بار این واژگان ذکر شده است، البته این تعداد جلد نهم منظومه (از پادشاهی قوبیلای قاآن تا آغاز پادشاهی اباقا) را که هنوز چاپ نشده و به صورت نسخه خطی است، در برنمی‌گیرد. بنا بر فهرست اعلام *ظفرنامه*، تعداد این کلمات در قسم اسلامی ۳۵، در قسم احکامیه ۱۵۴ و در قسم سلطانیه (صرف‌نظر از جلد نهم) ۱۵۹

مورد است؛ بنابراین در بخش سلطانیه، به‌خصوص جلد هفتم که حوادث زمان چنگیزخان و حمله او به ایران را در برمی‌گیرد، بسامد این کلمات بیشتر است (حدود ۹۰ بار)؛ البته فضلی‌نژاد تعداد کلمات ایران، ایران‌زمین، شهر ایران و ایرانیان در کل ظفرنامه را ۸۲۷ مورد ذکر کرده است (۱۳۹۲: ۱۷۱). در شهنشاه‌نامه ۵۴ بار نام ایران و ایران زمین تکرار شده که به‌جز پنج مورد، همگی بعد از حرکت هولاکوخان به جانب ایران و زمان حکومت ایلخانان به کار رفته است. به نظر می‌رسد که سراینده شهنشاه‌نامه، مانند بسیاری از نویسندگان تاریخ‌های منثور روا نمی‌دانسته که در ابیات مربوط به پیش از روی کار آمدن ایلخانان از نام ایران استفاده کند.

بر خلاف سه منظومه یادشده، در همایون‌نامه کاربرد کلمه ایران بسیار اندک است. این واژه فقط دو بار در نیمه نخست کتاب آمده (زجاجی، ۱۳۹۰: ۶۳، ۹۷) و در فهرست اعلام نیمه دوم ذکر نشده است. در نیمه دوم کتاب، حتی در بخش‌هایی که به شاهان ایرانی اختصاص دارد، فقط هفت بار کلمه ایران و یک‌بار ایران‌زمین و شهر ایران به کار رفته (زجاجی، ۱۳۸۳/۲: ۸-۹۷۷، ۹۸۴، ۹۸۷-۸، ۱۰۰۲) و در عوض بیشتر از عجم و شاه عجم استفاده شده است؛ برای مثال شاعر در مورد کیومرث می‌گوید: «ورا در عجم بود گلشاه نام» (همان: ۹۶۷) و جمشید و کیخسرو را «شاه عجم» می‌نامد (همان: ۹۷۱، ۹۸۲)؛ اما در بخش تاریخ مغول و رویدادهای مرتبط با سلطان جلال‌الدین خوارزمشاه، حتی یک‌بار هم نام ایران و ایرانی به چشم نمی‌خورد.

کل منظومه	بخش ایران	بخش اسلام	بخش مغول	
اندک	۹	نیمه اول: ۲ نیمه دوم: اندک	۰	همایون‌نامه
۸۲	-	-	۸۲	شهنامه چنگیزی
۳۵۰	۱۵۴	۳۵	۱۵۹	ظفرنامه
۵۴	-	-	قبل از ایلخانان: ۵ زمان ایلخانان: ۴۹	شهنشاه‌نامه

جدول ۴: بسامد کلمات ایران و ایران‌زمین در منظومه‌های تاریخی ایلخانی

در میان چهار منظومه مورد پژوهش، تنها همایون‌نامه است که در اوایل شکل‌گیری دولت ایلخانی، در دربار اباقا سروده شده است؛ بنابراین به احتمال زیاد مهم‌ترین دلیلی

که موجب شده است تا زجاجی به‌ندرت از ایران نام ببرد، این بوده است که در آغاز تأسیس حکومت ایلخانی مورخان کمتر به بازنمایی مفهوم ایران در آثار خود اهتمام می‌ورزیدند و کاربرد عجم بر ایران و ایرانی ارجحیت داشته است؛ اما سه منظومه دیگر حدود نیم قرن بعد از همایون‌نامه، در دوره ثبات و اقتدار این سلسله و در دربار ایلخانان مسلمان نگاشته شده است؛ در این دوران مفهوم ایران به عنوان واحد سیاسی و جغرافیایی مستقل کاملاً شناخته شده بود؛ بنابراین شاعران تحت تأثیر این نگرش قرار داشتند و آن را در اثر خود منعکس کردند.

علاوه بر این رویکرد کلی شاعران را نباید نادیده گرفت. انگیزه اصلی زجاجی برای سرودن منظومه، روایت کردن تاریخ اسلام بوده و در اثر خود ابیات اندکی را به تاریخ ایران پیش از اسلام یا تاریخ مغول اختصاص داده، بنابراین او به هویت ایرانی و مقوله ایران توجه کمتری داشته است؛ اما مستوفی و تبریزی در بسیاری از موارد در تفسیر حوادث تاریخی، دیدگاه ایران‌گرایانه خود را دخالت دادند که این نگرش در بسامد بالای واژه ایران نیز دیده می‌شود. تلاش تبریزی برای ارائه تصویری مثبت از ایرانیان در مقابل مغولان مهاجم و تأکید وی بر سره‌نویسی فارسی، از تمایلات ایران‌گرایانه وی نشأت می‌گیرد.^(۵) مستوفی، نخستین پژوهشگر شاهنامه، شش سال از عمر خود را صرف تصحیح این اثر کرد، او بارها فردوسی، شاهنامه او و زنده کردن تاریخ و اساطیر ایران به دست وی را ستوده است (۱/۱۳۸۰: شانزده-هجده؛ ۷/۱۳۸۹: ۳۴۴؛ ۱۳۷۷: ۱۱۶۵ و ...)، بنابراین واضح است که به هویت ایرانی و تاریخ باستانی ایران توجه ویژه‌ای داشته باشد. در نقطه مقابل، زجاجی اگرچه چند بار فردوسی را ستایش و ابیاتی از شاهنامه را تضمین کرده است (۲/۱۳۸۳: ۹۶۶، ۱۰۸۹؛ ۱۳۹۰: ۲۲۸، ۳۵۰، ۴۵۲)، اما بارها نگاه سرزنش‌آمیز خود را به شخصیت‌های شاهنامه بیان کرده و مخاطب را از خواندن داستان‌های پهلوانی آن بر حذر داشته است (همان: ۲۰۸-۲۱۱، ۶۹۱).

۲-۱. از تقابل ایران و توران تا استقلال ایران زمین

در دوره ساسانی، در ادامه سنت کیانی، دشمنان شرقی ساسانیان، تورانیان نامیده می‌شدند. این سنت در آثار تاریخی و ادبی بعدی همچون شاهنامه فردوسی هم دنبال می‌شد. گاهی تاریخ‌نگاران هجوم مغول به ایران را نیز با نبردهای ایران و توران منطبق می‌ساختند؛ عطاءالملک جوینی نخستین کسی بود که تلاش کرد تا چنین تصویری از یورش مغول ترسیم کند (فضلی‌نژاد، ۱۳۹۲: ۱۶۰-۱۵۸). برای مثال جوینی چند بار سلطان جلال‌الدین را به رستم تشبیه کرده است (۱/۱۳۸۷: ۲/۳۱۴؛ ۱۸۳، ۲۱۳). پس از آن

مورخانی مانند خواجه رشیدالدین، بناکتی و وصاف نیز گاهی چنین رویکردی به این حادثه داشتند.

در *شهنامه چنگیزی*، *ظفرنامه* و *شهنشاه‌نامه* نیز چنین دیدگاهی وجود دارد و نبرد ایرانیان و مغولان به رویارویی ایران و توران مانند شده است. در *ظفرنامه* آمده است که اغوز، جدّ اعلاّی مغولان، تمام ملک توران تا سرحدّ ایران‌زمین را در تصرف خود درآورد، سپس به وی خبر دادند که ایرانیان سر جنگ دارند؛ او سردار خود را برای پاسداری از سرزمین توران به مرز شهر ایران فرستاد. در این ابیات دشمنی و اختلاف دیرینه تورانیان و ایرانیان دیده می‌شود و اغوز ایرانیان را «بدسگالان» می‌خواند (مستوفی، ۱۳۸۹/۷: ۱۵-۱۴). مستوفی سهم سه پسر نوح (سام، حام، یافث) و محدوده حکومت هر یک را شرح می‌دهد و می‌گوید از ایران‌زمین تا روم و شام به سام و شرق و توران به یافث تعلق یافت (همان: ۳). این نحوه بخش کردن سرزمین، یادآور تقسیم‌بندی اساطیری قلمرو پادشاهی فریدون میان سه پسرش است که در ادامه شاعر به آن اشاره کرده است:

از آن روی جیحون و مشرق دیار	به پور دوّم داد آن شهریار
میانه که ایران‌زمین نام یافت	از او ایرج نامور کام یافت...
چو تور دلاور به توران رسید	به هر جایگه جنگ و کین گسترد
مسخر همی کرد اقلیم ترک	نماندی در او نامداری سترگ

(همان: ۲۰)

تبریزی لشکرکشی چنگیزخان و سپاهیان‌ش به سوی ایران را این‌گونه توصیف می‌کند: به صد دل همه‌روزه پیکارجوی / ز توران به ایران درآورد روی (۱۳۹۷: ۲۹۲۲). حتی در *همایون‌نامه* اشاره پنهانی به این موضوع شده و چنگیزخان هنگام ورود به ایران، به افراسیاب، پادشاه بزرگ تورانی همانند شده است (زجاجی، ۱۳۸۳/۲: ۹۴۰). زمانی که چنگیزخان دو سردار بزرگ خود، جبه و سوبدای را به ایران می‌فرستد تا آنجا را مسخر سازند، چندین بار از ایران نام می‌برد:

که دل را پر از کین سلطان کنید	کزین بوم آهنگ ایران کنید
چو سیلی که جوشان درآید به کوه	به ایران خرامید با این گروه...
سر و افسرش تا نیاید به چنگ	به ایران مسازید جائی درنگ

(کاشانی، ن.خ. ۵۸۵: ۱۰۴ب)

بپوید تازان به ایران‌زمین	بسازید بر راه سلطان کمین...
چو کشتی که از باد گیرد گذار	بتازید بر ملک ایران دیار

(مستوفی، ۱۳۸۹/۷: ۲۹۷)

چنگیز برای حمله به ایران زمین سپاهی گرد می‌آورد (همان: ۲۵۶) و اقوام مغول برای یاری چنگیز و به آهنگ ایران زمین به او می‌پیوندند (همان: ۲۶۱). در *شهنشاه‌نامه* زمانی که چنگیز خان تصمیم می‌گیرد به ایران حمله کند و سپاهیانش او را آفرین می‌گویند، برای نخستین بار نام ایران دیده می‌شود: شنیدند [و] گفتند شد آفرین / گرفتیم توران و ایران زمین (تبریزی، ۱۳۹۷: ۲۷۷۰). در این بیت ایران و توران، محدوده حکمرانی چنگیز معرفی شده است. پس از پایان فتوحات چنگیز، شاعران آشکارتر این موضوع را در شعر خود منعکس و بر فرمانروایی چنگیز خان و جانشینان او بر ایران تصریح کردند و آنها را حاکمان ایران و توران نامیدند:

همه ملک ایران مسخر شده	شهان جهان جمله چاکر شده...
به ایران چو شاه این همه کام یافت	تن آباد و دلخوش به توران شتافت
	(کاشانی، ن.خ. ۵۸۵: ۱۲۰ الف-ب)
چو شد سال آن پادشا شصت و هشت	ز جیحون به مردی ازین سو گذشت
در ایران و توران و هند و ختا	به مردی و دولت شد او پادشاه
	(مستوفی، ۷/۱۳۸۹: ۷۱)

مستوفی در «ذکر ترتیب پادشاهی اوکتای»، به اصلاحات قان در گرفتن مالیات اشاره و بر فرمانروایی او بر ایران و توران تأکید کرده است (مستوفی، ۸/۱۳۸۹: ۵۲). زمانی که گیوک به شاهی می‌رسد، بزرگان ایران و توران به رسم مغول بنده‌وار کاسه می‌گیرند و بر او آفرین می‌خوانند (همان: ۱۲۴) و «کارداران ایران و تور» به درگاه او وارد می‌شوند (کاشانی، ن.خ. ۵۸۵: ۱۶۹ الف). این ابیات بیانگر این است که بزرگان و حاکمان ایران تحت نفوذ و فرمانبرداری خان مغول قرار داشتند.

تا پیش از ورود هولاکوخان به ایران، حاکمانی از سوی دربار قراقرم تعیین می‌شد که زیر نظر خان بر ایران فرمانروایی کنند. در *همایون‌نامه* چند بار به نام این امیران اشاره شده (زجاجی، ۲/۱۳۸۳: ۲-۱۰۹۰)، ولی در هیچ موردی نام ایران به کار نرفته است. در *شهنامه* چنگیزی در دوره امارت این حاکمان دو سه بار از ایران یاد شده است؛ برای مثال منکوقان «همه ملک ایران به ارغون سپرد» (کاشانی، ن.خ. ۵۸۵: ۱۸۱ الف). در *شهنشاه‌نامه* فقط یک‌بار اشاره شده است که ارغون‌آقا «چریده همه ساله ایران زمین» (تبریزی، ۱۳۹۷: ۷۴۳۷). در *ظفرنامه* به فرمانروایی تمامی این حاکمان مغول در ایران پرداخته شده است؛ در این ابیات علاوه بر اینکه به حکومت این افراد بر سراسر ایران تأکید شده، بسامد کلمات ایران و ایران‌زمین بسیار بالاست (مستوفی، ۸/۱۳۸۹: ۳۴، ۴۰ و

...). مثلاً توراکینا خاتون، همسر اوکتای، ارغون‌آقا را به امارت ایران فرستاد و او «در ایران زمین شد جهان کدخدا» (همان: ۴۲) و «چو آمد هولاکو به ایران زمین/ بد ارغون جهان کدخدای زمین» (همان‌جا). همان‌طور که مشاهده می‌شود در این دوران دیگر ایران و توران در رویارویی با یکدیگر قرار ندارند.

بعد از آمدن هولاکوخان به ایران، همچنان ایلخان خود را تا حدودی نسبت به خان قراقروم پاسخگو می‌دانست، اما به تدریج نشانه‌های استقلال ایران در اشعار دیده می‌شود. زمان درگیری‌های قوبیلای و اریغ‌بوکا بر سر جانشینی منکوقاآن، این استقلال آشکارتر می‌گردد. برای مثال در نامه‌ای که اریغ‌بوکا در پاسخ هولاکوخان می‌نویسد، مرزهای فرمانروایی هر کدام را ذکر می‌کند:

اگر قبلاى اندر ختا شهریار [؟]	بود کار او را به التان شمار
در ایران تو باشی شهی کامران	به توران زمین من نشینم همان
(مستوفی، ۱۳۷۷: ۱۱۴۳)	

تبریزی اباقا را چنین توصیف می‌کند: به ایران و توران چو او کامیاب/ نه جمشید بود و نه افراسیاب (۱۳۹۷: ۱۰۹۹۹)، به این شکل شاعر از برجسته‌ترین شاهان باستانی ایران و توران در کنار یکدیگر نام می‌برد و اباقا را بر هر دو برتری می‌دهد. هرچه به سمت پایان دوره ایلخانی نزدیک می‌شویم، به خصوص در حکومت ایلخانان مسلمان، این تمایز و استقلال پررنگ‌تر می‌شود. برای مثال کاشانی و مستوفی هنگام ستایش اولجایتو، به شاهی تیمورقاآن و اننده در توران اشاره و از شاهان ایران و توران به نیکی یاد می‌کنند (کاشانی، ن.خ. ۵۸۵: ۲۰۵، مستوفی، ۱۳۷۷: ۱۱۶۲). در این ابیات دو کشور با حکومتی کاملاً مستقل و دوست یکدیگر ترسیم شده است.

بنابراین شاعران منظومه‌های تاریخی سه رویکرد نسبت به توران زمین در پیش گرفتند. این مورخان ایرانی تصرف سرزمین خود به دست مغولان را فتح این مرز و بوم به دست تورانیان، دشمن دیرینه ایرانیان نشان دادند. پس از تصرف کامل ایران به دست چنگیزخان، شاعران او و جانشینانش را فرمانروایان ایران و توران خواندند و حاکمان ایران را فرمانبردار دربار قراقروم دانستند؛ بنابراین نگرش مورخان نسبت به دشمن تورانی تغییر کرده و نام ایران و توران به جای اینکه در مقابل یکدیگر به کار برود، در کنار هم آمده و ایران زیرمجموعه‌ای از قلمرو حکمرانی مغول معرفی شده است. البته مستوفی در این بخش‌ها بسیار زیاد از ایران نام برده و چند بار از ارغون‌آقا به صورت

کدخدای ایران یاد کرده است؛ گویی او تلاش بیشتری داشته است تا استقلال ایران را به رسمیت بشناسد؛ شاید به همین دلیل به تقسیم‌بندی اساطیری ایران و توران در زمان فریدون و مرزهای دو سرزمین اشاره کرده است تا بر این موضوع تأکید کند. در مرحله سوم، پس از تأسیس و تثبیت حکومت ایلخانی، به تدریج استقلال و عدم وابستگی ایران به توران دیده می‌شود؛ این موضوع در زمان پادشاهی سه ایلخان مسلمان آشکارتر است.

۳-۱. ایلخانان: پادشاهان ایرانی پاسدار مرزهای ایران

اردشیر در سکه‌ها و کتیبه‌ها خود را «شاهنشاه ایران» نامید؛ شاپور اول هم خود را با عنوان «شاهنشاه ایران و انیران» می‌خواند؛ عنوان مشابهی درباره شاهان بعدی ساسانی به کار رفته است (Mackenzie, 1998؛ مارکوارت، ۱۳۷۳: ۱۰۴). عنوان شاهنشاه ایران ابداعی با مفهوم سیاسی بود که بیانگر شکل‌گیری اندیشه ایران از نظر سیاسی، فرهنگی و مذهبی است (نیولی، ۱۳۸۷: ۱۷۸). در *ظفرنامه* و *شهنشاه‌نامه* نیز گاهی از ایلخانان با القابی مانند شاه و دارای ایران یاد شده است که همانند دوره ساسانی بار معنایی سیاسی خاصی دارد. مستوفی چند بار هولاکو را شاه، شهنشاه یا دارای ایران‌زمین نامیده است؛ برای مثال زمانی که خلیفه عباسی پسرش را با پیام پوزش نزد هولاکو خان می‌فرستد، از شهنشاه ایران می‌خواهد که به جان به او امان دهد (۱۳۷۷: ۱۲۱۲)؛ بعد از مرگ هولاکو همه مهان و بزرگان به سوگ شاه ایران می‌نشینند (همان: ۱۲۶۵). اباقا و گیخاتو نیز چندین بار با چنین القابی خوانده شده‌اند (مستوفی، ۱۳۸۸/۱۰: ۳-۲، ۱۳، ۲۴، ۳۵، ۵۴، ۸۱-۲، ۲۲۱-۲). مستوفی این‌گونه به مدح ابوسعید و غازان می‌پردازد: جهان گشت همچون بهشت برین/ ز عدل دو دارای ایران‌زمین (۱۳۸۹/۷: ۵۶۹). همچنین شاعر در ولادت غازان‌خان، او را «سر شهریاران ایران» می‌نامد، میلاد او را مهر افکندن سپهر بر ایران و مایه نجات این سرزمین می‌داند و بر اهمیت پادشاهی او بر ایران تأکید می‌ورزد:

کنون شرح مولود شاه جهان	سر شهریاران ایران غزان...
شب روز آدینه بود آنکه مهر	برافکند بر ملک ایران سپهر...
شی قدرش افزون ز قدر و برات	کزو یافت ایران ز هر بد نجات
تو گفستی که بخش سعادت سپهر	بر ایران همی کردی از روی مهر
	(مستوفی، ۱۳۸۸/۱۰: ۵۶)

تبریزی نیز عنوان خداوند ایران و ایران‌زمین را یک‌بار درباره هولاکوخان، گیخاتو، بایدو (۱۳۹۷: ۱۲۴۲۶، ۱۲۶۷۸، ۱۵۷۶۳) و دو بار در مورد غازان و سلطان ابوسعید (همان: ۱۳۰۴۰، ۱۳۱۰۳، ۱۵۰۹۸، ۱۵۲۱۰) به‌کار برده است. نکته قابل‌تأمل این است که در *ظفرنامه* و *شهنشاه‌نامه* چنین عنوان‌هایی در مورد هیچ‌یک از خانان مغول پیش از هولاکوخان به کار نرفته است و شاعران آگاهانه و هدفمند این صفات را فقط برای پادشاهان سلسله ایلخانی آورده و به این صورت آنها را شاهانی ایرانی، متعلق به این سرزمین و فرهنگ دانسته‌اند، نه حاکمانی بیگانه. بسامد این موارد در *ظفرنامه* بیشتر است که نشانه اصرار شاعر بر ایرانی خواندن این شاهان است.

علاوه بر این در *شهنامه چنگیزی*، *ظفرنامه* و گاهی *شهنشاه‌نامه*، شاعران کوشیده‌اند تا ایلخانان را پاسدار سرزمین ایران نشان دهند و از زبان ایلخانان به ضرورت دفاع از مرزهای ایران در برابر دشمنان اشاره کردند. برای مثال شاعران به درگیری‌های ایلخانان با حاکمان جوچی و چغتائی رنگ ایرانی بخشیدند. کاشانی و مستوفی چندین بار به این مسئله اشاره کرده‌اند که هدف براق-حاکم چغتائی دشت قپچاق- از حمله به سرزمین‌های تحت حکمرانی اباقا، تصرف ایران‌زمین بوده است. در پیمان صلحی که میان براق و قیدو (شاهزاده مقتدر خاندان اوکتای) بسته شد، قرار شد براق به پشتیبانی قیدو، خراسان و عراق و هرات و نواحی اطراف را به تصرف خویش درآورد. در این ابیات کاشانی به هدف اصلی براق برای شاهی ایران‌زمین اشاره کرده است:

به یاری قیدو سپاه براق	بگیرد خراسان و ملک عراق
که ایران‌زمین تختگاه نکوست	سزاوار قشلاق و بیلاق اوست
نصیبی از آن مملکت حق ماست	اگرچه اباقا در او پادشاست...
به امید شاهی ایران‌زمین	به جیحون گذر کرد دل پر ز کین
	(کاشانی، ن.خ. ۵۸۵: ۲۶۷ الف-ب)
به یاری قیدو براق دلیر	به ملک خراسان درآید چو شیر
خراسان به دست آورد با هری	نشاند به مردی در او لشکری
	(مستوفی، ۱۳۸۸/۱۰: ۱۵)

براق در نامه به یکی از سردارانش می‌گوید که «دارم هوس گاه ایران‌زمین» (مستوفی، ۱۳۸۸/۱۰: ۱۶) و خطاب به سردارش مرغاول ادعا می‌کند که پس از شکست اباقا، بر اورنگ شاهی ایران خواهد نشست (همان: ۳۴). او به سپاهیانش وعده می‌دهد که پس از رسیدن به پادشاهی، مهتری ولایات ایران را به آنها خواهد بخشید (همان: ۴۵). در

شهنشاه‌نامه نیز خود براق به این نکته اشاره می‌کند: شود زیردست من ایران‌زمین / برآرم سری تا سپهر برین (تبریزی، ۱۳۹۷: ۹۵۵۰).

اباقا پس از دریافت پیام برادرش تبشین‌اغول و آگاهی از حمله براق، در پاسخ به وی می‌نویسد که هرکس آهنگ ایران کند و قصد نبرد با شیران این سرزمین را داشته باشد، لشکر و گنج خود را تلف می‌کند و «وزین مملکت هیچ نارد به کف» (کاشانی، ن.خ. ۵۸۵: ۲۶۷ب-۲۶۸ الف). شاهزاده تبشین‌اغول هم به براق پیام می‌فرستد «که شاه اباقا راست ایران‌زمین» (همان: ۲۶۷ب) و بر دفاع از این سرزمین تأکید می‌کند. بعد از پیروزی اباقا بر براق و مرگ وی، شاعران شادی خود را از رهایی سرزمین ایران از دشمن ابراز کردند و آن را به فرّ شاهنشاه اباقا نسبت دادند (همان: ۲۷۳الف؛ مستوفی، ۱۰/۱۳۸۸: ۵۰).

برکه، حاکم مسلمان خاندان جوچی، سال‌ها با هولاکوخان و اباقا درگیری و نزاع داشت. در شهنشاه چنگیزی و ظفرنامه حاکمان جوچی دشمن ایرانیان معرفی شدند که قصد تصرف ایران‌زمین را در سر می‌پروراندند و ایلخانان با جنگیدن با ایشان در حقیقت از مرزهای ایران محافظت کردند. به گفته مستوفی، برکه بعد از آگاهی از مرگ هولاکو، «طمع کرد در ملک ایران‌زمین» و لشکری به سرداری بوقا رهسپار ایران کرد و از وی خواست تا ایران‌زمین را به چنگ آورد (همان: ۷-۶). به اباقا خبر دادند که بوقا لشکرکشی کرده و «به زودی به ارآن درآید همی / به شاهی ایران گراید همی» (کاشانی، ن.خ. ۵۸۵: ۲۶۴ب). به گفته کاشانی، بوقا بعد از شکست دوباره سپاهی بسیج کرد و تا رود کر آمد تا ملک ایران را بگیرد. شاعر دوباره به آرزوی برکه و سردارش برای تصاحب ایران تأکید می‌کند. مستوفی هم بعد از مرگ برکه می‌گوید که هوس و امید خام او نشستن بر تخت ایران بود که خوشبختانه به آن دست نیافت (همان: ۲۶۵ب؛ مستوفی، ۱۰/۱۳۸۸: ۱۳).

مورخان ایرانی تلاش می‌کردند تا حمله چغتائیان به سرزمین ایلخانان را به هجوم تورانیان به ایران تشبیه کنند (فضلی‌نژاد، ۱۳۹۳: ۱۸۳). ایلخانان نیز برای نامیدن دشمنان چغتایی خویش در ماوراءالنهر از عنوان تورانی استفاده می‌کردند و به این ترتیب نیروی دوگانه خیر و شر در شاهنامه را بر ضد دشمنان سیاسی خود به کار می‌گرفتند (کروولسکی، ۱۳۷۸: ۴). مستوفی نیز در نبرد ایلخانان با براق و برکه تقریباً همه جا از سپاه ایلخان با نام ایرانیان، ایران سپاه، دلیران ایران‌زمین و از ایلخان به صورت شاه و دارای ایران نام برده و دلاوری آنها را ستوده است؛ در مقابل، از سپاه دشمن با عنوان تورانیان و ترکان یاد کرده و به این شکل به نبردها کاملاً وجهه‌ای ملی بخشیده است (۱۳۷۷: ۹-).

۱۲۴۸، ۱-۱۲۵۰، ۱۲۵۳؛ ۱۰/۱۳۸۸: ۱۰-۹، ۵-۴۲، ۸-۴۷، ۵۰ و...). کاشانی هم چند بار سپاه اباقا را در نبرد با براق، ایران سپاه نامیده است (ن.خ. ۵۸۵: ۲۷۲ب).

۲. انطباق قلمرو ایلخانان با قلمرو ایران باستان

در زمان ساسانیان با وجود تغییرات مرزی، شاهان این سلسله همواره بر سرزمین‌های پهناوری از جیحون تا فرات حکومت می‌کردند و مرزهای ایران از کوه‌های قفقاز تا دریای عمان و هند و از رود فرات تا کنار سیحون گسترده بود (مشکور، ۱۳۷۱: ۲۳۲). در برخی از کتیبه‌های دوره ساسانی، به عنوان مثال در کتیبه شاپور اول در نقش رستم، به محدوده جغرافیایی فرمانروایی شاهان این سلسله اشاره شده است (آورزمانی، ۱۳۹۴: ۳۹).

قوبیلای قاآن در سال ۶۶۳ هجری امپراتوری مغول را به چهار بخش تقسیم کرد و بر اساس آن مقرر شد که هولاکو بر منطقه‌ای وسیع از جیحون به سمت غرب بر سراسر فلات ایران تا بین‌النهرین حکمرانی کند؛ بنابراین سهم هولاکوخان از امپراتوری مغول تقریباً با سرزمین تحت فرمانروایی ساسانیان انطباق یافت و هولاکوخان با برانداختن اسماعیلیان و خلافت عباسی و گسترش فتوحات خود، خاطره مرزهای ایران باستان و ایران‌شهر ساسانی را زنده کرد. دغدغه اصلی اباقا نیز حفظ امپراتوری خویش در حد فاصل جیحون تا فرات بود (لین، ۱۳۸۹: ۱۰۲)؛ بنابراین در دوره ایلخانان دولتی متمرکز حدود یک قرن بر همان منطقه‌ای حکومت می‌کرد که امپراتوری ساسانی فرمانروایی داشت (بویل، ۱۳۶۶: ۳۹۰). محدوده جغرافیایی حکومت ایلخانان در کتاب *اطلس تاریخی ایران* نیز این موضوع را تأیید می‌کند (۱۳۵۰: ۴۴).

تاریخ‌نگاران که غالب آنها از رجال و وزرای ایرانی دربار ایلخانان بودند، می‌کوشیدند تا در آثار خود مؤلفه‌های گوناگون هویت ایرانی را مطرح کنند؛ اشاره به سرزمین ایران و انطباق مرزهای حکومت ایلخانی با قلمرو باستانی ایران از آن جمله بود. قاضی بیضاوی در *نظام‌التواریخ* بر نام ایران و حدود جغرافیایی آن از فرات تا جیحون تأکید و همه‌جا از ایران و ایران‌زمین استفاده کرده است (۱۳۸۲: ۳، ۲-۳۱، ۸۵، ۳-۱۳۲، ...). در *جامع‌التواریخ* نیز بارها بستر فرمانروایی ایلخانان، ایران‌زمین نامیده و محدوده ایران از جیحون تا مصر و نیل معرفی شده است. برای مثال در فرمان منکوقاآن به هولاکوخان برای آمدن به ایران، چند بار به این نکته اشاره شده است (رشیدالدین، ۲/۱۳۷۳: ۵-۹۷۴).

در حماسه‌های تاریخی نیز به محدوده حکمرانی ایلخانان و مرزهای ایران‌زمین اشاره شده است. در *ظفرنامه* پیش از آمدن هولاکوخان به ایران چند بار این موضوع ذکر شده

است. برای مثال گیوک و منکوقاآن بعد از نشستن بر تخت، امیران را به ولایات مختلف نامزد کردند و از جیحون تا اقصای روم را که ایران‌زمین خوانده می‌شد، به امیر ارغون سپردند (مستوفی، ۸/۱۳۸۹: ۱۶۱، ۱۲۸). اشاره به قلمرو ایلخانان بیشتر در شرح مأموریت هولاکوخان در آمدن به ایران و دوران حکومت او دیده می‌شود. منکوقاآن در فرمان خود به هولاکو، به منطقه حکمرانی وی اشاره می‌کند:

تو با لشکری سوی ایران خرام	خراسان ببین و عراقین و شام...
ز جیحون برو تا لب رود نیل	که یزدان ترا یار باد و دلیل
ز مشرق برو تا به مغرب دلیر	چو برنده شمشیر و غرنده شیر
	(کاشانی، ن.خ. ۵۸۵: ۲۱۱ الف-ب)
تو را می‌دهم پاک ایران‌زمین	بهشت برین راست ایران‌زمین [۴]
ز آموست تا نیل اکنون تو را	پر از سیم و زر کوه [و] هامون تو را
	(تبریزی، ۱۳۹۷: ۸-۷۳۸۷)

بایجو، سردار هولاکوخان، از سرزمین تحت سلطه ایلخان یاد می‌کند و خطاب به او می‌گوید که من به فرّ تو توانستم از خراسان زمین تا شام، شیراز، کرمان، ارّان و روم را رام و مسخر گردانم (همان: ۷۰-۷۸۶۹). هولاکوخان در نامه به منکوقاآن اشاره می‌کند که تا اقصای روم و آب فرات را در تصرف خویش درآورده است و قصد دارد شام و مصر را هم فتح کند (مستوفی، ۱۳۷۷: ۱۲۳۳). بعد از اینکه هولاکوخان دمشق و ملک شام را مسخر می‌سازد، محدوده پادشاهی وی از جیحون تا شام و روم ذکر شده است:

همه ملک شام از کران تا کران	شدند ایل آن شاه گندآوران
ز جیحون چنین تا به اقصای شام	به یک تاختن شاه را گشت رام
همه شهر ایران‌زمین تا به روم	همان کشور شام و آن مرز و بوم
به سه سال جنگی هولاکو گرفت	که زبید بماندن به کارش شگفت
	(همان: ۱۲۳۷)
به اندک زمانی همه ملک شام	مسخر شد او را زهی بخت رام
ز جیحون برو تا در قیروان	چو از سرحد روم تا سیستان
	(کاشانی، ن.خ. ۵۸۵: ۲۵۹ الف)

قوبیلای در پیغامی که به هولاکو می‌فرستد، قلمرو برادر را یادآور می‌شود: ز سرحد آمویه تا مصر و شام/ برادر هولاکو بداند تمام (کاشانی، ن.خ. ۵۸۵: ۱۹۰ الف) و از وی می‌خواهد که از مرزهای تحت حکومتش، «ز جیحون چنین تا به اقصای روم/ به شام و به مصر و بدان مرز و بوم»، در برابر دشمن نگاهبانی کند (مستوفی، ۱۳۷۷: ۱۱۴۲). شیخ

شریف، جاسوس هولاکوخان در دشت قیچاق، در گفتگو با سردار برکه، ضمن اشاره به منشور حکمرانی هولاکوخان، بر قلمرو فرمانروایی ایلخان از آمویه تا مصر تأکید می‌کند:

ز قبای فرستاده آمد ز راه	به پیش هولاکو درین مژده خواه...
فرستاده منشور بر پرنیان	نوشته به پیش هولاکو چنان
که از آب آمویه تا مصر و روم	درآور به فرمان همه مرز و بوم

(همان: ۱۲۵۳)

که از مصر تا آب آمو تراست که آن را به شمشیر کردی تو راست
(کاشانی، ن.خ. ۵۸۵: ۲۶۲ب)

در *ظفرنامه* بایدو در پیغام صلحی که به غازان می‌فرستد، پیشنهاد می‌کند که سرزمین ایران را بین خود تقسیم کنند و شهرهای تحت حکومت هر یک را نام می‌برد. در این ابیات قلمرو گسترده پادشاهی ایلخانان منطقه عراق، خراسان، مازندران، قهستان، شبانکاره، فارس، کرمان، آذربایجان، موغان و ارّان، گرجستان، ملک روم، عراق عرب، دیار بکر و شوشتر را در برمی‌گیرد و انطباق آن با قلمرو دولت ساسانی دیده می‌شود (مسنوفی، ۱۰/۱۳۸۸: ۲۳۵).

گاهی دشمنان ایلخانان نیز این قلمرو فرمانروایی را به رسمیت می‌شناختند، چنانکه فی‌المثل شاه مصر چند بار این موضوع را یادآور می‌شود: تو گفتی جهان را هولاکو گرفت/ که تا نیل از آب آمو گرفت (تبریزی، ۱۳۹۷: ۸۸۹۸). زمانی هم که براق از عدم تساوی در تقسیم سرزمین‌های مغول میان چهار خاندان بزرگ چنگیزی گله می‌کند، قلمرو حکمرانی خاندان تولی و اباقا را این‌گونه به رسمیت می‌شناسد:

اباqa که او هم ز تولی است، بوم	ز آمو گرفته است تا مصر و روم...
مرا نیست آبی، پسندی چنین؟	ز آموست تا نیل او را زمین

(همان: ۹۶۰۷ و ۹۶۵۷)

۳. نتیجه

در متون تاریخی و ادبی دوره ایلخانی مفهوم ایران به شکلی همه‌جانبه بازنمایی و منعکس شده است. این مسئله در تاریخ‌های منظوم با تأکید و تصریح بیشتری نسبت به تاریخ‌های منشور بیان شده است. البته با بررسی منظومه‌های تاریخی عصر ایلخانی مشاهده می‌شود که دو رویکرد متفاوت نسبت به مسئله ایران در این آثار وجود دارد: در *شهنامه چنگیزی*، *ظفرنامه* و *شهنشاه‌نامه* بارها سرزمین تحت فرمانروایی ایلخانان، ایران‌زمین نامیده شده و محدوده جغرافیایی این سرزمین از جیحون تا فرات یا نیل

معرفی و با قلمرو پادشاهی ایران باستان منطبق شده است. بسامد این موارد در *ظفرنامه* و *شهنشاه‌نامه* بالاتر است. همچنین این شاعران، حاکمان ایلخانی را شاه و خداوند ایران و پاسدار مرزهای این سرزمین معرفی کردند؛ اما در *همایون‌نامه* بسامد کلمه ایران، حتی در بخش‌هایی که به شاهان ایرانی اختصاص دارد، بسیار اندک است و به محدوده ایران‌زمین و حکمرانی ایلخانان بر آن اشاره‌ای نشده است.

علت رویکرد متفاوت سراینده *همایون‌نامه* نسبت به این مسئله، هم به شرایط اجتماعی و سیاسی زمان وی بازمی‌گردد و هم از دیدگاه‌های شخصی شاعر نشأت می‌گیرد. *همایون‌نامه* در دهه‌های نخستین تأسیس دولت ایلخانی سروده شده است، زمانی که هنوز به مفهوم ایران و هویت ایرانی چندان توجه نمی‌شد. علاوه بر این هدف اصلی زجاجی شرح رویدادهای تاریخ اسلام بوده است، بنابراین او کمتر دغدغه پرداختن به تاریخ ایران و هویت ایرانی را در سر می‌پرورانده است؛ در نتیجه نام ایران و بازنمایی مفهوم آن در منظومه او چندان به چشم نمی‌خورد؛ اما سه منظومه دیگر در دوره ثبات حکومت ایلخانان سروده شده است و شاعران این آثار، به‌ویژه مستوفی و تبریزی، تمایلات ایران‌گرایانه خود را به شکل‌های گوناگون نشان داده‌اند.

وجود دو رویکرد کاملاً متفاوت و معنادار بین این منظومه‌های تاریخی ثابت می‌کند که سراینده *شهنامه چنگیزی*، *ظفرنامه* و *شهنشاه‌نامه*، آگاهانه نام ایران را در اثر خود به کار می‌بردند و این امر تصادفی و بی‌هدف نبوده است؛ آنها نشان دادند که در این دوره تاریخی دوباره ایران به صورت سرزمینی مستقل و قدرتمند بازسازی شده است، قلمروی که پادشاهان وظیفه خود می‌دانستند تا از آن در برابر دشمنان متجاوز دفاع کنند. یافته‌های این پژوهش، شاهد و سند مهمی است بر این مسئله که در دوره ایلخانی وجود ایران‌زمین به عنوان سرزمینی دارای وحدت سیاسی و جغرافیایی، با مرزهای مشخص و پادشاهی واحد، امری بدیهی و پذیرفته شده بوده است، در نتیجه این مسئله آشکارا در متون منثور و منظوم این دوره بازتاب یافته است.

پی‌نوشت‌ها

۱. برای اطلاعات بیشتر نک: زجاجی، ۱۳۹۰: بیست‌ودو-سی‌ودو؛ راشکی، ۱۳۹۶: ۳۸-۵۱.
۲. برای اطلاعات بیشتر نک: کاشانی، ۱۳۹۸: پنجاه-پنجاه و چهار؛ مدبری و دیگران، ۱۳۹۵.
۳. برای اطلاعات بیشتر نک: مستوفی، ۱۳۸۰: ل-ل.
۴. برای اطلاعات بیشتر نک: تبریزی، ۱۳۹۷: ۲۳-۱۷.
۵. بنگرید به مقاله «سره‌نویسی فارسی در دربار ایلخانان» (گوهری‌کاخکی و مهدوی، ۱۳۹۸) و «ارزیابی جایگاه مغولان و ایرانیان در شهنشاه‌نامه احمد تبریزی» (گوهری‌کاخکی و دیگران، ۱۳۹۲).

منابع

- آورزمانی، فریدون، ۱۳۹۴، *جغرافیای تاریخی ایران زمین*، تهران، پازینه.
- آیدنلو، سجاد، ۱۳۹۰، *دفتر خسروان*، تهران، سخن.
- ابوریحان بیرونی، محمد بن احمد، ۱۳۸۹، *آثارالباقیه*، ترجمه اکبر داناسرشت، تهران، امیرکبیر.
- اشرف، احمد، ۱۳۹۶، *هویت ایرانی از دوران باستان تا پایان پهلوی*، چاپ ششم، ترجمه و تدوین حمید احمدی. تهران، نشر نی.
- اصطخری، ابواسحاق ابراهیم، ۱۳۶۸، *مسالك و ممالك*، به اهتمام ایرج افشار، تهران، علمی و فرهنگی.
- اصفهانی، حمزه بن حسن، ۱۳۶۷، *تاریخ پیامبران و شاهان*، ترجمه جعفر شعار، تهران، امیرکبیر.
- اطلس تاریخی ایران*، ۱۳۵۰، تهران، مؤسسه جغرافیای دانشگاه تهران.
- الله‌یاری، فریدون، ۱۳۸۲، «بازنمایی مفهوم ایران در جامع‌التواریخ رشیدالدین فضل‌الله همدانی»، *مطالعات ملی*، بهار ۸۲، ش ۱۵، صص ۴۷-۶۸.
- بلعمی، محمد بن محمد، ۱۳۵۳، *تاریخ بلعمی*، تصحیح محمدتقی بهار، به کوشش محمد پروین گنابادی، تهران، زوار.
- بویل، جی. آ، ۱۳۶۶، «تاریخ دودمانی و سیاسی ایلخانان»، *تاریخ ایران کمبریج: از آمدن سلجوقیان تا فروپاشی دولت ایلخانان*، گردآورنده: جی. آ. بویل، ترجمه حسن انوشه، جلد پنجم، تهران، امیرکبیر.
- بیضاوی، عبدالله بن عمر، ۱۳۸۲، *نظام‌التواریخ*، تهران، بنیاد موقوفات افشار.
- تاریخ سیستان*، ۱۳۱۴، تصحیح ملک‌الشعرا بهار، تهران، خاور.
- تبریزی، احمد، ۱۳۹۷، *شهنشاه‌نامه*، تصحیح مهشید گوهری کاخکی و جواد راشکی، تهران، بنیاد موقوفات افشار با همکاری سخن.
- جوینی، علاءالدین محمد، ۱۳۸۷، *تاریخ جهانگشای جوینی*، به اهتمام احمد خاتمی، تهران، علم.
- دینوری، احمد بن داوود، ۱۳۸۱، *اخبارالطوال*، ترجمه محمود مهدوی دامغانی، تهران، نشر نی.
- راشکی علی‌آباد، جواد، ۱۳۹۶، *تاریخ سروده‌های حماسی زیر سایه شاهنامه فردوسی*، تهران، مورخان.
- رشیدالدین فضل‌الله، ۱۳۷۳، *جامع‌التواریخ*، تصحیح محمد روشن و مصطفی موسوی، تهران، البرز.
- روایت پهلوی*، ۱۳۶۷، ترجمه مهشید میرفخرایی، تهران، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
- رودممعنی، محسن و دیگران، ۱۳۹۳، «بازتاب اندیشه سیاسی رشیدالدین فضل‌الله همدانی در ساختار زبانی مکاتبات وی»، *نقد ادبی*، پاییز ۹۳، ش ۲۷، صص ۱۸۳-۱۹۹.
- زجاجی، ۱۳۸۳، *همایون‌نامه (تاریخ منظوم حکیم زجاجی)*، نیمه دوم، تصحیح علی پیرنیا، تهران، فرهنگستان زبان و ادب فارسی.
- ____، ۱۳۹۰، *همایون‌نامه (تاریخ منظوم)*، نیمه نخست، تصحیح علی پیرنیا، تهران، میراث مکتوب.
- سنایی، مجدود بن آدم، ۱۳۶۲، *دیوان سنایی*، به اهتمام مدرس رضوی، تهران، سنایی.
- شبانکاره‌ای، محمد بن علی، ۱۳۶۳، *مجمع‌الانساب*، تصحیح میرهشام محدث، تهران، امیرکبیر.
- طبری، محمد بن جریر، ۱۳۷۵، *تاریخ طبری*، ترجمه ابوالقاسم پاینده، ۱۳۷۵، ج ۲، تهران، اساطیر.

- طهماسبی، ساسان، ۱۳۹۵، «مؤلفه‌های هویت و وحدت ملی در ایران عهد صفوی»، *تاریخ روایی*، تابستان ۹۵، سال اول، ش ۱، صص ۲-۱۷.
- عنصری، حسن بن احمد، ۱۳۶۳، *دیوان عنصری*، به کوشش محمد دبیر سیاقی، تهران، سنایی.
- فرخی سیستانی، علی بن جولوغ، ۱۳۴۹، *دیوان حکیم فرخی سیستانی*، به کوشش محمد دبیر سیاقی، تهران، زوآر.
- فرنبرگ دادگی، ۱۳۹۵، *بندهش*، ترجمه مهرداد بهار، تهران، توس.
- فضلی‌نژاد، احمد، ۱۳۹۲، «بازنمایی سیمای کیانیان در تاریخ‌نگاری و حماسه‌سرایی دوره ایلخانان»، *تاریخ‌نگری و تاریخ‌نگاری*، پاییز و زمستان ۹۲، ش ۱۲، صص ۱۴۹-۱۸۰.
- _____، ۱۳۹۳، «ایران‌زمین در تاریخ‌نگاری ایلخانان و ممالیک»، *پژوهش‌های تاریخی ایران و اسلام*، پاییز و زمستان ۹۳، ش ۱۵، صص ۱۷۱-۱۹۰.
- کاشانی، شمس‌الدین، *تاریخ منظوم*، نسخه خطی شماره ۵۸۵ س.س، کتابخانه مجلس شورای اسلامی.
- کاشانی، شمس‌الدین، ۱۳۹۸، *شهنامه چنگیزی*، تصحیح وحید قنبری ننیز، تهران، موقوفات محمود افشار با همکاری سخن.
- کروولسکی، دوروتیا، ۱۳۷۸، «احیای نام ایران در عهد ایلخانان مغول»، *تاریخ روابط خارجی*، زمستان ۷۸، ش ۱، صص ۱-۱۶.
- گردیزی، عبدالحی بن ضحاک، ۱۳۶۳، *تاریخ گردیزی*، تصحیح عبدالحی حبیبی، تهران، دنیای کتاب.
- گزیده‌های زادسپرم، ۱۳۶۶، ترجمه راشد محصل، تهران، موسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
- گوهری کاخکی، مهشید و دیگران، ۱۳۹۲، «ارزیابی جایگاه مغولان و ایرانیان در *شهنشاه‌نامه* / احمد تبریزی»، *جستارهای ادبی*، سال ۴۶، ش ۱، صص ۸۴-۵۷.
- گوهری کاخکی، مهشید و مهدوی، جواد، ۱۳۹۸، «سره‌نویسی فارسی در دربار ایلخانان (*شهنشاه‌نامه* / احمد تبریزی: یگانه اثر منظوم به فارسی سره)»، *نامه فرهنگستان*، ش ۶۶، صص ۱۰۹-۱۱۹.
- لین، جورج، ۱۳۸۹، *ایران در اوایل عهد ایلخانان*، ترجمه سید ابوالفضل رضوی، تهران، امیرکبیر.
- مارکوارت، یوزف، ۱۳۷۳، *ایران‌شهر بر مبنای جغرافیای موسی خورنی*، ترجمه مریم میراحمدی، تهران، اطلاعات.
- مدبری، محمود و دیگران، ۱۳۹۵، «تحقیقی در احوال شمس کاشی و *شهنامه چنگیزی*»، *کهن‌نامه ادب پارسی*، سال هفتم، ش ۱، صص ۸۹-۱۰۹.
- مرتضوی، منوچهر، ۱۳۷۰، *مسائل عصر ایلخانان*، تهران، آگاه، چاپ دوم.
- مستوفی، حمدالله، ۱۳۷۷، *ظفرنامه*، چاپ عکسی نسخه خطی شماره ۲۸۳۳، کتابخانه ملی بریتانیا، زیر نظر نصرالله جوادی و نصرت‌الله رستگار، مرکز نشر دانشگاهی ایران و انتشارات آکادمی علوم اتریش.
- _____، ۱۳۸۰، *ظفرنامه (قسمت اسلامی)*، تصحیح مهدی مداینی، ج ۱، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- _____، ۱۳۸۸، *ظفرنامه (قسمت سلطانی)*، تصحیح منصوره شریف‌زاده، ج ۱۰، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.

- _____، ۱۳۸۹، *ظفرنامه (قسم سلطانیه)*، تصحیح فاطمه علاقه، ج ۷، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- _____، ۱۳۸۹، *ظفرنامه (قسم سلطانیه)*، تصحیح ناهید ذاکری، ج ۸، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- مسعودی، علی بن حسین، ۱۳۶۵، *التنبیه و الاشراف*، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی.
- مشکور، محمدجواد، ۱۳۷۱، *جغرافیای تاریخی ایران باستان*، تهران، دنیای کتاب.
- منوچهری، احمد بن قوص، ۱۳۷۵، *دیوان منوچهری دامغانی*، به کوشش محمد دبیر ساقی، تهران، زوآر.
- مینوی خرد، ۱۳۹۱، ترجمه احمد تفضلی، به کوشش ژاله آموزگار، تهران، توس.
- نیولی، گاردو، ۱۳۸۷، *آرمان ایران، جستاری در خاستگاه نام ایران*، ترجمه سید منصور سید سجادی، تهران، موسسه فرهنگی و هنری پیشین پژوه (اسطوره).
- ولف، فریتس، ۱۳۷۷، *فرهنگ شاهنامه فردوسی*، تهران، اساطیر.
- Mackenzie 1, D. N. 1998, "ĒRĀN-WĒZ", *Enclopaedia Iranica*, VIII, Fasc. 5, p.536.
- _____. 1998, "ĒRĀN, ĒRĀNŠAHR", *Enclopaedia Iranica*, VIII, Fasc. 5, p.534.
- _____. 1998, "ĒRĀN-WĒZ", *Enclopaedia Iranica*, VIII, Fasc. 5, p.536.
- _____. 1998, "ĒRĀN, ĒRĀNŠAHR", *Enclopaedia Iranica*, VIII, Fasc. 5, p.534.



"Sufi-Based" Narratives and Criticisms of Iranian Music and Socio - Cultural Characteristics of Musical Context in 1950's and 1960's

Pouya Nekouei¹ & Reza Parvazade²
(205-224)

This article examines a discussion about Iranian music that emerged during the 1950s and early 1960s. During this period various writers attempted to criticize Iranian music on the basis that it was connected with the Sufi tradition of Iranian culture. Therefore, criticisms of Iranian music appeared in various periodicals such as *Muzik-e-Iran*. Critiques voiced their opinion against characteristics of Iranian music that they considered to be negative. Most importantly, what they considered to be the "otherworldly" characteristic of Iranian music was stressed upon. Such cultural criticism of Iranian music during this period originated from the writings of two intellectual currents: the writings of the left wing during the Pahlavi period, and the writings of the famous social and cultural critic of the Pahlavi period, Ahmad Kasravi. Therefore, these criticisms in the writings of the left wing and Ahmad Kasravi against Sufism are briefly reviewed. Moreover, responses to such reading and criticism of Iranian music are examined. We have pointed out that during the same time some musicians advocated Sufi-based readings of Iranian music. According to them, Iranian music had Sufi characteristics and such features had to appear in its performance and context. It is also illustrated how this reading of Iranian music was connected to an understanding and practice of music. Furthermore, the concepts of "mahfil" and "bazz" in the cultural history of music performance are briefly examined. What was advocated by those defending a Sufi reading of Iranian music, to a large extent, had its roots in the listening culture and practices of mahfils. Moreover, it is explained that some of these musicians, following the discourse of the "cultivation of people's taste" during the Pahlavi period, believed music to have a social role. At the end, it is argued how the aforementioned Sufi reading of Iranian music that was tied to a specific culture of listening in the private sphere, along with the debates on the social function of music and its role in nurturing people's taste, came to be reflected in a radio program of Iranian music, *Golha*.

Keywords: Iranian Music, Sufi Narrative, Listening, *Golha* Program, Socio-Cultural Context of Music.

doi
10.22059/jis.2020.305300.878
Print ISSN: 2252-0643-Online ISSN: 2676-4601
<https://jis.ut.ac.ir>

Received: June, 30, 2020; Accepted: September, 21, 2020

1. Email of the corresponding author: pouyanekouei2012@gmail.com.
Master's Degree in Ethnomusicology (Musicology), Department of Fine Arts, University of Tehran, Iran.
2. Instructor of Music at the Fine Arts Faculty, University of Tehran, Iran.

نقد و تفسیرهای «عرفان‌گرایانه» از موسیقی ایرانی و برخی از جنبه‌های بستر فرهنگی - اجتماعی موسیقی در دهه‌های سی و چهل شمسی^۱

پویا نکویی^۲

فارغ‌التحصیل کارشناسی‌ارشد اتنوموزیکولوژی (موسیقی‌شناسی)، گروه موسیقی پردیس هنرهای زیبا، دانشگاه تهران، ایران.

رضا پرویززاده

عضو هیئت علمی و مربی گروه موسیقی در پردیس هنرهای زیبا، دانشگاه تهران، ایران.

تاریخ دریافت مقاله: ۹۹/۰۴/۱۰؛ تاریخ پذیرش مقاله: ۹۹/۰۶/۳۱

علمی - پژوهشی

چکیده

مقاله حاضر به بررسی یکی از مباحث مهم در رابطه با موسیقی ایرانی پرداخته که در دهه‌های سی و چهل شمسی مطرح شد. در این بحث گروهی از منتقدین موسیقی ایرانی به نقد ویژگی‌های به زعم خود عرفان-گرایانه موسیقی ایرانی پرداختند. در آن سو گروه دیگری از فعالان موسیقی ایرانی بر همان اساس به خوانشی عرفان‌گرایانه از موسیقی ایرانی پرداختند. در بخش نخست ابتدا به بررسی آراء گروهی از منتقدین موسیقی ایرانی مبنی بر پیوند آن با تصوف پرداخته است. در ادامه همچنین به بررسی ریشه‌های این تفسیر از موسیقی ایرانی در ایران آن دوره پرداخته شده است. همان‌طور که بیان خواهد شد، دو جریان فکری به نقد نقش تصوف در فرهنگ ایرانی پرداخته بودند؛ در یک سو جریان چپ و در سوی دیگر احمد کسروی نمایندگان این نوع نگاه محسوب می‌شدند. چنانکه اشاره شده درون‌مایه نظرات منتقدین موسیقی ایرانی مشابه نظرات طیف‌هایی است که تا پیش از این تاریخ به نقد وجوهی از فرهنگ ایرانی منجمله تصوف پرداخته بودند. در ادامه، نظرات گروه دیگری که به بیان روایتی عرفان‌گرایانه از موسیقی ایرانی پرداختند، بررسی شده است، و ضمناً به برخی از علل شکل‌گیری این نگرش و خوانش نیز اشاراتی شده است. این مقاله ضمن ریشه‌شناسی علل پیدایش این دو رویکرد، به طرح تمایز مفاهیم «محفل» و «بزم»، بر اساس برخی از شواهد و مستندات موجود به طور مختصر پرداخته است. در این راستا دو تلقی از فرهنگ شنیدن در تاریخ فرهنگی شنیدن موسیقی در عرصه موسوم به «اندرونی» موسیقی ایرانی مطرح شده است. همچنانکه به اختصار بیان شده است دو فرهنگ شنیداری متفاوت بر این دو عرصه حاکم بوده است. در همین راستا نشان داده شده که این تلقی «عرفان‌گرایانه» وابسته به آداب و قواعد شنیداری حاکم بر عرصه موسوم به محافل بود. در ادامه همچنین مختصراً مطرح شده که بر اساس گفتمان «پرورش ذوق عامه» در دوره پهلوی برخی از فعالانی که آن روایت عرفان‌گرا از موسیقی را ارائه می‌کردند، بر اهمیت و لزوم نقش اجتماعی موسیقی تأکید داشتند. در بخش پایانی اجمالاً به بررسی برنامه گله‌ها پرداخته شده و این برنامه محصول تفسیر عرفان‌گرایانه فعالان موسیقی و تأکید آنها بر مسئله پرورش ذوق مردم تلقی شده است.

واژه‌های کلیدی: موسیقی ایرانی، روایت عرفان‌گرایانه، شنیدن، برنامه گله‌ها، بستر فرهنگی - اجتماعی موسیقی.

مقدمه

موسیقی ایرانی در برهه‌های متعدد از سوی گرایش‌های فکری مختلف محل مناقشه و بحث بوده است. در یک سده گذشته موسیقی ایرانی حول مقولاتی چون سنت، تجدد و یا هویت محل منازعه بوده است. از این رو، دقیقاً بر خلاف تصور برخی از جریان‌های روشنفکری ایران معاصر که بر عدم تناسب موسیقی ایرانی با روح زمانه سخن گفته اند، این موسیقی در بطن تحولات اندیشه‌ای ایران معاصر حضوری پررنگ داشته و بحث‌های مفصلی پیرامون آن شکل گرفته است. مباحثی چون سنت، تجدد و هویت در رابطه با موسیقی ایرانی در تاریخ معاصر ایران بیشتر مورد توجه بوده‌اند.

با این حال، همچنان مسائلی در تاریخ معاصر موسیقی در ایران وجود دارند که کمتر کنجکاوی پژوهشگران را برانگیخته‌اند. یکی از این مباحث کمتر مورد توجه، در حوالی دهه سی تا اوایل دهه چهل شکل گرفت. در این برهه، از یک سو با رواج خوانشی «عرفان‌گرایانه» از موسیقی ایرانی مواجه هستیم و از دیگر سو با منتقدینی که موسیقی ایرانی را بر اساس همان مدعای «عرفانی‌بودن» مورد انتقاد قرار می‌دادند. رویکرد مروجین روایت «عرفان‌گرایی» موسیقی ایرانی ریشه در بخشی از واقعیت‌های فرهنگی و موسیقایی ایران آن روزگار داشت. از آن سو، رویکرد منتقدین موسیقی ایرانی نیز ریشه در برخی از جریان‌های فکری ایران آن دوره داشت که استمرارش را می‌توان تا کنون نیز مشاهده کرد. این مقاله با نگاهی اجمالی به برخی از مطبوعات دوره محمدرضاشاه و با استناد به برخی از روایت‌های شفاهی، به بررسی مختصر همین مسئله و برخی از پیچیدگی‌های آن پرداخته است.

۱. انتقاد از ماهیت موسیقی ایرانی؛ اواخر دهه سی تا ابتدای دهه چهل

مسئله انتقاد از ماهیت موسیقی ایرانی موضوع مقالات متعددی است که در برخی از جراید آن دوره بازتاب یافته است. در سلسله نوشتارهایی که در دهه سی در برخی از نشریات آن دوره منعکس شده، نقد از ماهیت عرفانی موسیقی ایرانی و پیوند آن با تصوف یکی از موضوعات مهم انتقادی این دوره است. یکی از نخستین نمونه‌های این نقادی در سال ۱۳۳۵ در مجله نقش جهان منتشر شده که طی آن ایرج وامقی تحلیلی از موسیقی ایرانی و ماهیت آن ارائه داده است. وامقی (۱۳۱۱-۱۳۷۹) در نوشته خود ضمن طرح این پرسش که «آیا موسیقی ایرانی غم‌انگیز است»، صراحتاً بیان می‌کند

که خاصیت به زعم او «سکرآور» این موسیقی، نخستین دریافتی است که مخاطب با آن مواجه می‌شود و همین مسئله به گمان او سبب شده که «موسیقی ایران همچون ماده مخدری، اعصاب را سست کرده» و «روح را در عالم دیگری که از خارج از واقعیات است، سیر» دهد (وامقی، ۱۳۳۵: ۱۶). حدود سه سال پس از انتشار این نوشته وامقی، نوشته دیگری تحت عنوان «ارکستر گلها» در مجله موزیک / ایران به ارزیابی نظرات مخالفین و موافقین برنامه گلها پرداخته است. می‌دانیم که در این دوره برنامه گلها مهمترین برنامه موسیقی ایرانی در عرصه رسمی است. این نویسنده در بیان نظرات منتقدین گلها به همان مواردی اشاره می‌کند که پیشتر وامقی در نقدش از موسیقی ایرانی بیان کرده بود. وی در رابطه با نظرات منتقدین گلها می‌نویسد:

عده‌ای معتقدند که برنامه گلهای رنگارنگ و گلهای جاویدان یک روحیه درویشی و بی بند و باری در مردم بوجود می‌آورد و موسیقی تخدیرکننده و اشعار عرفانی آن مردم را بسوی طرز تفکر «دنیا هیچ» است و «این نیز بگذرد» سوق می‌دهد. زمان ما این طرز تفکر را نمی‌پسندد و قرن شتابناک ما این اصول و عقاید را مردود می‌شمارد. ([بی‌نام]، ۱۳۳۶: ۱۸؛ تأکیدات از نگارندگان است)

اندکی بعد محمود خوشنام (۱۳۳۸) در نوشته‌ای ای تحت عنوان «عوامل اجتماعی انحطاط موسیقی در ایران» نیز به نقد موسیقی در آن دوره پرداخته و انتقادات گزنده-تری را متوجه موسیقی این دوره می‌کند. وی جریان اصلی موسیقی این دوره، یعنی رادیو را این گونه توصیف می‌کند:

هیچ جای تعجب نیز نیست، برای آنکه عده‌ای 'مرفینی و هروئینی' که آلوده در هزارگونه کثافت دیگر هستند، مسلماً حداقل ذوق لازم برای ملودی نوشتن را ندارند. اینها فقط قادرند، تحت تأثیر 'هر' و 'مر'ی که تزریق می‌کنند، پای منقل بنشینند و برای عده‌ای واپسزده و 'مردمهای زنده نما' 'حالی' بپا کنند. (خوشنام، ۱۳۳۸: ۲۱)

نکته مهم در نقد خوشنام آن است که این احتمالاً نخستین باری است که چنین صفاتی به موسیقی ایرانی نسبت داده می‌شود و بعدها نیز مورد استفاده طیف‌های منتقد دیگری نیز قرار می‌گیرد. باری، علی محمد رشیدی (۱۳۱۳ - ۱۳۹۱) نویسنده دیگری است که در همین دوره از منظری مشابه به نقد موسیقی ایرانی پرداخته است. رشیدی اندکی بعد از آغاز به کار گلها، یعنی در سال ۱۳۳۸ به بیان انتقاداتی از برنامه گلها پرداخته است. او ضمن بیان اینکه این برنامه، به غیر از «یکی دو نفر خواننده» که «با آواز کریه خود، روح شنوندگان را آزار میدهند»، می‌نویسد:

[...] این موسیقی وسیله ایست برای بیان کردن کثیف‌ترین شکل‌های تصوف. این موسیقی در خدمت ایده‌های منحنی و خلاصه در مطلب در خدمت افیون و بنگ و چرس است. موسیقی برنامه گلها بخاطر همراهی با این ایده‌ها ارزش خود را از دست می‌دهد. بوی افیون از خلال این گل‌های زهرآلود به مشام می‌رسد و ترویج درویشی و دریوزگی هدف برنامه گلها است. تهیه کنندگان این برنامه با اصرار خاصی اشعار و نوشته‌هایی از شعرا و نویسندگان منحنی انتخاب می‌کنند تا زهر یاس و بدبینی و ناامیدی در ارواح آدمیان رسوخ داده شود و باین ترتیب مل ایران را از شاهراه بکوره راه بکشانند. (رشیدی، ۱۳۳۸ الف: ۴ - ۵؛ تأکیدات از نگارندگان است)

بازتاب مقولاتی چون «کثیف‌ترین شکل تصوف»، «بوی افیون»، و «ترویج دریوزگی» - که وی آنها را منتسب به برنامه گلها می‌کند - در واقع در جهت نقادی از ماهیت موسیقی ایرانی و بستر فرهنگی آن است که به شدت مورد انتقاد این نویسنده واقع می‌شود. رشیدی (۱۳۴۰) در نوشته دیگری در رابطه با موسیقی ایرانی مجدداً به انتقاد از این موسیقی پرداخته است. او این موسیقی را «برده شعر» تلقی کرده و رواج آواز در ایران را ناشی از شرایط فرهنگی - اجتماعی موسیقی در طول اعصار می‌داند (رشیدی، ۱۳۴۰: ۳). با این حال، باید اشاره کرد که منتقدینی چون رشیدی و وامقی که چندان به محیط موسیقی ایرانی وابسته نبودند، در طرح چنین رویکردی نسبت به موسیقی ایرانی تنها نیستند. نکته جالب آنکه در حوالی همین سال‌ها ساسان سپنتا (۱۳۱۳ - ۱۳۹۳) که خود وابسته به محیط موسیقی ایرانی است، نظرات مشابهی نسبت به موسیقی ایرانی بیان می‌کند. وی (۱۳۴۲) در این راستا می‌نویسد:

[...] موسیقی ما فاقد حرکت است، عقاید کج و تحقیر شمردن این هنر در طول قرن‌ها، ملودیه‌ها را ضعیف و مغموم کرده، بعضی می‌گویند جنبه صوفیانه دارد و ما را بتفکر وامیدارد، غافل از آن که تفکر زیاد بدون «حرکت» عاقبت سستی و یا دیوانگی ببار می‌آورد، انسان سالم زندگی «دینامیک» می‌خواهد، فکر زیاد بدون عمل! و صوفیگری امروز دیگر جز تنبلی و کتمان حقایق چه چیز دیگری میتواند باشد. (سپنتا، ۱۳۴۲ الف: ۸ - ۹؛ تأکیدات از نگارندگان است)

طرح مقولاتی چون «حرکت» و «دینامیک» از یک سو، و انتساب «تنبلی»، «سستی» و «دیوانگی» به تصوف و سپس مرتبط کردن آنها به کیفیات موسیقی ایرانی، نظرات این نویسنده را نیز در امتداد نگرش منتقدین سابق قرار می‌داد. ریشه این نوع نقد از موسیقی ایرانی را می‌توان در بستر نقادی برخی از روشنفکران ایرانی که از دوره مشروطه به آن سو گاه به نقد و جوهری از فرهنگ ایرانی پرداخته بودند، جستجو کرد. در بخش بعدی به بررسی اجمالی ریشه‌های اندیشه‌ای این نوع انتقادات، مقارن با

همین دوره پرداخته شده است؛ امری که شکل‌گیری آن انتقادات از موسیقی ایرانی را نیز برای ما ملموس می‌سازد.

۲. نقد مسئله تصوف در دوره پهلوی

به‌طور کلی به دو جریان فکری در نقد تصوف در ایران معاصر می‌توان اشاره کرد: (۱) نخست جریان فکری چپ و مشخصاً فعالان منتسب به حزب توده که در برخی از نشریات خود به نقد این جنبه از فرهنگ ایرانی می‌پرداختند؛ (۲) جریان دیگری که توسط منتقد و مورخ این دوره، احمد کسروی (۱۲۶۹-۱۳۲۴)، نمایندگی می‌شد. در رابطه با جریان نخست باید اشاره شود که از همان آغاز دهه بیست در برخی از نشریات این جریان گاه با رویکردی انتقادی نسبت به تصوف در فرهنگ ایرانی مواجه هستیم. به عنوان مثال نامه مردم در سال ۱۳۲۵ به انتقاد از نقش به زعم نویسندگان آن منفی تصوف پرداخته است. این مقاله در این رابطه می‌نویسد:

تصوف زائیده افکار مایوسانه‌ای بود که کم و بیش از اواخر قرن اول هجری برای جمعی که در مبارزات سیاسی و مذهبی شکست خورده بودند پیدا شد و هر چه در قرون متمادی این شکست ما زیاده‌تر میشد عرفان بیشتر قوت می‌گرفت. (ص.گ، ۱۳۲۵: ۵۶)

با این حال، احمد کسروی را باید از فعال‌ترین چهره‌های این رویکرد انتقادی محسوب کرد. کسروی (بی‌تا) «صوفی‌گری» را نوعی «گمراهی» می‌خواند و بر این باور بود که «صوفیگری مردم را سست و تنبل و بی‌غیرت گردانیده» و سبب شده که جهان به گمان او «از آبادی باز» ماند (کسروی، [بی‌تا: ۸]. داریوش رحمانیان (۱۳۸۲) که به بررسی برخی از نظرات کسروی پرداخته، نوشته‌های سال‌های پایانی او را در زمره «مصلح و ایدئولوگی» قرار می‌دهد که از یک سو «به نقادی فرهنگ و باورهای سنتی ایرانی، اسلامی، و شرقی» می‌پردازد، و از سویی دیگر به «نقادی تمدن جدید و دستاوردهای آن» پرداخته است (رحمانیان، ۱۳۸۲: ۲۹۳). بر همین اساس، رحمانیان در طبقه‌بندی‌اش از نظرات کسروی در علل آنچه کسروی به گمان خود «عقب ماندگی» ایرانیان می‌پنداشت، به این رئوس در تفکر او اشاره می‌کند: (۱) مذهب رسمی چند سده اخیر ایران؛ (۲) فلسفه یونان؛ (۳) باطنی‌گری؛ (۴) تصوف و (۵) خراباتی‌گری (رحمانیان، ۱۳۸۲: ۲۹۶ - ۲۹۹). همان‌طور که رحمانیان نشان داده، کسروی از این پنج مؤلفه در «علت شناسی انحطاط ایران» به عنوان «آلودگی» نام می‌برد (همان).^۲ توکلی طرقي (2015) نیز در بررسی نظرات کسروی، نقد او از تصوف را «نقد عقلانی [...] از تقدیرباوری تصوف» می‌خواند (Tavakoli-Targhi, 2015: 229). لوید ریجن (2006)

در بررسی خود به علل شکل‌گیری چنین رویکردی نزد کسروی پرداخته و دو عامل را در این راستا تأثیرگذار قلمداد می‌کند: (۱) ضعف ایران در سال‌های پس از مشروطه که کسروی شاهد آن بوده؛ (۲) درک کسروی از مدرنیسم و آنچه ریجن از آن تحت عنوان «الهیات خردگرایی» کسروی نام می‌برد (Ridgeon, 2006:45). البته همان‌طور که ون‌دی دیسوزا (2014)^۳ نشان داده، پیشتر و در دوره قاجاریه طرح مسئله عقب افتادگی و پیوند آن با تصوف در نوشته‌های نویسندگانی چون میرزا فتحعلی آخوندزاده و میرزا آقاخان کرمانی مطرح شده بود (Desouza, 2014: 76).^۴ با این حال، کسروی را باید به عنوان مهمترین منتقد این جنبه از فرهنگ ایران در دوره پهلوی قلمداد کرد. درون‌مایه مشابه همین نظرات انتقادی بود که در میان فعالان حوزه موسیقی نیز مورد استفاده قرار گرفت.

به رغم آن نظرات انتقادی، در همین زمان و در سویی دیگر برخی از فعالان موسیقی ایرانی به دفاع روایتی از موسیقی ایرانی می‌پرداختند که سخت ریشه در خوانشی «عرفان‌گرایانه» و «غیردنیوی» داشت. در ادامه، ضمن بررسی برخی از این نظرات، به بررسی اجمالی برخی از دلایل آن نیز پرداخته شده است.

۳. تفسیر «عرفان‌گرایانه» از موسیقی ایرانی و مسئله بستر فرهنگی - اجتماعی موسیقی

موسی معروفی (۱۲۶۸-۱۳۴۴) یکی از چهره‌های شاخصی است که به ارائه این تفسیر از ماهیت موسیقی ایرانی پرداخته است. معروفی (۱۳۳۹) در نوشته‌ای تحت عنوان «موسیقی و موسیقیدان» صریح‌ترین تفسیر «عرفان‌گرایانه» از موسیقی ایرانی را ارائه کرده است. او ضمن اشاره به مسئله «انحطاط» در «موسیقی ملی» و بیان اینکه در موسیقی ایرانی «آواز اصل است و ساز فرع»، به افول اقبال جوانان به موسیقی ایرانی اشاره کرده و در توصیف این وضعیت می‌نویسد:

[...] جوان‌های ما نسبت به موسیقی ملی نظر خوش نداشته و اظهار کراهت می‌نمایند مخصوصاً نسبت به آوازهای ایرانی بیشتر منزجر و از شنیدن آن تنفر دارند و بهمین علت است که به موسیقی ضربی و قسمت‌های آمیخته به موسیقی خارجی متمایل شده‌اند آن هم نه به موسیقی کلاسیک اروپایی که خود دارای صنعت و هنر است بلکه به موسیقی سبک و آنچه باعث لذت جسمانی است مایل می‌باشند که این موضوع هم البته لازمه دوره جوانی است زیرا در این دوره زندگی نفس کاملاً سرکشی نموده و جلوگیری از خواهش نفس هم برای جوانان

مشکل است لذا موسیقی را هم برای هوسرانی می‌خواهند نه معنی و حقیقت. (معروفی، ۱۳۳۹: ۱۱؛ تأکیدات از نگارندگان است)

او همچنین صراحتاً بیان می‌کند که «موسیقی ایرانی یک موسیقی روحانی و جنبش آن از عالم دیگر است» و «برای حظ نفس و تهییج شهوت و امثال اینها نیست بلکه برای نشانات روح و جذب انسان بعالم حقیقت [...] است» (معروفی، ۱۳۳۹: ۱۲). معروفی سپس در این باب می‌نویسد: «پس در مقابل این موسیقی باید زانو به زمین زده و خاضع بود زیرا در آن حال می‌خواهید با معشوق حقیقی خود در حال مناجات و رازونیا باشید» (معروفی، همان). این پیوند موسیقی ایرانی با مقوله «روحانیت» و گسستن آن از مسائل «دنیوی» نزد این موسیقیدان، نشان از وجود یک تفکر کلی در میان برخی از فعالان مهم موسیقی در این دوره بود که در بین اقشار خواص مرتبط با موسیقی ایرانی رواج یافته بود. بنا بر روایت‌های شفاهی متقن، معروفی خود منتسب به فرقی از دراویش در تهران است.^۵ به هر رو، تقابل میان مقولاتی چون «لذت جسمانی» و «شهوت» و انتساب آن به موسیقی‌های به قول او «سَبَک» از یک سو، و مفاهیمی چون «معنا» و «حقیقت» و انتساب آنها به موسیقی ایرانی، حاکی از خوانشی به اصطلاح «غیردنیوی» بود که در بین فعالان موسیقی در این دوره قوام یافته بود. این دوگانه‌سازی توسط معروفی در واقع نمایان‌گر دو فرهنگ متمایز شنیداری در حیات موسیقایی ایران این دوره است.

در غرب، مورخان رویکرد تاریخ فرهنگی موسیقی^۶ از تاریخ شنیدن^۷ به عنوان یکی از مقولات درخور تأمل تاریخ موسیقی سخن گفته‌اند. تورا و زیمر^۸ (2019) بیان می‌کنند که در غرب تاریخ شنیدن را می‌توان در پیوند با سالن‌های کنسرت مورد بررسی قرار داد (Thorau and Ziemer 2019:1). آنها تبارشناسی مسئله «هنرشنیدن» و بستر کنسرت را به نیمه قرن ۱۸ می‌رسانند، اما ریشه‌های آن را به اندیشه «توجه عمیق در بسترهای موسیقایی و غیرموسیقایی» در دوران مدرن آغازین^۹ می‌رسانند (همان). همان‌طور که اشاره خواهد شد، همین اندیشه «توجه عمیق» در زمینه شنیدن برای درک موضوع ما نیز مهم است. اما برخلاف مورد غرب که مصداق آن در دوران مدرن غالباً سالن‌های کنسرت و عرصه عمومی است، در تاریخ فرهنگی موسیقی ایرانی در دوره معاصر باید آن را در جایی دیگر نیز دنبال کنیم. تاریخ شنیدن موسیقی در ایران معاصر جدا از پدیده کنسرت‌ها و فضاهای عمومی، باید در بستر عرصه موسوم به «فضاهای اندرونی»^{۱۰} نیز مورد بررسی قرار داده شود. می‌دانیم که دست‌کم در دوره

ناصری موسیقی ایرانی در دربار قاجاریه و همچنین در برخی از محافل خواص مورد حمایت بوده است. در سال‌های پایانی دوره قاجاریه و آغاز دوره رضاشاه، با فرآیند عمومی‌سازی موسیقی مواجه هستیم که نتیجه آن رواج تدریجی پدیده کنسرت‌ها و اجرای موسیقی در فضاهای گوناگونی چون کافه‌ها و رستوران‌هاست. در کنار این پدیده، با رشد انواع موسیقی مردم‌پسند از دوره رضاشاه به آن سو و به‌ویژه در دوره محمدرضاشاه مواجه هستیم (نک. فاطمی ۱۳۹۲). علی‌رغم عمومی‌سازی موسیقی و رشد موسیقی مردم‌پسند که دگرگونی‌هایی در تجربه شنیداری موسیقی جامعه پدید آوردند، حیات موسیقی ایرانی در دوره معاصر همچنان در بستر اندرونی استمرار می‌یابد. فضای اندرونی البته حوزه‌ای ساده و یکدست نبود. اطلاعات فعلی از این بخش از تاریخ فرهنگی موسیقی ایرانی می‌تواند ما را به یک تقسیم‌بندی کلی از ماهیت آنها هدایت کند که در راستای تبیین موضوع این نوشتار کمک کننده است. به‌طور کلی و با استناد به داده‌های صوتی می‌توان از تمایز مفهومی دو حوزه «محفل» و «بزم» در رابطه با موسیقی ایرانی سخن گفت. آن تلقی و خوانش «خاضعانه» از موسیقی ایرانی - که در نوشته معروفی بازتاب یافته بود - ریشه در درک خاصی از تجربه شنیدن موسیقی و بستر فرهنگی آن داشت که احتمالاً از اواخر دوره قاجاریه در دربار، و در دوره پهلوی در بستر اندرونی موسیقی رواج داشته است. این بخش از بستر اندرونی موسیقی شامل محافل است که می‌توان از آن به عنوان عرصه محافل نام برد. اسناد صوتی باقی مانده از اجراهای موسیقی در محافل دهه بیست به این سو و آداب و هنجارهای شنیداری حاکم بر آنها تا حدی این مسئله را تأیید می‌کند. برخی از ویژگی‌های اجرای موسیقی در چنین بستری از این قرار هستند: (الف) اجرای موسیقی به گونه‌ای که دلالت‌های «سَبک‌بودن» را برای مخاطب پدید نیاورد؛ (ب) اهمیت نقش موسیقی با وزن آزاد و همچنین برخی از موسیقی‌های ضربی؛ (ج) اجرای موسیقی به شکلی که هم در سَبک و هم در انتخاب اشعار آواز تداعی‌های موسوم به «دنیوی» را پدید نیاورد.^{۱۱} برخی از ویژگی‌های زمینه‌ای و رفتاری حاکم بر این عرصه از این قرار هستند: (الف) عدم دخالت مخاطب - یا حضور اندک مخاطب - حین اجرای موسیقی؛ (ب) وجود مؤلفه فراموسیقایی‌ای چون دکلمه شعر کلاسیک فارسی همزمان با اجرای موسیقی؛^{۱۲} (ج) حکم‌فرمایی فضایی «موقر» و عدم دخالت برخی از عوامل فراموسیقایی^{۱۳} که احیاناً

دلالت‌های «غیرجدی» یا «دنیوی» را به ذهن متبادر می‌کنند؛ (د) شیوه‌ای از شنیدن «عمیق» توأم با «خضوع» که پیشتر در نوشته معروفی به آن اشاره شد.

در تمایز با آن تلقی و فرهنگ شنیداری حاکم بر عرصه محافل، با یک فرهنگ شنیداری دیگری نیز مواجه هستیم که در عرصه موسوم به «بزم» رایج است. در این بخش از عرصه اندرونی، قواعد سخت شنیداری موسیقایی محافل و برخی از هنجارهای رفتاری رایج در آن حوزه حاکم نیست. به دیگر سخن، هر چه در محافل آداب و هنجارهای شنیداری مقیدتری حکمفرماست، چنین امری الزاماً در این بخش صادق نیست. همچنین از منظر جنسیتی نیز احتمالاً بزم‌ها از هنجارهای غالباً مردانه محافل تبعیت نمی‌کنند. اگر آن توصیف معروفی را نمادی از فرهنگ شنیدن حاکم بر محافل در نظر بگیریم، توصیفی انتقادی از عرصه «بزم» در تاریخ فرهنگی موسیقی ایران را می‌توان تا حدی در نوشته‌ای از ساسان سپنتا (۱۳۴۲ب) مشاهده کرد.^{۱۴} وی می‌نویسد:

در جلسات محدودتر و دوستانه حالات و اوضاع خیلی جالب و قابل دقت است. با خواهش و التماس از کسی تقاضا می‌کنند با آواز یا ساز خود همه را مستفیض! نماید، شخص مورد نظر شکسته نفسی میکند [...] بالاخره پس از تعریف و تملق‌های زیاد اجراکننده قطعه اجرا می‌کند. حضار که مدت‌ها خواهش و التماس کرده بودند حالا موقعیتی که می‌خواستند بچنگ آورده‌اند، یکی بخواب می‌رود، یکی آنقدر به به و احسن و جانم بارکها له می‌گوید که با همین کلمات متملقانه خود مزاحم اجرا کننده و بقیه می‌شود، چند نفر هم چون بمبی که در حال ترکیدن باشد، ناگهان باخنده منفجر می‌شوند (سپنتا، ۱۳۴۲ب: ۶ - ۷)

به هر رو، بعید نیست که علاوه بر واکنش به موسیقی مردم‌پسند، این بخش رو به رشد، یعنی پدیده بزم نیز در شکل‌گیری خوانشی محافظه کارانه و «غیردنیوی» توسط مروجین روایت «عرفان‌گرای» موسیقی ایرانی تأثیر داشته است. از سویی دیگر، این خوانش «غیردنیوی» از موسیقی ایرانی را باید مرتبط با برخی دیگر از واقعیات رایج در حیات موسیقی ایرانی آن روزگار دانست. چنان‌که اشاره شد، انتقادات منتقدین موسیقی ایرانی مبنی بر «افیونی» خواندن این موسیقی چندان هم بی‌راه نبوده است. بنا بر تحقیقات سال‌های اخیر می‌دانیم که استعمال مواد مخدر و مشخصاً تریاک در دوره قاجاریه به تدریج رواج می‌یابد. رودی متی (۱۳۹۸) نشان می‌دهد که چگونه استعمال تریاک به صورت کشیدن و کشت از آغاز دوره قاجاریه تا اواخر آن افزایش یافته است (متی، ۱۳۹۸: ۲۸۸-۲۹۱). وی همچنین اشاره می‌کند که مباحث مربوط به کنترل مصرف و کشت تریاک از اواخر دوره قاجاریه و پیش از تصویب قانون مرتبط با آن که «ممنوعیتی کامل را مدنظر داشت» آغاز شده بود. (متی، ۱۳۹۸: ۳۰۱) متی در این راستا

به دو لایحه مجلس ایران در سال‌های ۱۹۱۹ و ۱۹۲۸ میلادی اشاره می‌کند که قصد آنها محدودسازی و کنترل کشت و مصرف تریاک بوده است (متی، ۱۳۹۸: همان) علاوه بر این، می‌دانیم که به تدریج و از سال‌های پایانی دوره قاجاریه و مشخصاً با ظهور کابینه سیدضیاءالدین طباطبایی تغییرات بنیادینی در نظم شهر و عرصه عمومی آن رخ می‌دهد که ظاهراً قواعد سختگیرانه‌تری را بر عرصه عمومی حاکم می‌کند. چنان‌که عباس میلانی (۱۳۸۷) در این رابطه و در بررسی خود از روند تجدد در تهران بر اساس روایت جعفر شهری نشان داده، این اعمال نظم - مقارن با ظهور دولت سیدضیا - موجب «تحمیل مدنیت متجدد بر تهران قدیم» شد (میلانی، ۱۳۸۷: ۱۶۲). این نظم جدید بسیاری از آداب اجتماعی رایج نظیر استعمال مواد مخدر در حوزه عمومی را نیز احتمالاً تحت الشعاع قرار داده بود. با وجود این اعمال کنترل بر شهر، رواج استعمال مواد مخدر در ایران دوره پهلوی ادامه یافته است. متی (۱۳۹۸) اشاره می‌کند که علی‌رغم تلاش‌های محدودسازانه کشت و مصرف تریاک در دوره رضاشاه، وضع استعمال ماده مخدری چون تریاک به همان روال سابق بود (متی، ۱۳۹۸: همان). در جامعه موسیقی ایران آن روزگار نیز استعمال مواد مخدر یکی از مهمترین موضوعاتی است که موسیقیدانان مختلفی را در برهه‌های متعدد درگیر کرده بود. در دهه سی شمسی مرگ افرادی چون رضا محجوبی (۱۲۷۷-۱۳۳۳) و داریوش رفیعی (۱۳۰۶ - ۱۳۳۷) بر اثر مواد مخدر نمونه‌های مشهوری در این راستا به شمار می‌روند. نواب صفا (۱۳۸۴) گزارش می‌کند که پس از مرگ ناشی از اعتیاد داریوش رفیعی، به پیشنهاد نصرت‌الله معینیان (۱۳۰۰-) و موافقت شاه، تمهیداتی برای ترک اعتیاد برخی از هنرمندان، و مشخصاً پرویز یاحقی (۱۳۱۴ - ۱۳۸۵) اندیشیده شد (نواب صفا ۱۳۸۴: ۴۵۸). نواب صفا که ضمناً به اعتیاد خودش در همین برهه اشاره می‌کند، بیان می‌کند که هنگام ترخیص او و پرویز یاحقی از بیمارستان، ریاست شهربانی وقت کشور، سپهبد علوی مقدم (۱۲۸۰ - ۱۳۶۳)، ضیافتی به این مناسبت و با حضور برخی از چهره‌های موسیقی، ادب و سیاست برگزار کرد (نواب صفا ۱۳۸۴: ۴۵۹). علاوه بر رواج این مسائل در میان نمایندگان موسیقی ایرانی - مسئله - ای که احتمالاً تمایز میان «محفل» و «بزم» را درنور دیده بود - برخی از مسائل مرتبط با امور جنسی در بستر تاریخ موسیقی ایرانی را می‌توان از دلایل شکل‌گیری آن نوع انتقادات به این موسیقی دانست. به همین سیاق، شکل‌گیری آن روایت «غیردنیوی» موسیقی توسط معروفی و دیگر مدافعان روایت «عرفان‌گرای» موسیقی ایرانی را نیز باید

احتمالاً واکنشی به همین مسائل تعبیر کرد که در میان این فعالانِ خواص موسیقی دستگاهی شکل گرفته بود.

برخی از مورخین آسیایی در دهه‌های اخیر نشان داده اند که تجربه جوامع در رویارویی با مسئله تجدد الزاماً با آزادی‌های بیشتر توأم نبوده است. این مورخین در این رابطه از مقوله تجدد بومی^{۱۵} سخن می‌گویند و مراد آنها سازوکار و روند خاص شکل‌گیری تجدد در بسترهای خاص این جوامع است. این دسته از متفکرین غالباً به تأسی از میشل فوکو بر این عقیده‌اند که جوامع غیرغربی و اقشار خواص آنها که مستقیماً با تجربه تجدد مواجه بودند، گاه واکنش‌های محافظه‌کارانه‌ای نسبت به تجربه تجدد شکل دادند.^{۱۶} اگرچه این مسئله موضوع این مقاله نیست، اما این درک از روند تجدد و رویارویی خواص با آن در مورد مطالعه فعلی کارساز است. در واقع خوانش عمیقاً «عرفان‌گرایانه» خواص حوزه موسیقی در ایران آن دوره واکنشی محافظه‌کارانه به همان مسائل درونی بستر فرهنگی - اجتماعی موسیقی ایرانی نیز بود. این مسئله، در کنار عوامل دیگری چون عمومی‌سازی موسیقی و رشد موسیقی مردم‌پسند، موجب شد تا به تدریج برخی از خواص موسیقی ایرانی واکنشی محافظه‌کارانه، هم از لحاظ فرهنگی و هم از منظر موسیقایی شکل دهند. در ادامه، بر همین اساس به بررسی مورد برنامه گُلها و البته پیچیدگی‌های آن در این ارتباط پرداخته شده است.

۴. برنامه گُلها و تفسیر «عرفان‌گرایانه» و «غیردنیوی» از موسیقی ایرانی

برنامه گُلها یکی از مهمترین برنامه‌های موسیقی ایرانی جریان غالب در این دوره محسوب می‌شود. این برنامه را باید در واقع نمادی از آن تلقی و تفسیر «عرفان‌گرایانه» از موسیقی ایرانی قلمداد کرد که البته ابعاد اجتماعی دیگری نیز دارد. تا کنون چند مطالعه مهم درباره این برنامه انجام شده است. مهمترین رویکرد نظری از آن ساسان فاطمی است که این برنامه را محلی برای همنشینی گونه‌های مختلف موسیقی دستگاهی می‌داند (نک. فاطمی، ۱۳۹۲). محمدرضا فیاض نیز در بررسی خود از تاریخ موسیقی ایران تا ظهور برنامه گُلها به اهمیت برخی از ویژگی‌های شخصی پیرنیا چون علاقه‌اش به ادبیات فارسی، پیوندهای عرفانی او و همچنین ارتباطاتش «با طیفی از هنرمندان و موسیقیدانان با سلیقه‌های بسیار متنوع» اشاره می‌کند (فیاض، ۱۳۹۴: ۲۰۴). جین لوییزن نیز در مقاله‌ای به بررسی نحوه شکل‌گیری این برنامه پرداخته، و در روایت خود، گُلها را حاصل گرایش‌های فرهنگی پیرنیا و ارتباطاتش می‌داند (نک.

لویزن، ۱۳۸۸). بنابراین، در بررسی‌های موجود، اساساً در یک سو نگرش فاطمی است که بر جنبه‌های نظری جایگاه گله‌ها با توجه به ویژگی‌های فرهنگی و موسیقایی آن دوره تأکید دارد، و در سوی دیگر، نگرش‌هایی قرار دارند که شکل‌گیری گله‌ها را به ویژگی‌ها و جایگاه پیرنیا در ایران آن روزگار نسبت می‌دهند.

شکل‌گیری گله‌ها را باید در راستای مسائلی که تا بدین جا مطرح شد و البته اندیشه‌ای که از آن می‌توان به عنوان مسئله «موسیقی اجتماعی» نام برد، درک کرد. گله‌ها را از نظر رویکرد حاکم بر برنامه، به ویژه در دوره پیرنیا، باید در ارتباط با همان تفسیر «عرفان‌گرایانه» در این دوره و خوانش محافظه‌کارانه خواص از هنجارهای فرهنگی - موسیقایی در نظر گرفت. نگاهی بر متن گفتارهای برنامه گله‌های جاویدان، تلاش حداکثری این برنامه در خوانشی عرفانی از فرهنگ و موسیقی ایرانی را به نمایش می‌گذارد. به عنوان نمونه متن برنامه گله‌های جاویدان با شماره ۱۳۰ در مورد ویژگی‌های غزلیات شمس چنین است:

[...] پس دیوان شمس تبریزی دفتر عشق است، اما عشق مجرد از ماده، عشق صوفیانه، یعنی عشقی که به تصوف آمیخته است و تفکیک این دو میسر نباشد (گله‌های جاویدان، بی‌تا، مجموعه شخصی).

خالقی (۱۳۳۸) نیز که در این دوره از همکاران نزدیک پیرنیا است، در نوشته‌ای تحت عنوان «نغمه‌های درویشان» ضمن اشاره به یکی از تصانیف اجراشده در کنسرت‌های انجمن اخوت، می‌نویسد:

[...] درویشان صفائی با این نغمه و شعر رازونیاها دارند و گذشته‌های با صفایی را بیاد می‌آورند. نغمه و شعر است زیبا مناسب برنامه گله‌ها که امیدوارم ضبط شود و در روز جشن تولد حضرت امیر بگوش صاحب نظران برسد» (خالقی، ۱۳۳۸: ۳۱).

می‌دانیم که اساساً گله‌ها برخاسته از بستر محافل خواص و عرفانی پایتخت بوده و آن خوانش عرفان‌گرایانه را نیز باید در همان راستا بررسی کرد و مدنظر قرار داد. جین لویزن (۱۳۸۸) نشان داده که نطفه اولیه گله‌ها در محفل فردی به نام نظام‌السلطان خواجه‌نوری شکل گرفته است (لویزن، ۱۳۸۸: ۱۱۴). غلامعلی خواجه‌نوری ملقب به نظام‌السلطان، مرادات بسیار نزدیکی با داوود پیرنیا و برخی دیگر از موسیقیدانان آن دوره داشته است^{۱۷} و محفل او در لواسان محلی مهم در حیات فرهنگی - اجتماعی موسیقی در این دوره محسوب می‌شده است (لویزن، ۱۳۸۸: همان). لویزن همچنین به

نقل از فرزند نظام‌السلطان روایت می‌کند که موسیقیدانان این دوره و داوود پیرنیا در خانقاهی که در ضلع جنوبی منزل آنها قرار داشته، جلساتی را برگزار می‌کردند (لویزن، گفتگوی شخصی). /اطلاعات هفتگی نیز در مطلبی مورخ ۱۹ خرداد ۱۳۲۹ به گرایش عرفانی برخی از رجال وقت، منجمله نظام‌السلطان اشاره می‌کند.^{۱۸} پیوند دیوانیان با تصوف که از دوره قاجاریه آغاز شده بود و در دوره پهلوی نیز استمرار یافت، از نظر منتقدی چون کسروی دور نمانده بود. او با لحن خاص خود بیان می‌کرد که «در میان کارمندان دولت و سران اداره‌ها، [...] کسان بسیاری را توانید یافت که درویشند و هر یکی خود را از پیروان فلان مستعلی شاه و بهمان عاشقعلی شاه می‌شمارد» (کسروی، [بی‌تا]: ۶).

جدا از پیوند این برنامه با این محفل مهم پایتخت، برخی از موسیقیدانان این برنامه و مشخصاً تعدادی از خوانندگان آواز آن، وابسته به همین بستر فرهنگی هستند. در این راستا، پیوند سه خواننده این برنامه، اسماعیل ادیب‌خوانساری، حسین قوامی و عبدالوهاب شهیدی^{۱۹} با برخی از فرق صوفیانه پایتخت جالب توجه است. به عنوان نمونه، ادیب‌خوانساری احتمالاً از پیروان دراویش گنابادی بوده است (لویزن، گفتگوی شخصی). علاوه بر این، نقش برجسته اجرای آواز با وزن آزاد و اجراهای مکرر مثنوی توسط خوانندگان و نوازندگان، به‌ویژه در سال‌های نخست برنامه، وابستگی فرهنگی این برنامه به این نگرش را تأیید می‌کند.

علی‌رغم این تفسیر «عرفان‌گرایانه» از موسیقی، برخی از فعالان موسیقی که شخصاً به چنین تفسیری از موسیقی ملتزم نیستند نیز گاه نه تنها اجازه ورود به آن را دارند، بلکه حتی مورد حمایت همان مدافعین روایت «عرفان‌گرایی» موسیقی قرار می‌گرفتند. به عنوان نمونه اکبر گلیپایگانی نمونه‌ای است که هم در برخی از محافل خواص حضور دارد^{۲۰} و هم با بستر موسوم به بزم پیوند دارد. علی‌رغم این حضورش در بزم‌های این دوره، او به شدت مورد توجه خواص حوزه موسیقی، و مشخصاً افرادی چون داوود پیرنیا و روح الله خالقی است. با این وجود، به تدریج این خواننده وارد آن بستر فرهنگی مورد انتقاد همین خواص می‌شود. همچنین، در دوره‌ای که از آن می‌توان به عنوان سبک نخستین آواز گلیپایگانی نام برد، هم از یک‌سو با اجراهایی مواجه هستیم که دارای مضامین موسوم به «غیردنیوی» هستند، و هم با اجراهایی که تداعی‌کننده جنبه‌های «دنیوی» موسیقی هستند. اجرایی از این خواننده با شعری از صفی‌علی شاه تحت

عنوان «خواهم ای دل محو دیدارت کنم» مصداقی از نمونه نخست است، و آواز موسوم به «مست مستم ساقیا» نمونه بارزی از مسئله اجرای تداعی‌کننده مفاهیم «دنیوی» است. مورد دوم، چگونگی شکل‌گیری آن آواز و واکنش یکی از مهمترین مروجین روایت «عرفان‌گرای» موسیقی ایرانی، یعنی داوود پیرنیا، پیچیدگی‌های تفاسیر فرهنگی این دوره از موسیقی را نشان می‌دهد. گلپایگانی بیان می‌کند که او و تنی چند از دوستانش چون پرویز یاحقی، فرهنگ شریف و بیژن ترقی در یکی از بزم‌های این دوره به معاشرت می‌پرداختند که در پایان به علت سرگیجه‌اش، او با گفتن این جمله که «پرویز دستم را بگیر»، موجبات سروده شدن شعر این آواز توسط ترقی را فراهم می‌کند (گلپایگانی، گفتگوی شخصی). مروری بر محتوای شعر این آواز نشان می‌دهد که با معنایی کاملاً «دنیوی» که در تقابل با تفاسیر غیردنیوی و عرفان‌گرایانه برنامه‌گله‌ها قرار می‌گیرد، مواجه هستیم. علی‌رغم این مسئله، گلپایگانی مدعی است که پس از اجرای این آواز، پیرنیا تحت تأثیر این اجرای او قرار می‌گیرد (گلپایگانی، همان). روایت جالب بیژن ترقی اما این ادعای گلپایگانی را تأیید می‌کند. ترقی (۱۳۸۹) ضمن اشاره به اینکه این شعر ناتمام بود و گلپایگانی نیز پیش از اطلاع به وی آن را اجرا کرد، می‌گوید:

[...] آقای گلپایگانی [...] گفت بیژن جان خواندم، گفتم چه چیزی را خواندی، گفت همان شعر را که صبح به من دادی، گفتم ای بابا این شعر هنوز تکمیل نشده [...] گفت آقای داوود پیرنیا، مرتضی محجوبی و گروهی از کارمندان رادیو چندین بار آن را شنیده، به خصوص آقای پیرنیا معتقد است که این شعر نه تنها هیچ عیبی ندارد، بلکه از مضامین عارفانه‌ای برخوردار است که هدف برنامه گله‌هاست. [...] مرحوم پیرنیا مرا از دور دید دستهایش را باز کرد و به استقبال آمد، گفت جوان به تو تبریک می‌گویم که چنین غزل شیوا و عارفانه‌ای تقدیم گله‌ها کرده‌ای. [...] بعضی‌ها گمان دارند این شعر از مولاناست [...] (بیژن ترقی، ۱۳۸۹: ۱۹۱ - ۱۹۲)

نسبت‌دادن عنوان «عرفانی» از سوی پیرنیا به این اجرای گلپایگانی تأییدی بر تفوق آن رویکرد «عرفان‌گرایانه» در میان برخی از فعالان موسیقی در این دوره است؛^{۲۱} مسئله‌ای که حتی با متمایز بودن مضمون شعر این آواز جالب توجه است. همان‌طور که پیشتر اشاره شد، فاطمی (۱۳۹۲) در رابطه با برنامه گله‌ها نظر متفاوتی را بیان می‌کند و این برنامه را محلی برای همنشینی گونه‌های مختلف موسیقی در آن دوره قلمداد کرده که به زعم او «تقریباً همه‌ی نمایندگان موسیقی ایرانی را بدون تمایزگذاری گرد هم می‌آورد» (فاطمی، ۱۳۹۲: ۱۳۱ - ۱۳۲). وی همچنین، دوره پهلوی دوم را برهه آمیختگی دو حوزه کلاسیک و مردم‌پسند می‌داند و اشاره می‌کند که در ایران این عدم تمایز

چندان به طول نمی‌انجامد، زیرا بنا بر نظر وی، «جنبش 'بازگشت به گذشته' در ایران بر این آمیختگی انواع نقطه‌ی پایان می‌گذارد» (فاطمی، ۱۳۹۲: ۱۳۲). در این راستا است که او آن خوانش پیرنیا از آواز گلپایگانی را محصول همین آمیختگی فرهنگی و موسیقایی قلمداد کرده که به گمان وی بر ذائقه شنیداری و موسیقاییِ خواص نیز تأثیر گذاشته بود (فاطمی، گفتگوی شخصی). علی‌رغم این صورت‌بندی نظری او، باید در نظر داشت که حجم قابل توجهی از مجموعه برنامه‌های *گلها* به آواز با وزن آزاد و اجرای تکنوازی اختصاص دارد. همچنین، تأکید ویژه این برنامه بر خوانش «عرفان‌گرایانه» از موسیقی ایرانی، به‌ویژه در دوره مدیریت پیرنیا، نشان از پیوند ژرف این برنامه با آن رویکرد «غیردنیوی» یا «عرفان‌گرایانه» ای دارد که در این سال‌ها نزد فعالان عمدتاً خواص مدافع این روایت از موسیقی ایرانی رواج دارد. از این رو، *گلها* و شکل‌گیری آن را باید تا حدی بخشی از همان خوانش فرهنگی محافظه‌کارانه خواص از موسیقی ایرانی و بسترهای فرهنگی - موسیقایی این فعالان قلمداد کرد. از سویی دیگر، چنانکه در ابتدای این بخش نیز مختصراً اشاره شد، نباید ابعاد و اهداف تأثیرگذاری اجتماعی برنامه *گلها* را از نظر دور داشت. همان‌طور که قلی‌پور (۱۳۹۷) نشان داده یکی از مهمترین رویکردهای فرهنگی دوره رضاشاه مسئله‌ای است که وی از آن تحت عنوان «پرورش ذوق عامه» نام برده است. تحت تأثیر همین نگرش نسبت به پرورش ذوق جامعه است که مسئله اجتماعی‌شدن موسیقی ایرانی و قواعد خاص شنیداری آن مورد توجه دست‌اندرکاران برنامه *گلها* و البته برخی از فعالان موسیقی قرار می‌گیرد. به دیگر سخن، آن تلقی و خوانش عرفان‌گرایانه از موسیقی ایرانی و قواعد و فرهنگ شنیداری آن نباید صرفاً محدود به محافل و اندرون باقی می‌ماند، بلکه از نظر این فعالان باید دارای کارکرد اجتماعی و قدرت تأثیرگذاری بر مردم می‌شد. همچون معروفی، احمد فروتن‌راد (۱۳۳۸) از دیگر فعالان موسیقی ایرانی در این دوره است که در زمینه‌ای نسبتاً متفاوت به گذشته «عرفانی» موسیقی در ایران و عدم درک «معانی عرفانی» به‌ویژه در میان جوانان جامعه دوره پهلوی اشاره می‌کند (فروت‌راد، ۱۳۳۸، ۱۵). او همچنین تمایزی میان امر فردی و اجتماعی در رابطه با موسیقی قائل شده و به ارائه دورنمایی برای موسیقی می‌پردازد (همان). وی در این راستا از اندیشه «موسیقی انفرادی» انتقاد کرده، چراکه به زعم او این تفکر نتجتاً نمی‌تواند «افق وسیع» برای اجتماع ترسیم کند (همان). او در ادامه به طرح ایده «موسیقی اجتماعی صحیح» می‌پردازد (همان، ۱۶). در حقیقت همین

تلقى و تفسیر «عرفان‌گرایانه» از موسیقی از یک سو، در کنار پیوند موسیقی ایرانی با مسئله اجتماع بود که تبلورش منجر به شکل‌گیری و ظهور برنامه گله‌ها شد.^{۲۲}

۵. نتیجه

این مقاله به بررسی تقابل آراء دو طیف منتقدین و مدافعین مسئله پیوند موسیقی ایرانی با تصوف پرداخت. بیان شد که منتقدین، موسیقی ایرانی را ماهیتاً عرفانی تفسیر می‌کردند؛ امری که به زعم آنها مذموم بود. درست در آن سو، مروجین روایت «عرفان-گرای» موسیقی ایرانی همین پیوند آن با تصوف و ماهیت «غیردنیوی» آن را نقطه مثبت آن تلقی می‌کردند. همچنین بیان شد که نظرات منتقدین ریشه در آراء مشابهی داشت که پیشتر از سوی برخی از نمایندگان گرایش‌های فکری منتقد فرهنگ ایرانی بیان شده بود. در ضمن اشاره شد که شکل‌گیری روایت «عرفان‌گرای» موسیقی ایرانی محصول واکنش به عواملی چون رشد موسیقی مردم‌پسند و رواج برخی از پدیده‌های اجتماعی در بستر موسیقی ایرانی بود. در نهایت اشاره شد که برنامه گله‌ها در واقع از یک سو محصول همان تفسیر «عرفان‌گرایانه» از موسیقی ایرانی و بستر آن بود که در میان طیفی از فعالان موسیقی ایرانی در این دوره رواج داشت و از دیگر سو نتیجه اندیشه «پرورش ذوق عامه» بود که در کانون آن لزوم تأثیرگذاری موسیقی در سطح اجتماع و مردم قرار داشت.

پی‌نوشت‌ها

۱. این مقاله مستخرج از پایان‌نامه نگارنده نخست به راهنمایی دکتر هومان اسعدی و با مشاوره نگارنده دوم است که در شهریور ۱۳۹۸ در گروه موسیقی دانشگاه تهران در رشته اتنوموزیکولوژی دفاع شده است. نگارنده نخست بر خود لازم می‌داند تا از زحمات دکتر هومان اسعدی صمیمانه تشکر کند. لازم به ذکر است که مسئولیت تمامی مطالب مطرح‌شده در این مقاله بر عهده نویسنده نخست است.
۲. دستیابی به نسخه‌ای از این کتاب را مدیون دکتر داریوش رحمانیان، دانشیار گروه تاریخ دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران هستیم.

3. Wendy Desouza

۴. دستیابی به نسخه‌ای از این مقاله را مدیون نینا مازیار، دانشجوی رشته تاریخ هستیم.

۵. علیرضا میرعلی‌نقی این نکته در رابطه با موسی معروفی را تأیید می‌کند (میرعلی‌نقی، گفتگوی شخصی). نگارنده دوم نیز بر اساس برخی دیگر از روایت‌های شفاهی به این نکته اشاره می‌کند.

6. Cultural History of Music

7. History of Listening

8. Christian Thorau and Hansjakob Ziemer

9. Early Modern

۱۰. در اینجا تعمداً از واژه «بستر اندرونی» و نه «عرصه خصوصی» استفاده شده تا موجب اشتباه آن با مفاهیم «عرصه عمومی» و «عرصه خصوصی» آن طور که در علوم اجتماعی رایج است، نشود.

۱۱. این تداعی‌هایی که از آن به عنوان «دنیوی» نام برده شده، به ویژه در برخی از سبک‌های آواز ایرانی از دههٔ چهل تا پایان دورهٔ پهلوی دوره شنیده می‌شود.
 ۱۲. برخی از اسناد صوتی موجود از اجرا در محافل مختلف در سرتاسر دورهٔ پهلوی حاکی از همنشینی شعر و موسیقی در این بستر است. نخستین اسناد صوتی موجود مربوط به صفحات خصوصی ۷۸ دور موسوم به سنگی است که نمونه‌های نادر و کمیابی از آنها از حوالی اواخر دههٔ بیست به دست آمده است.

13. Extra-Musical Factors

۱۴. شایان ذکر است که این تمایز مفهومی بدان معنا نیست که به هیچ رو، در این دوره، نمونه‌هایی از آمیختگی این دو حوزه مشاهده نمی‌شود. با این وجود، یک ارزیابی کلی از اسناد صوتی موجود از اجرای موسیقی در محافل دورهٔ محمدرضا شاه و همچنین پاره‌ای از روایت‌های شفاهی، این تمایز را برای توضیح این بستر تا حدی کارساز نشان می‌دهد. بررسی مبسوط تاریخ محافل دورهٔ پهلوی موضوع مقالهٔ مستخرج دیگری از پایان‌نامهٔ نگارندهٔ نخست است که نسخهٔ مختصری از آن در کنفرانس مجازی دانشنامهٔ ایرانیکا در استرالیا توسط نویسندهٔ نخست ارائه شده است.

15. Vernacular Modernity

۱۶. در طرح این نکته و امداد نظرات پارتا چترجی، استاد تاریخ و علوم سیاسی هندی، بوده‌ایم.
 ۱۷. منوچهر معین‌افشار، از همکاران نزدیک پیرنیا، به مراودات و دوستی پیرنیا و نظام‌السلطان اشاره می‌کند (معین افشار، گفتگوی شخصی).
 ۱۸. اعلان‌های جراید دههٔ سی نیز حاکی از پیوند این فرد با انجمن اخوت است. همچنین بنا بر برخی از اسناد موجود، نظام‌السلطان خواجه‌نوری تا اواخر دههٔ سی در قید حیات بوده و ظاهراً در حوالی سال‌های پایانی دههٔ سی درگذشته است.
 ۱۹. گرایش‌های عرفانی این سه خواننده از طریق مصاحبه‌های مختلفی با مطلعین شفاهی به دست آمده است.
 ۲۰. روایت‌های مختلفی حاکی است که گلپایگانی از همان محفل نظام‌السلطان خواجه نوری وارد برنامهٔ گلها شده است.
 ۲۱. بیژن پیرنیا حتی تا آنجا پیش می‌رود که به نقل از پدرش در رابطه با سبک آواز اکبر گلپایگانی، آن را «مرثیه‌ای» تلقی می‌کند (پیرنیا: گفتگوی شخصی).
 ۲۲. با وجود تأکید این برنامه بر لزوم پرورش ذوق مردم و همچنین با وجود اجرای ترانه‌های دستگاهی در این برنامه، بسیاری از آثار اجرا شده در این برنامه از نظر موسیقایی را باید در زمرهٔ آثار موسیقی کلاسیک ایرانی محسوب کرد. به دیگر سخن، آن تأکید بر ضرورت پرورش ذوق موسیقایی و ادبی مردم الزاماً منجر به این نشد که آثار اجرا شده در قالب ساز و آواز به سمت «مردم‌پسند شدن» سوق یابند. در سال‌های اخیر کلان‌روایت‌های تاریخ معاصر موسیقی سعی در ارائهٔ روایتی یک-جانبه از جنبه‌های موسیقایی این برنامه داشته‌اند. مروری بر آثار اجرا شده در قالب ساز و آواز با وزن آزاد حاکی از پیچیدگی-های موسیقایی، فنی و سبکی است. همچنین نمونه‌های اجرا شده در این دوره از منظر تکرر سبک در موسیقی کلاسیک ایرانی بسیار درخور توجه و تأمل هستند.

منابع

بی‌نام، بی‌تا، *گل‌های جاویدان*، برنامهٔ شمارهٔ ۱۳۰: 8:10 - 8:22، مجموعهٔ شخصی.

____، ۱۳۲۹، «صفی‌علی شاه و خانقاه: حکیم‌الملک، نظام‌السلطان خواجه‌نوری، دکتر مرزبان و بسیاری از رجال کشور درویش هستند»، *اطلاعات هفتگی*، س ۱۰، ش ۴۶۱، ص ۴.

____، ۱۳۳۶، «ارکستر گلها»، *موزیک/ایران*، س ۶، ش ۶۶، صص ۱۸ و ۳۷.

ترقی، بیژن، ۱۳۸۹، *از پشت دیوارهای خاطره: پنجاه سال خاطره در زمینهٔ شعر و موسیقی از بیژن ترقی*، تهران، بدرقه جاویدان.

خالقی، روح‌الله، ۱۳۳۸، «نغمه‌های درویشان»، *رادیو/ایران*، نشریهٔ ادارهٔ کل انتشارات و رادیو.

خوشنাম، محمود، ۱۳۳۸. «عوامل اجتماعی انحطاط موسیقی در ایران»، *موزیک/ایران*، س ۸، ش ۷، ص ۲۱.

- رحمانیان، داریوش، ۱۳۸۲، تاریخ علت شناسی و انحطاط و عقب ماندگی ایرانیان و مسلمین: از آغاز دوره قاجار تا پایان دوره پهلوی، تبریز، مؤسسه تحقیقاتی علوم اسلامی - انسانی دانشگاه تبریز.
- رشیدی، علیمحمد، ۱۳۳۸، «بوی گل یا بوی افیون»، موزیک/ایران، س ۷، ش ۸۳، صص ۳-۴.
- _____، ۱۳۴۰، «مشرق‌زمین: کانون افسانه، روایا و موسیقی تخیل‌کننده...»، موزیک/ایران، س ۱۰، ش ۲، ص ۳.
- سپنتا، ساسان، ۱۳۴۲ الف، «سکوت و سکون در هنر و موسیقی ایران: غرور و تعصب بیجا - هنر ایران - اشکال آهنگسازان ایرانی - چه باید کرد؟»، موزیک/ایران، س ۱۱، ش ۱۲۲، صص ۶-۱۰.
- _____، ۱۳۴۲ الف، «سکوت و سکون در هنر و موسیقی ایران»، موزیک/ایران، س ۱۱، ش ۲، صص ۸-۹.
- _____، ۱۳۴۲ ب، «نقاب: عروسک‌های نقابدار»، موزیک/ایران، س ۱۱، ش ۶، صص ۵-۸.
- ص.گ، ۱۳۲۵، «مبارزات منفی در ایران بعد از اسلام: عرفان»، نامه مردم، س ۱، ش ۴، ص ۵۶.
- فاطمی، ساسان، ۱۳۹۲، پیدایش موسیقی مردم پسند در ایران: تأملی بر مفاهیم کلاسیک، مردمی و مردم پسند، تهران، ماهور.
- فروت‌نراد، احمد، ۱۳۳۸، «موسیقی انفرادی»، موزیک/ایران، س ۸، ش ۱، صص ۱۵-۱۶.
- فیاض، محمدرضا، ۱۳۹۴، تا بردمین گل‌ها: مطالعه جامعه شناختی موسیقی در ایران از سپیده دم تجدد تا ۱۳۳۴، تهران، سوره مهر.
- قلی‌پور، علی، ۱۳۹۷، پرورش ذوق عامه در عصر پهلوی: پرورش زیبایی‌شناختی ملت در سیاست‌گذاری فرهنگی دولت، تهران، نظر.
- کسروی، احمد. بی‌تا، صوفیگری.
- لوپیزن، جین، ۱۳۸۸، «گل‌های آواز و موسیقی ایرانی: داوود پیرنیا و آغاز برنامه گل‌ها»، فصلنامه‌ی موسیقی‌ماهور، سال ۱۱، ش ۴۴، صص ۱۰۹-۱۲۵.
- متی، رودی، ۱۳۹۸، تفریحات ایرانیان: مسکرات و مخدرات از صفویه تا قاجاریه، ترجمه مانی صالحی علامه، تهران، نامک.
- معروفی، موسی، ۱۳۳۹، «درباره: موسیقی و موسیقیدان»، موزیک/ایران، س ۹، ش ۱، صص ۱۱-۱۶.
- میلانی، عباس، ۱۳۸۷، تجدد و تجددستیزی در ایران، تهران، اختران.
- نواب صفا، اسماعیل، ۱۳۸۴، قصه شمع: خاطرات هنری پنجاه سال موسیقی معاصر، تهران، پیکان.
- وامقی، ایرج، ۱۳۳۵، «تحلیلی از چگونگی موسیقی ایران: آیا موسیقی ایران غم‌انگیز است؟»، نقش جهان، س ۲، ش ۱، ص ۲۷.

Anonymous, Not Dated, *Golhay-e-Javidan*, No, 130: 08:10-08:22, Personal Collection.

Desouza, W., 2014, "The Love That Dare Not Be Translated: Erasures of Premodern Sexuality in Modern Persian Mysticism", In K.S. Aghaie and A. Marashi (ed.), *Rethinking Iranian Nationalism and Modernity*, Austin, University of Texas Press.

Foroutan-Rad, A., 1960, "Individual Music", *Muzik-e-Iran*, Year 8, Issue 1, P 15-16.

Kasravi, A., Not Dated, *Sufism*.

Sepanta, Sasan, 1963, "Silence and Indolence in Art and Music of Iran: unnecessary Pride and prejudice – Problems of Iranian Composers – What Shall be done?", *Muzik-e-Iran*, Year 11, Issue 122, Page 6-10.

Thorau, C., and H. Ziemer, 2019, "The Art of Listening and Its Histories: An Introduction", in C. Thorau and H. Ziemer (ed.), *Oxford Handbook of Music Listening in the 19th and 20th Century*, New York, Oxford University Press.

Tavakoli-Targhi, M., 2015, "Ahmad Kasravi's Critique of Europism and Orientalism", in K. Talattof (ed.), *Persian Language, Literature and Culture: New Leaves, Fresh Looks*. Ridgeon, L., 2006, *Sufi Castigator: Ahmad Kasravi and the Iranian Mystical Tradition*, New York, Routledge.

TABLE OF CONTENTS

Oriental Studies and Orientalists from Kasravi's Point of View	1
Mahdi Asadi, Parviz Hussein Talaee and Ali Akbar Mesgar	
An Examination of Tourism Types Affecting the Regeneration of Historical Textures (Case Study: Tabriz City)	21
/ Ahmad Pourahmad, Rahmatollah Farhudi, Saeid Zangane Shahraki and Tahoura Shafaat Gharamaleki	
The Study of the Zoroastrian History Based on the Documents Found in the Pooladi,s Collection (Qajar and Pahlavi Dynasties)	45
Mehraban Pooladi & Mohsen Abolghasemi	
Dovecotes of Iran and Turkey: A Comparative Study of Their Functions and Importance for the Indigenous Cultures of the Regions	67
/ Yadollah Heidari Babakamal	
The Effective Factors, Trends and Consequences of the 14th National Consultative Assembly in Kermanshah	91
Ebtehaj Salimi, Hasan Zandiyeh, Manochehr Samadivand and Masoomeh Ghradaghi	
Philology and Philological Tradition in German-Speaking Orientalism (The Islamic Period)	115
/ Azadeh Sharifi and Alireza Hajian Nejad	
"Al Bārjin" and "Al Xordādhi"; Persian Loanwords in Arabic	139
Somayeh Al-Sadat Tabatabaie and Alireza Hosseini	
Sociopolitical Life of Afghanistan's Shia in Sadozai's Era (1160-1233AH, 1747-1818AD)	159
/ Hossein Abdoli and Mehdi Goljan	
Manifestation of the Concept of Iran in the Ilkhanid Era (According to the Historical Epics	181
/ Mahshid Gohari Kakhki and Mohammad Jafar Yahaghi	
"Sufi-Based" Narratives and Criticisms of Iranian Music and Socio - Cultural Characteristics of Musical Context in 1950's and 1960's	205
Pouya Nekouei and Reza Parvizade	



Iranian Studies

Formerly "the Journal of the Faculty of Literature and Humanities"

University of Tehran

ISSN

2252-0643 & 2676-4601

Vol. 10, No. 2, Autumn & Winter, 2020-2021

Managing Director: **Gholamhossein Karimi Doostan** (University of Tehran)

Editor-in-Chief: **Jaleh Amouzgar** (University of Tehran)

Editorial Board:

Jalaloddin Rafi'far (Professor, University of Tehran), **Mansour Sefatgol** (Professor, University of Tehran), **Mahmoud Jaafari-Dehaghi** (Professor, University of Tehran), **Mir Jalaloddin Kazzazi** (Professor, Allameh Tabataba'i University), **Kamaloddin Niknami** (Professor, University of Tehran), **Mahshid Mirfakhraie** (Professor, Institute for Humanities and Cultural Studies), **Mohammad Jafar Yahaghi** (Professor, Ferdowsi University of Mashhad), **Zohreh Zarshenas** (Professor, Institute for Humanities and Cultural Studies), **Ahmad Salehi Kakhaki** (Associate Professor, Isfahan University of Art), **Hasan Hazrati** (Associate Professor, University of Tehran), **Seyyed Hossein Nasr** (Professor, George Washington University), **Philip G. Kreyenbroek** (Professor and Director of Iranian Studies, Georg-August University of Göttingen), **Carlo Giovanni Cereti** (Professor, Sapienza University), **Anna Krasnowolska** (Professor, Jagiellonian University of Krakow), **Nicholas Sims-Williams** (Professor, University of London School of Oriental and African Studies).

Publisher: Faculty of Literature and Humanities, University of Tehran

Executive Manager: Moharram Bastani

Editor: Saeid Keshavarz Afshar

Address: Faculty of Literature and Humanities, University of Tehran, Enghelab Ave., Tehran 14155-56185 Iran.

E-mail: jiranica@ut.ac.ir

Phone: +9821-66978885

Fax: +9821-66978885

Price: 100,000 Rials

According to Notice No. 100159, dated 06/09/2011, issued by the Supervisory Commission of State Scientific Journals affiliated to the Ministry of Science, Research & Technology, the Journal of Iranian Studies is ranked in the "Scientific-Research" category.

All rights are reserved for the Faculty of Literature and Humanities, University of Tehran.

Indexed at:	www.sid.ir www.magiran.com www.isc.gov.ir www.ulrichsweb.com www.ut.ac.ir
--------------------	--

Iranian Studies

ISSN: 2252-0643
Vol. 10, No. 2,
Autumn and Winter 2020-2021

Oriental Studies and Orientalists from Kasravi's Point of View Mahdi Asadi, Parviz Hussein Talaei and Ali Akbar Mesgar	1
Examining Affecting Tourism Typologies on the Regeneration of Historical Textures (Case Study: Tabriz City) Ahmad Pourahmad, Rahmatollah Farhudi, Saeid Zangane Shahraki and Tahoura Shafaat Gharamaleki	21
The Study of the Zoroastrian History Based on the Documents Found in the Pooladi,s Collection (Qajar and Pahlavi Dynasties) / Mehraban Pooladi & Mohsen Abolghasemi	45
Dovecotes of Iran and Turkey: A Comparative Approach of How they Function and their Importance in the Indigenous Culture of the Region / Yadollah Heidari Babakamal	67
The Effective Factors, Trends and Consequences of the 14th National Consultative Assembly in Kermanshah / Ebtahaj Salimi, Hasan Zandiyeh, Manochehr Samadivand and Masoomeh Ghradaghi	91
Philology and Philological Tradition in German-Speaking Orientalism (Islamic Period) Azadeh Sharifi and Alireza Hajian Nejad	115
"Al Bārjin" and "Al Xordādhi"; Persian Loanwords in Arabic Somayeh Al-Sadat Tabatabaie and Alireza Hosseini	139
Sociopolitical Life of Afghanistan's Shia in Sadozai's Era (1160-1233AH, 1747-1818AD) Hossein Abdoli and Mehdi Goljan	159
Manifestation of the Concept of Iran in the Ilkhanid Era (According to the Historical Epics) Mahshid Gohari Kakhki and Mohammad Jafar Yahaghi	181
"Sufi-Based" Narratives and Criticisms of Iranian Music and Socio - Cultural Characteristics of Musical Context in 1950's and 1960's / Pouya Nekouei and Reza Parvizade	205